

استاد حسین انصاریان

بسم الله الرحمن الرحیم

تفسیر حکیم

نویسنده:

حسین انصاریان

ناشر چاپی:

دار العرفان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست ----- ۵

تفسیر حکیم جلد ۳ ----- ۱۲

مشخصات کتاب ----- ۱۲

ادامه سوره بقره ----- ۱۲

تفسیر آیه ۵۱- ۵۲- ۵۳ ----- ۱۲

اشاره ----- ۱۳

شرح و توضیح ----- ۱۴

وعده خدا با موسی ----- ۱۴

ویژه گی عدد چهل ----- ۱۷

راز و نیاز شبانه ----- ۲۰

حس گرائی و ظاهربینی بنی اسرائیل ----- ۲۴

گذشت و عفو حق ----- ۴۴

کتاب و فرقان ----- ۴۴

تفسیر آیه ۵۴ ----- ۴۸

اشاره ----- ۴۸

شرح و توضیح ----- ۴۸

محبت و لطف به گنهکار. ----- ۴۸

ستم سنگین بر خویشتن ----- ۵۰

سخت ترین جریمه ----- ۵۴

خیر بودن قتل نفوس در بنی اسرائیل ----- ۵۷

تفسیر آیه ۵۵- ۵۶- ۵۷ ----- ۶۴

اشاره ----- ۶۴

شرح و توضیح ----- ۶۴

بی ادبی به حریم نبوت ----- ۶۴

درخواست نابجا و اثر شوم آن و برانگیخته شدن پس از مردن ---- ۶۹
نزول نعمت های خاص بر بنی اسرائیل ---- ۷۲
تفسیر آیه ۵۸-۵۹ ---- ۷۹
اشاره ---- ۷۹
شرح و توضیح ---- ۷۹
ورود به شهری آباد و پر نعمت ---- ۷۹
ورود خاضعانه و متواضعانه ---- ۸۳
غفران و آمرزش ---- ۸۷
گروه محسنان ---- ۹۲
تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر ---- ۹۶
نزول عذاب به سبب نافرمانی پیوسته ---- ۹۷
جابجا کردن و تبدیل حق به باطل در امت اسلام ---- ۹۸
تفسیر آیه ۶۰- ۶۱ ---- ۱۱۲
اشاره ---- ۱۱۲
شرح و توضیح ---- ۱۱۲
معجزه موسی ---- ۱۱۲
تقسیم عادلانه ---- ۱۱۵
نهی از سرکشی و فساد ---- ۱۱۶
زشتی عافیت طلبی و تن پروری ---- ۱۲۱
غوغای شکم پرستی و طوفان شهوت ---- ۱۲۸
نتیجه شوم عصیان و تجاوز ---- ۱۳۱
تفسیر آیه ۶۲ ---- ۱۳۵
اشاره ---- ۱۳۵
شرح و توضیح ---- ۱۳۵
تفسیر آیه ۶۳- ۶۴ ---- ۱۴۷
اشاره ---- ۱۴۷

شرح و توضیح ----- ۱۴۷
پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل ----- ۱۴۷
برافراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل ----- ۱۴۸
فرمان توجه به تورات و عمل به آن ----- ۱۴۹
پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق ----- ۱۵۲
تفسیر آیه ۶۵- ۶۶ ----- ۱۵۳
اشاره ----- ۱۵۳
شرح و توضیح ----- ۱۵۳
حرمت شکنی ----- ۱۵۳
عذاب شدید حرمت شکنی ----- ۱۵۵
عبرت و پند ----- ۱۵۸
تفسیر آیه ۶۷ ----- ۱۶۲
اشاره ----- ۱۶۲
شرح و توضیح ----- ۱۶۲
شکستن حرمت موسی ----- ۱۶۲
جایگاه ادب در زندگی ----- ۱۶۶
تفسیر آیه ۶۸- ۶۹- ۷۰- ۷۱ ----- ۱۷۱
اشاره ----- ۱۷۱
شرح و توضیح ----- ۱۷۱
تفسیر آیه ۷۲- ۷۳ ----- ۱۷۳
اشاره ----- ۱۷۳
شرح و توضیح ----- ۱۷۳
قتل نفس ----- ۱۷۳
داستان قتل نفس محترمه در بنی اسرائیل ----- ۱۷۵
ظهور پنهانی ها به اراده حق ----- ۱۷۷
زنده شدن مردگان به خواست خدا ----- ۱۸۰

زمینه های تعقل و اندیشه ----- ۱۸۰
تفسیر آیه ۷۴ ----- ۱۸۳
اشاره ----- ۱۸۳
شرح و توضیح ----- ۱۸۳
قرآن و قلب منفی ----- ۱۸۶
قرآن و قلب مثبت ----- ۱۹۷
قلب در آئینه روایات و معارف الهیه ----- ۲۰۲
وجوب حفظ قلب از نفوذ شیطان ----- ۲۱۰
تفسیر آیه ۷۵ ----- ۲۲۰
اشاره ----- ۲۲۰
شرح و توضیح: ----- ۲۲۰
تفسیر آیه ۷۶- ۷۷- ۷۸- ۷۹ ----- ۲۲۴
اشاره ----- ۲۲۴
شرح و توضیح: ----- ۲۲۴
برخورد منافقانه یهود با اهل ایمان ----- ۲۲۵
اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن ----- ۲۲۷
اعتقاد یهود بر عدم آگاهی خدا به امور پنهان ----- ۲۲۸
کتمان کردن حقیقت ----- ۲۲۸
علم خدا به همه نهانها و آشکارها ----- ۲۲۹
خبرهای غیبی پیامبران و امیرالمؤمنین ----- ۲۳۴
خبرهای غیبی حضرت موسی بن جعفر ----- ۲۳۶
میثم تمار و خبر از آینده ----- ۲۳۸
خبر دادن پیامبر از راز میان دو نفر از دشمنان ----- ۲۳۹
زشتی باور کردن سخن دروغگویان ----- ۲۴۰
زشتی اتکاء به گمان و خیال ----- ۲۴۵
وجوب تحصیل علم و یقین ----- ۲۴۹

زشتی دین فروشی ----- ۲۵۱

عذاب دین فروشان ----- ۲۵۶

تفسیر آیه ۸۰- ۸۱- ۸۲ ----- ۲۵۹

اشاره ----- ۲۵۹

شرح و توضیح ----- ۲۵۹

تفسیر آیه ۸۳ ----- ۲۶۹

اشاره ----- ۲۶۹

شرح و توضیح: ----- ۲۶۹

عبادت خالصانه برای خدا ----- ۲۶۹

احسان به پدر و مادر ----- ۲۷۴

احسان به خویشان ----- ۲۸۹

احسان به ایتام ----- ۲۹۲

رفتار پیامبر با یتیم ----- ۲۹۴

احسان به مساکین ----- ۳۰۱

احسان حضرت هادی به تهیدست ----- ۳۰۵

احسان پیامبر به دختر حاتم طائی ----- ۳۰۶

گناه ترک احسان عظیم است ----- ۳۰۸

احسان به مسکین پیش از درخواست کمک ----- ۳۱۰

سهم مسکینان در ثروت ثروتمندان ----- ۳۱۱

اندوختن دانش از طریق احسان ----- ۳۱۱

آمرزش و مغفرت از برکت احسان ----- ۳۱۲

احسان پیامبر اسلام ----- ۳۱۳

احسان حضرت زهرا به مستمند ----- ۳۱۴

پربرکتترین گردنبند ----- ۳۱۸

سخن نیک گفتن ----- ۳۲۰

مصادیق گفتار نیک ----- ۳۲۹

تفسیر آیه ۸۴- ۸۵- ۸۶ ----- ۳۳۳

اشاره ----- ۳۳۳

شرح و توضیح: ----- ۳۳۳

لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی ----- ۳۳۷

ثابت قدمی و استواری مؤمن ----- ۳۴۰

استقامت مؤمنان در شعب ابوطالب ----- ۳۴۲

پایداری شگفت آور ----- ۳۴۴

ثبات قدم ابودجانه ----- ۳۴۵

مؤمنی ثابت قدم و مستقیم از بنی عباس ----- ۳۴۶

حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه ----- ۳۵۰

تبعید ظالمانه ابوذر به ربذه ----- ۳۵۱

حرمت کمک به ستمکار ----- ۳۵۶

معانی مختلف اسارت ----- ۳۵۸

نمونه خواری در دنیا ----- ۳۵۹

تفسیر آیه ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰ ----- ۳۶۱

اشاره ----- ۳۶۱

شرح و توضیح ----- ۳۶۱

آمدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان ----- ۳۶۲

خدا یا هوا ----- ۳۶۴

اتهام و افتراء به قلب ----- ۳۷۰

آرزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن ----- ۳۷۲

حرکت یهود برضد آرزوهای مثبت خود ----- ۳۷۴

فروش سرمایه وجود انسانی به کفر ----- ۳۷۵

انتخاب نبی و نزول کتاب براو براساس لیاقت است ----- ۳۷۹

کیفر مخالفت با حقایق ----- ۳۸۰

تفسیر آیه ۹۱- ۹۲- ۹۳ ----- ۳۸۳

اشاره -- ۳۸۳

شرح و توضیح -- ۳۸۳

تفسیر آیه ۹۴- ۹۵- ۹۶- ۹۷- ۹۸ -- ۳۸۴

اشاره -- ۳۸۴

شرح و توضیح -- ۳۸۴

ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی -- ۳۹۱

یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند --- ۳۹۳

آرزوی مرگ بحصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است --- ۳۹۵

استعداد برای موت --- ۳۹۹

اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است --- ۴۰۲

کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است -- ۴۰۳

حریص ترین مردم به زندگی دنیا یهودند -- ۴۰۶

زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست -- ۴۰۸

سه ویژگی قرآن -- ۴۰۸

دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست --- ۴۰۸

خداوند دشمن دشمنان حقایق است -- ۴۱۳

نقش فرشتگان در جهان هستی --- ۴۱۴

درباره مرکز -- ۴۱۶

تفسیر حکیم جلد ۳

مشخصات کتاب

سرشناسه : انصاریان، حسین، ۱۳۲۳ -

عنوان و نام پدیدآور : تفسیر حکیم/ نویسنده حسین انصاریان؛ ویرایش و تحقیق محمدجواد صابریان.

مشخصات نشر : قم: دارالعرفان، ۱۳۹۳ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۵۰۰۰۰ ریال: ج.۱:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۰-۱ ؛ ج.۲:۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۲۴-۹ ؛ ج.۳ ۹۷۸-۶۰۰-۶۷۳۷-۳۶-۳ :

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : ج.۲ ، ۳(چاپ اول: ۱۳۹۴)(فیپا).

یادداشت : کتابنامه.

یادداشت : نمایه.

مندرجات : ج.۱. سوره حمد،سوره بقره آیات ۱ تا ۳۹/ ابوالفضل طریقه دار، محمد نصیری.- ج.۲. سوره بقره آیات ۴۰ تا ۱۱۰/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری.- ج.۳. سوره بقره آیات ۱۱۱ تا ۱۷۹/ احمد معصومی، سیدعلی غضنفری

موضوع : تفاسیر شیعه -- قرن ۱۴

شناسه افزوده : صابریان، محمدجواد، ویراستار

رده بندی کنگره : BP۹۸/الف۸۵۷ت۷ ۱۳۹۳

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۷۹

شماره کتابشناسی ملی : ۳۶۱۰۳۹۵

ص:۱

ادامه سوره بقره

تفسیر آیه ۵۱- ۵۲- ۵۳

اشاره

وَ إِذْ وٰاعَدْنٰا مُوسىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ اِتَّخَذْتُمُ اَلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظٰالِمُونَ

ثُمَّ عَفَوْنٰا عَنْكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وَ إِذْ آتَيْنٰا مُوسَى اَلْكِتٰابَ وَ اَلْفُرْقٰانَ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و یاد کنید آن فرصت گران بهائی را که برای نازل کردن تورات چهل شب با موسی وعده گذاشتیم، آنگاه شما پس از غایب شدن او شتابانه گوساله را معبود خود قرار دادید در حالی که به سبب این کار بسیار زشت ستمکار بودید.

سپس بعد از آن کار زشت از شما در گذشتیم تا به شکر نعمت هائی که به شما عطا کردیم برخیزید.

و یاد آرید آن زمان را که به موسی کتاب و میزان جدا کننده درست از نادرست را دادیم تا هدایت یابید.

شرح و توضیح

از آیات مورد بحث چند مطلب بسیار مهم استفاده می شود:

۱- وعده خدا با موسی ۲- ویژه گی عدد چهل ۳- راز و نیاز شبانه ۴- حس گرائی و ظاهر بینی بنی اسرائیل ۵- گذشت و عفو حق ۶- کتاب و فرقان.

وعده خدا با موسی

این که وجود مقدس حضرت حق موسی را به میعادگاه قرب و میهمانی ویژه، آن هم در طول چهل شب دعوت کرد، تا از افق وجود او خورشید تورات را برای تربیت نفوس و رشد ارواح و تأمین سعادت دنیا و آخرت مردم طلوع دهد، دلیل بر شخصیت و عظمت و کمال آن حضرت است.

موسی از همان زمانی که دیده در خیمه حیات باز کرد، و قدم به عرصه زندگی گذاشت، با این که در دربار فرعون و میان فرعونیان رفت و آمد داشت با تکیه بر عقل خدادادی، و اندیشه ی صحیح و نیت پاک، و عمل به آئین قهرمان توحید حضرت ابراهیم درخت وجودش را به ثمر نشاند و از وجود خویش موجودی موحد، منظم، با تربیت، ظلم ستیز، و همراه با کمالات و خصایل انسانی و الهی به وجود آورد، و به ویژه سالیان درازی که در خدمت شعیب پیامبر به سر

برد، به ارزش ها و کمالات، و پاکی درون و برون خود افزود و تبدیل به عبدی خاص و بنده ای ویژه، و شخصیتی از هر جهت صالح و نهایتاً از مقربان درگاه حضرت حق شد، و استعداد پیامبری و رهبری و اولوالعزمی و کلیم اللهی در او ظهور کرد، و از سوی پروردگار مهربان برای هدایت بنی اسرائیل و دیگر مردم مأموریت یافت.

او پس از آن که بنی اسرائیل را از آن همه مظالم و ستم و سخت گیری های فرعونیان و شکنجه های سنگین ستمگران نجات داد و از لابلای امواج نیل به صورت معجزه آسا با عنایت و لطف پروردگار قوم خود را نجات داد و رابطه و علاقه آنان را با فضای زندگی مصریان که محکوم فرهنگ شیطانی فرعونیان بود قطع کرد، می بایست در سایه فرهنگ با برکت و سعادت بخش حضرت حق به همه جهات زندگی بنی اسرائیل رنگ دیگر دهد، و تحولی همه جانبه در فکر و اندیشه و آراء و ارواح و اعمال آنان به وجود آورد، تا از آنان ملتی موحد، پاک، درست کار، عزیز، ارجمند، متحد و تسلیم حق بسازد. به همین خاطر از طریق قلب پاکش این معنا را از جانب حضرت رب العزه دریافت کرد که باید خود را برای گرفتن کتاب آسمانی که حاوی همه نظامات زندگی و دارنده احکام فقهی و آداب اخلاقی، و فرمان های معنوی است آماده نماید.

آن حضرت که فوق العاده دلسوز امت، و برای تربیت فرد فرد آنان و آراسته شدنشان به توحید ناب و عدالت در همه شئون حیات دغدغه داشت و به انتظار دعوت حق برای دریافت کتاب آسمانی بود تا به وسیله آن منبع حقایق، هدایت قوم را کامل کند و دریچه های جدیدی از ماوراء طبیعت به روی آنان باز کند و آنان را از اثرات ریشه داری که از فرهنگ مصریان و به ویژه فرعونیان در قلب و جانشان نشسته بود پاک کند، و از زنجیرهای نامرئی فرهنگ مادی که بر دست و

پای باطنشان بسته بود آزاد نماید نهایتاً از سوی پروردگارش دعوت شد تا چندی که در حقیقت چهل شب کامل باید باشد از غوغای زندگی، و هیاهوی مادی، و لجام گسیختگی های پول پرستان، و تقاضاهای غیر منطقی قوم، کناره گیری کند و به عزلت نشیند، و جز با حضرت محبوب همدم نباشد و با غیر او انسی نداشته باشد، و به روزه و عبادت و بندگی در خلوت قرب مشغول گردد، و به ریاضات شرعیه تن دهد، تا روحش و قلب ملکوتی اش از کدورت های زندگی دنیائی پاک گردد و صفای باطنش به اوج نهائی رسد، و آئینه وجودش چنان صیقل یابد که برای طلوع و تابش وحی آماده شود.

وحی و الهام سرمایه بی بدیل و مایه بی نظیری است که فقط و فقط از افق وجود مخلصان، و پاکان و صالحان که عمری را در بندگی و عبادت خالص به سر بردند، و به غیر حق توجه نکردند، و جز خدا را نخواستند و عاقبت به مقام پیامبری و ولایت رسیدند طلوع می کند.

کسی که در عبادت دائم نیست، و عبادتی را که انجام می دهد به شوق رسیدن بهشت و نجات از دوزخ است، و گاهی هم به دنبال خواهش های نفسانی و شهوات شیطانی آلوده به گناه می شود، و دچار حجاب های ظلمانی است، و فقر معنوی او را از حضرت یار دور نگاه داشته و دغدغه مادیگری درونش را به کدورت آلوده کرده، و آتش طمع و حرص و بخل و حسد درخت باطنش را سوزانده و افکار و نیاتش را به شوائب و ناپاکی ها و ناخلاصی ها مخلوط نموده شایسته دریافت ضعیف ترین مرحله الهام نیست چه رسد به دریافت وحی که از شئون نبوت و امامت است.

با این آلودگی ها و عبادات اندک که آن هم بر مبنای توحید صرف صورت نمی گیرد نه این که انسان بوی موسی و رنگ او را نمی گیرد بلکه به سوی متخلق شدن به اخلاق فرعونی پیش می رود و رهزن صد موسی و هارون می شود.

آن که او بنیاد فرعونی کند ج

راه صد موسی و صد هارون زند ججدر هر صورت پاکی کامل موسی، و عبادات مخلصانه او که جز به عشق حق صورت نمی گرفت، و کمالات باطنی و افکار و اندیشه ها و نیات پاکش که او را به مقام والای نبوت و رهبری معنوی رسانده بود اقتضاء کرد که حضرت حق برای عطا نمودن کتاب آسمانی به او از او بخواهد که چهل شب به ضیافت الله رود و در آنجا با قرار گرفتن در عبادات ویژه و راز و نیازمخصوص به دریافت آن سرمایه گران نایل آید.

ویژه گی عدد چهل

اهل معرفت، و صاحبدلان پاک طینت، و روش ضمیران با بصیرت با تکیه بر آیات قرآن مجید و روایات برای عدد چهل خصوصیت و ویژگی قائلند، و می گویند: اموری معنوی و حالاتی الهی را می توان پس از چهل شبانه روز خلوص یا پس از چهل شبانه روز خلوت با حق، یا پس از گفتن ذکری به چهل بار و. . . . به دست آورد.

فَتَمَّ مِيقَاتُ رَبِّهِ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً: (۱)

پس برای موسی میعادگاه پروردگارش به چهل شب پایان یافت.

حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ. . . . : (۲)

تا زمانی که انسان به رشد و نیرومندی جسمی و باطنی رسد و به مرحله چهل سالگی قدم بگذارد و بگوید: پروردگارا به من الهام کن تا نعمتت را که بر من عطا کردی شکرگزاری کنم. . .

۱- ۱) - اعراف ۱۴۲.

۲- ۲) - احقاف ۱۵.

در منابع حدیث قدسی روایت شده که حضرت حق فرموده:

«خمرت طینه آدم بیدی اربعین صباحاً:» (۱)

طینت و گل آدم را در چهل روز به دست قدرت و کرامتم سرشتم.

و از حضرت مولی الموحدین علی (ع) روایت شده:

«فخلق الله آدم (ع) و بقی اربعین سنه مصوراً. . . . ثم نفخ فیه الروح:» (۲)

خدا آدم را به وجود آورد و چهل سال به صورت پیکر و جسم محض باقی ماند، سپس در آن روح دمید.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان آدم هبط علی الصفا و حواء علی المروه فمکث آدم اربعین صباحاً ساجداً یبکی علی خطیئه و فراقه للجنه:» (۳)

آدم بر صفا و حواء بر مروه فرود آمدند، و آدم چهل روز در حال سجده بر خطایش و به خاطر فراق بهشت گریه کرد.

از پیامبر بزرگوار اسلام به سندهای گوناگون در کتاب های معتبر روایت شده:

«من اخلص لله اربعین یوما فجر الله ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه:» (۴)

کسی که چهل روز برای خدا خالصانه زندگی کند و از هر گناه ظاهری و باطنی پاک بماند و همه لحظاتش به بندگی خدا بگذرد، از قلبش بر زبانش چشمه های حکمت جاری شود.

در روایت مهمی از رسول خدا روایت شده:

«من حفظ علی امتی اربعین حدیثاً ینتفعون بها بعثه الله یوم القیامه فقیها عالما:» (۵)

کسی که به خاطر هدایت امت من چهل حدیث حفظ کند (که با بیان آن چه از طریق ابلاغ چه از جهت اجرا و عمل) امت من از آن بهره مند شوند خداوند او را در قیامت دینشناس و آگاه برانگیزد.

۱- ۱) - روح البیان ج ۱ ص ۱۳۵.

۲- ۲) - صافی ج ۱ ص ۱۰۹.

۳- ۳) - صافی ج ۱ ص ۱۲۱.

۴- ۴) - بحار ج ۶۷ ص ۲۴۹.

۵- ۵) - بحار ج ۲ ص ۱۵۶.

زمان بندی میقات موسی به چهل شب شاید به خاطر این است که چهل روز عزلت کامل، و چهل شب عبادت و تهجد و راز و نیاز با بی نیاز آئینه باطن را به اوج صیقل یافتن می رساند و ظرف با عظمت قلب را آماده دریافت وحی می نماید و سفر «من الحق الی الخلق» را تمام و کامل می کند، و گیرنده وحی را برای هدایت بندگان به درجه ایثار و فداکاری در راه خدا و برای خدا میرساند، و او را برای تحمل انواع شداید در راه ابلاغ فرهنگ الهی آماده می سازد، آری بیداری شب، و مناجات در آن، و نالیدن عاشقانه و دردمندانه در سحر آن هم به خلوصی که مرکب معنوی رساننده انسان به اوج قرب حق است زمینه افاضه فیوضات الهیه و عنایات ربانیه را به انسان فراهم می آورد و او را تا مقام دریافت وحی که از اعظم نعمت های الهی به گیرنده آن و به مردم و ملت و امت اوست بالا ـ می برد، روی این حساب هنگام شب از بهترین نعمت های حق و از بهترین الطاف پروردگار به همه انسان هاست و این انسان است که باید در همه عمر قدر همه شب ها را بداند و ساعات آن را با خواب خوشی بیجا و بخصوص نعوذ بالله با گناه و معصیت نابود نکند و آن را ظرف آتش و عذاب ابدی دوزخ قرار ندهد.

راز و نیاز شبانه

شب موقعیت زمانی بسیار مهمی است که باید گفت در میان نعمت ها از نعمت های عظیم حق است و اگر نبود هیچ جانداری زنده نمی ماند و کره ی زمین جز گوی آتشینی که هر چه در آن بود جز به صورت مذاب نبود رخ نمی نمود.

شب در قرآن مجید و روایات از جایگاه ویژه و خاصی برخوردار است، تا جائی که کمتر زمانی را میتوان به قدر و قیمت آن پیدا کرد.

شب زمان مناجات انبیاء، و ساعات بهره گیری اولیاء از فیوضات حق، و هنگام راز و نیاز عاشقان، و ظرف ذکر ذاکران، و خلوت گاه عارفان، و بهترین فرصت

ص:۷

برای مطالعه دانشمندان، و لحظات پرقیمت بینایان برای راه یافتن به اسرار هستی و حقایق ملکوتی است.

ساعاتی از شب که در قرآن مجید از آن تعبیر به سحر شده از پربهاترین اوقات روزگار، و وسیله قرب به حق، و هنگام سوز و گداز، و عبادت و تهجد و استغفار و توبه و نردبان رسیدن به کمالات معنوی و منور شدن به نور الهی و دست یافتن به عفو و مغفرت است.

شب نشانه قدرت و حکمت و رحمت و لطف و عنایت حضرت رب العزه برای صاحبان مغز و خرد است:

إِنَّ فِی خَلْقِ اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ وَ اِخْتِلاٰفِ اَللَّیْلِ وَ اَلنَّهٰارِ لَآیٰاتٍ لِأُولِی اَلْأَلْبٰابِ: (1)

بی تردید در آفرینش آسمان ها و زمین و آمد و رفت شب و روز نشانه هائی برای خردمندان است.

شب مایه آرامش ابدان و ارواح و داروی رفع خستگی و عامل تمدد اعصاب، و سبب استراحت و علّت آماده شدن برای رفتن به پیشگاه محبوب ازل و ابد در سحر و مهیا گشتن برای کارهای روزانه است:

هُوَ اَلَّذِی جَعَلَ لَکُمُ اَللَّیْلَ لِتَسْکُنُوا فِیهِ وَ اَلنَّهٰارَ مُبْصِراً إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیٰاتٍ لِقَوْمٍ یَسْمَعُونَ: (2)

اوست کسی که شب را برای شما پدید آورد تا در آن بیارامید و روز را نورافشان قرار داد تا در آن به کار و کوشش بپردازید یقیناً در این امور برای گروهی که حقایق را با گوش دل بشنوند نشانه هائی از توحید، قدرت، حکمت، و ربوبیت خداست.

رسول خدا به فرمان واجب حق مأموریت داشت که بخشی از شب را به تهجد و عبادت و مناجات و راز و نیاز بپردازد و از این طریق شایسته رسیدن به

1- 1) - آل عمران 190.

2- 2) - یونس 67.

مقام محمود گردد، مقامی که جز برای او برای احدی از هم سفران معنوی اش میسر نشد، مقامی که از راه تهجد شبانه فقط و فقط ویژه او بود.

وَ مِنَ اَللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نٰافِلَةً لَکَ عَسىٰ أَنْ يَبْعَثَکَ رَبُّکَ مَقٰاماً مَحْمُوداً: (۱)

و پاسی از شب را برای عبادت و بندگی بیدار باش که این تهجد شبانه افزون بر همه واجبات ویژه تست، امید است پروردگارت تو را به سبب این عبادت ویژه به جایگاهی ستوده برانگیزد.

شب موقعیت عظیم و ویژه ای است که حضرت حق پیامبرش را در آن برای ارائه آیاتش به معراج برد، معراجی که از نعمت های خاص حق به پیامبر اسلام بود و چنین سفری با آن کیفیت برای احدی از عباد خدا اتفاق نیفتاد، و این فقیر به توفیق حق به شرط حیات این حادثه بی نظیر و منافعش را در شرح و توضیح اولین آیه مبارکه اسرا به رشته تحریر خواهیم کشید.

سُبْحٰانَ اَلَّذِی أَسْرىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِنَ اَلْمَسْجِدِ اَلْحَرٰامِ إِلَى اَلْمَسْجِدِ اَلْأَقْصَى اَلَّذِی بٰارَکْنٰا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيٰاتِنٰا: (۲)

منزه و پاک است خدائی که شبی بنده اش محمد (علیهما السلام) را از مسجدالحرام به مسجد اقصی که پیرامونش را برکت دادیم حرکت داد تا بخشی از نشانه های عظمت و قدرت و حکمت و ربوبیت خود را به او نشان دهیم.

قرآن مجید این کتاب با عظمت، و مایه هدایت، و عین رحمت، و دریای بی نهایت حکمت، و جدا کننده میان حق و باطل، و نور زندگی، و چراغ راه، و داروی درمان، و سبب شرف و کرامت انسان در شب بر قلب مبارک پیامبر نازل شد.

إِنّٰا أَنْزَلْنٰاهُ فِی لَيْلَةِ اَلْقَدْرِ: (۳)

ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

ص:۹

۱- ۱) - اسراء ۷۹.

۲- ۲) - اسراء ۱.

۳- ۳) - قدر ۱.

عبادت شبانه که در خلوت و عزلت، و به خلوص و اخلاص نزدیک تر صورت می گیرد قطعاً با دیگر عبادات فرق می کند، و از نظر کیفیت سنگین تر و با ارزش تر است.

إِنَّ نٰاشِئَةَ اَللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئاً وَ أَقْوَمُ قِيلًا: (۱)

بی تردید عبادت شبانه محکم تر و پایدارتر و گفتار در آن استوارتر و درست تر است.

سحر که بخشی از شب است از نظر قمیت و ارزش و کیفیت معنوی بـا هیـچ سـاعتی قابـل مقایسه نیست سـحر به فرموده قرآن زمان رهائی و نجات است:

إِنّٰا أَرْسَلْنٰا عَلَيْهِمْ حٰاصِباً إِلاّٰ آلَ لُوطٍ نَجَّيْنٰاهُمْ بِسَحَرٍ: (۲)

ما به سوی قوم لوط طوفانی سخت که با خود ریگ و سنگ می آورد فرستادیم در نتیجه همه را به چاه هلاکت انداخت، مگر خاندان لوط را که به خاطر ایمانشان در وقت سحرگاهان نجات دادیم.

استغفار در سحر و طلب آمرزش در آن ساعت کم نظیر از نشانه های بندگان واقعی خداست:

اَلصّٰابِرِينَ وَ اَلصّٰادِقِينَ وَ اَلْقٰانِتِينَ وَ اَلْمُنْفِقِينَ وَ اَلْمُسْتَغْفِرِينَ بِالْأَسْحٰارِ: (۳)

بندگان واقعی خدا صبر کنندگان در حوادث و راستگویان و صادقان، و فرمانبرداران و انفاق کنندگان و استغفار کنندگان در سحرها هستند.

إِنَّ اَلْمُتَّقِينَ فِي جَنّٰاتٍ وَ عُيُونٍ (۴۵) ، آخِذِينَ مٰا آتٰاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كٰانُوا قَبْلَ ذٰلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) ، كٰانُوا قَلِيلاً مِنَ اَللَّيْلِ مٰا يَهْجَعُونَ (۱۷) ، وَ بِالْأَسْحٰارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ: (۴)

بی تردیـد پرهیزکـاران در بهشت ها و چشـمه سارهاینـد، آنچه را پروردگارشان به آنان عطا کرده دریافت می کننـد زیرا آنان پیش از این پیوسـته نیکوکـار بودنـد، آنـان در دنیا انـدکی از شب را می خوابیدنـد و بقیه آن را به عبادت سپری می کردنـد و سحرگاهان از خدا درخواست آمرزش می نمودند.

ص:۱۰

۱- ۱) - مزمل ۶.

۲- ۲) - قمر ۳۴.

۳- ۳) - آل عمران ۱۷.

۴- ۴) - ذاریات ۱۵- ۱۸.

حس گرائی و ظاهربینی بنی اسرائیل

دور ماندن از حوزه نبوت و رهبری معنوی صحیح که فرهنگ پاکش جلوه علم و حکمت خداست و بر دلایل و براهین محکم و استوار تکیه دارد، و چیزی مخالف فطرت و عقل سلیم و طبیعت هستی در آن وجود ندارد، و رشد کردن در محیط شرک و فضائی که فرعونیت و شیطنت و حکومت صد در صد مادی بر آن حاکم است، و آزادی به معنای واقعی در آن وجود ندارد، و توجه صرف به گذراندن امور زندگی ظاهری، و فقط گرداندن شکم و شهوت، و دست و پا زدن در لذت های بدنی، و تنها تحصیل دانشی که کمک برای سوق دادن زندگی به ناحیه ظاهر آن است، بناچار انسان را دچار دو بیماری خطرناک و ریشه دار می کند:

فرو رفتن در مادیات محض، و دلباختگی شدید به لذائذ و امور حسی.

بنی اسرائیل که سالیان طولانی و طی چند نسل در مصر که فضائی آلوده به شرک و اوهام و گاو پرستی و مادی گری داشت زندگی کردند به تدریج از درون رنگ محیط را به خود گرفتند و آثار نکبت بار و ظلمانی آن محیط و مردمش ریشه در نفوسشان دوانید، و اختناق حاکم بر آنان و سلب آزادی از آن قوم، و شکنجه هائی که از طرف فرعونیان بر آنان تحمیل شد از طرفی عقل و اراده و قدرت تفکر و اندیشه را در آنان بسیار ضعیف کرد، و از طرف دیگر اکثر آنان را به مردمی فرو رفته در مادیات و کالای دنیا و دلباخته لذائذ و امور حسی نمود.

کثرت معجزات موسی (ع) برای رام کردن بنی اسرائیل که عقل و اندیشه ی آنان به شدت ضعیف شده بود، و از تفکر صحیح و تعقل درست بی بهره بودند و برهان و دلیل و استدلال و حکمت در قلب و روان تیره و بیمار آنان راه نداشت امری ضروری بود.

ص:۱۱

آنـان چنـان که بایـد و شایـد در برابر حقایق ماوراء طبیعت، و واقعیات ملکوتی، و اصول غیبی با این که همراه با دلیل و برهان استوار بود فروتنی نکردند و به تعقل و تفکر صحیح برای دریافت آن حقایق تن ندادند، و تسلیم تعالیم آسمانی موسی نگشتند و به مرحله یقین قدم ننهادند، و همه وجود و حالات و روحیات خود را در سیطره ی حکومت حس و مادّه نگاه داشتند، و هر آنچه را که موافق حس و لذائذ و شهوات و مادیات بود به راحتی پذیرفتند، و از تسلیم شدن در برابر دعوت موسی و صالحان و دانشمندانی که جز خیر دنیا و آخرتشان را نمی خواستند امتناع ورزیدند! !

آنچه در درگیری بـا فرعون پس از سالهـا شکنجه دیـدن به سود آنـان تمـام شـد فقـط و فقـط از برکت فریادها و فعالیت ها و معجزات موسی بود، آنان برای مبارزه با دشمنان و در هم شکستن فرعونیان و رفع و دفع خطر آنان هیـچ اقـدامی نکردنـد، و آئین حق را و توحیـد نـاب را بـا تعقل و تفکر به دست نیاوردنـد و با پای خود از محیط ذلت بار مصر و آن سرزمین آلوده به شرک و اوهـام بیرون نیامدنـد و از میـان امواج رود نیـل بـا تکیه بر ایمـان و اعتماد به خـدا نگذاشـتند، بلکه معجزات موسی و قـدرت معنوی او بود که این اسیران ذلیـل و فرو رفتگـان در چاه استضـعاف و غرق شـدگان در مادیات و دلباختگان به لـذائذ حسی و دور ماندگان از تعقل صحیح و اندیشه درست را از محیط مصر خارج کرد و از میان امواج سهمگین دریا بیرون برد و در منطقه ای امن که خیال آنان را از هر خطر و شکنجه ای راحت می داشت قرار داد.

اینان پس از بیرون آمـدن از دریا چنان که قرآن مجیـد می فرمایـد بر قومی عبور کردند که همواره با پرستش بت ها و اصـنام ملازمت داشتند، از باب ضعف در

ص:۱۲

عقل و اندیشه، و غرق بودن در امور مادی و حسی با کمال بی شرمی به موسی گفتند:

اِجْعَلْ لَنا إِلٰهاً كَما لَهُمْ آلِهَةٌ قالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ

إِنَّ هٰؤُلاءِ مُتَبَّرٌ ما هُمْ فِيهِ وَ باطِلٌ ما كانُوا يَعْمَلُونَ.

قالَ أَ غَيْرَ اَللّٰهِ أَبْغِيكُمْ إِلٰهاً وَ هُوَ فَضَّلَكُمْ عَلَى اَلْعالَمِينَ.

وَ إِذْ أَنْجَيْناكُمْ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ اَلْعَذابِ يُقَتِّلُونَ أَبْناءَكُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِساءَكُمْ وَ فِي ذٰلِكُمْ بَلاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ. وَ واعَدْنا مُوسىٰ ثَلاثِينَ لَيْلَةً وَ أَتْمَمْناها بِعَشْرٍ. . . . . . : (۱)

ای موسی همان گونه که برای آنان معبودانی است تو هم برای ما معبودی قرار ده! !

راستی اخلاق مادی و حس گرائی و تکیه نکردن بر دلیل و برهان و منطق و عقل چه می کند، و انسان را به چه ورطه هائی از خطر و سقوط و هلاکت می اندازد!

موسی گفت: بدون تردید شما گروهی هستید که جهالت و نادانی میورزید و از عقل و منطق دور هستید و به خاطر بی بصیرتی و کوردلی به امور محسوس محض روی دارید.

قطعاً آنچه اینان در آن قرار دارند و آن عقاید شرک آلود و آئین بت پرستی است نابود شده و فاسد است و آنچه همواره انجام می دهند باطل و برباد است.

و سپس با یک دنیا تعجب و شگفتی به بنی اسرائیل گفت: آیا غیر خدا را که هیچ گونه شایستگی برای پرستش ندارد به عنوان معبود برایتان طلب کنم، در حالی فقط خداست که شما را بر جهانیان روزگارتان برتری داد؟ !

ای بنی اسرائیل یاد کنید هنگامی که شما را از چنگال ظالمانه فرعونیان نجات دادیم، آنان که شما را به سخت ترین صورت شکنجه می کردند و به شکلی گسترده پسرانتان را می کشتند و زنانتان را برای کنیزی و بیگاری کشیدن و نشستن در مرگ فرزندان زنده می گذاشتند و در این امور برای شما از سوی پروردگارتان آزمایشی بزرگ بود.

۱- ۱) - اعراف ۱۳۸- ۱۴۱.

و ما موسی را سی شب به میعادگاه خواندیم و آن سی شب را به ده شب دیگر تمام و کامل نمودیم.

موسی پس از وعده خدا برای این که آن ملت را در سایه نظامی متین و استوار و رشد دهنده، و تضمین کننده خیر دنیا و آخرت قرار دهد به میعادگاه رفت، که پس از پایان آن ضیافت ویژه به دریافت کتاب آسمانی تورات که حاوی همه حقایق مربوط به هدایت است نایل آید و به میان جامعه خود باز گردد و آنان را با تعلیم دادن تورات و وادار کردن به عمل به آن به سعادت دنیا و آخرت برساند.

مردی هوا پرست و گمراه کننده و تجسمی از شیطان که کوتاه بینی بنی اسرائیل را در تقاضای از موسی برای قرار دادن بتی برای آنها جهت پرستیدن دیده بود، و ضعف عقلی و فکری و ارادی آنان برای او ثابت بود، و غرق بودن آن قوم در مادیات و دلباختگی آن بی خبران به امور حسی و لذائذ ظاهری برایش ثابت بود در غیبت موسی با ساختن مجسمه گوساله ای از زیور آلات و طلاجات که وقتی در جهت باد قرار می گرفت صدای گاو از آن بر می خاست در معرض دید و تماشای آنان گذاشت و گفت:

هٰذا إِلٰهُکُمْ وَ إِلٰهُ مُوسیٰ! ! (۱)

این است معبود شما و معبود موسی! !

آن کم خردان پست، و سفیهان زشت باطن، و بی اراده های جاهل، و غرق شدگان در مادیت، و دلباخته های به امور حسی و لذائذ ظاهری که در حقیقت گوساله طلائی ساخت سامری از باطن گوساله خوی و طلا جوی آنان بیرون آمده بود به گوساله به عنوان معبود روی آورده و به پرستیدن آن مشغول شدند و

۱- ۱) - طه ۸۸.

به ستمی عظیم و ظلمی بزرگ نسبت به توحید خالص و نسبت به خود و خیر و سعادتشان تن دادند و مصداق حقیقی أَنْتُمْ ظالِمُونَ شدند.

باور نکردن سخن صادقان، و گوش ندادن به موعظه و پند ناصحان، و فرار از علم و حکمت پیامبران، و بی توجهی به دلیل و برهان، و غرق بودن در مادیات و دلباختگی به حس و لذائذ قطعاً انسان را از خدا جدا و به گوساله پرستی در صورت های گوناگونش می کشاند!

«پیروی و متابعت از حسّ و ماده [که دو امر روبنائی و ظاهری و محدود و از دست رفتنی هستند] و تسلیم شدن در برابر آن دو انسان ها را در یک تناقض ویژه از جهت قول و عمل و گرفتار می کند، زیرا از طرفی پیروی از حس موجب می شود که مطلبی را جز آنچه حسّ بر آن دلالت دارد نپذیرند گرچه حق باشد، از طرف دیگر تسلیم در برابر ماده ایجاب می کند که عملاً آنچه را شخصیت های بزرگ مادی می خواهند یا می پسندند بپذیرند!

آنان هر گونه تقلیدی را در موضوعاتی که دور از حس آنان است اگر چه خوب باشد به نام این که تقلید است مذمت می کنند ولی همان ها هر گونه تقلیدی را که موافق هوس های مادی است به نام بهره برداری از زندگی ستایش می نمایند اگر چه عمل بدی باشد برای همین جهات است که به سختی در برابر اوامر پیامبران و درست کاران و علمای ربانی که آنان را به خیر و صلاح دین و دنیایشان دعوت می کنند تسلیم می شوند، و در برابر دعوت افراد مغرض و سرکش را خیلی زود می پذیرند!» (۱)

متأسفانه محاکم تفتیش عقاید در قرون وسطی که به وسیله کشیشان مسیحی برپا شد و علم و دین کلیسائی را در برابر با یکدیگر به جنگ و مبارزه سختی

۱- ۱) - المیزان ج ۱ ص ۲۸۰.

کشید و در این میدان خصمانه و ظالمانه میلیون ها نفر عاشق علم و عالم را به فرمان کشیشان محکوم به اعدام و نابودی کرد و به تدریج جامعه اروپائی را به تسلیم شدن در برای حس و ماده وادار کرد و دانشمندان علوم مادی با قدرت تمام باعث شدند که دین کلیسائی به درون کلیسا رانده شود و قلب همگان به سوی حس و ماده جهت گیری نماید و تمدن غرب بر این دو پایه بنا گذاری شود و در قرن هیجدهم به بعد این تمدن جدای از مسائل معنوی و اخلاقی با کمک به اصطلاح دانشمندانی چون داروین و فروید و درکایم که هر یک انسان را از یک بعد خاص آن هم به صورت افراط و تفریط نگریستند به اوج خود برسد و انسان در فضای این تمدن با همه وجودش حس گرا و ماده پرست گردد و دلایل و براهین مربوط به ماوراء حس را هر چند استوار و محکم و منطقی و عقلی باشد نپذیرد و از طرف دیگر هیچ برهان و دلیلی در موضوعاتی که متضمن لذائذ مادی حسی است مطالبه ننماید و این موضوع خط بطلان بر غرائز انسانیت و احکام آن و امور فطری و یقینی کشید و معارف عالیه و اخلاق فاضله را از میان برداشت و انسانیت انسان را از او گرفت و جامعه ها و ملت ها را در معرض شدیدترین مفاسد اخلاقی و خانوادگی و اجتماعی و سیاسی قرار داد! !

انسان در فضای تاریکی که بر اروپا حاکم شد از مستقل بودن نوعش، و ریشه اصیلش که از حضرت آدم و حوا که دارای مقام خلافت اللهی بودند و هر دو به دست قدرت حق و اراده حکیمانه حضرت رب بی سابقه نر و ماده ای از گوهر پرارزش خاک آفریده شدند و به عنوان نوعی مستقل در میان انواع جانداران ظهور کردند جدا شد و سر از ریشه ای به نام میمون که سمبل بازی و بازی گری و دلقکی برای سرگرمی مردم است درآورد و در کنار او علمی به نام علم الانواع قرار داده شد و به دانشگاه ها راه یافت و با استادی دانشمندان صهیونیست مسلک

به بـاور دانشـجویان و در نهـایت به باور اکثر مردم داده شـد که ریشه شـما میمون و باطن و درون و روانتان که ارث از اصل و ریشه وجودتـان میمون می بریـد میمون صـفت است و مسـئله انسـانیت و اخلاق و فضـیلت و شـرافت و کرامت و اصول انسانی امـوری اعتبـاری است و تکیه بر آنهـا غیر منطقی و محـدود شـدن به آنهـا مـوجب محرومیت از لذائـذ و به کـارگیری غرائز به صورت آزاد است و سـبب بی بهره شـدن از شـهوات مطلق و خواسـته های بی قیـد و شـرط است و پس از آن دورکایم به این موج کمـک کرد و انسان را در همه جهات و امور معلول اقتصاد دانست، و دانش او همچو هم پالکی سابقش به دانشـگاه ها و مراکز علمی راه یافت و اقتصاد و امور مادی محور و بنیان زنـدگی گشت و (لا اله الا الدلار) جای لا إِلَهَ إِلاَّ اَللّٰهُ نشـست و بشـر را در سـقوط عجیبی فرو برد و او را در لجن زار مادیت و پول و ابزار بدون ایمان و اخلاق به اسارت نشاند، و بدتر از هر دوی آنـان هم مسـلک خطرناکشـان فرویـد بـود که چـون هر دوی آنـان از آئین تحریف شـده یهودیت که آئینی مـادی و پولی بود پیروی می کرد به عنوان روانکاو و روانشـناس میدان دار تمدن غرب شد و با نوشـتن کتاب و به تحریر کشیدن مطالبی که هیچ دلیـل عقلی و منطقی نـدارد راه انسـانیت و فضایـل و اخلاـق و حقیقـت را مســدود نمـود و افکـارش بـا هزینـه هـای ســنگین صهیونیست هـا به همه مراکز علمی حتی مجـامع دانشـگاهی کشورهـای اسـلامی راه یـافت و تـا حـدی توانست مسـیر ایمانی و عقلاـنی بسیاری از انسـان هـا و شایـد اکثریت آنـان را در غرب و شـرق عالم به سوی اسافل اعضا برگردانـد و با چهره ای که کـاشف از کمـال آرامش درونی است! همه عظمت هـا و ارزش هـا به نحوی از انحـاء به نـام خردگرائی و حس گرائی تـا حد پست ترین مرحله حیوانیت پائین بیاوردا ! !

البته قرن ها پیش از فروید، جلال الدین بلخی آن حکیم عارف تباه شدن موجودیت آدمی را و ساقط شدن همه ارزش ها را با این پدیده حیوانی یعنی برگشتن از اوج صعود انسانی به پست ترین نقطه نزول حیوانی که محور قرار دادن اسافل اعضا در زندگی است گوشزد نموده می گوید:

جز ذکرنی دین اونی ذکر او سوی اسفل برد او را فکر او (۱)

نگاهی به وضع جوامع امروز بیندازید و در حالات و اعمال و رفتار اکثر آنان به خصوص جوامع غربی و مقلدین کورشان دقت کنید می بینید شهوت رانی بی قید و شرط، تجاوز به نوامیس به عنف و غیر عنف، روابط نامشروع زنان با زنان، مردان با مردان و زنان و مردان با یکدیگر، موج گسترده عشق های مجازی، نیمه عریانی و عریانی زنان و مردان، فیلم های محرک سینمائی و تلویزیونی و ماهواره ای، قتل و غارت گری، تجاوز به حقوق، رشوه، فساد فکری، فساد باطنی چون حسد و بخل و طمع و غرور و نفاق و ریا، زورگوئی، به استعمار کشیدن ملت ها به وسیله ی زورمندان، آدم ربائی، آدم فروشی، جاسوسی، خیانت، جنایت، بلوغ زودرس بر اثر تحریک شهوات، متلاشی شدن نظام خانواده، فرار فرزندان از خانه ها، اعتیاد به انواع مواد مخدر که هر ساعت نوعی از آن برای به دام انداختن نسل به بازار می آید و. . . . . . . ظاهر و باطن زندگی را گرفته و دریا و صحرا و جوّ را به فساد و تباهی کشیده و امنیت روانی مردم را در شرق و غرب به هم زده و فضائی از شدیدترین نگرانی ها را به وجود آورده و کوس رسوائی غرق بودن در مادیات و دلباختگی به حس و لذائذ آن را در هر کوی و برزن و بلکه در هر خانه و کاشانه به صدا در آورده است! ! و نزدیک است این تمدن ماشینی که بر دو پایه ماده و حس بنیان گذاری شده و به شدت از درون پوسیده بر سر

۱- ۱) - تفسیر نهج البلاغه جعفری ج ۱۴ ص ۲۲۶.

صاحبانش و مقلدان آنان خراب شود و همه زیر آوار سنگین آن به دیار نیستی و نابودی رانده شوند و زمین برای زندگی صالحان و شایستگان که در میان این حیوانات انسان نما و متمدنان وحشی و میمون صفتان و غرق شدگان در مادیات و دلباختگان به لذائذ حسی به شدت در غربت و تنهائی اند بدون مزاحم باقی بماند، و چنین زمانی به زودی فرا می رسد و دور از دسترس نیست و حقیقتی است که قرآن مجید قاطعانه از آن خبر می دهد:

أَنَّ اَلْأَرْضَ يَرِثُهٰا عِبٰادِيَ اَلصّٰالِحُونَ: (۱)

یقیناً همه روی زمین را بندگان شایسته ام به میراث می برند.

من با فروتنی و تواضع از شما مسلمانان و به ویژه پیروان مکتب اهل بیت می خواهم که از افتادن در دام تمدن غربی و فرهنگ های شیطانی آن حذر کنید و گول زرق و برق زندگی ظاهر آنان را که مالامال از فساد و تباهی است نخورید و دست از قرآن مجید که راهنمای انسان به هر خیری است بر ندارید، و از اقتدای به اهل بیت پیامبر که مصباح هدایت و کشتی نجات هستند غفلت ننمائید و دامن حیات پرقیمت خود را از آلوده شدن به مادیات صرف، و درون خود را از اسیر شدن به مکتب حس گرائی حفظ نمائید که خیر دین و دنیا آخرت شما در تمسک به قرآن و اهل بیت است و بدانید که این تمدن بدون معنویت و بریده از خدا و جدای از فرهنگ حق و خالی از حقایق و تهی از تعالیم انبیاء و امامان به زودی نابود می شود و دلبستگان به خود را هم نابود می سازد و نهایتاً به عذاب استیصال در دنیا و عذاب ابد در آخرت گرفتار می شود و جز روسیاهی و افتضاح برای آن و پیروانش نخواهد ماند.

۱- ۱) - انبیاء ۱۰۵.

آری برای محاربان با خدا و پیامبر و آنان که در زمین در همه امور زندگی به فساد و تباهی می کوشند جز رسوائی و خواری در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت نیست:

ذٰلِکَ لَهُمْ خِزْیٌ فِی اَلدُّنْیٰا وَ لَهُمْ فِی اَلْآخِرَهِ عَذٰابٌ عَظِیمٌ: (۱)

برای آنان به خاطر محاربه با خدا و پیامبر و کوششان برای گستردن فساد در زمین رسوائی و خواری در دنیا و عذاب بزرگ در آخرت است.

غرق شدگان در مادیت، و دلباختگان به لذائذ حسی، و مریدان مکتب حس گرائی که از زندگی و حیات جز خانه و کارگاهی برای تأمین اقتصاد و معیشت نمی بینند، و پر کردن شکم و شهوت رانی و کام جوئی را اصیل ترین لذت ها می شمارند، و چشمی برای تماشای این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود ندارند، و گوشی برای شنیدن صدای حق و برهان و دلیل و حکمت برای خود باقی نگذاشته اند، و وجودشان نیروی دفعی برای حقایق و واقعیات و امور ملکوتی و عرشی و اصول ماوراء طبیعت و حوزه جذبی برای انواع مفاسد و شهوات و خیالات و اوهام گشته و برای مسخره کردن انبیا و اولیاء و محتویات کتاب های آسمانی و علمای ربانی و احکام الهی و عبادات دهانی به پهنای فلک باز کرده و به خاطر اوج بی خردی و دچار بودن به بیماری غفلت و بی خبری، خود را میزان حق و باطل هر چیزی قرار داده و یجوز و لا یجوز خود را در همه امور ملاک و اصل می دانند، بدون شک و تردید گرفتار دو بیماری بسیار مهلک و بر باد دهنده دنیا و آخرت و مخرب همه ارزش ها شده اند و به خاطر جهل مرکبشان نسبت به این دو بیماری هم در غفلت کامل به سر می برند از این جهت به علاج و درمان خود اقدام نمی کنند، بلکه خود و کوشش و کارکردشان را سالم و صحیح و خوب می دانند، و توجه ندارند که همه ارزیابی های آنان نسبت به

۱- ۱) - مائده ۳۳.

همه امور بی پایه و پوچ و غلط و باطل است آن دو بیماری یکی خود فراموشی و دیگر خودپرستی است.

«قل هل ننبئکم بالاخرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیاه الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا، اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیامه وزنا، ذلک جزاءهم جهنم، بما کفروا و اتخذوا.»

بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم از جهت عمل و فعالیت آگاه کنم؟ آن مردم کسانی هستند که کوششان در زندگی دنیا تباه شده و به هدر رفته در حالی که خیال می کنند خوب و درست عمل می نمایند، اینان کسانی هستند که آیات پروردگارشان و دیدار قیامت و محاسبه اعمال را به وسیله او منکر شدند و در نتیجه اعمالشان تباه و بی اثر است و چون همه کوششان بر باد رفته روز قیامت میزانی برای آن برپا نمی کنیم، این است وضع و حال زیانکاران به سبب آن که کفر ورزیدند و آیات من و پیامبرانم را به مسخره گرفتند!

اینان به این خاطر به چنین وضع خطرزا و مهلکی دچارند که خود را از یاد برده اند که انسان هستند، و مملوک حضرت رب العزه می باشند، و مقامشان مقام خلافت اللهی است و از نظر استعداد و شخصیت ذاتی از همه موجودات برترند و دنیا و متاعش و شکم و شهوت و بدن و اعضایش ابزاری برای رشد و کمال آنان به کمک هدایت الهی و آئین و فرهنگ خدائی است.

آنان بر اثر این خود فراموشی خود را بنی آدم نمی دانند آدم ابوالبشری که به عنوان خلیفه الله در زمین قرار داده شد، و ظرف علم الاسماء حضرت محبوب بود، و در ملکوت اعلا مسجود فرشتگان قرارش دادند، بلکه خود را بر اساس بافته های داروین یهودی که با هزینه های سنگین صهیونیست به باورشان دادند بنی میمون می دانند و اصل و ریشه ای به عنوان انسانیت برای خویش قائل نیستند.

آنان بر اثر این خود فراموشی اساس همه امور را و محور همه جهات زندگی را، و ستون خیمه حیات را به تعلیم درکایم یهودی که با هزینه های بی دریغانه صهیونیست به باورشان دادند اقتصاد می دانند و کار و پول را ملاک و اصل

می شناسند، و حرکات و اعمال خود و اخلاق و سیاست و جنگ و حکومت را بر اساس اقتصاد و دلار نظام می دهند.

آنان بر اثر این خود فراموشی، محور همه لـذت ها و اصل همه خوشـی ها و عشـرت ها را بر اساس تعالیم فرویـد یهودی که با هزینه های سخاوت مندانه صهیونیست به عنوان دانشی اصیل به باورشان دادند غریزه جنسی و عریانی و فرو رفتن در شهوات و خوش بودن به وسـیله اسافـل اعضـا به هر شـکلی که بخواهنـد می داننـد، و پس از هشت سـاعت کار برای تجدیـد قوا و تامین شهوات و غرائز با دوسـتان مرد و زنشان ساندویچی را به نیش می کشند، و گوشت پخته هر حیوان نجس العینی چون خوک و سگ و مار و بوزینه و خرچنگ و سوسـمار را به شـکم می ریزنـد، و به جای آب این نعمت بزرگ الهی و سـید همه نعمت ها آب جو و مشـروبی نجس و موادی همراه بـا الکـل را عربـده جویـان می نوشـند و سـپس در هم می لولنـد و هر گنـاه زشتی را مرتکب می شونـد و هیچ توجهی هم به عواقب سوء اینگونه زندگی که محصولاتش از هم پاشـیدن نظام خانواده، و هم جنس بازی، و زنای محصـنه و غیر محصـنه و تجاوز جنسی به حیوانات و حتی به فرزندان خودشان می باشد ندارند، و به ذهنشان هم خطور نمی دهند که اینگونه غرق بودن در مادیات و دلباختگی به لذائذ حسـی و زندگی را در همین امور خلاصه کردن سبب انواع بیماری های جسـمی و روانی و عامل عقب مانـدگی ذهنی و بی میلی به تحصـیل، و علت پوک شدن بنای جامعه و نهایتاً فرو ریختن ساختمان تمدن و نابودی حیات و زندگی و بر باد رفتن سرمایه انسانیت است.

اینان در دنیای خود فراموشـی که خودیت انسانی را از دست داده، و ارزش های اعتقادی و اخلاقی را در فضای بسـیار تاریک خود فراموشی لگدکوب کرده اند و از خودیت خویش جز انسانی حیوان نما و حیوان صفت و موجودی

مسخ شده باقی نگذاشته اند و به خودپرستی که در حقیقت همین خودیت مسخ شده است نیز مشغول اند و خود و هر کس را در حول و حوش خود و حیطه تصرف خویش دارند قربانی تبهکاری خود می نمایند و از این شکل زندگی هم لذت برده و احساس خوشی می کنند! !

شارح نهج البلاغه علامه جعفری که برای تربیت نفوس دغدغه عجیب داشت و این فقیر کراراً دلسوزی او را نسبت به انسان های این زمان و پس از آن حس کرده بودم و بارها نزد من از اوضاع اسفناک انسان در غرب و شرق شکایت داشت در شرح نهج البلاغه در ضمن توضیح مباحثه و گفتگوی عالم نحوی و ملاح کشتی اوضاع خطرناک و خطرزای این گرفتاران به بیماری خودپرستی را توضیح می دهد:

«شاید به جرئت بتوان گفت که: در میان انواع جنایات نتوان جنایتی را پیدا کرد که در عین حال که دیگران را از هستی ساقط می نماید و خود جنایت کار را قربانی تبهکاری خود می سازد، لذیذ و خوش آیند تلقی شود مگر خودپرستی که به جهت پایمال کردن همه اصول و ارزش های انسانی، تمامی سطوح و ابعاد خویشتن را مسموم و متورم می سازد.

آن یکی نحوی به کشتی در نشست، و در جای خود قرار گرفت و کشتی تدیجاً ساحل را پشت سر گذاشته و سطح پهناور دریا را پیش گرفت.

درست است که سپهر لاجوردین با ستاره های زرینش و دریا با آن شکوه و دیدگاه بی کرانه اش دو تماشاگهی بس عظیم اند که می توانند انسان آگاه را به درون خود رهسپار سازند و در آن فضای بی کران تماشاگهی عظیم تر از هر دو را در دیدگاه او قرار بدهند اما برای چه کسی؟ برای کسی که در پشت گردنش کورک در نیاورده باشد، که نتواند سر بلند کرده و به بالا بنگرد، و برای کسی که از حرفه

زندگی اش حجابی ضخیم که تار و پودش از خودپرستی ها رشته شده است، در برابر دیدگانش قرار نگیرد که مانع دیدن جز خود محدودش بوده باشد، برای این گونه اشخاص چه آسمانی! و کدامین دریائی و کدامین درونی؟ !

مرد نحوی به جای تفکرات والا درباره بیکرانگی های فضا و آسمان و دریا و به جای اندیشه درباره قطراتی که دریا را تشکیل داده اند و خواه روزی به شکل بخار در آیند و جزئی از ابرها گردند و فضاها را برای انجام قانون هستی درنوردند، و یا جزئی از جویباری شوند و روئیدنی ها را سیراب نمایند و نهایتاً مشغول کاری بس بزرگ هستند، و به جای تامل و تحسین کشتیبان که عمری را در آموزش دریانوردی و تلاش در دریاها و گلاویزی با خطرات مرگبار سپری کرده و امروز با کمال دقت و جدیت و اهتمام انسان هائی را در پهنه بسیار وسیع دریا به مقصد می برد، آری به جای این همه تفکرات که فقط سراغ مغز انسان های بیدار را می گیرند، نخست نگاه های سطحی به دریا و امواج کوچك و بزرگ و فضا و آسمان انداخت، و تا حدودی با چشمانی محروم از دیدن، آنها را لمس کرد و به طور مبهم و ناچیز آنها را به رسمیت شناخت و در صدد بر آمد که لطف فرموده بپذیرد که «آسمان لاجوردین محیر العقول هست» ! «دریا هم هست» ! «ستارگان بی شمار فضائی هم وجود دارند» ! «ضمناً کشتیبان هم که او و افرادی دیگر از انسان ها را به مقصد می برد هستند» ! و پیش از آن که آن همه «هست ها» او را به خود جلب کنند و از دیدگاه آن خودپرست اهمیتی پیدا کنند ناگهان به یاد خویشتن افتاد، یعنی هستی خویشتن در دیدگاهش قرار گرفت و نخست اثبات خود را برای خویشتن آغاز کرد! مگر من نیستم؟ ! آری من هستم، چه فایده از این که همه کائنات عالم هستی موجودیت مرا پذیرفته اند و وجود من یکی از معلومات خداوندی است در حالی که این کشتیبان و کشتی نشینان نمی دانند که

«من هستم» و «من کیستم» که در این کشتی برای مدتی تا وصول به مقصد با آنان دمساز گشته ام، لذا هنوز کشتی راهی را سپری نکرده بود که مرد نحوی برای اثبات وجود خویشتن به هیجان در آمد و رو به کشتیبان نمود آن خودپرست، کشتیبان با همه قوای مغزی و اراده ی بارور شده که متوجه کشتی و کشتی نشینان و پدیده های دریائی و مشغول کار و کوشش خود بود از مرد نحوی صدائی ناآشنا بگوشش رسید که گفت هیچ از نحو خواندی؟ گفت لا شاید هم اصلا بیچاره کشتیبان نفهیمد که معنای نحو چیست؟ او با کمال صداقت و صراحت گفت: نه من نحو نخوانده ام و آنگاه چند لحظه در فکر فرو رفت و با خویشتن چنین گفت: نحو، نحو چیست؟ چون نمی توانست بیش از چند لحظه فکر خود را با ضرورت تمرکز قوای دفاعی برای کار کشتی رانی خود مشغول سازد، لذا فوراً اختیار ذهن خود را به دست گرفت و مشغول کار اصلی خود گشت که ناگهان بانگ شومی از نحوی شنید که با کبر و نخوت تهوع آوری- گفت نیم عمر و شد بر فنا بینوا کشتیبان! مرد نحوی برای اثبات وجود خویشتن از راه علم نحو، نیم عمر وی را بر باد فنا داد در اینجا شما چه فکر می کنید؟ ! اگر کشتیبان مردی بود که نحو خوانده و از علوم ادبی اطلاعات مفیدی داشت و در پاسخ نحوی میگفت: آری پیش از آن که اقدام به آموزش دریانوردی و کشتیبانی نمایم از الکتاب سیبویه گرفته تا الفیه ابن مالك را نزد جلال الدین سیوطی خوانده و خوشبختانه همه آنچه را که خوانده ام هم اکنون در حفظ دارم آیا فکر می کنید مرد نحوی می گفت: آفرین، سپاس خدای را که در سفر دریا با انسانی رویاروی شده ام که در عین حال که با فن کشتیبانی خدماتی برای مردم انجام می دهد در علم شریف نحو هم عالم و صاحب نظر است؟ !

نه بلکه مرد نحوی که در مقابل خود، انسانی مساوی یا برتر از خود را میدید فوراً به مغزش فشار می آورد که یکی از مسائل مشکل نحو را بیاد آورد و کشتیبان را با طرح آن مسئله به زانو اندازد مثلاً می گفت:

حالا که تو نحو خوانده ای بگو ببینم: در پاسخ آن مسئله زنبوریه باید اذا هو هی بخوانیم یا اذا هو ایاها؟ همان مسئله ای که سیبویه را به دیار عدم فرستاد.

اگر در این مورد هم کشتیبان پاسخ صحیحی می داد و می گفت: باید اذا هو هی بخوانیم چنان که در قرآن مجید آمده است: فَإِذا هِيَ حَيَّةٌ تَسْعى مرد نحوی توانائی دیدن وجود کشتیبان را به کلی از دست می داد و پیش از آن که در گرداب مهلکی که فضا و دریا برای او تهیه دیده بود دست از جان بشوید خود را به دریا می انداخت و از شکنجه دیدن قیافه کشتیبان که به خوبی «هستی خود» را اثبات کرده بود راحت می گشت!

آری قانون نحس خودپرستی همین است که به ابراز هستی خویشتن قناعت نمی ورزد و نمی گوید: من نحو خوانده ام پس هستم، که هیچ منافاتی با این ندارد که کشتیبان هم بگوید: من کشتی می رانم پس هستم، و آن یکی بیل می زند پس هست، و آن دیگری هم به وسیله علم و معرفت آیات الهی را در این دنیا می خواند پس او هم موجود است.

ولی چنان که بر همه روشن است در آن هنگام که یکی از وسائل زندگی جای هدف اعلای «حیات معقول» آدمی را بگیرد شناخت این که ضرب در جمله ضرب زید عمر فعل ماضی مفرد و مذکر و غایب و زید فاعل و عمر و مفعول آن است، تفسیر عالم هستی را به عهده می گیرد و برای حیات آدمی معنا می بخشد. کشتیبان از شنیدن این بانگ دلخراش که چون نحو نخوانده ای پس نیم عمرت بر فناست ضربه شدیدی خورد، زیرا تا آن روز چنین جمله ای را نه از عقل و

وجدانش شـنیده بود و نه از پیامبران الهی و اوصـیاء و اولیا چنین هدفی برای حیات سـراغ گرفته بود، و نه از قوانین عالـم وجود که هستی او را در خود جای داده و در آهنگ بزرگی که در آن قوانین نواخته می شود شرکت داده اند.

ضربه ای که بر کشتیبان خورده بود، شکننده و یأس آور بود در نتیجه- دل شکسته گشت کشتیبان زتاب شگفتا! نکند این مرد نحوی راست می گویـد که چون من نحو نخوانـده ام نیمی از عمرم بر بـاد فنـا رفته است؟ امـا این یـک انـدیشه باطل است که ذهنم را در این پهنه اقیـانوس به خود مشـغول داشـته است زیرا برای اعلاـن بطلاـن و فنـای یک لحظه از زنـدگی که جلوه گاه عظمت خداونـدی است، نـدائی از وجدان و عقل و منطقی بالاتر از منطقی این مرد نحوی مورد نیاز است مردی که همه هستی و عظمت ها و قوانین و ارزش ها و هدف اعلای آن را در تنظیم قالب های قراردادی الفاظ می جوید و نمی داند که:

او چو خود را در سخن آغشته است جج

از حکایت او حکایت گشـته است. ججضـربه «نیم عمر تو شد بر فنا» که نحوی بر او وارد کرده و دل او را شکسته بود لحظاتی چنـد کشتیبـان را در خود فرو برد، و او جز سـکوت در برابر امواج طوفـانی آن خود پرست چاره ای ندیـد، چونـان سـکوت و آرامشی که وی همواره می بایست در برابر امواج طوفانی دریا از خود نشان دهد دریغا! که طوفان دریا جسم آدمی را به بازی می گیرد، ولی طوفان درون خود پرسـتان ارواح انسان ها را شـکنجه می دهد، او می توانست پاسـخی قانع کننده به مرد نحوی بگویـد لیـک ضـربه سـئوال تنـدتر از آن بود که بـا گفتگو منتفی گردد. لیـک آن دم گشت خـاموش از جواب و به جـای مرد نحوی خویشتن را مخاطب قرار داد که

بنشینم و صبر پیش گیرم جج

دنباله کار خویش گیرم ججج ج

ص:۲۷

وانگهی اگر من در اینجا برای خاموش کردن شعله های آتش خودپرستی این مرد حقیر و کوته بین به نزاع و جدال بپردازم و او را به خطائی که در اثبات هستی خود و نفی هستی دیگران مرتکب شده است آگاه سازم، شاید کشتی زمام از دست من برباید و در نتیجه این مناقشه و بگو مگو که به برکت «نحو خوانده ام پس هستم و تو نخوانده ای پس نیستی» به راه افتاده است کشتی و کشتی نشینان و حتی خود من که کشتیبانم و بالاتر از همه این مرد نحوی را که با علم به فعل و فاعل به هدف اعلای حیات خود رسیده است به کام مرگ بسپارد پس بهتر این است که:

بنشینم و صبر پیش گیرم جج

دنباله کار خویش گیرم جهیچ سئوالی در این دنیا بی پاسخ نخواهد ماند، اگر عامل طرح سئوال واقع جوئی و واقع یابی باشد حکمت و عنایت خداوندی بر این است کهچون تو می خواهی خدا خواهد چنین ججججج

حق برآرد آرزوی متقین جو به هر وسیله و مشکلی باشد خداوند به وسیله معلمان و مربیان و آیات الهی خود، انسان واقع جو را به مقصد خود خواهد رساند اگر چه با فهماندن این حقیقت به او باشد که در مسیر واقع جوئی قرار گرفتن، خود گامی بزرگ در حقیقت است و اگر سئوال برای زدن ضربه و آزار روحی یک انسان مطرح شود چنان که مرد نحوی مرتکب شد و نیم عمر کشتیبان را بدان جهت که نحو نخوانده بود به باد فنا سپرد، اگر انسان دل شکسته و رنجدیده از آن سئوال غرض آلود نتواند پاسخ آن را با زبان بدهد، دیر یا زود قانون پایدار انتقام از ستمکاران که این جهان کوه است و فعل ما ندا ج

سوی ما آید نداها را صدا

ص:۲۸

شارح امین آن است، از راه میرسد و پاسخ عملی را با ضربه شکننده تر از سئوال غرض آلود بر هستی او می کوبد لذا آن کشتی مقدار زیاد راه نرفته بود که- باد کشتی را به گردابی فکند- کشتی در آن گرداب به دور خود چرخیدن گرفت، از این پهلو به آن پهلو، گاهی بالا- و گاهی پائین، هر لحضه به کام گرداب که بدون سر و صدا درس یموت النحوی را می خواند نزدیک تر می گشت.

دیوار زندگی کشتی نشینان که تا لحظاتی قبل اگر گرگ هم بودند اکنون همه آنان میش شده بودند شکاف برداشته بود، هیچ کس سخن دیگری را نمی نشیند، نگاه ها تمرکز خود را از دست داده بودند، هر لحظه به سرعت چرخیدن کشتی به دور خود افزوده می گشت، نوبت پاسخ کشتیبان به آن مرد نحوی فرا رسیده بود ولی آن نحوی بینوا با سکوتی مرگبار و اضطرابی که کم کم حواسش را از کار کردن باز می داشت در مرز زندگی و مرگ به وسیله کشتی به دور خود می پیچید که گفت کشتیبان بدان نحوی بلند- ای مرد نحوی ای آشنا با نحو و بیگانه از خویشتن، ای برباد دهنده نیمی از عمر من، ای خلاصه کننده همه دانستنی ها و کردارها در نحو و قواعد آن هیچ میدانی شنا کردن بگو آیا شنا کردن را می دانی، آیا میتوانی با علم شناگری هستی خود را از این گرداب مهلک نجات بدهی؟ آماده باش، چنان که همه کشتی نشینان و خود من هم آماده می شویم به خود بیا و دست از کشتی بردار، لباس هایت را تا آنجا که بتوانی سبک کن و چشم از بار و توشه ای که با خود آورده ای بپوش، حرکت کن، برخیز، آیا شناگری میدانی؟ مرد نحوی بدون مراعات قوانین نحو و صرف و معانی و بیان و بدیع و اشتقاق و عروض و قافیه و فقه اللغه و غیر ذلک.

گفت نی از من تو سباحی مجو- نه ای کشتیبان عزیز که واقعاً از زندگی خود بهترین بهره ها را برده ای، ای کشتیبان عزیز که حتی یک لحظه از عمرت را به باد

فنا نداده ای من شناگری نمی دانم آیا راهی، چاره ای داری برای من ارائه کن؟ ! اگر از این گرداب مرگ و غرقاب فنا نجات پیدا کنم، برای همیشه هستی خود را مرهون تو خواهم بود اکنون چه کنم و چه خواهد شد؟ !

کشتیبان کشتی آرام نمی گیرد و تدریجاً امواج طوفانی پیرامون گرداب وارد کشتی می شوند بگو ای کشتیبان عزیز چه کنم؟

کشتیبان که بنا به فتوای مرد نحوی نیم عمرش بخاطر نخواندن نحو بر باد فنا رفته بود با صدائی رسا

گفت کل عمرت ای نحوی فناست ججج

زان که کشتی غرق در گرداب هاست جاگر نیمی از عمر من بجهت نخواندن نحو فانی شده است اکنون کل عمر تو ای نحوی به جهت جهل تو به شنا و شناگری به پایانش رسیده است. اگر در یکی از آن روزهای گذشته لحظه ای از عشق به آشنائی با مسائل و قواعد نحو که فقط وسیله خوبی برای ابراز معانی است به خود می آمدی و عقل خود را باز می یافتی و با تحریک این احتمال که شاید روزی گذارت به دریا خواهد افتاد علم شناگری می آموختی و تمرین می کردی نه تنها حکم به فنای عمر انسان هائی که نحو نمی دانند نمی کردی بلکه امروز که گرداب برای فرو بردن تو کام باز کرده است حیات خود را از مرگ نجات می دادی ولی هیهات که آب از سر گذشته و پیک اجل از در درآمده است» (۱)

آری غرق شدن در مادیات و دلباخته شدن به حسیّات به تدریج انسان را در گرداب خود فراموشی و خود پرستی قرار می دهد و معبودانی هم چون گوساله سامری چون علم و دلار و قدرت و. . . در قلب انسان به جای خدا می نشاند و از درون انسان را به پوچی و پوکی می برد و زمینه افتادن او را در چاه هلاکت و

۱- ۱) - تفسیر نهج البلاغه ج۱۴، ص ۲۲۶.

تیره بختی فراهم می آورد و دنیا و آخرت و وجود خود انسان را بر باد می دهد و برای آدمی چیزی جز حسرت و اندوه و پشیمانی و خزی دنیا و عذاب آخرت باقی می گذارد و روزی انسان را بیدار می کند که آن بیداری برای او کمترین سودی ندارد!

گذشت و عفو حق

راستی چه عجیب و شگفت آور است عظمت عفو و گذشت حق، ملتی را از چنگال ظالمانه فرعونیان و شکنجه های سخت آنان و قتل فرزندانشان و به بیگاری گرفتن زنانشان نجات داده، و با عنایت ویژه اش از میان امواج رود نیل بدون این که کمترین آسیبی به کسی برسد به سلامت به منطقه امن آورده، و این ملت از این همه نعمت چشم پوشیده و ظالمانه به بدترین انتخاب تن داده به این صورت که از خدای رحمان دست برداشته، و از الطاف و کرامات او غفلت ورزیده و به جای او گوساله ای را که مجسمه ای بیش نیست و اندکی باد در او صدا ایجاد می کند به عنوان معبود برگزیده و آن را پرستش و بندگی می کند و قیافه کریه مادی گری و حس گرائی و اقناع آروزها و شهوات بیجای خود را نشان می دهد و در حالی که به خاطر انتخاب گوساله آن هم در برابر حضرت رب العزه و آلوده شدن به شرک که ظلم عظیم است باید به سخت ترین عذاب دنیا و آخرت دچار شود ولی از سوی حضرت حق با انجام مقدماتی که به صلاح آنان بود مورد عفو و گذشت قرار می گیرد تا پس از این عفو عملاً به شکر آن همه نعمت برخیزد و در راه سپاسگزاری قدم بگذارد! مسئله شکر که از اهم مسائل الهی و حقیقتی واجب بر همه بندگان است به خواست حضرت حق در آیات بعد به طور مفصل مورد بحث و تحقیق قرار خواهد گرفت.

کتاب و فرقان

ص:۳۱

منظور از کتاب که پس از پایان مواعده چهل شب به حضرت موسی عطا شد قطعا تورات است که حاوی همه مسائل لازم برای هدایت بنی اسرائیل بود.

قرآن مجید به طور مکرر تورات نازل شده بر موسی را که بخش اعظمی از آیاتش تا زمان ظهور اسلام دست نخورده باقی ماند بود و در آن آیات بشارت به ظهور رسول اسلام موج میزد مورد تصدیق قرار داد و راه هر گونه عذر و بهانه ای را در ایمان نیاوردن به پیامبر اسلام به روی یهود بست.

حضرت حق که نازل کننده توارت بر موسی است تورات را حاوی هدایت و نور می داند و آن را تا زمان مسیح که زمان نزول انجیل بود ملاک داوری همه پیامبران پس از موسی در شئون زندگی مردم می داند.

إِنّا أَنْزَلْنَا اَلتَّوْرٰاهَ فِيهٰا هُدىً وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا اَلنَّبِيُّونَ اَلَّذِينَ أَسْلَمُوا: (۱)

بی تردید ما تورات را که در آن هدایت و نور است نازل کردیم، پیامبرانی که تا زمان مسیح تسلیم تورات بودند بر اساس آن در میان یهود داوری می کردند.

قرآن مجید به منافع عمل به کتاب های آسمانی اشاره می کند آنجا که می فرماید:

وَ لَوْ أَنَّهُمْ أَقٰامُوا اَلتَّوْرٰاهَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ: (۲)

اگر آنان به تورات و انجیل و قرآن عمل می کردند بی تردید از برکات آسمان و زمین بهره مند می شدند.

عمل به تورات و انجیل با بشارت هائی که هر دو کتاب به رسالت پیامبر اسلام داده بودند به این بود که همه یهود و همه نصرانی ها نسبت به قرآن مجید که کامل تر از هر دو کتاب و آخرین کتاب آسمانی بود ایمان می آوردند تا با ایمان به قرآن به حقیقت به تورات و انجیل عمل می شد ولی متأسفانه احبار و رهبان و

۱- (۱) - مائده ۴۴.

۲- (۲) - مائده ۶۶.

سردمداران یهود و نصرانیت از ایمان به قرآن امتناع کردند و زیر مجموعه های خود را نیز از ایمان آوردن به قرآن منع کردند و در نتیجه نه به تورات عمل کردند و نه به انجیل و علاوه بر آن به تکذیب قرآن هم برخاستند و سد راه آیندگان هم در ایمان به قرآن شدند و جهان را به وضعی که در این زمان دارد که هر گونه فسادی در آن موج می زند و زور قدرت ناحق به دست حکومت های مسیحی و پول و اقتصاد در جهان و حکومت نامشروع اسرائیل در سرزمین غصب شده فلسطین به دست صهیونیسم است دچار کردند.

قرآن مجید ملت یهود و جامعه نصرانی را بدون عمل به تورات و انجیل که آیاتش آنان را به ایمان آوردن به قرآن و پذیرفتن رسالت پیامبر دلالت می کند و بدون عمل به قرآن بی ارزش و بی مایه می داند، و مسلک آنان را صحیح و درست نمی داند.

قُلْ يا أَهْلَ اَلْكِتابِ لَسْتُمْ عَلى شَيْءٍ حَتّى تُقِيمُوا اَلتَّوْراةَ وَ اَلْإِنْجِيلَ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ. . . (۱)

بگو: ای اهل کتاب شما هیچ ارزشی ندارید و بر مسلک صحیح و درستی نیستید تا زمانی که به تورات و انجیل و قرآنی که از سوی پروردگارتان نازل شده عمل کنید.

فرقان را اهل تفسیر و تحقیق و عالمان علم لغت و ادب به چند صورت معنا کرده اند:

دلیل قانع کننده و قطعی، (۲)شکافتن دریا برای بنی اسرائیل (۳)تورات کتاب آسمانی حق، (۴)معجزات موسی که از همه پیامبران به خاطر رام کردن دل یهود

۱- ۱) - مائده ۶۸.

۲- ۲) - فرهنگ نوین.

۳- ۳) - مختصر نهج البیان.

۴- ۴) - اغلب مفسرین.

نسبت به فرهنگ حق بیشتر بود مانند اژدها شدن عصا، تابش نور سپید از سر انگشتان موسی، مسلط کردن طوفان و ملخ و شپش و قورباقه به فرعونیان و آلوده کردن همه متاع و وسایلشان به خون (۱)که همه آنها فاصل بین حق و باطل و مایه تمیز کار درست از نادرست، و صدق از کذب، و کفر از ایمان، و معجزه از سحر بود، تورات و معجزات موسی حجت حق را بر ملت یهود تمام و کامل کرد و راه هر عذر و بهانه ای را در ایمان به خدا و قیامت و موسی و پیامبران پس از او بست ولی این ملت لجوج و معاند و سنگدل قدر نعمت های مادی و معنوی خدا را ندانستند، و از موسی و فرهنگ الهی اش استقبال ننمودند و او را و برادرش را به شکنجه های عظیم روحی دچار کردند که آیات بعد به گوشه ای از ستم ها و جنایات و لجاجت های آنان چه در زمان موسی و چه در زمان مسیح و چه در زمان پیامبران میان موسی و مسیح و به ویژه در زمان ظهور اسلام نسبت به پیامبر اشاره می کند.

آنان به جای اینکه به وسیله تورات و فرقان هدایت الهی را که فلسفه نزول تورات و تجلی فرقان بود بپذیرند، لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ و از آثار و برکات هدایت در همه شئون زندگی در دنیا و برزخ و قیامت بهره مند شوند، و سعادت و خوشبختی ابدی خود را تأمین نمایند، بر اثر بیماری خطرناک مادی گری و دلبستگی به امور حسی، و غرق بودن در آمال و آرزوها و خیالات خام راه گمراهی و ضلالت را برگزیدند و مهر شقاوت و تیره بختی را بر پیشانی حیات خود زدند، و خزی دنیا و عذاب ابدی را برای خود خریدند! !

۱- ۱) - اعراف ۱۳۳.

تفسیر آیه ۵۴

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ يٰا قَوْمِ إِنَّكُمْ ظَلَمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بِاتِّخٰاذِكُمُ اَلْعِجْلَ فَتُوبُوا إِلىٰ بٰارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بٰارِئِكُمْ فَتٰابَ عَلَيْكُمْ إِنَّهُ هُوَ اَلتَّوّٰابُ اَلرَّحِيمُ

و به یاد آرید زمانی که موسی به قومش گفت: ای قوم من قطعاً شما به سبب معبود گرفتن گوساله به خود ظلم کردید پس به سوی آفریننده خود باز گردید و افرادی از خودتان را که به گوساله پرستی روی آوردند بکشید که این کار برای شما در پیشگاه پروردگارتان بهتر است پس خدا پس از اجرا شدن فرمانش توبه شما را پذیرفت زیرا او بسیار توبه پذیر و مهربان است.

شرح و توضیح

چند مسئله مهم از آیه شریفه استفاده می شود: ۱- محبت و لطف به گناهکار پیش از امر معروف و نهی از منکر و قبل از تذکر و انتقاد ۲- غیر خدا را معبود گرفتن ستم سنگین و شدید بر خویشتن است، ۳- سخت ترین جریمه برای پذیرش توبه به تناسب عظمت گناه، ۴- خیر بودن قتل نفس به سبب فرمان پروردگار.

محبت و لطف به گنهکار.

از تعبیر یا قوم در آیه شریفه که اضافه قوم به یاء متکلم است «ای قوم من» نشان مهر و محبت و عاطفه به گناهکار پیداست و دلیل بر این که حکم صادر شده مبنی بر قتل نفوس برای پاک کردن گنهکاران از گناه عظیم گوساله پرستی مایه از رحمت حق دارد.

علت مایه داشتن این حکم از رحمت الهی گرچه ظاهری تند و سخت دارد این است که این حکم علت تبرئه آنان از گناه شرک و نجاتشان از عذاب دائم آخرت است. خطاب محبت آمیز و دلسوزانه موسی بن عمران «ای قوم من» که آنان را به خود نسبت داده و از طردشان و راندشان به طور مطلق پرهیز نموده است درسی است به همه آمران به معروف و ناهیان از منکر و تذکر دهندگان و اهل انتقاد و سخنرانان و موعظه کنندگان و عالمان ربانی که پیش از هر سخنی و

ص:۳۵

هر کاری به گناهکار که در حقیقت چون بیماری در میان خانواده و جامعه است چهره محبت و عاطفه و مهربانی نشان دهید و از تندی با او و سرزنش و ملامتش بپرهیزید و فقط و فقط حکم خدا را به او اعلام نمائید و خیر و مصلحت حکم را برای او توضیح دهید که اگر اجرای حکم برای تو آزار بدنی دارد ولی این آزار و تحمل آثار ظاهری این حکم موجب طهارت روح و باطن و پاکی پرونده تو در دنیا و سبب رهائی و نجاتت از عذاب ابدی دوزخ در عرصه هولناک قیامت است.

گنهکار هم نباید از حکم حق دل چرکین شود، و از قبولش و اجرایش امتناع ورزد، بلکه باید حکم خدا را در حق خودش غنیمت بداند، و یقین کند که توبه او به شرط اجرای حکم حق پذیرفته می شود و در حقیقت حکم الهی دری به سوی پاکی و طهارت و راهی به جانب بهشت و عاملی برای رهائی از جهنم است.

در این زمینه باید گفت اگر توبه ای در کار نبود، و عفو و گذشتی به میان نمی آمد و حدود قصاص و احکام مربوط به گناهکار که به ظاهر سخت می نماید وجود نداشت، هیچ گناهی از پرونده هیچ گناهکاری برداشته نمی شد و سیاهی برای پرونده و روسیاهی برای صاحبش تا ابد باقی ماند و درب نجاتی به روی او تا ابد باز نمی شد و عذاب وجدان در دنیا و آتش دوزخ در قیامت هرگز از او فاصله نمی گرفت.

پیامبران و امامان و اولیاء الهی گنهکاران را به عنوان بیماری نظر می کردند، و در صدد معالجه آنان بودند، و در برابر لجاجت و خیره سری اهل گناه تحمل و بردباری و صبر و استقامت نشان می دادند و از علاج آنان ناامید نبودند مگر این که از حضرت حق به آن مشعلداران هدایت خبر می رسید.

ص:۳۶

قُلِ اَللّٰهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِی خَوْضِهِمْ یَلْعَبُونَ: (۱)

بگو همه کاره من و تکیه گاه من خداست، سپس آنان را رها کن تا در باطل گوئی و خرافاتشان به بازی گری مشغول باشند.

ستم سنگین بر خویشتن

کافر و مشرک و فاسق و هر گنهکاری در اوج بی رحمی به خویش است، و گویا خود را دوست ندارد و نسبت به خویش از مهر و محبت خالی است، کسی که با تیشه کفر ریشه سعادت ابدی خود را از بیخ و بن برمی کند. کسی که با شرک همه ظاهر و باطن خود را به نجاست معنوی می آلاید، کسی که با فسق وجودش را از چهار چوب انسانیت خارج می کند، کسی که با آتش گناه فضایل و ارزش های خود را می سوزاند معلوم است که به خود مهر و محبت ندارد، و وجود خویش را نمی خواهد، زیرا به جای جذب فضایل محکوم رذایل شده، و به جای طلب رضایت خالقش سخط او را خواسته، و به جای بندگی حق که او را به وجود آورده و روزی داده و انبیاء را برای هدایتش فرستاده و برای نظام دادن به حیاتش کتاب نازل کرده و هشت در بهشت را به روی او باز گذاشته به بندگی شیطان این دشمن آشکار برخاسته و محور زندگی را هوای نفس قرار داده و نهایتاً از این راه ستم سنگینی بر خود روا داشته است! !

پرستش گوساله پس از این که بنی اسرائیل به نصرت و یاری خدا از شکنجه های فرعونیان رهائی یافتند و بعد از آن که آن همه معجزه از موسی دیدند و خلاصه در همه امور مورد محبت ویژه حضرت حق قرار گرفتند بدترین و زشت ترین انحراف از ریشه دارترین و منطقی ترین و مهم ترین رکن ایمانی یعنی توحید ناب و خالص است.

چه ستم سنگین و ظلم فاحشی است که انسان با چشم باز و با دیدن آیات و بینات و معجزات و با شنیدن حقایق آن هم از کلیم الله خدا را بگذارد و از

۱- ۱) - انعام ۹۱.

پرستش او دست بردارد و متوسل به گوساله شود و پیشانی در برابر مجسمه یک حیوان به عنوان بندگی به خاک ساید. (۱)

وای از این جهالت، آه از این بی خردی، امان از این آلودگی، شگفتا از این جابه جائی که معبود حق را رها کند و معبود باطل را به جای او آن هم مجسمه یک گوساله را انتخاب نماید.

آری معبود حق یعنی وجود مقدسی که خالق انسان او گزیننده او برای مقام خلافت اللهی است، (۲)و عطا کننده همه علم اسماء به آدم است. (۳)

معبود حق یعنی وجود مبارکی که زمین را برای زندگی موجودات زنده به ویژه انسان بستری گسترده و آسمان را سقفی برافراشته قرار داد و از آسمان باران نازل کرد و به وسیله آن از محصولات گوناگون رزق و روزی قرار داد. (۴)

معبود حق یعنی آن ذات مقدسی که انسان را معتدل و نیکو و آراسته و درست (۵)و در گردونه احسن تقویمی (۶)آفرید و آنچه را از اعضا و جوارح و نیاز داشت به او عنایت فرمود.

معبود حق یعنی آن حقیقت ازلی و ابدی که برای هدایت انسان به سوی یک زندگی پاک و سالم پیامبران را مبعوث به رسالت فرمود (۷)و با آنان کتاب و میزان فرستاد (۸)تا سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین شود و همه درهای بهشت به روی او باز گردد.

۱- ۱) - بقره ۲۱.

۲- ۲) - بقره ۳۰.

۳- ۳) - بقره ۳۱.

۴- ۴) - بقره ۲۲.

۵- ۵) - انفطار ۷.

۶- ۶) - تین ۴.

۷- ۷) - بقره ۲۱۳.

۸- ۸) - حدید ۲۵.

معبود حق آن وجود مهربانی است که از گناهان بندگاه به شرط توبه گذشت می کند و آنان را مورد عفو و رحمت قرار می دهد (۱)و از احسان و فضلش بر آنان می افزاید. (۲)

معبود حق خدای بزرگی است که انسان را در همه مواقع به ویژه در شدائد و مشکلات یاری می دهد و از پاکیزه ها و نعمت های حلال روزی انسان می نماید. (۳)

معبود حق نوری بی نهایت است که بدون این که انسان دارای استحقاق باشد او را غرق نعمت هائی می کند که هرگز قابل شمارش نیست، (۴)و هر نعمت ظاهری و معنوی را بر او کامل می نماید. (۵)

معبود حق عزیز و حکیم و رؤف و رحیمی است که به همه مؤمنان از هر روزگاری که هستند وعده بهشت ابدی که از زیر درختانش نهرها جاری است و مساکن پاکیزه در جنات عدن و روضوان اکبر که همه آنها فوز عظیم است داده (۶)و در وعده او هیچ تخلفی نخواهد بود. (۷)

اگر کتابی به طول و عرض آفرینش با اوراقی بی نهایت بخواهد حضرتش را وصف کند قطعاً به وصف در نیابد و حقیقتش به وهم نگنجد، و فعال ترین عقول به گوشه ای از معرفت ذاتش دست نیابد.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: خدای را سپاس و ستایش که گویندگان به عرصه ستایشش نمی رسند، و شماره گران از عهده شمردن نعمت هایش برنیایند و

۱- ۱) - نور ۵.

۲- ۲) - نور ۳۸.

۳- ۳) - انفال ۲۶.

۴- ۴) - ابراهیم ۳۴.

۵- ۵) - لقمان ۲۰.

۶- ۶) - توبه.

۷- ۷) - بقره ۸۰.

کوشندگان حقش را ادا نکنند، خدائی که اندیشه های بلند او را درک ننمایند و هوش های ژرف به حقیقتش دست نیابند. (۱)

و نیز می فرماید: به نهانها آگاه است و از اندیشه ها با خبر است، به هر چیزی احاطه دارد. و بر هر چیزی غالب است و بر همه چیز تواناست. (۲)

و در خطبه ای دیگر می فرماید:

ستایش خدای را که بدون دیده شدن شناخته شده، و جهان هستی را منهای فکر و اندیشه آفریده، خدائی که همیشه قائم به ذات و دائم بوده و هست آنگاه که نه آسمانی دارای برج، نه حجاب هائی دارای درهای بزرگ نه شب تاریک، نه دریای آرام، نه کوه های دارای تنگه ها، نه راه پیچیده و کج نه زمین گسترده و نه مخلوقی دارای قدرت وجود داشت، اوست به وجود آورنده مخلوقات و وارث آنان، و معبود خلق و رازق ایشان، آفتاب و ماه در مسیر رضایتش در حرکت اند، هر تازه ای را کهنه می کنند و هر دوری را نزدیک می نمایند روزی های موجودات را تقسیم، و آثار و اعمالشان و عدد نفس هایشان را حساب نموده، و به خیانت چشم ها آگاه و به آنچه را سینه ها پنهان می کند داناست و به قرارگاهشان در ارحام و گذرگاهشان در اصلاب تا به نهایت سیر خود برسند بصیر است (۳)

بنی اسرائیل حضرت حق را که معبود حق است، و فطرت هر انسانی به او توجه دارد، بر اساس حس گرائی، و تقلید مذموم، و بافته های خیالات و اوهام در عین دیدن آن همه لطف از خدا، و مشاهده آیات و معجزات کنار نهادند و به جای او گوساله را معبود گرفتند و به ظلمی عظیم و ستمی سنگین نسبت به خود

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه اول.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ۸۵.

۳- ۳) - نهج البلاغه خطبه ۸۹.

که در حقیقت ویران کردن خانه انسانیت، و ضربه زدن به آدمیت و محروم کردن خود از سعادت دنیا و آخرت و انحراف از اصیل ترین اصل ایمانی و رکن اعتقادی است تن دادند، به همین خاطر مقدمات گذشت از آنان و پذیرش توبه آن ستم گران به متناسب آن ظلم و ستم باید فوق العاده شدید و سنگین باشد

سخت ترین جریمه

موسی به پرستش کنندگان گوساله و آنان که نسبت به وقوع چنین جنایت عظیمی بر ضد توحید سکوت کردند و از امر معروف و نهی از منکر باز ایستادند (1)البته به فرمان حضرت حق دستور توبه داد فَتُوبُوا

و بیان حد توبه و پذیرش آن را از جانب خالق توبه پذیر، آختن اسلحه و کشتن یکدیگر دانست فَاقْتُلُوا أَنْفُسَکُمْ که توبه از چنین گناه بزرگی و بازگشت از چنین جرم سنگینی آن هم گوساله پرستی بر ضد خدا پرستی! ! جز با ریختن خون فاسد و فصد اجتماعی پذیرفته پیشگاه حق نشود.

«از نظر انقلاب درونی و پاک شدن نفوس جز تن دادن به ریخته شدن خون های فاسد و کشتن نفوسی که با شرک سرشته شده و یک سره از خدا برگشته چاره ای نیست، زیرا شرک و تقالید فاسد چون در نفوس ریشه بدواند ریشه استعداد و حرکت به سوی خیر را می خشکاند.

گناهان دیگر مانند آفت هائی است که بر میوه و برگ و پوست درخت می زند که امید تجدید حیات برای آن باقی است، ولی شرک مانند آفتی است که مغز درخت را تباه می کند پس باید از بن بریده شود تا شاید از ریشه آن شاخه های سالم بروید.

۱- ۱) - ابوالفتوح ج۱، ص ۱۹۵.

در آیه شریفه به این حقیقت اشاره شده که در هر توبه ای به تناسب هر گناهی چیزی شرط می شود که توبه جز به آن تحقق نمی یابد و پذیرفته نمی گردد و در تحقق توبه بنی اسرائیل قتل نفوس شرک زا شرط شد فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ.

از نکات بسیار مهم آیه و قابل توجه اینکه اسم بارئ که از اسمای حضرت حق است دو بار آمده. بارئ در یک قول به معنای جدا کننده از نقص و عیب است، که این معنا در آیه شریفه چنین به کار گرفته می شود:

به سوی خدائی باز گردید فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ که شما را پاک از عیب و نقص آفرید، و درونتان را با نور فطرت منور ساخت و از طریق عقل و نبوت به بخشی از امور هستی آگاه نمود، اکنون که از این معبود حق جدا شدید و خود را از پیشگاه رحمتش محروم نمودید و به گوساله پرستی روی کردید، و از حرکت به سوی بی نهایت بزرگ بازمانده و قدم به جانب بی نهایت کوچک نهادید و وجود باطن و فطرت سالم خود را ظرف عیب و نقص و زباله های شیطانی چون سامری قرار دارید پس یکدیگر را با دست خودتان به قتل برسانید تا همان گونه که در سایه بارئیت حق بی نقص و عیب به وجود آمدید با توبه به شرط کشتن یکدیگر بی نقص و عیب به حضرت او باز گردید.

فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ

توجه به این نکته مهم برای رفع هر گونه شبهه در این حکم نیز ضروری است که خداوندی که آزاد و مختار است زندگان را پس از سرآمد اجلشان قبض روح کند و احیا و اماته فقط و فقط در سیطره و اختیار اوست، آزاد است که به خاطر مصلحت انسان و نجاتش از شرک و رهائی اش از عذاب ابد به افرادی فرمان دهد که افراد آلوده به شرک را بکشند که این کشتن و کشته شدن برای آنان بهتر است.

کشتار بنی اسرائیل به دست یکدیگر در تفاسیر و روایات به صورت های مختلف نقل شده از جمله:

۱- بنی اسرائیل به موسی گفتند ما شنوا و مطیعیم ولی می ترسیم در اجرای این حکم چون به فرزندان و خویشان خود رسیم ما را رقت قلب و مهر و محبت به طرف خویش مانع شود، از این که فرمان حق را اطاعت کنیم، خدای متعال ابری سیاه بر آن ناحیه مسلط کرد تا فضا را غرق ظلمت و تاریکی کرد، پس تیغ ها از نیام بیرون کشیدند و بر یکدیگر تاختند و به کشتن مشغول شدند، پدر پسر را و برادر برادر را می کشت به موسی وحی شد هر کس به هر صورتی در این کار سستی ورزد توبه او قبول نیست، از بامداد تا شبانگاه می کشتند چون روز به آخر رسید و بسیاری کشته شدند موسی و هارون را رحمت آمد تا جائی که گریستند و دست به دعا برداشتند و گفتند: یا رب بنی اسرائیل، و بنی اسرائیل هلاک شدند یا رب بقیه بقیه خدایا ماندگان را به ما ببخش! ! حضرت ارحم الراحمین دعایشان را مستجاب کرد و فرمان داد ابر تیره به کناری رفت، چون روشنائی پدید شد هفتاد هزار نفر به قتل رسیده بودند. (۱)

۲- محدث بزرگ، عارف معارف فیض کاشانی نقل می کند:

هنگامی که موسی از میقات به میان قوم آمد پس از خشمگین شدن و عتاب به بنی اسرائیل فرمود:

به سوی بارئ خود توبه کنید و برای محقق شدن آن یکدیگر را بکشید، گفتند: چگونه، گفت هر یک شمشیر یا چاقوئی بردارد و وارد بیت المقدس شود، زمانی که من قدم به منبر گذاشتم صورت هایتان را بپوشانید تا کسی شناخته نشود، آنگاه یکدیگر را بکشید، از پی این فرمان گوساله پرستان که هفتاد هزار نفر بودند در بیت المقدس گرد آمدند و پس از آن که موسی با آنان به نماز برخاست

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی ج۱، ص ۱۹۴.

و به منبر رفت به کشتن یکدیگر هجوم بردند تا وحی رسید به قتال خاتمه دهید که خدا توبه شما را پذیرفت، در این واقعه ده هزار نفر کشته شدند. (۱)

۳- در روایت است حضرت موسی به آنان فرمان داد در دو صف بایستند، آنان غسل کردند و کفن بستند و در دو صف قرار گرفتند، آنگاه هارون با دوازده هزار نفر از آنان که دنبال گوساله پرستی نرفته بودند در حالی که خنجرهای تیزی در کف داشتند به آنان حمله بردند و زمانی که شمار کشته شدگان به هفتاد هزار تن رسید خداوند بقیه را عفو کرد و به کشته شدگان پاداش شهید عطا نمود. (۲)

خیر بودن قتل نفوس در بنی اسرائیل

به طور یقین اگر مسئله توبه به شرط قتل نفوس در میان نبود، و بنی اسرائیل در پرستش گوساله پرستی می ماندند اولاً برای ابد از رحت حق محروم می شدند، و به عرصه عفو و گذشت نمی رسیدند و ثانیاً در دنیا به عذاب های گوناگون دنیائی دچار می شدند، و ثالثاً در قیامت گرفتار عذاب ابد دوزخ می گشتند و رابعاً این بت پرستی زشت در نسلشان ادامه پیدا می کرد و به اقوام دیگر هم سرایت می نمود و ممکن بود میلیاردها نفر را در بستر روزگار از فیوضات الهیه محروم نماید، ولی باز شدن در توبه از باب لطف و رحمت خدا به روی آنان به شرط قتل نفوس گوساله پرستان به دست دیگران هم برای قاتلان خیر بود و هم برای مقتولان، برای قاتلان خیر بود زیرا برای آنان کفاره گناه سکوت در برابر آن ظلم عظیم بود، یا پاداش جهاد در راه خدا را برای آنان داشت.

و برای مقتولان خیر بود زیرا اینگونه توبه که همراه با قتل بود سبب تطهیر نفوسشان از شرك، و علت عفو و گذشت خدا از آنان و از همه مهم تر برای آنان

۱- ۱) - تفسیر صافی ج ۱، ۱۳۳.

۲- ۲) - نورالثقلین ج ۱، ص ۶۸. حدیث ۲۰۱- مجمع البیان ج ۱، ص۲۱۸.

رهائی از آتش ابدی دوزخ بود علاوه بر این که این قتل برای آنان از طرف حضرت حق شهادت محسوب شد. (۱)

روی این حساب این حکم گرچه ظاهری سخت و جانکاه داشت ولی از نظر باطن و معنی رحمت ویژه خدا و لطف خاص او بر گوساله پرستان بود و جای هیچ اعتراضی بر آن نیست، و باید گفت همانطوری که خدای مهربان از به وجود آوردن انسان خیر انسان را می خواهد، از کشتن او هم به عنوان متمم توبه خیر او را می خواهد، و این فرمان سخت که اجرایش آثار بسیار پر برکتی در پی داشت آزمایشی از سوی خدا بود، چنان که فرمان، قتل اسماعیل به دست ابراهیم آزمایش بزرگ برای آن پدر و پسر بود و گرچه در ظاهر انجام نگرفت ولی ابراهیم و اسماعیل به فرموده قرآن مصمم بر اجرای آن بودند و در این زمینه بسیار طاقت فرسا عاشقانه تسلیم خواسته حق شدند و خداوند مهربان همان تصمیم قاطعانه و تسلیم عاشقانه را به منزله انجام گرفتن کشتن اسماعیل به دست ابراهیم در منای عشق به حساب گذاشت.

یا بُنَیَّ إِنِّی أَریٰ فِی اَلْمَنامِ أَنِّی أَذْبَحُکَ فَانْظُرْ ما ذا تَریٰ قالَ یا أَبَتِ افْعَلْ ما تُؤْمَرُ سَتَجِدُنِی إِنْ شاءَ اَللّٰهُ مِنَ اَلصّابِرِینَ فَلَمّا أَسْلَما وَ تَلَّهُ لِلْجَبِینِ وَ نادَیْناهُ أَنْ یا إِبْراهِیمُ قَدْ صَدَّقْتَ اَلرُّؤْیا إِنّا کَذٰلِکَ نَجْزِی اَلْمُحْسِنِینَ

إِنَّ هٰذا لَهُوَ اَلْبَلاٰءُ اَلْمُبِینُ (۲)

ابراهیم گفت پسرم همانا من در خواب می بینم که تو را ذبح می کنم پس با تأمل بنگر رأی تو (در این مسئله که خواسته خدا است) چیست؟ گفت: پدرم آنچه را به آن مأمور شده ای انجام ده اگر خدا بخواهد مرا از صابران خواهی یافت.

پس هنگامی که آن دو تسلیم خواسته خدا شدند و ابراهیم جبین او را بر زمین نهاد تا ذبحش کند او را ندا دادیم ای ابراهیم خوابت را تحقق دادی و فرمان پروردگارت را اجرای کردی به راستی ما نیکوکاران را این گونه پاداش

ص:۴۵

۱- ۱) - نورالثقلین ج۱، ص ۶۸. حدیث ۲۰۱- مجمع البیان ج۱، ص۲۱۸.

۲- ۲) - صافات ۱۰۲-۱۰۶.

می دهیم (که نیت و تصمیم پاک و خالصشان و تسلیم بودنشان را نسبت به فرمان خود به جای عمل می پذیریم) به یقین این همان آزمایش روشن برای ابراهیم و اسماعیل بود.

در هر صورت باید گفت این کشته شدن برای گوساله پرستان چون به فرمان خدا و در راه رضای او قرار داشت، برای آنان بهتر از ماندن و زندگی بر خلاف رضای پروردگار بود، و خدای عزیز کریم تر از آن است که مجرم را دو بار جریمه کند یکی اعدام او و دیگر سوزاندن به آتش دوزخ! با این کشته شدن که توبه ای بسیار سخت است برای آنان عفو حاصل شد و پس از عفو اهل بهشت شدند و قاتلان هم به پاداش اجرای فرمان خدا رسیدند، و در این داستان قاتل و مقتول به ثواب حق نائل گشته و به رضای دوست رسیدند.

کشف الاسرار در ذیل آیه شریفه فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مطلبی عرفانی به این صورت دارد:

«از روی باطن این خطاب با جوانمردان طریقت است که نفس خود را به شمشیر مجاهدت سر برگیرید تا به ما رسد

وَ اَلَّذِینَ جاهَدُوا فِینا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا

و نگر تا نگوئی که این قتل نفس از روی مجاهدت آسان تر است از آن قتل که در بنی اسرائیل رفت، که آن قتل ایشان خودشان را یک بار بود و از آن پس همه آسانی و آرام بود، و این جوانمردان را هر ساعتی و هر لحظه قتلی است.

و عجب آن است که ایشان هر چند آسیب دهره (1)بلا بیش بینند هر روز عاشق ترند و بر فتنه خویش چون پروانه شمع هر روز فتنه ترند «و به زبان حال با خدای مهربان خود گویند»

نور دلی ار چه جفت نارم داری ج

تاج سری ار چه خاکسارم داری

۱- ۱) - دهره: شمشیر دو دم کوچک یا داس تیز

چون دیده عزیزی ار چه خوارم داری

شادم به تو گرچه سو گوارم داریچنان استی که هر ساعت به جان این عزیزان از درگاه عزت

بریـد حضـرت به نعت الهام پِیغام میآرد که: ای جوانمرد آغاز این کار قتل است و آخر ناز، ظاهر هر سـستی خطر است و باطن راز

«من احبنی قتلته و من قتلته فانادیته:»

آن که عاشقم باشد او را میکشم و هر کس را بکشم خودم دیه او هستم.

گر کشته دست را دیت دنیا راست

هر کشته عشق را دیت دیدار است (۱)

روح البیان بیانی لطیفتر از کشف الاسرار دارد، به نقل از تاویلات نجمید میگوید:

برای هر قومی گوسالهای است که آن را به جای خدا میپرستد: قومی گوساله مال و درهم و دنیا را میپرسـتند، و قومی گوساله شهوات را عبـادت میکننـد، و قومی گوساله مقام را پرسـتش مینماینـد و قومی گوساله هوای نفس را که مبغوضترین گوسالهها نزد خدا است بندگی میکنند، خداوند به موسای قلب هر نیک بخت الهام میکند که بگوید:

ای قوم با معبود گرفتن گوساله به خود سـتم ورزیدید پس به سوی بارئ خود بازگردید و توبه کنید یعنی با بریدن از ما سوای خدا به خدا رجوع کنید و این رجوع و توبه برای شما ممکن نیست مگر به قتل نفس فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ که این قتل به کشتن هوای نفس است (هوای نفس که مجموعه خواسـته های بی مهار و غیر منطقی و ضـد حق است) هواست که حیات نفس دیو صـفت است، به سبب هواست که فرعون ادعای ربوبیت کرد، و بنی اسرائیل گوساله دست ساز سامری را

۱- ۱) - کشف الاسرار ج ۱ ص ۱۹۷

پرستیدنـد، و ابلیس از سـجده بر آدم که فرمان خـدا بود امتناع نمود و تکبرشان داد، بازگشت به خدا کنید با یاری خواسـتن بر قتل نفس که نهی آن از هواست، با یاری و کمک خدا نفس را بکشـید، کشتن فرد در ظاهر برای همه کس چه مؤمن چه کافر آسـان است، ولی قتـل نفس در بـاطن و در عرصه معنویت کـاری مشـکل است که جز برای خواص از بنـدگان حق به شمشـیر صـدق و به نصـرت حق میسـر نیست، لـذا مرتبه صـدیقین که هوای نفس را از میـان برداشـته و با کشـتن نفس حیوانی به نفس انسانی و نفس مطمئنه رسیده اند از مرتبه شهدا بالاتر قرار داده اند.

این پیامبر عظیم الشأن اسلام است که چون از غزوه ای برگشت فرمود:

«رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر:» (۱)

از جهاد کوچک تر به سوی جهاد بزرگ تر بازگشتیم

این قتل نفس که در حقیقت خاموش کردن شعله خطرناک و بنیان برانداز هواست به شمشیر صدق برای شما بهتر است زیرا به هر قتلی رفعت و درجه ای برای شـما نزد خالق شـماست و این شـما هستید که با این کار به خدا تقرب پیدا می کنید و او هم با توفیق دادن به شما برای توبه و رحمت بر شما به شما نزدیک می شود.

چنان که فرموده:

«من تقرب الی شبراً تقربت الیه ذراعاً:» (۲)

کسی که یک وجب به من نزدیک گردد من یک ذراع به او نزدیک می شوم (۳)

پرتوی از قرآن از هر دو تفسیر گذشـته اسـتوارتر مطلب را توضـیح داده: در ذیل آیه آورده: قاضـی بیضاوی می گویـد: کمال توبه شما با از میان بردن و قطع شهوات

۱- ۱) - فیض القدیر ج ۳ ص ۱۰۹.

۲- ۲) - بخاری باب توحید ح ۶۹۷۰.

۳- ۳) - روح البیان ج ۱ ص ۱۸۰.

(نابجاست) چنان که گفته شده: کسی که نفس خود را معذب ندارد به نعمتش نرساند، و کسی که آن را نکشد زنده اش نمی گرداند.

عرفان پیشگان به حسب روشی که دارند اینگونه آیات را به عوالم معنوی و قوای نفسانی تفسیر یا تأویل می نمایند، این آیات صریح، با نظری که به هدایت عمومی دارد شایسته چنین تفسیرها بلکه تاویل ها نیست، گرچه تطبیق آیات بر قوای نفسانی که ظواهر طبیعی صورتی و مظهری از آن است از قدرت و بلاغت قرآن بدور نیست ظهور موسی مانند عقل الهی فطری است که با الهام و تأیید است خداوندی در کشور نفس طلوع نموده تا قوا و عواطف انسانی را از حکومت مستبد فرعون غضب و شهوت آزاد گرداند.

دیو غضب و شهوت، قوای منفعله نفس را در برابر دعوت عقل بسیج می نماید و به حکم آیات توحیدی که عقل می نمایاند تسلیم نمی گردد، نیروهای حق جو به رهبری عقل از کنار طوفانی های وهم و هواها و انگیزش آرزوها و وحشت ها می گذرد و به ساحل امن سرپرستی عقل می رسد.

مبادی شرانگیز و قوای مدافع آن محکوم و مغروق می شوند، همان قوای پیرو عقل هم گاه بیگاه به یاد تن پروری ها و لذات از هم قدمی کامل با عقل پیشرو سستی می کنند و به عقب برمی گردند.

عقل ایمانی برای اتصال به مبدء اعلی و گرفتن دستور، از سرپرستی نفسیات و تدبیر قوای آن، چندی منصرف می شود، مبدء و هم قوا را به میل طبیعی پرستش گوساله طلائی که مظهر شکم خوراکی و مال پرستی است می کشاند و از عبادت و توجه به پرودگار غافل می سازد، عقل کامل و مجهز به قوانین پس از چهل شبانه روز یا چهل سال برای نجات نفسیات برمی گردد این همان سیر من

الحق و الی الخلق است، اولین دستورش توبه و بازگشت و کشتن هواهای نفسانی و از میان بردن جنبش های آن است. (۱)

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ۱۵۹.

تفسیر آیه ۵۵- ۵۶- ۵۷

اشاره

وَ إِذْ قُلْتُمْ يا مُوسى لَنْ نُؤْمِنَ لَکَ حَتّى نَرَى اَللّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ اَلصّاعِقَةُ وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ

ثُمَّ بَعَثْناكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

وَ ظَلَّلْنا عَلَيْكُمُ اَلْغَمامَ وَ أَنْزَلْنا عَلَيْكُمُ اَلْمَنَّ وَ اَلسَّلْوى كُلُوا مِنْ طَيِّباتِ ما رَزَقْناكُمْ وَ ما ظَلَمُونا وَ لكِنْ كانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

و یاد کنید زمانی که به موسی گفتیدای موسی هرگز به تو ایمان نمی آوریم تا خدا را آشکار را با چشم سر ببینیم، پس در حالی که مشاهده می کردید صاعقه مرگبار شما را گرفت.

سپس شما را پس از مردنتان برانگیختیم تا شکرگذار کنید.

و «در صحرای سوزان سینا» ابر را بر سر شما سایبان قرار دادیم و بر شما غذائی چون ترنجبین و بلدرچین نازل کردیم و گفتیم از خوراکی های پاك و پاکیزه ای که نصیب شما قرار دادیم بخورید و آنان (در تجاوز و طغیانشان و ناسپاسی و کفرانشان) بر ما ستم نکردند بلکه همواره بر خود ستم می نمودند.

شرح و توضیح

از آیات شریفه مورد بحث چند مطلب عبرت آموز استفاده می شود.

۱- بی ادبی به حریم نبوت ۲- درخواست نابجا و اثر شوم آن ۳- برانگیخته شدن پس از عذاب مرگ آور. ۴- نزول نعمت های خاص بر بنی اسرائیل و تداوم ستم آنان.

بی ادبی به حریم نبوت

با توجه به این که بنی اسرائیل در طوفان گرفتاری ها و بلاها و شکنجه های سختی که از جانب فرعونیان متوجه آنان بود از حضرت حق شب و روز درخواست منجی داشتند و کسی جز یک پیامبر با داشتن قدرت معنوی بالا و معجزات نمی توانست قدرت فرعونیان را در هم بشکند، خداوند مهربان موسی را با مقام اولوالعزمی همراه با معجزاتی که پیش از او به ویژه هم چون عصا و تبدیل شدنش به اژدها سابقه نداشت برای نجات آن قوم فرستاد، و قوم او با چشم باز واقعیات و حقایقی را که از موسی دیدند به نظرشان نمی آمد که این امور و این قدرت معنوی به خصوص شکافتن دریا و نجات همه بنی اسرائیل و غرق شدن همه فرعونیان از غیر مقام نبوت و انسانی که مؤید به تاییدات الهی و نصرت و

یاری خداست ظهور کند، لذا ضروری و بدیهی می نمود که آن حضرت را در خطابات خود یا بنی الله، یا رسول الله مورد خطاب قرار دهند، ولی در این زمینه ادب انسانی و اخلاق آدمی و تربیت را رعایت نمی کردند و به آن حضرت که پیامبری عظیم الشأن و دارای مقام کلیم اللهی و مرتبه و رفعت معنوی کم نظیر بود یا موسی می گفتند و او را در خطاب به حضرتش چون فردی معمولی از افراد خود می شمردند!

خداوند بزرگ این بی ادبی را نسبت به هیچ یک از پیامبرانش نمی پسندد، و گناه این بی تربیتی را آن قدر بزرگ می داند که مرتکب آن را دچار نابودی اعمال و بر باد رفتن کوشش های مثبت او می شمارد چنان که در سوره مبارکه ی حجرات به این حقیقت گوشزد نموده است:

یٰا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَرْفَعُوا أَصْوٰاتَکُمْ فَوْقَ صَوْتِ اَلنَّبِیِّ وَ لاٰ تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمٰالُکُمْ وَ أَنْتُمْ لاٰ تَشْعُرُونَ: (۱)

ای مؤمنان صدایتان را بلندتر از صدای پیامبر نکنید و آنگونه که با یکدیگر بلند سخن می گوئید با او بلند سخن نگوئید مباد آن که همه اعمالتان تباه و بی اثر شود و خود از تباه شدن اعمالتان آگاه نشوید!

ادب و تربیت اقتضا می کند که انسان نام بزرگان به ویژه پیامبران و امامان و اولیاء الهی را آنگونه که با شخصیت آنان تناسب دارد به عظمت یاد کند و حریم معنوی و الهی آنان را در هر شرایطی پاس بدارد، و دیگران را نیز که آگاهی به این مسئله ندارند و به خاطر جهلشان اهل رعایت نیستند آگاه کند.

احترام و ادب به بزرگان و به ویژه مشعلداران هدایت امری لازم و نشان گر شخصیت و کرامت خود انسان است.

ص:۵۲

۱- ۱) - حجرات ۲.

بی ادبی و بی احترامی نسبت به بزرگان بخصوص اولیاء الهی حکایت از کوچکی و عیب و نقص و پوکی انسان دارد.

من در عنفوان جوانی در کتابی در رابطه با زندگی حضرت امیرالمؤمنین (ع) که نام آن کتاب و مؤلفش را به یاد ندارم روایت بسیار مهمی در باب ادب و احترام به بزرگان از قول حضرت زینب کبری علیهاالسلام دیدم که ای کاش متن عربی روایت و سند و مدرکش و کتابی که نقل کرده بود در گوشه ای از دفاترم که نکته های مهم را ضبط می کردم و اکنون که این سطور را می نویسم به دوازده دفتر رسیده ضبط می کردم تا در این اوراق می آوردم و از این جهت متأسف و اندوهناکم، ولی برای پند گیری طایفه مداح و سخنرانان مذهبی که بعضی از آنان گاهی نام اولیاء الهی را بدون رعایت احترام ادب به زبان جاری می کنند و شخصیت آن مقربان درگاه خدا را لحاظ نمی نمایند مضمون آن روایت را که در ذهنم مانده نقل می کنم.

زینب کبری سلام الله علیها آن خزانه دانش و آگاهی و علمی که همه یافته هایش را به فرموده حضرت سجاد (ع) بدون واسطه معلم از حضرت حق دریافت کرده بود می فرماید سی و چند سالی که من و برادرم حضرت حسین (ع) معاصر با پدرمان امیرمؤمنان بودیم من با دو دیده خود می دیدم که هر گاه پدرم می خواست برادرم حضرت حسین را صدا بزند اگر نشسته بود تمام قد از جا بر می خاست و حالت احترام به خود می گرفت، سپس با صدائی آرام و حاکی از دریائی از ادب می گفت: یا ابا ابا عبد الله! !

شما به آیات قرآن مجید دقت کنید و خطابات قرآن را به انسان و به پیامبران و به اولیاء عظام حق ببینید که چه دریائی از ادب و احترام در آن خطابات موج می زند.

ص:۵۳

حضـرت حق گاهی در خطاب به گنهکارانی که امید توبه و انابه و بازگشت و جبران گذشته به آنان می رود خطابی در کمال مهر و محبت و اوج رأفت و عاطفه دارد:

قُلْ یا عِبادِیَ اَلَّذِینَ أَسْرَفُوا عَلی أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَهِ اَللّهِ:

بگو: ای بندگانم که با ارتکاب گناه بر خود تجاوز کار بوده اید از رحمت خدا نومید نشوید!

به راستی شـگفت آور است که عـده ای نمک خورده او و نمکـدان شکسـته، و آنان که از همه نعمت های حق بهره ور شدند ولی نمـک بحرامی کردنـد، نان او را خوردنـد و از دشـمن او شـیطان اطاعت کردنـد نه این که آنان را طرد نمی کنـد و چهره خشونت به آنـان نشان نمی دهـد، و بر شخصـیت آنان ضـربه نمی کوبـد بلکه با کلمه زیبای عبادی که با یای متکلم آمـده می خواهـد بگویـد از من جـدا نیستیـد و من هم از شـما جدا نیسـتم بلکه شـما بندگان من هستید، مباد این که از رحمت من ناامید شوید! !

چه درس عجیبی و چه موعظه و پنـد شـگرفی، و چه تعلیم برزگوارانه ای برای همه که در همه موارد ادب و تربیت را رعـایت کنند و با زبانی نرم و پر از محبت و با حفظ احترام افراد با افراد سخن بگویند.

انسان اگر به عظمت نعمت زبان و آثار پر فایده این نعمت آشنا باشد، هرگز آن را در گناه و توهین به شخصیت مردم و تحقیر انسان ها به کار نمی گیرد.

امیرالمؤمنین (ع) زبان را نمایاننده ده ارزش و امر مثبت در وجود انسان می دادند، چنان که در روایتی از حضرت نقل شده:

«ایها الناس فی الانسان عشـر خصال یظهرها لسانه: شاهد یخبر عن الضمیر، حاکم یفصل بین الخطاب، و ناطق یرد به الجواب، و شافع یـدرک به الحاجه، و واصف یعرف به الاشـیاء، و امیر یامر بالحسن، و واعظ ینهی عن القبیـح، و معز تسـکن به الاحزان، و حاضر تجلی به الضعائن و مونق تلتذ به الاسماع:» (۱)

۱- ۱) - روضه کافی ۲۸.

مردمان در انسان ده خصلت است که زبان آشکار کننده آنهاست: گوهی است که از باطن انسان خبر می دهد، داوری است که میان مردم به داوری می نشیند، گوینده ای است که پاسخ می دهد، واسطه ای است که خواسته ها به وسیله او به دست می آید، وصف کننده ای است که هر چیز به او شناخته می شود، فرمانروائی است که به کار نیك فرمان می دهد، پندآموزی است که از کار زشت باز میدارد، تسلیت دهنده ای است که آتش اندوه ها را خاموش می کند، وسیله حاضری است که کینه ها را می زداید، و ابزار جالبی است که گوش ها از آن لذت می برند.

زبان از مقام با عظمتی برخوردار است که امیرمؤمنان آن را مغز و لب انسان می داند:

«الانسان لبه لسانه، و عقله دینه و مروته، حیث یجعل نفسه» (۱)

مغز آدمی زبانش، و عقل وی دینش، و جوانمردی اش این که خود را در کجا قرار می دهد.

روایتی عجیب در باب حفظ ادب و احترام از رسول خدا به این مضمون روایت شده است:

«لا تحقرن احداً من المسلمین فان صغیرهم عند الله کبیر:» (۲)

هیچ یك از مسلمانان را کوچك و ناچیز مشمارید که خردسالان آنان هم نزد خدا بزرگ اند!

و درباره ی احترام و ادب به جوانان فرمود:

«اوصیکم بالشبان خیراً» (۳)

من همه شما مسلمانان را نسبت به جوانان سفارش می کنم که با آنان با نیکی رفتار کنید و شخصیتشان را گرامی و محترم بدارید.

و از حضرت صادق (ع) در همین زمینه روایت شده است:

«من اتاه اخوه المسلم فاکرمه فانما اکرم الله عزوجل:» (۴)

۱- ۱) - آثار الصادقین ج ۲۰ ص ۱۳۷.

۲- ۲) - مجموعه. ورام، ج ۱ ص ۳۱.

۳- ۳) - شباب قریش ص ۱.

۴- ۴) - وسائل ج ۱۱ کتاب امر بمعروف ص

کسی که برادر مسلمانش را که نزد او آمده احترام کند جز این نیست که خدا را احترام کرده است.

در هر صورت بنی اسرائیل به مقام شامخ حضرت موسی بن عمران اسائه ادب داشتند و به سبب این بی ادبی خود را از فیوضات خاصه حضرت حق محروم نمودند:

از خدا جوئیم توفیق ادب ج

بی ادب محروم ماند از فیض رب جبی ادب تنها نه خود را داشت بد جبلکه آتش در همه آفاق زد جاز ادب پر نور گشته این فلک جاز ادب با عز و جاه آمد ملک

درخواست نابجا و اثر شوم آن و برانگیخته شدن پس از مردن

بنی اسرائیل پس از فراغت وضع از گوساله پرستان و جریمه سنگین آنان مأموریت یافتند که آیات تورات و احکام آن کتاب آسمانی را به اجرا بگذارند، ولی نمایندگان و سردمداران و نخبگان آنان که بنا بر آیات سوره ی مبارکه اعراف هفتاد نفر بودند بر اساس مکتب حس گرائی که آثارش از آمیزش با مصریان در آنان مانده بود و بر پایه جهل و عناد و از همه بدتر تردید و شک در نبوت موسی در کمال بی ادبی و بی شرمی به موسی گفتند: ای موسی ما تورات را به عنوان وحی و کتاب آسمانی برای تو نمی پذیریم و به خاطر تو به آن ایمان نمی آوریم مگر اینکه خدا را آشکارا با چشم سر ببینیم!

آن بی خبران خدا را موجودی فیزیکی و شبیه به مخلوق و محدود به جهات و حدود فرض کردند، و در این مسئله از خیال و گمان و ظن و وهم پیروی نمودند، و توجه نکردند که آفریننده موجودات و به وجود آورنده مخلوقات در هر چیزی فوق موجودات و شبیه به چیزی نیست، و آن که مشابهت با مخلوقی

ص:۵۶

دارد خود مخلوق است، و به گمان این که حضرت او دارای جسم است و قابل مشاهده برای باور کردن تورات و نبوت موسی تقاضا کردند که خدا را آشکارا با چشم سر ببینند و در این دیدار به آنان بگوید که تورات نازل شده من است تا با تحقق این دیدار مؤمن واقعی شوند! !

و شاید هم ملحدان و منکران روزگار ما که می گویند: موجود حقیقتی است که آن را با چشم ببینیم و با دست لمس کنیم و با شامه ببوئیم و با ذائقه بچشم و با گوش صدایش را بشنویم، و در آزمایشگاه و زیر تیغ جراحی آن را لمس کنیم و گرنه آنچه با چشم دیده نمی شود، و با دست لمس نمی گردد، و با شامه بویش حس نمی شود و با ذائقه چشیده ن می گردد و با گوش صدایش درک نمیشود و در لابراتوار و آزمایشگاه و زیر تیغ جراحی نمی آید پس وجود خارجی ندارد تابعان بنی اسرائیل حس گرا و لجوج و معاند زمان موسی و روزگاران پس از او باشند، و بعید هم نیست که همین طور باشد زیرا الحاد و انکار در این قرون نزدیک به سردمداری یهود و به ویژه صهیونیسم از آنان در دنیا رواج پیدا کرد.

این بی خبران ملحد و منکران لج باز توجه ندارند که ندیدن با این چشم محدود که ملاک و میزان مطلقی بر اثبات و نفی هر چیزی نیست دلیل بر نبود موجود غیر قابل رؤیت با چشم نیست، و این سخن و ادعا از حکمت و منطق و عقل و برهان هیچ بهره ای ندارد و جز مطلبی چوب انداز و بدون ریشه که با هزاران دلیل به چاه بطلان در افتاده چیزی نیست.

این درخواست نابجا یعنی رؤیت حق با چشم و پافشاری بر آن مانند گوساله پرستی اقتضای کیفر سنگینی کرد، آنان با چشم خود صاعقه مرگبار و لرزاننده زمین و زمان و آتش زا را دیدند که غرش کنان به سوی آنان حمله آورد و پیش

از آن که بتوانند از آن عذاب ناگهانی بگریزند و مأمنی پیدا کنند آنان را گرفت و به کام مرگ فرو برد.

موسی (ع) که با یک دنیا شگفتی با این حادثه روبرو شد غرق در اندوه و تأسف گشت و از این که مبادا در نابودی آنان مورد تهمت بنی اسرائیل قرار گیرد و جان خود و اهلش به دست آن نابکاران به معرض نابودی و هلاکت آید از حضرت حق درخواست زنده شدن آن مردگان کیفر دیده را کرد و خدای مهربان هم دعای آن بنده خالص و عبدمخلص را اجابت فرمود و با اراده و قدرتش جان از دست رفته آنان را به اجسادشان بازگرداند به امید این که پس از این زنده شدن به شکر همه نعمت هائی که به آنان داده شده بود اقدام کنند.

از دیگر آیات قرآن به ویژه آیات سوره بقره و سوره اعراف استفاده می شود که بنی اسرائیل پس از این حادثه نه این که در مقام شکر بر نیامدند بلکه بر کفران خود نسبت به همه نعمت ها افزودند و مستحق داغ ذلت و بیچارگی تا پایان این جهان و مستحق عذاب آخرت بدون نهایت و مدت شدند.

قرآن مجید در زمینه رؤیت می فرماید:

لاٰ تُدْرِکُهُ اَلْأَبْصٰارُ وَ هُوَ یُدْرِکُ اَلْأَبْصٰارَ وَ هُوَ اَللَّطِیفُ اَلْخَبِیرُ: (۱)

دیده ها که بسیار بسیار محدود است و جز رنگ و جسم و امور فیزیکی چیزی را نمی بینند او را که وجودی بی نهایت و غیر محدود و غیر مشابه با اشیاء است در نمی یابند ولی او دیده ها را در می یابد و او لطیف و آگاه است.

امیرمؤمنان که موحدی ناب و خالص و آگاهی بی نظیر و عارفی بی بدیل و پس از پیامبر در رأس همه خدا شناسان جهان است در وصف حضرت الله می فرماید:

«اَلَّذِی لَیْسَ لِصِفَتِهِ حَدٌّ مَحْدُوْدٌ، وَ لا نَعْتٌ مَوْجُودٌ، وَ لا وَقْتٌ مَعْدُودٌ وَ لا اَجَلٌ مَمْدُودٌ. . . . فَمَنْ وَصَفَ اَللّٰهَ سُبْحانَهُ فَقَدْ قَرَنَهُ، وَ مَنْ قَرَنَهُ فَقَدْ ثَنّاهُ وَ مَنْ ثَنّاهُ فَقَدْ جَزَّاءهُ، وَ مَنْ جَزَّاهُ فَقَدْ جَهْلَهُ،

۱- ۱) - انعام ۱۰۳.

وَ مَنْ جَهِلَهُ فَقَدْ اءشارَ اِلَیْهِ. وَ مَنْ اءشارَ اِلَیْهِ فَقَدْ حَدَّهُ، وَ مَنْ حَدَّهُ فَقَدْ عَدَّهُ، وَ مَنْ قالَ فِیمَ؟ فَقَدْ ضَمَّنَهُ، وَ مَنْ قالَ عَلامَ؟ فَقَدْ اءخْلی مِنْهُ. کائِنٌ لا عَنْ حَدَثٍ مَوْجُودٌ لا عَنْ عَدَمٍ:» (۱)

وجودی است که اوصافش در چهارچوب حدود نگنجد، و به ظرف وصف درنیاید، و در مدار وقت معین و معدود و مدت محدود قرار نگیرد، پس هر کس خدای منزه و پاک از هر عیب و نقص را با صفتی وصف کند او را با قرینی پیوند داده، و هر که او را با قرینی پیوند زند دوتایش انگاشته و هر که دوتایش انگارد دارای اجزایش دانسته، و هر که او را

دارای اجزاء بداند حقیقت او را نفهمیده، و هر که حقیقت او را نفهمیده برایش جهت اشاره پنداشته، و هر که برای او جهت اشاره پندارد محدودش شمرده، و هر که محدودش بداند چون معدود به شماره اش آورده، و کسی که گوید در چیست، حضرتش را در ضمن چیزی آورده، و آن که گفت برفراز چیست آن را خالی از او تصور کرده، ازلی است و چیزی بر او پیشی نگرفته، و نیستی بر هستی اش مقدم نبوده.

قطعاً موسی که چون دیگر پیامبران توحید و خداشناسی از ارکان دینش بوده گرچه به اجمال آن را به بنی اسرائیل تعلیم داد و تا حدی آنان را در مرز توحید قرار داد، ولی آن سبک مغزان این امر محال را درخواست کردند و بر آن پافشاری ورزیدند، و عجیب این است که این درخواست کنندگان هفتاد نفر مؤمن انتخاب شده بودند و از زمره کسانی که به دنبال گوساله پرستی نرفتند! وقتی اینان اینگونه از آب درآمدند حساب کنید توده عوام بنی اسرائیل چگونه بودند و جهل و عناد و لجاجت و حس گرائی آنان چه بر سر موسی (ع) آورد، و آن پیامبر بزرگ از آراء و عقاید و خیالات و کردار و اعمال آن ملت عنود و لجوج چه کشید؟ ! !

نزول نعمت های خاص بر بنی اسرائیل

۱- ۱) - نهج البلاغه، خطبه اول.

ابر رقیق سایه انداز و نعمت ماده ای شیرین شبیه ترنجبین و سلوی که پرنده ای با گوشت لذیذ است سه نعمتی است که خدای مهربان با عطای آنها بر بنی اسرائیل منت نهاد و مایه آرامش آنان در چهل سال زندگی در صحرای سینا بود.

علت سرگردانی و بقای سال ها طولانی در صحرای سینا این بود که بنی اسرائیل پس از عبور داده شدن از دریا و نجات از دو حادثه گوساله پرستی و صاعقه از جانب موسی فرمان یافتند وارد بیت المقدس شوند و با عمالقه که گروهی کفرپیشه و ستمکار بودند بجنگند، ولی آنان در پاسخ موسی گفتند:

إِنّا لَنْ نَدْخُلَها أَبَداً ما دامُوا فِيها فَاذْهَبْ أَنْتَ وَ رَبُّكَ فَقاتِلا إِنّا هاهُنا قاعِدُونَ: (۱)

ما هرگز وارد آنجا نخواهیم شد، پس تو و پروردگارت بروید و با آنان بجنگید که ما تا پایان کار در همین مکان نشسته ایم!

کلام فوق العاده بی ادبانه این ملت را خطاب به موسی دقت کنید: «تو و پروردگارت» گویا حضرت رب العزه را پروردگار خود نمیدانستند و از مالکیت و ربوبیت او بیرون میزیستند، راست بهتآور است که انسان در همه امورش از آثار ربوبیت حق بهرهمند باشد ولی او را ربّ و مالک خود نداند! !

موسی که از این پاسخ، قلبش به شدت آزرده شده بود، و به آزار جانکاه و دردآوری گرفتار آمده بود به درگاه حضرت حق عرضه داشت:

قالَ رَبِّ إِنِّي لا أَمْلِكُ إِلاّ نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ اَلْقَوْمِ اَلْفاسِقِينَ: (۲)

پروردگارا من جز بر خود و برادرم تسلطی ندارم، پس میان ما و این گروه نافرمان و بدکار جدائی اندازد.

خداوند باز همانند کیفر دادن به جرم گوساله پرستی، و کیفر دادن به درخواست رؤیت به جرم این نافرمانی هم آنان را جریمه کرد و فرمود:

۱- ۱) - مائده ۲۴.

۲- ۲) - مائده ۲۵۵

فَإِنَّهٰا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً يَتِيهُونَ فِي اَلْأَرْضِ فَلاٰ تَأْسَ عَلَى اَلْقَوْمِ اَلْفٰاسِقِينَ: (۱)

این سرزمین مقدس به کیفر نافرمانی از فرمان حق تا چهل سال بر آنان حرام شد، در طول این مدت در سرزمین سینا سرگردان خواهند بود پس بر این گروه نافرمان و بدکار غمگین مباش.

بنی اسرائیل که از گرمای بیابان سینا و در مضیقه قرار گرفتن نسبت به غذا به جان آمدند به موسی متوسل شدند و بازاری و خواری از او خواستند به حالشان ترحم آورد.

حضرت حق که مهلت دادن به گناهکار سنت و روش اوست و نیز به درخواست عبد صالحش ابری را که مانع از نفوذ حرارت و از نمونه سحاب ثقال و باران زا نبود، و رطوبتی معتدل همراه خود داشت و به تعبیر قرآن «غمام» که ابری رقیق و دارای آن اوصاف است بر سر آنان سایبان قرار داد که تا زمانی که در آن بیابان گرمازا سرگردان اند در سایه لطف او از گزند حرارت زیاد و گرمای طاقت فرسا در امان باشند، این چنین ابری آن هم با توجه به جمله ظَلَّلْنا که از ماده تظلیل و از باب تفعیل است و دلالت بر مبالغه و کثرت را می رساند برای آنان به عنوان سایبان گسترده و پیوسته مقرر می گردد تا منّتی دیگر از جانب حضرت ارحم الراحمین به سوی آنان باشد.

قرطبی در کتاب الجامع الاحکام القرآن برای منّ معانی متعددی ذکر می کند از جمله: آنچه را خداوند بدون به کار رفتن رنج و زحمت به بنده اش عطا می نماید، و بنی اسرائیل در آن بیابان در آن مدت طولانی از جمله نعمت هائی که بی زحمت رنج از حضرت حق دریافت کرد ندنبا؟ به نظر اکثر مفسران ماده ای شیرین شبیه ترنجبین بود و مرغی که از آن به عنوان مرغ سمانی یاد شده که در زبان ترکی بلدرچین و در فرهنگ خراسانیان کرک نامیده شده، و بنا به گفته بسیاری از

۱- ۱) - مائده ۲۶

مفسران پرنده ای است از گنجشک بزرگ تر و از کبوتر کوچک تر به شکل مرغ سمانی.

در هر صورت بنی اسرائیل چهل سال به کیفر نافرمانی از موسی، و توهین به او و به حضرت رب در بیابان سینا سرگردان بودند، و بنا بر مهلت حق به گناهکار و دعای موسی و خلاصه باز هم لطف و رحمت حضرت رب زندگی را در سایه سه نعمت دیگر مانند سایه غمام و ماده ای شیرین هم چون عسل و پرنده ای چون مرغ سمانی گذراندند، نسبت به دو نعمت من و سلوی هم به آنان فرمان داده شده که از این دو نعمت پاکیزه به اندازه بخورید و از زیاده روی و اسراف بپرهیزید و از آنها ذخیره نکنید که خبیث و آلوده و فاسد می گردد و نهایتاً خوردنش حرام می شود، ولی این قوم لجوج باز هم از فرمان حق سرپیچی کردند، در خوردن اسراف ورزیدند. و دو ماده پاکیزه را که طاقت ماندن در طولانی مدت نداشت و فاسد شدنی بود ذخیره کردند و از ذخیره فاسد شده و خبیث که خوردنش در فرهنگ حق حرام است خوردند و به این صورت با محروم کردن خود از شهرنشینی و نظم و انضباط در طول چهل سال و اسراف در خوردن و شکستن ممنوعیت ذخیره کردن من و سلوی بر ضد خود من به ستم مستمر و پیوسته دادند، در صورتی که به خیال باطلشان گمان می کردند که به ما ستم ورزیدند وَ مٰا ظَلَمُونٰا وَ لٰكِنْ كٰانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ.

این بخش از آیه دلالت دارد که سود طاعت و زیان معصیت بازگشت به مطیع و عاصی دارد و ساحت کبریا و ذات مقدسی که غنی و بی نیاز است هیچ نفعی از طاعت مطیعان نمی برد و عصیان عاصیان کمترین زیانی به آن قدرت بی نهایت و آن وجود شکست ناپذیر نمی رساند.

ص:۶۲

بـا توجه به این که سـاحت مقـدس حق از ظلم کردن و مورد ظلم واقع شـدن مبراست معمـای وَ مٰا ظَلَمُونٰا را چگونه بایـد حل کرد؟

در ذیل آیه روایتی بسیار مهم از حضرت موسی بن جعفر به این مضمون نقل شده است:

«ان الله اعز و امنع من ان یظلم او ینسب نفسه الی الظلم و لکنه خلطنـا بنفسه فجعـل ظلمنـا ظلمه و ولایتنـا ولایته ثم انزل بـذلک قرآناً علی نبیه فقال: و ما ظلمونا و لکن کانوا انفسهم یظلمون قال الراوی قلت: هذا تنزیل؟ قال نعم:» (۱)

خداوند قویتر و شـکست ناپذیرتر از این است که بر او سـتم شود و یا خود را مظلوم معرفی کند ولی در این زمینه ما را از خود محسوب داشـته و سـتم بر ما را سـتم بر خود و ولایت ما را ولایت خود قرار داده است سـپس قرآنی بدین ترتیب بر پیامبر خود نازل کرده و فرموده:

وَ مٰا ظَلَمُونٰا وَ لٰکِنْ کٰانُوا أَنْفُسَهُمْ یَظْلِمُونَ.

راوی می گوید: عرض کردم این تنزیل است فرمود آری

المیزان در ذیل این روایت می گوید: این که حضـرت می فرماید خدا منیع تر از آن است که بر او سـتم شود ناظر به جمله وَ مٰا ظَلَمُونٰا است، و این که می فرمایـد مـا را از خود محسوب داشـته یعنی مـا سلسـله ائمه و اوصـیا و انبیا را از خود محسوب کرده است و این که راوی می گویـد عرض کردم این تنزیـل است فرمود آری، جهتش این است که نفی کردن مطلبی از شـخص یا چیزی در این گونه موارد در صورتی صـحیح است که لااقل احتمال اثبات آن مطلب در میان باشد لذا هرگز نمی گوئیم دیوار نمی بینـد یـا مظلـوم واقع نمی شود، چون جـای احتمـال آن نیست روی این جهت نفی وقوع سـتم بر خـدا صـحیح نیست چون کسـی احتمال چنین چیزی را نمی دهد تا نفی کند مگر این که پای نکته مزبور به میان آید و گفته شود خداوند در اینجا خود و اولیائش را یکی حساب کرده و منظورش نفی

۱- ۱) - کافی ج ۱، ص ۴۳۵.

ستم از آنها است (۱)وَ مٰا ظَلَمُونٰا در آیه یعنی بنی اسرائیل به موسی و هارون و پیامبران پس از آن دو ظلم نکردند بلکه پیوسته به خود ستم ورزیدند و آثار این ستم که محرومیت از نعمت های حق در دنیا و دچار شدن به عذاب ابد قیامت است گریبانگیر خود آنان است.

در پایان شرح و توضیح آیه ۵۷ توجه به دو نکته بسیار مهم لازم است: یکی این که از دو بار عَلَیْکُمْ و جمله کُلُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ استفاده می شود که خطاب آیه شریفه به یهود زمان پیامبر است در صورتی که آنان شاید صحرای سینا و من و سلوی را به عمر خود ندیده بودند، و دیگر این که از مٰا ظَلَمُونٰا به بعد بازگشت از خطاب به غیبت است.

شاید نکته عدول از خطاب به مخاطب و بیان وضع ستم کار به صورت غائبانه «وماظلمونا» اشاره به این داشته باشد که خیانت های عظیم شما به مردم و عصیان های سنگین شما به ویژه در امور معنوی از قبیل تحریف تورات، و انکار نبوت پیامبر، و نپذیرفتن قرآن مجید اقتضا می کند که شایسته خطاب حق نباشید.

و نکته خطابات جملات اول آیه که همه متوجه یهود زمان پیامبر است: ظَلَّلْنٰا عَلَیْکُمُ، أَنْزَلْنٰا عَلَیْکُمُ، کُلُوا مِنْ طَیِّبٰاتِ مٰا رَزَقْنٰاکُمْ اعلان به این حقیقت باشد که اینان هم در روش و منش مانند اسلافشان بنی اسرائیل های زمان موسی هستند: اول این که در مسئله توحید انحراف در عقیده دارند دوم راضی به کردار گذشتگان از خود می باشند سوم خدا را شبیه مخلوق محدود و مجسم می دانند، چهارم به نزول تورات از جانب خدا شک و تردید دارند، پنچم برای موسی بن عمران به عنوان رسول الهی احترام قائل نیستند و در حقیقت باید گفت: اینان مصداق این دو روایت هستند که از رسول خدا و علی (ع) نقل شده:

۱- ۱) - المیزان ج۱، ص۲۵۴.

«من تشبه بقوم فهو منهم:» (1)

کسی که خود را به قومی شبیه کند از آنان است

«الراضی بفعل قوم کالداخل فیه معهم:» (2)

خوشنود به کردار قومی مانند این است که با آنان در آن کار همراه بوده است.

۱- ۱) - نهج الفصاحه ص۵۸۳، حدیث ۲۸۲۸.

۲- ۲) - نهج البلاغه، حکمت۱۴۶.

تفسیر آیه ۵۸-۵۹

اشاره

وَ إِذْ قُلْنَا اُدْخُلُوا هٰذِهِ اَلْقَرْيَةَ فَكُلُوا مِنْهٰا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً وَ قُولُوا حِطَّةٌ نَغْفِرْ لَكُمْ خَطٰايٰاكُمْ وَ سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ

فَبَدَّلَ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَيْرَ اَلَّذِي قِيلَ لَهُمْ فَأَنْزَلْنٰا عَلَى اَلَّذِينَ ظَلَمُوا رِجْزاً مِنَ اَلسَّمٰاءِ بِمٰا كٰانُوا يَفْسُقُونَ

و یاد کنید هنگامی را که فرمان دادیم به این شهر «آباد پر نعمت و با برکت» در آئید و از نعمت هایش هر چه که خواستید فراوان و گوارا تناول کنید و از دروازه آن فروتنانه و خاضعانه وارد گردید و بگوئید: خدایا خواسته ما ریزش گناهان ماست تا گناهاتان را بیامرزیم و مسلماً به نیکوکاران بیفزائیم.

ولی ستم کاران سخنی را که به آنان گفته شده بود به برنامه ای دیگر تبدیل کردند ما هم بر ستمکاران به سبب آن که همواره نافرمانی می کردند عذابی سخت از آسمان فرود آوردیم.

شرح و توضیح

دو آیه شریفه به چند حقیقت اشاره دارد: ۱- فرمان ورود به شهری آباد و پر نعمت. ۲- ورود خاضعانه و متواضعانه. ۳- غفران و آمرزش ۴- گروه محسنان. ۵- تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر. ۶- نزول عذاب به سبب فسق پیوسته.

ورود به شهری آباد و پر نعمت

بنی اسرائیل پس از چهل سال سرگردانی در بیابان که جز ریگ و خاک و هوای گرم و سرد و بادهای موسمی آزار دهنده چیزی نداشت، و اقتضا می کرد که آن قوم به صورت پراکنده و فردی و نامنظم و با دلهره و اضطراب زندگی کنند و از بسیاری از نعمت های مادی و معنوی محروم باشند، باز هم برای اتمام حجت مورد لطف و منت خدا گرفتند، و به کیفر و جزای گناهان آنان که چهل سال سرگردانی در بیابان بود خاتمه داده شد، فرمان یافتند که وارد شهری آباد، پر نعمت و با برکت شوند و در آنجا سکونت گزینند، و از مواهب شهرنشینی که همراه با انواع وسایل معیشت از قبیل خانه و مدرسه و معبد و تعاون و قانون و تجارت و کسب و گرد هم بودن افراد است بهره مند شوند، و زمینه رشد عقلی،

علمی، جسمی، معنوی، اخلاقی، کرامت و شرافت در اختیارشان باشد، و بتوانند اهداف عالی انسانیت را تحقق بخشند و از خود ملتی آگاه، رشید، عاقل، و دین دار به وجود آورند، و گذشته زشت خود را با تواضع به حق، و پیروی از فرهنگ الهی و توبه واقعی جبران نمایند و آینده ای پاک و درست و سود بخش و محکم و استوار از برکت دینداری و عبادت و بندگی و توحید خالص و ناب بسازند.

خدای مهربان به آنان چنان که به آدم و حوا فرمان داد:

یا آدَمُ اُسْکُنْ أَنْتَ وَ زَوْجُکَ اَلْجَنَّهَ وَ کُلا مِنْها رَغَداً حَیْثُ شِئْتُما: (۱)

به بنی اسرائیل فرمان داد وارد شهری بهشت مانند که پر نعمت و پر برکت بود وارد شوند و دستور و فرمان مهربانانه و رحیمانه و حکیمانه به آنان داد: از نعمت های آن شهر هر گونه و هر چه بخواهید فراوان و گوارا و با خاطری آسوده بخورید و به کار گیرید تا بر قدرت و قوت شما برای عبادت رب و خدمت به خلق بیفزاید.

او فرمان به خوردن و مصرف کردن و به کار گرفتن نعمت خود را برای شکم چرانی، و شهوت رانی و ذخیره کردن و مال اندوزی نمی دهد، که این گونه فرمان فقط شایسته شیطان و هوای نفس است، خوردن و مصرف نمودن نعمت ها برای اهدافی بسیار عالی و نتایج بسیار با ارزش است، انسان لازم است بخورد و بیاشامد و با مصرف کردن نعمت ها انرژی کسب کند و قدرت و قوت بگیرد، تا آن انرژی و قدرت و قوت را در راه مشروع و طریق مثبت هزینه کند و بدین وسیله رشد و کمال و سعادت دنیا و آخرت خود را تأمین نماید.

۱- ۱) - بقره ۳۵. ای آدم تو و همسرت در این بهشت سکونت گزینید و از هر جای آن که خواستید فراوان و گوارا بخورید.

اگر هدف انسان از خوردن و به کار گرفتن نعمت و مصرف آن به خصوص در زندگی شهرنشینی که در هر نوع کار مثبت و عمل خیر و عبادت و خدمت به روی انسان باز است، و زمینه هر نوع رشد و تکامل و تربیت و تزکیه فراهم است، باید بداند که شهرنشینی اقتضا می کند که «درهای آرزوهای گوناگون چون مقام و جاه و شهوات و تنوع در غذا و لباس و خانه و انواع مدپرستی و شرکت در جلسات گناه و بازی گری و ورود به هر فسق و فجور و گناه و معصیت به روی نفس هواپرست آدمی باز شود و مقتضیات شهرنشینی مانند شجره منهیه خوی های پست مانند حرص را برانگیزد و راه های تجاوز به حقوق همگان و ستم پیشگی را آسان نماید و در اثر آن روح و جسم وارد چاه انحطاط و پستی و اخلاق حیوانی گردد، و فرد و خانواده و اجتماع از زندگی فطری به سقوط افتد و همه احساسات و قوای انسانی و ادراکات او جاذب گناه و خطا گردد.

پس کسی که علاقه دارد در زندگی شهری و محیط اجتماعی و منطقه پر نعمت و پر برکت و محلی که همه وسائل معیشت به راحتی در دسترس است فطرت و هویت و وجود خود را از سقوط به اسفل سافلین حفظ کند باید مانند سربازی که انواع دشمنان در میانش گرفته اند و او را به محاصره درآورده اند پیوسته هوشیار و مراقب باشد، هوشیار حق و توجه به مراقبت او و خضوع و فروتنی کامل در برابر حضرت او و فرهنگش که همان حقیقت سجده است، و فرو ریختن گناهان و آثار شومش از خود به وسیله توبه و استغفار حقیقی که تلفظ به صیغه لفظی آن استغفرالله دلالت بر واقعی بودن و جدی بودن آن دارد.

پس خوردن و مصرف کردن نعمت به خاطر عبادت رب و خدمت به خلق با فرمان اباحه ای که خداوند از باب لطف و رحمت و کرمش داده فَكُلُوا مِنْهَا حَيْثُ شِئْتُمْ رَغَداً و رجوع مستمر به خدا برای زدوده شدن آثار گناه باید به صورت کاری ضروری و لازم و واجب مورد توجه شهرنشینان باشد تا از عذاب خدا و انتقام سهمگین آن منتقم در امان باشند و روزگار خود را در امنیت و

سلامت به سر برند، که شکر نعمت یعنی هزینه کردن آن در عبادت رب و خدمت به خلق مانع از عذاب و بلا و سبب ازدیاد نعمت و مایه سلامت و امنیت است.

مٰا یَفْعَلُ اَللّٰهُ بِعَذٰابِکُمْ إِنْ شَکَرْتُمْ وَ آمَنْتُمْ وَ کٰانَ اَللّٰهُ شٰاکِراً عَلِیماً: (۱)

اگر شما سپاسگزار نعمت های بی شمار حق باشید و به حوزه ایمان واقعی درآئید خدا را با عذاب شما چه کار؟ خدا همواره پاداش دهنده به اعمال نیک و داناست.

حضرت صادق (ع) از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«الطاعم الشاکر له من الاجر کاجر الصائم المحتسب، و المعافی الشاکر له من الاجر کاجر المبتلی الصابر، و المعطی الشاکر له من الاجر کاجر المحروم القانع:» (۲)

کسی که نعمت خدا را مصرف می کند و سپاسگزار آن نعمت است پاداشش هم چون پاداش روزه داری است که با نیت صادقانه و فقط برای خدا روزه گرفته است.

و آن که از هر جهت سالم است و سپاسگزار سلامت خویش است، پاداشش چون پاداش مبتلا به مصائبی است که بر مصائب به خاطر خدا صبر می ورزد.

و آن که از جانب خدا به او نعمت عطا شده و سپاسگزار نعمت است پاداشش چون پاداش محروم قانع است که در عین محرومیت و رنج و سختی خود را از گرفتار شدن به حرام حفظ می کند و به قضای الهی راضی است.

عایشه در یکی از شب هائی که پیامبر در اطاق او بود عبادت عظیم و با کیفیت پیامبر را مشاهده کرد و مشقتی که حضرت در تحمل بندگی به خود می داد، گمان کرد این عبادت و بندگی چنان که در قرآن آمده سبب محو سیئات است و پیامبر برای محو سیئات این گونه تن به عبادت داده، خبر نداشت که عبادت نوعی کامل از شکر و سپاس حق است به حضرت عرضه داشت:

۱- ۱) - نساء ۱۴۷.

۲- ۲) - بحار ج ۷۱ ص ۲۲ حدیث ۱- کافی ج ۲ ص ۹۴.

خدا که تو را در گذشته و آینده مورد مغفرت قرار داده اینهمه عبادت برای چه؟ !

حضرت در پاسخ او فرمود:

«یا عایشه الا اکون عبداً شکوراً؟» (۱)

آیا من بنده بسیار شکرگزار نباشم:

یعنی عایشه عبادت اثرش منحصر در محو سیئات نیست بلکه عبادت آن هم از هم چو منی که در اوج عصمت از گناه است اوج شکر و سپاسگزاری خداست.

حضرت مسیح به مرد کوری گذشت که علاوه بر کوری به سه بیماری جزام، برص، و فلج دست و پا دچار بود، از او شنید خدا را به این صورت شکر می کند:

«الحمد للّه الذی عافانی من بلاء ابتلی به اکثر الخلق فقال (ع) ما بقی بلاء لم یصبک قال: عافانی من بلاء هو اعظم البلایا و هو الکفر:»

خدائی را شکر می کنم که مرا از بلائی که اکثر مردم به آن مبتلایند در سلامت نگاه داشت، عیسی به او گفت: ای مرد بلائی نمانده که به تو نرسیده، گفت: مرا از بلائی که از بزرگ ترین بلاهاست و آن کفر و ناسپاسی همه نعمت ها است سالم قرار داده عیسی دست به بدن او گذاشت از برکت دست و نفس مسیح خدا او را شفا داد، چهره اش نیکو شد، بدنش سالم گردید، با عیسی همراه شد و با او خدا را عبادت می کرد. (۲)

ورود خاضعانه و متواضعانه

شاید بتوان گفت: بسیاری از مفسران فریقین منظور از باب را که به معنای در یا دروازه است، دروازه ورودی شهر یا در آن گرفته اند، در، یا دروازه ای که از آن به شهر اریحا یا به شهر بیت المقدس وارد می شدند، و چون کوتاه بود و باید کوه کبر متکبران با ورود از آن به حال سجده و نهایت تواضع و فروتنی متلاشی

۱- ۱) - کافی ج ۲ ص ۹۵- بحار ج ۷۱ ص ۲۴ حدیث ۳.

۲- ۲) - بحار ج ۷۱ ص ۳۳.

می شد فرمان یافتند که از آن دروازه وارد شوند وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً و اندکی از مفسران باب را به معنای حوزه توحید و نبوت و ولایت و خلاصه فرهنگ الهی و راه و روش حق گرفته اند که دروازه ورود انسان به تربیت و رشد و کمال و سعادت دنیا و آخرت است، که اگر انسان نسبت به آن تواضع و فروتنی کند و به عبارت دیگر خاضعانه و خاشعانه آن را بپذیرد و فروتنانه به اجرای آن که رعایت عملی حقوق حق و حقوق خلق است اقدام نماید همای سعادت بر سر او نشیند، و دنیا و آخرتش آباد گردد، و منبعی از خیر و شرف و صدق و صداقت و صفا و وفا شود، و اگر نسبت به آن کبر ورزد و گردن کشی کند و از قبول آن و عمل به حقایقش امتناع ورزد هم چون ابلیس که سر از سجده یعنی تواضع در برابر فرمان حق باز زد به عذاب الهی دچار شود، و دنیا و آخرتش بر باد رود و مهر شقاوت و ذلت و مسکنت بر پیشانی اش ثبت گردد و به افتضاح و رسوائی و دردهای غیر قابل علاج گرفتار آید.

باب به این معنا در روایات و دعاها و معارف اسلامی زیاد آمده است.

از جابربن عبدالله انصاری روایت شده است:

«رأیت رسول الله آخذا بید علی بن ابیطالب و هو یقول:

هذا امیر البرره، و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله ثم رفع بها صوته: انا مدینه الحکمه و علی بابها فمن اراد الحکمه فلیات الباب:» (۱)

رسول خدا را دیدم دست علی بن ابی طالب را گرفته بود و می فرمود: این امیر نیکوکاران است، و قاتل بدکاران است، پیروز است کسی که او را یاری دهد، شکست خورده و منکوب است کسی که او را رها کند، سپس صدایش را به این حقیقت بلند کرد: من شهر حکمتم و علی باب آن شهر است، کسی که حکمت بخواهد باید از طریق باب آن علی وارد شود.

۱- ۱) - بحار ج ۴۰ ص ۲۰۱ ح ۳ و ۴.

حضرت رضا از پدرانش علیهم السلام روایت می کند که پیامبر (علیهما السلام) فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها:» (۱)

من شهر دانشم و علی باب آن شهر است.

شیخ مفید که از اعاظم علمای شیعه و مورد توجه دانشمندان فریقین است در کتاب با ارزش ارشاد روایت می کند که پیامبر فرمود:

«انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیقتبه من علی:» (۲)

من شهر دانشم و علی دروازه آن شهر است پس کسی که دانش می خواهد از علی بیاموزد.

صدوق که روایات بی سندش را هم چون روایات با سند پذیرفته اند در روایت بسیار مهمی که دارای سند قابل توجهی است از سعید بن جبیر از ابن عباس از پیامبر روایت فوق العاده با ارزشی را نقل می کند که در آن به خسران و زیان و بدبختی متکبران نسبت به باب علم پیامبر تصریح شده است، پیامبر خطاب به علی (ع) فرمود:

«یا علی انا مدینهالحکمه و انت بابها و لن توتی المدینه الا من قبل الباب، و کذب من زعم انه یحبنی و یبغضک لانک منی و انا منک، لحمک من لحمی، و دمک من دمی، و روحک من روحی، و سریرتک سریرتی، و علانیتک علانیتی، و انت امام امتی، و خلیفتی علیها من بعدی، سعد من اطاعک، و شقی من عصاک، و ربح من تولاک و خسر من عاداک، و فاز من لزمک، و هلک من فارقک، مثلک و مثل الائمه من ولدک بعدی مثل سفینه نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق، و مثلکم مثل النجوم کلما غاب نجم طلع نجمه الی یوم القیامه:» (۳)

یا علی من شهر حکمتم و تو باب و دروازه آن شهری، هرگز به مدینه درآیند جز از طرف دروازه، و دروغ می گوید کسی که گمان می کند مرا دوست دارد و دشمن تست، زیرا تو از منی و من از تو، گوشت تو از گوشت من است، و خون تو از خون من است، و روح تو از روح من است، و پنهان تو از پنهان من

۱- ۱) - بحار ج ۴۰ ص ۲۰۱ ح ۳ و ۴.

۲- ۲) - ارشاد ۱۵.

۳- ۳) - جامع الاخبار ۱۵- بحار ج ۴۰ ص۲۰۳ ج ۹.

است، و آشکار تو از آشکار من است. و تو امام و پیشوای امت و پس از من جانشین و خلیفه من در میان آنان هستی، سعادتمند است کسی که از تو اطاعت کند، و بدبخت و شقی است کسی که نسبت به تو عصیان ورزد، سود برده کسی که تو را دوست دارد، و سرمایه وجودی خود را تباه نموده آن که با تو دشمن است، ملازم تو کامیاب و جدای از تو هلاک و نابود است، مثل تو و مثل امامان از فرزندانت پس از من مثل کشتی نوح است که همراه آن اهل نجات و متخلف از آن غرق شده در دریای بدبختی است، و مثل شما مانند ستارگان است هر گاه ستاره ای غروب کند ستاره ای تا روز قیامت طلوع می کند.

از امیرالمؤمنین (ع) روایت شده است:

«نحن الشعار و الخزنه و الابواب لا تؤتی البیوت الا من ابوابها فمن اتاها من غیر ابوابها سمی سارقاً.» (۱)

ما اهل بیت نشانه و علامت هدایت، و خزانه و درهای دانشیم، به خانه ها جز از درهای آن نیایند، کسی که از غیر درهای خانه ها وارد شود دزد نام گذاری شده.

از امیرالمؤمنین و حضرت باقر (ع) روایت شده:

«نحن باب الله و بیوته التی یؤتی منه، فمن تابعنا و اقر بولایتنا فقد اتی البیوت من ابوابها و من خالفنا و فضل علینا غیرنا فقد اتی البیوت من ظهورها.» (۲)

ما اهل بیت باب خدا و بیوتی هستیم که از آن به عرصه حق و سعادت درآیند، پس کسی که تابع ما باشد و به رهبری و امامت و ولایت ما اقرار کند از در خانه ها به خانه ها درآمده، و کسی که با ما مخالفت کند و غیر ما را بر ما برتری دهد از غیر درها وارد خانه ها شده و به مقصود نمی رسد.

در دعای ندبه آمده:

«این باب الله الذی منه یؤتی؟»

کجاست باب خدا که از آن به سوی خدا می آیند.

۱- ۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲، ص ۲۷۶- نهج البلاغه عبده ط مصر.۲۹۷.

۲- ۲) - بحار ج ۴۰، ص ۲۰۵.

در زیارت جامعه آمده:

«و باب المبتلی به الناس:»

شما ای اهل بیت بابی هستید که مردم به وسیله آن از جانب خدا آزمایش می شوند، هر که در معالم دینش و آموختن احکام از شماتابع شما شد از آزمایش سرافراز بیرون آمده و اهل نجات است، و هر کس با شما مخالفت کرد و دین و احکام را از غیر شما گرفت به حوزه دین در نیامده و در آزمایش سرافراز نگشته و شکست خورده است.

با توجه به این روایات و دعاها و زیارت و معارف الهیه که کلمه باب را در نبوت و ولایت و معالم دین به کار گرفته اند شاید بتواند گفت منظور از باب در آیه مورد بحث وَ اُدْخُلُوا اَلْبٰابَ سُجَّداً دین خدا باشد که خدا به بنی اسرائیل فرمان داده متواضعانه و فروتنانه وارد دین شوید و آن را با جان و دل بپذیرید و عاشقانه به آن عمل کنید، و گرنه با یک سجده فیزیکی به هنگام ورود به یک دروازه مادی و ظاهری سعادت دنیا و آخرت انسان تأمین نمی شود، و به رشد و کمال و تربیت مورد نظر خدا نمی رسد.

غفران و آمرزش

هدف از کلمه «حطه» در آیه شریفه درخواست جدی و حقیقی از پروردگار عالم برای آمرزش و غفران گناه و ریخته شدن آثار شوم آن از نفوس و پاک شدن آئینه قلب و جان از زنگار و گرد و غبار معاصی و خطاهاست نه استعمال لفظ حطه بر زبان، که استعمال و تکرارش کاری بسیار آسان است و ترک آن و تبدیلش به کلمه دیگر باز با زبان زیانی و ضرر قابل توجهی ندارد.

در این بخش از آیه با خالی کردن ذهن از ذهنیات و پیش فرض ها و با نگاه به آیه با چشم عقل و با توسل به روایات اهل بیت این معنا به دست می آید که حضرت حق از باب لطف و رحمتش از بنی اسرائیل خواسته نسبت به گناهان

گذشته خود، که گوساله پرستی و سکوت در برابر گوساله پرستان، و آزار دادن به موسی و مخالفت با او و ناشکری و ناسپاسی آنان نسبت به نعمت های مادی و معنوی حق بوده با توسل به توبه و انابه و استغفار جدی که دارای شرایطی ویژه است ریزش گناهان و آمرزش و غفران را از حضرت حق بخواهند و به منطقه پاکی و سلامت و صفای درون و امنیت خاطر و طهارت جان و قلب درآیند و خدا هم گناهان و خطاهای آنان را با توجه به همه شرایط توبه بیاموزد:

نَغْفِرْ لَكُمْ خَطَايَاكُمْ.

پس گفتن لفظ حطه و استعمال آن فقط به زبان مطرح نبوده چون سودی ندارد و ترک آن لفظ هرگز کسی را مستحق عذاب سختی که با کلمه رجز نشان داده شده نمی نماید.

بایـد مرحله ترک عبادت از ترک توبه و استغفار واقعی باشد و تبدیلش به برنامه دیگر تبدیل توبه و عبادت به گناه و معصیت در هنگام سکونت در شهر باشد بحث مفصل توبه در آیات مربوط به آدم و حوا گذشت و نیازی به تشریح و توضیح آن در این بخش نمی بینم.

ولی گنهکاران لازم است بدانند که اگر به توبه واقعی توفیق یابند با توجه به آیات قرآن و روایات که توبه جدی و واقعی را زمینه ساز اعتقاد نیک و نیت پاک و اعمال صالح و به ویژه اخلاق حسنه می دانند کرم و رحمت و لطف و عنایت و مخصوص عشق و محبت خدا آنان را فرا خواهد گرفت.

برخی از مفسران حطه را به معنای کلمه طیبه توحید یعنی لاـ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ دانسته و با تکیه و با تکیه بر روایتی از ابن عباس این معنا را مورد توجه قرار داده اند.

بی تردید هنگامی به دنبال کسب معرفت و آگاهی و شنیدن دعوت پیامبران و امامان و درک معارف آنان خورشید توحید ناب و خالص در عمق قلب طلوع کند، انسان را از عبادت شیطان و بت های جاندار و بیجان و از تعلقات غیر

منطقی به کالای زندگی زودگذر، و از جولان شهوات و هوای نفس و از غفلت و بی خبری نجات می دهد و به حوزه خلوص و اخلاص، صفا و وفا و عبادت و بندگی عارفانه و عاشقانه و توجه به آخرت می کشاند و آراسته شدن به این حقیقت که مهم ترین رکن فرهنگ الهی است سبب می شود که همه گناهان گذشته مورد آمرزش و مغفرت قرار گیرد و آثار و تبعات شوم آن از وجود انسان زدوده گردد و آدمی به نقطه رضای حق و استحقاق قطعی بهشت عنبر سرشت برسد.

«نعم فلا اله الا الله کلمه حق من قالها سعد و عز و من استکبر عنها شقی و ذل و لا اله الا الله حده لا شریک له کلمه خفیفه علی اللسان ثقیله فی المیزان بها رضی الرحمن و سخط الشیطان:» (۱)

آری در نهایت لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ کلمه حق و استواری است که هر کس آن را از روی اعتقاد قلبی و ایمان واقعی و جدی بر زبان جاری کند خوشبخت و سعادتمند و عزیز شده، و هر که نسبت به حقیقت آن تکبر ورزد و به آن معتقد نباشد و ایمان نداشته باشد تیره بخت و ذلیل گشته این کلمه حق که شعار توحید و رکن اصیل فرهنگ الهی است گفتنش به زبان بسیار آسان ولی در مرتبه عمل بسیار سنگین است، با عمل به لوازم آن که حداقل ادای همه واجبات بدنی و مالی و حقوقی و ترک همه محرمات ظاهری و باطنی و نفی هر بت بی جان و جاندار است خدا از انسان خوشنود، و شیطان از آدمی خشمگین می شود، فلاح و رستگاری قطعاً در آراسته شدن درون به توحید و آراسته شدن برون به عمل به فرمان های خداست.

کتاب با عظمت ثواب الاعمال در رابطه با کلمه طیبه توحید روایات بسیار با ارزشی را به این مضمون نقل می کند:

۱- ۱) - بحار ج ۹۱ ص ۴۸ بخشی از دعای عید قربان

رسول بزرگوار اسلام فرمود:

«ثمن الجنه لا اله الا الله:»

ارزش و بهای بهشت لا اله الا الله است

بی تردید مراد نبی اسلام لفظ لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ نبوده، لفظ و استعمال ترکیبی از حرف که عبارت از کلمه است قابل برابری با بهشت نیست، این حقیقت توحید است که جلوه اش در قلب و نفی غیر خدا در اعتقاد، و عمل به لوازم این رکن استوار فرهنگ الهی ثمن بهشت است.

اگر کافری به اختیار خود بدون کمترین اعتقاد به خالق هستی، و با داشتن صدها بت در آستین، روزی هزار بار بگوید لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللّهُ ، آیا ذکر او که ابداً رابطه قلبی با آن ندارد و به لوازم آن پای بند نمی باشد. و حرکاتش چه در باطن چه در ظاهر مخالف با خواسته های خداست ثمن بهشت است؟

و عامل نجات کافر بی اعتقاد در دنیا و آخرت و سبب خوشبختی اوست؟ !

در همان کتاب از حضرت باقر (ع) از رسول خدا روایت می کند که: آن حضرت فرمود:

«لیس شیئ الا و له شیئ یعد له الا الله عزوجل فانه لا یعد له شیئ، و لا اله الا الله فانه لا یعد لها شیئ. . . .»

چیزی نیست مگر آن که برای آن هموزنی است مگر خدای عزوجل که او را هموزنی نیست، و کلمه توحید که برای آن هم یقیناً هموزنی وجود ندارد.

تلفظ این شعار در صورتی قیمت دارد که خبر دهنده از اعتقاد یقینی قلب به حضرت حق و شئون او باشد، و ظاهر باطن را نشان دهد، و در همه امور زندگی انسان خدا محوری نقش اول را بنمایاند.

چنان که صدوق در ثواب الاعمال از رسول خدا (علیهما السلام) روایت می کند:

«من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنه و اخلاصه بها ان یحجزه لا اله الا الله عما حرم الله:»

ص:۷۷

کسی که مخلصانه لا اله الا الله بگوید قطعا وارد بهشت می شود و اخلاص ورزی به این حقیقت به این است که او را از آنچه خدا حرام نموده بازدارد.

و آن حضرت در روایت بسیار مهمی فرموده:

«لا یزال لا اله الا الله ترد غضب الرب جل جلاله عن العباد ما کانوا لا یبالون ما انتقص من دنیاهم اذا سلم دینهم فاذا کانوا لا یبالون ما انتقص من دینهم اذا سلمت دنیاهم ثم قالوها ردت علیهم و قیل کذبتم و لستم بها صادقین:»

کلمه توحید پیوسته خشم حضرت رب جل جلاله را از بندگان باز می گرداند، در صورتی که از کم شدن دنیاشان چنانچه دینشان سالم بماند پروا نداشته باشند، ولی اگر از کم شدن دینشان به قیمت سلامت ماندن دنیاشان پروا نکنند، آنگاه لا اله الا الله بگویند گفتارشان به آنان باز گردانده می شود و گویندشان دروغ گفتید و نسبت به توحید صادق و راستگو نبودید.

با توجه به این روایات و امثال آنها که در کتاب های معتبر و با ارزش نقل شده اگر منظور از حطه کلمه توحید باشد یقیناً توحید عملی است که تلفظ به آن نشان دهنده تجلی آن در قلب و عمل است نه فقط گفتن لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ آن هم بدون اعتقاد که هیچ دردی را در دنیا و آخرت دوا نمی کند.

آری گفتن آن لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ به حقیقت لاَ إِلَهَ إِلاَّ اَللَّهُ است که برای انسان حقیقتش جنبه حصن حصین داشته باشد، حصنی که انسان را از نفوذ وساوس شیطان و خناس گری خناسان، و اثرگذاری فرهنگ مشرکان گذشته و زمان حاضر، و مجذوب شدن نسبت به انواع مفاسد و شهوات حرام، و سستی در عبادت و بندگی و نهایتاً از عذاب دنیا و آخرت حفظ نماید، چنان که حضرت رضا در روایت سلسله الذهب در شهر نیشابور به این معنا اشاره کردند:

آن حضرت از پدرانش از رسول خدا، از جبرئیل از حضرت حق روایت کرد:

«کلمه لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی فلما مرت الراحله نادانا بشروطها و انا من شروطها:» (۱)

ص:۷۸

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا ج ۲ ص ۱۳۵- بحار ج ۴۹ ص ۱۲۳ ح ۴.

کلمه لآ إِلَٰهَ إِلاَّ اَللّهُ حصار و قلعه محکم من است، هر کس وارد حصار من شود از عـذابم ایمنی یابـد، راوی می گوید هنگامی که شتر حمل کننده حضـرت حرکت کرد همه ما مشایعت کنندگان را مورد خطاب قرار داد و فرمود: توحید همراه با شـرائطی است که من از شرایط آن هستم.

این جمله به این معناست که توحید ناب خالص و معرفت به حق به آن معنائی که هست و شـناختن احکام او و خواسـته هایش جز از طریق ولایت و امام معصوم که عارف به حق و مبلغ واقعی فرهنگ اوست به دست نمی آید.

این حدیث شـریف از نظر سند که در دو کتاب عیون اخبار الرضا و امالی طوسی نقل شده دارای بهترین و متین ترین و صحیح ترین سند است.

از نظر دلالت راه را می نمایاند که راه درست و صحیح فقط راه توحید است و تنها راه نجات همین راه است.

از نظر ظرافت راهنما را می نمایانـد که راهنمای راه توحیـد رهبر معصوم و پیشوای برگزیـده خـداست که بدون او انسان راه را پیدا نمی کند و بی راهنمائی او گمراهی و به کژ راهه افتادن قطعی است.

و عمده مسـئله در این زمینه اقتدای به امام معصوم است که بی تردید تحقق اعتقاد صـحیح و عمل صالح بسـتگی به این اقتدا و متابعت دارد.

گروه محسنان

این طایفه که به شـدت مورد لطف وعنایت حضـرت حق هشـتند، از اعتقاد صـحیح و متین، و از نیتی پاک و صادقانه و از عمل صالـح و اخلاق حسـنه و نیکی به دیگران برخوردارنـد، و در حقیقت رنگی از اخلاق حضـرت حق را با خود دارند، و در همه زمینه های زندگی از تعادل و میانه روی کمترین انحرافی ندارند.

علت رسـیدن آنان به این مقام والا و محقق شـدن به عنوان محسن این است که با بهره گیری از معرفت و آگاهی و رشد عقلی همه وجود خود را عاشقانه و صادقانه تسلیم حضرت حق کردند.

به غیر او دل ندادند، به غیر او دل نبستند، جز در راه او که صراط مستقیم است قدم ننهادند، و جز از خواسته های او پیروی ننمودند، و کسی را در تمام زمینه های زندگی و حیاتشان بر او ترجیح ندادند، و در همه موارد نسبت به حضرت او ثابت قدم ماندند، و تحت تأثیر غیر او قرار نگرفتند، و هر چه انجام دادند محض جلب رضا و خوشنودی او انجام دادند و توحید ناب را محور زندگی قرار داده و هر بت جاندار و بیجانی را از خود راندند و دفع کردند.

قرآن در این زمینه می فرماید:

وَ مَنْ یُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَی اَللّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اِسْتَمْسَکَ بِالْعُرْوَهِ اَلْوُثْقیٰ وَ إِلَی اَللّٰهِ عٰاقِبَهُ اَلْأُمُورِ: (1)

و هر کس همه وجود خود را به سوی خدا کند و تسلیم حق شود فقط او محسن است، با این تسلیم به محکم ترین دستگیره چنگ زده است و سرانجام همه کارها فقط به سوی خداست.

بَلیٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلّٰهِ وَ هُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ: (2)

آری کسانی که همه وجود خود را تسلیم خدا کنند فقط آنان محسن هستند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند.

قرآن مجید کراراً محسنان را مورد عشق و محبت خدا قلمداد کرده می فرماید:

إِنَّ اَللّٰهَ یُحِبُّ اَلْمُحْسِنِینَ: (3)

بی تردید خدا محسنین را دوست دارد.

قرآن مجید به این نکته بسیار مهم توجه می دهد که خدا با اهل تقوا که متصف به صفت محسن هستند معیت دارد:

إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلَّذِینَ اِتَّقَوْا وَ اَلَّذِینَ هُمْ مُحْسِنُونَ: (4)

۱- ۱) - لقمان ۲۲.

۲- ۲) - بقره ۱۱۲.

۳- ۳) - بقره ۱۹۵- آله عمران ۱۳۴ و ۱۴۸- مائده ۱۳ و ۹۳.

۴- ۴) - نحل ۱۲۸.

بی تردید خدا همراه کسانی است که پرهیزکاری پیشه کرده و همان کسانی که به حقیقت محسن هستند.

خداوند در قرآن مجید وعده قطعی داده که به قدرت و قوت و عظمت و آبرو و پاداش محسنان بیفزاید:

وَ سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ: (۱)

و یقیناً به محسنین می افزائیم.

قرآن مجید محسنان را متصف به انفاق در گشایش و تنگ دستی و آراسته به فرو خوردن خشم در پیش آمده های خشم برانگیز و اهل گذشت از همه مردم می داند.

اَلَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي اَلسَّرّٰاءِ وَ اَلضَّرّٰاءِ وَ اَلْكٰاظِمِينَ اَلْغَيْظَ وَ اَلْعٰافِينَ عَنِ اَلنّٰاسِ وَ اَللّٰهُ يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ: (۲)

آنان که در گشانش و تنگدستی انفاق می کنند، و خشم خود را فرو میبرند و از مردم گذشت می نمایند محسن هستند و خدا محسنان را دوست دارد.

قرآن مجید پاداش محسنان را بهشت ها می داند و ابدی بودنشان را در آن مقام های بلند مرتبه اعلان می کند.

فَأَثٰابَهُمُ اَللّٰهُ بِمٰا قٰالُوا جَنّٰاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِينَ فِيهٰا وَ ذٰلِكَ جَزٰاءُ اَلْمُحْسِنِينَ: (۳)

پس خدا به پاس سخنان صادقانه آنان (که نشان از عقاید پاکشان و اعمال صالحشان و تعهدهای استوارشان دارد)

بهشت هائی به آنان پاداش داد که از زیر درختانش نهرها جاری است در آن جاودانه اند و این است پاداشت نیکوکاران.

خداوند رحمت و مهر خود را به محسنان نزدیک می داند:

إِنَّ رَحْمَتَ اَللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ. (۴)

۱- ۱) - اعراف ۱۶۱.

۲- ۲) - آل عمران ۱۳۴.

۳- ۳) - مائده ۸۵.

۴- ۴) - اعراف ۵۶.

بی تردید رحمت خدا به محسنین نزدیک است.

خداوند مهربان کراراً در قرآن مجید پاداش محسنان را ضامن شده و اعلان داشته که پاداش محسنان را ضایع نخواهم کرد:

فَإِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یُضِیعُ أَجْرَ اَلْمُحْسِنِینَ: (۱)

بی تردید خدا پاداش محسنان را ضایع نخواهد کرد.

حضرت حق در قرآن مجید محسنان را به بهشت و رضوان و عاقبت به خیری و فرجام نیک بشارت داده است:

وَ بَشِّرِ اَلْمُحْسِنِینَ: (۲)

ای رسول من محسنین را بشارت و مژده ده.

محسنان که در همه زمینه های زندگی و حیات نسبت به خود و دیگران اهلی نیکی و خیر هستند به تعریف و توصیف حق در شب معراج خطاب به رسول حق در آمده و درباره ی آنان گفته شده:

«یا احمد ان اهل الخیر و اهل الآخره رقیقه وجوههم، کثیر حیاؤهم، قلیل حمقهم، کثیر نفعهم، قلیل مکرهم، الناس منهم فی راحه و انفسهم منهم فی تعب، کلامهم موزون، محاسبین لانفسهم، متعبین لها، تنام اعینهم و لا تنام قلوبهم، اعینهم باکیه، و قلوبهم ذاکره، اذا کتب الناس من الغافلین کتبوا من الذاکرین، فی اول النعمه یحمدون و فی آخرها یشکرون، دعاءهم عند الله مرفوع و کلامهم مسموع. . .» (۳)

ای احمد بدرستی که اهل خیر و اهل آخرت چهره ای مهربان و نرم دارند، از حیاء بسیار برخوردارند، فساد عقل و رأیشان فوق العاده اندک و مکرمشان بسیار کم و ناچیز است.

مردم از ناحیه آنان در راحت و خود آنان از ناحیه خودشان به خاطر عبادت رب و خدمت به خلق در زحمت و مشقت هستند، کلامشان با ارزش است، حسابگر وجود خویش اند، خود را برای هر کار مثبت و خیری به زحمت می اندازند، چشمانشان می خوابد ولی دلهایشان نمی خوابد، دیدگانشان گریان

۱- ۱) - هود ۱۱۵.

۲- ۲) - حج ۳۷.

۳- ۳) - بحار ج ۷۷ص ۲۴.

است، دلهایشان غرق ذکر خدا و قیامت است، هنگامی که مردم در پرونده غافلان نوشته می شوند، آنان در پرونده ذاکران ثبت می گردند، در ابتدای نعمت خدا را ستایش می کنند و در پایان آن به شکر می نشینند، دعایشان نزد خدا مرفوع و سخنشان مورد پذیرش است، .

تبدیل خواسته حق به خواسته دیگر

حضرت حق از بنی اسرائیل خواست که فروتنانه وارد دروازه منطقه مقدس شوند یا به معنای دیگر از آنان خواست که نسبت به توحید و نبوت و تورات و خلاصه آئین الهی و فرهنگ حق که دروازه ورود به رشد و کمال و تربیت و فلاح و سعادت دنیا و آخرت است نهایت فروتنی و تواضع نشان دهند و تواضع به آن هم در گرو پذیرفتن دین و ملزم بودن به لوازم آن و عمل به دستورات و فرمان ها آن با حالتی مخلصانه و عاشقانه است، و نیز از آنان خواست نسبت به گناهان گذشته خود توبه جدی کنند و غفران و آمرزش بخواهند تا خدا هم آنان را مورد مغفرت و آمرزش قرار دهد.

آنان عمل به آئین الهی و تن دادن به دستورات حق و توبه و رجوع به خدا را با گناه و معصیت و هوا و هوس و آرزوهای بیجا و حرص و طمع که در صورت قرار نداشتن در مدار تقوا بر اثر شهرنشینی و وسائل پر فریب و غرورش عارض انسان می شود جابه جا کردند، این جابه جائی و تبدیل خوبی های اصیل به زشتی های خطرزا و مهلك از سنگین ترین گناهانی است که به دست بشر انجام گرفته و می گیرد و گاهی آثارش یک جامعه یا نسل هائی را در تاریخ تحت تأثیر قرار می دهد!

این جابه جائی کار ستمکاران است و چون پس از اتمام حجت خدا و نزول وحی و بعثت پیامبران و ثبوت ولایت اولیا و با چشم باز انجام می گیرد انجام دهنده را مستحق عذاب استیصال در دنیا و عذاب دردناك ابدی در آخرت

می نماید و از این که دو بار جمله ظَلَمُوا در آیه شریفه تکرار شده می فهمیم که عذاب الهی چه در دنیا و چه در آخرت ویژه این قبیل ستمکاران از مردم است، و این قانون یعنی عذاب ستمکاران قانونی است که استثنا نمی پذیرد و صیادی است که در هر روزگای صید خود را به دام می اندازد و هر گونه راه فراری را به روی او می بندد و روزنه ای برای دفع آن نمی گذارد.

وَ أَخَذْنَا اَلَّذِینَ ظَلَمُوا بِعَذٰابٍ بَئِیسٍ بِمٰا کٰانُوا یَفْسُقُونَ: (۱)

و ستمکاران را به کیفر آن که همواره نافرمانی می کردند به عذابی سخت گرفتیم.

فَأَتَی اَللّٰهُ بُنْیٰانَهُمْ مِنَ اَلْقَوٰاعِدِ فَخَرَّ عَلَیْهِمُ اَلسَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ أَتٰاهُمُ اَلْعَذٰابُ مِنْ حَیْثُ لاٰ یَشْعُرُونَ: ثُمَّ یَوْمَ اَلْقِیٰامَهِ یُخْزِیهِمْ. . . . (۲)

پس خدا بنیانشان را از پایه و اساس ویران کرد، و سقف خانه هایشان را از بالای سرشان بر آنان فرو ریخت و از جائی که درک نکردند عذاب به سویشان آمد سپس روز قیامت رسوایشان می کند.

نزول عذاب به سبب نافرمانی پیوسته

گاهی انسان بر اثر جهل، غفلت، غلبه هوا و هوس، فریب کاری دیگران به معصیتی مبتلا می شود ولی پس از پایان معصیت به پشیمانی و ندامت می نشیند و از حضرت حق عذرخواهی می کند و به جبران گناه بر می خیزد و خلاصه به توبه و انابه و جلب رحمت و مغفرت موفق می گردد، چنین گناهکاری البته از دایره ی استحقاق عذاب خارج می شود و مورد لطف و محبت حق قرار می گیرد.

ولی گاهی انسانی یا خانواده ای یا جامعه ای آلوده به گناه می گردد، و در معاصی و فسق و فجور غرق می شود و بر تداوم گناهش و مخالفت با حق اصرار می ورزد و اندیشه و فکری نسبت به عواقب خطرناک گناه نمی کند، و نیتی هم

۱- ۱) - اعراف ۱۶۵.

۲- ۲) - نحل ۲۶- ۲۷.

برای قرار گرفتن در فضای توبه ندارد، و با غرور و کبر در برابر حق می ایستد و حتی انحراف فکری اش به جائی می رسد که کارهای زشت خود را خوب و پسندیده می انگارد، چنین فردی یا خانواده ای یا جامعه ای پس از پایان مهلت الهی که در آن مهلت می توانستند در مقام توبه و انابه در آیند و به تدارک گذشته برخیزند و آینده را به صورت آینده ای پاک و نورانی پی ریزی کنند مستحق کیفر و عذاب الهی در دنیا و آخرت می شوند.

در میان امت های گذشته بسیاری از امت ها فقط و فقط بخاطر تداوم دادن به گناهانشان و روی گردانی از توبه و اصلاح نفوسشان و توجه ننمودن به موعظه و پند و نصیحت دلسوزانشان هم چون بنی اسرائیل زمان موسی و پس از او مستحق عذاب استیصال شدند، عذابی که برای دفع و رفع آن چاره ای نیافتند و بناچار در گردونه عذاب افتادند عذابی که نظم و انضباط زندگی آنان را به هم ریخت و آرامش و سکونت باطن آنان را نابود کرد و قدرت و قوتشان را بر باد داد و نگرانی و ضعف و دلهره بر آنان حاکم کرد و گاهی سالیانی طولانی در آن عذاب و به فرموده قرآن و رجزی که از ناحیه حق به عنوان کیفر گناهان مداومشان بر آنان نازل شد دست و پا زدند، و فریاد و ناله کشیدند، ولی از آن خلاصی نیافتند و احدی را هم برای یاری خود پیدا نکردند، تا با ذلت و خواری و ضعف و زبونی و افتضاح و رسوائی به کام مرگ در افتادند و از گلوی مرگ به معده دوزخ و عذاب ابد رهسپار شدند.

جابجا کردن و تبدیل حق به باطل در امت اسلام

در آیات مورد بحث خواندید که بنی اسرائیل توجه به خدا و عبادت معبود حق را به توجه به گوساله و عبادت معبود باطل تغییر دادند که برای این جابجائی و تغییر و تبدیل که محصول پستی روح و ضعف عقل و حس گرائی مستحق کیفری سخت چون کشتن یکدیگر شدند، و نیز خواندید که پس از ورود به شهر

برای شهرنشینی بعد از چهل سال سرگردانی در بیابان فرهنگ خدا و توحید ناب و توبه و استغفار را به فرهنگ هوا و هوس و عصیان و معصیت و کبر و طغیان در برابر حق تغییر داده و جابه جا کردند و بر آن هم اصرار ورزیدند تا دچار نزول رجز شدند یعنی عذابی که شیرازه زندگی آنان را از هم گسیخت و صفا و صمیمیت را نابود کرد، و وحدت آنان را از میان برد و ستمکاران از آن قوم را به ضعف و زبونی و دلهره و ناآرامی و بیماری و ناتوانی نشانید و به تدریج آنان را دل مرده و خسته و ناامید و بدبخت نمود و از رسیدن به آنچه که در سایه فرهنگ الهی می توانستند به آن برسند مأیوس و ناامید کرد.

چنین تبدیل و تغییری هم در صدر اول اسلام برای امت اسلام با دستیاری منافقین مکه و مدینه، و اهل هوا و هوس و آنان که حق را در هیچ زمینه ای تحمل نداشتند و هنوز عادات و رسوم جاهلیت و روش و منش پدران بت پرستشان از درونشان ریشه کن نشده بود و خصلت و خوی جاه طلبی و کبر و غرور بر قلبشان حکومت داشت پدید آمد و امت را از آن روز تا به امروز گرفتار تبعات و آثار شوم و نتایج تلخ آن کرد و از امروز تا روز برقراری حکومت عدل جهانی هم گرفتار خواهد داشت.

اگر خدا بخواهد در ضمن شرح و توضیح آیه سوم سوره مبارکه مائده که بخشی از آن مربوط به حادثه بسیار بسیار عظیم مفید غدیر و نصب امیرمؤمنان به ولایت و امارت و حکومت بر جامعه اسلامی برای رسیدن جامعه به اوج ارزش و رشد و کمال و یافتن سعادت دنیا و آخرت است به طور مفصل به حادثه بسیار بسیار دردناک پس از وفات پیامبر که مانع جلوه کامل و تجلی جامع حادثه غدیر و مانع برافراشته شدن پرچم اسلام در میان همه ملت ها و همه قاره ها و کل جهان تا قیامت شد اشاره خواهم کرد و شما را به گوشه هائی اندک از نتایج زیانبار

تبدیل علی (ع) و ولایت و حکومت و خلافتش و علم و معنویت و نور و نورانیت و حکمت و بصیرتش به دیگران و نهایتاً تغییر حق به غیر حق آشنا خواهم نمود.

بی تردید شرح این مصیبت غیر قابل جبران کتابی به پهنای روزگار و اوراقی به تعداد انسان های پس از وفات پیامبر تا قیامت نیاز دارد.

اوصاف امیرمؤمنان در آیات مربوط به ایمان و عمل صالح و اخلاق و جهاد و انفاق و ایثار و امثال آن بیان شده تا جائی که نه فقط شیعه بلکه منصفان از دانشمندان اهل سنت به این که امیرمؤمنان مصداق اتم و اکمل این آیات است در کتاب های معتبرشان اقرار و اشاره کرده اند و برخی از آنان کتاب هائی به عنوان (الآیات النازله فی علی) نوشته اند.

سلمان و مقداد و ابوذر روایت کرده اند که: مردی بر علی بن ابیطالب فخر کرد، هنگامی که رسول خدا از این جریان با خبر شد به علی (ع) فرمود تو بر ملت عرب و مراتب و کمالات او فقط به یک روایت بسیار مهم که دانشمند بزرگ اهل سنت معروف به حجه الاسلام ناصر بن ابی المکارم المطرزی الخوارزمی صاحب کتاب الغرب و المغرب و الایضاح فی شرح المقامات بعد از ذکر مقدمه ای با سلسله سندی متین نقل کرده اکتفا می کنم:

او می گوید این روایت را حسن بن عطاء همدانی از اخطب الخطباء موفق بن احمد مکی خوارزمی، از سید مرتضی ابوالفضل الحسین از سید ابوالحسن علی بن ابی طالب حسینی شیبانی، از ابو النجم محمدبن عبدالوهاب از ابوسعید محمدبن احمد بن حسین نیشابوری از محمد بن علی بن جعفر ادیب از معافا بن زکریا از محمد بن احمد بن ابی الثلج از حسن بن محمدبن بهرام، از یوسف بن

موسی القطان از جریر از لیث، از مجاهد از ابن عباس نقل می کند که او گفته: پیامبر فرمود:

«لو ان الغیاض اقلام و البحر مداد و الجن حساب و الانس کتاب ما احصوا فضائل علی بن ابیطالب! !» (۱)

اگر همه درختان قلم شونـد و همه دریاها مرکب گردنـد وهمه جن به حسابرسـی اقـدام کننـد و همه انسان ها به نوشـتن اقـدام نمایند نمی توانند فضائل و ارزش های علی بن ابی طالب را بشمارند! !

پیـامبر خـدا وجود مبارک امیرمؤمنان را که جامع همه کمالات و ارزش ها و خزینه همه فضائل و حقایق بود به فرمان حق نه از نزد خود به مقـام خلاـفت از خود و ولاـیت بر امت تا قیامت انتخاب کرد، تا در سایه بصـیرت و دانش و عـدالت، و مـدیریت و اخلاـص و ایمـان و جهـاد و عمـل او درخت اسـلام در سـرزمین فطرت ناس ریشه دارتر گردد و مردم با اسـتفاده کردن از همه ارزش هـای او به رشـد عقلی و روحی و تربیت اسـلامی و انسانی و کمالات و سـعادت دنیا و آخرت برسـند و یک پارچگی و وحدت امت با یک کتاب و یک قبله و یک آئین آئینی که جلوه وحی و نبوت و ولایت است حفظ شود و شـعاع این ولایت و تربیت شده هایش به تدریج به ملت های هم جوار جزیره العرب و از آنان به دیگر جوامع و ملل برسد و زمانی نگذرد مگر این که از برکـات آن ولاـیت و زعـامت و رهبری آسـمانی و امامـان بعـد از او در فضـائی از امنیت و جاذبه های پر قـدرت معنوی اسـلام نـاب و خـالص همه ملت هـا یـک پـارچه به اختیار خود به انتخاب اسـلام برخیزنـد و جهان و مردمش جهان اسـلامی و مردمی مسـلمان و پاکـدل گردنـد و همه در همه جهان و همه مناطق گیتی در کمال محبت به هم و تعاون و برادری و مساوات در کنار هم زندگی را بدون حکومت زر و زور و تزویر و

ص:۸۸

۱- ۱) - الطرائف ۳۳- بحار ج ۴۰ ص ۷۳ ذیل حدیث ۱۱۰ عدد حروف علی.

خدعه و فریب و ستم و ستم کاری بگذرانند و از سلامت همه جانبه در زندگی و سعادت دنیا و آخرت بهره مند شوند، اما هزاران افسوس و با جهانی تأسف با نقشه های از پیش تعیین شده (۱)و با کمک هواپرستان و دل مشغولان به دنیا در حالی که آب کفن پیامبر خشک نشده بود زیر سایبانی حصیری در منطقه سقیفه تغییر و تبدیلی انجام گرفت که روزگاران پیش از اسلام و پس از اسلام نمونه آن را ندیده، تغییر و تبدیلی که وحدت امت را شکست، و دیوار محبت به یکدیگر را فرو ریخت و حرکت اسلام ناب را متوقف کرد و سبب پدید آمدن احزاب و دار و دسته ها و دین سازان و هفتاد و سه فرقه شدن مسلمانان و تفرق و تفرقه آنان گشت، و سالی چند نگذشت که حکومت بناشده به دست پیامبر در منطقه شام تبدیل به حکومت سلطنتی و موروثی شد، و نزدیک صد سال دشمن ترین دشمنان اسلام یعنی حزب اموی را بر مسلمانان چیره کرد و سپس بنی عباس را بر امت مسلط نمود و تاکنون فرصت متحد شدن مسلمانان و برگشتشان را به اسلام ناب محمدی که پس از پیامبر از افق ولایت امیرمؤمنان و امامان معصوم طلوع داشت از دست گرفت و این فرصت سوزی و آثار بسیار بسیار شوم و نکبت بار آن تغییر و تبدیل صدر اول اسلام بی تردید تا روز ظهور مهدی موعود و برقراری عدالت و حاکمیت اسلام ناب محمدی ادامه خواهد داشت!

همانطور که فضائل علی بن ابی طالب به فرموده پیامبر اسلام قابل شمارش نیست، آثار تخریبی آن تغییر و تبدیل هم جداً قابل احصا و شمردن نمی باشد.

کتاب هائی چون الغدیر، النص والاجتهاد، عبقات الانوار، المراجعات، ماجرای سقیفه، گم شده ای در سقیفه، لماذا اخترت الاسلام، آنگاه که هدایت شدم، عدالت صحابه، معالم المدرستین، نقش ائمه در احیاء دین، صد و پنجاه صحابی ساخته

۱- ۱) - بحار ج ۲۸ ص ۸۵ ح ۲- تفسیر قمی ذیل آیه انما النجوی من الشیطان سوره مجادله- کافی ج ۸، ص ۱۷۹

شـده، نقش عـایشه در اسـلام، و امثـال اینهـا که برخی از آنهـاماننـد عبقات به پنجاه جلـد می رسـد نشان گر فتنه ها و بلاها و مصـائب و آثـار تخریبی غیر قابـل شـمارش تغییر و تبـدیلی است که در سـقیفه انجام گرفت، در آن تغییر و تبـدیل علی بن ابی طـالب منبع همه فضائـل و ارزش هـا کنار زده شـد، و به محرومیت از رهبری و هـدایت و ولایت و کارگردانی امت بـدون کم ترین دلیل محکوم شد، و به جای او دیگری به وسیله چند تن که از ملت اسلام هیچ گونه وکالت و نمایندگی نداشتند انتخاب شد و کار امت به جای این که در اختیار امام قرار بگیرد به دست مأموم واگذار شد مأمومی که خود او پس از نشسـتن به جای امـام انتخاب شـده خـدا در برخی از پیش آمـدها با صـدای رسا از روی مسـندی که خود می دانست حق او نبود چنان که اهل سنت نقل کرده اند به مردم گفت:

«اقیلونی اقیلونی لست بخیرکم» (۱)

مرا از این مقام بردارید، مرا از این مقام بردارید من بهتر از شما نیستم.

ولی دوسـتش با سه شـبانه روز سخن گفتن با او وی را از ترک آن منصب پشیمان و منصرف کرد (۲)و آن تغییر و تبدیلی که ایجاد کردند ریشه دار شد و تاکنون منشأ بسیاری از اختلافات امت در همه امور دین و دنیاست.

ابن عباس از عبدالرحمن بن عوف در حدیثی طولانی که بخشی از آن اعتراف به این حقیقت است که عمر گفت:

«ان بیعه ابی بکر کانت فلته فقد کانت کذلک و لکن الله وقی شرّها:» (۳)

بی تردیـد بیعت با ابوبکر و اسـتقرار خلافت بر او اتفاقی ناگهانی بود که بـدون تـدبیر و اندیشه صورت گرفت، یقیناً همین بود ولی خدا از شر این بیعت و حکومت مردم را حفظ کند!

۱- ۱) - الصواعق المحرقه ۳۰- الامامه و السیاسه ۲۰.

۲- ۲) - بحار ج ۲۸ ص ۲۰۱ ح ۱۲ از فرمایشات حضرت صادق *

۳- ۳) - بخاری ج ۸ ص ۲۱۰- مسند احمدبن حنبل ج ۱ ص ۵۵- طبری ج ۳ ص ۲۰۳.

یکی از دانشـمندان بزرگ اهل سـنت به نام قاضی ابوعبدالله محمدبن علی بن محمد مغازلی حدیث مفصلی را از حارثهبن زید نقل می کند که بخشی از آن به این مضمون است:

عمر به حارثه گفت در اوج بیماری پیامبر وارد بر آن حضـرت شدم، دوست داشـتم محضـرش خلوت باشد و من آن خلوت را درک نمـایم، علی بن ابی طالب (ع) و فضل بن عباس حضور داشـتند، آنقـدر نشسـتم یا ابن عباس برخاست و مجلس را ترک کرد من و علی (ع) مانـدیم، آنچه از حضورم نیت داشـتم برای پیامبر گفتم، روی به جانب من کرد و فرمود: عمر آمدی از من بپرسـی پس از من سـرپرستی امت و حکومت و ولایت از کیست؟ گفتم: یا رسول الله درست گفتی حضرت به علی اشاره کرد و گفت: این وصـی و خلیفه من پس از من است گفتم: ای رسول خـدا صادقـانه سـخن گفـتی پیـامبر فرمود علی خزانه سـر من است، هر کس از او اطاعت کند یقیناً از من اطاعت کرده است، و هر کس نسـبت به او عصـیان بورزد به من عصـیان ورزیده و هر کس از من سـرپیچی کند از خدا سرپیچی کرده است و هر که خود را بر او مقدم بدارد و نسبت به او پیشی گیرد بی تردید نبوت مرا انکار کرده و به تکذیب رسالت و پیامبری من برخاسـته، سـپس او را نزدیک خود برد و میان دو چشـمش را بوسـید، آنگاه او را گرفت و به سـینه خود چسبانید سپس گفت: یا علی ولی و دوست تو و یار و مدد کار تو خداست خدا دوست دارد آن که تو را دوست بدارد، و دشـمن دارد آن که با تو دشمنی کند تو جانشین و خلیفه من در امت من هستی، صدای پیامبر در این وقت به گریه بلنـد شـد و سـیل اشـک از دیـدگانش جاری گشت در حالی که صورت علی روی صورتش بود سوگنـد به کسی که با اسلام بر من منت نهاد آن ساعت آرزو کردم جای علی بودم آنگاه پیامبر روی به من کرد و فرمود:

ای عمر هنگامی که بیعت شکنان بیعت شکستند و منحرفان به انحراف نشستند و خارج شوندگان از دین از مدار دین خارج گشتند او در نبود من قیام می کند تا خدا خیر را به روی او بگشاید که او بهترین گشایندگان است.

حارثه می گوید داستانی که عمر از خودش برای من گفت برایم بزرگ و سنگین جلوه کرد به او گفتم: ای عمر وای بر تو در حالی که آن مسائل بسیار مهم را در رابطه با ولایت و رهبری و جانشینی علی از پیامبر شنیدی چگونه گروه و دار و دسته شما خود را بر او مقدم کردید و در جایگاهی که حق او بود نشستید و مقامی که ویژه او بود به خود اختصاص دادید؟ ! گفت حارثه حادثه ای بود که شد گفتم: عمر این جابجائی از طرف خدا یا رسول خدا یا علی بن ابی طالب شد؟ گفت نه بلکه الملک عقیم حادثه مقام و جاه و حکومت و سلطنت این امور را برنمی تابد که انسان به خاطر خدا و پیامبر و سفارشات این و آن از آن چشم بپوشد ولی اقرار دارم که این حق به طور یقین از علی بن ابی طالب است. (۱)

امیرالمؤمنین (ع) درباره کسانی که دست از حق برداشتند و از حقیقت چشم پوشیدند و به راه دیگر رفتند در ایامی که حق به غارت رفته او به او بازگشت می فرماید:

«زَرَعُوا الْفُجُورَ، وَ سَقَوْهُ الْغُرُورَ، وَ حَصَدُوا الثُّبورَ، لا یُقاسُ بِآلِ مُحَمَّدٍ (علیهما السلام) مَنْ هذِهِ الامَّهِ اءَحَدٌ وَ لا یُسوَّی بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَیْهِ اءَبَدا، هُمْ اءَساسُ الدِّینِ، وَ عِمادُ الْیَقینِ، إ لَیْهِمْ یَفِیء ُ الْغالِی، وَ بِهِمْ یِلْحَقُ التّالِی وَ لَهُمْ خَصائِصُ حَقِّ الْوِلایَهِ، وَ فِیهِمْ الْوَصِیَّهُ وَ الْوِراثَهُ، الآنَ اذْ رَجَعَ الْحَقُّ الی اءهلِهِ وَ نُقِلَ الی مُنتَقَلِهِ.» (۲)

دانه سرپیچی و نافرمانی از حق را در کشتگاه دلهایشان کاشتند، و با مایه فریب و غفلت آن را آبیاری کردند، و با از دست دادن سعادت دنیا و آخرت هلاکت

۱- ۱) - روضه کافی ۱۶.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه ۲.

و بدبختی درو کردند، احدی از این امت در هیچ امری با آل محمد مقایسه نمی شوند، و آنان که پیوسته از نعمت وجود اینان و علوم و معارفشان بهره مندند با آنان مساوی و برابر نیستند، [پس برای بهره مند شدگان چه جای برتری و ترجیحی است که خود را پیشوا و امام بدانند و مردم را به سوی خود بخوانند؟ !] در حالی که آل محمد پایه و اساس دین و ستون ایمان و یقین اند.

دور افتادگـان از راه حق برای قرار گرفتن در راه حق چاره ای جز بازگشش به اینان ندارند، و واماندگان برای جبران و واماندگی باید به ایشان ملحق شوند، ویژه گی های امامت در آنان جمع و فقط حق اینان است وصیت پیامبر وارث بردن از آن حضرت درباره آنان ثابت است، آل محمد به محمد از هر جهت نزدیک تر و نسبت به خلافت از او به او سزاوارترند، این امت است که به وصیت آن حضرت عمل نکرد، ارث او را پایمال نمود و تخم فساد و اختلاف در سرزمین زندگی امت پاشید، در این هنگام که بسیاری از فرصت ها از دست رفته حق به سوی اهلش بازگشته و به محلی که از آن خارج شده بود منتقل گردیده.

در هر صورت این تغییر و تبدیل و جابجائی که در صدر اسلام صورت گرفت: حق را محل خودش خارج کردند و غیر حق را به جای آن نهادند، امام را در صف مأمومین قرار دادند و مأموم را در منصب امام گذاشتند آثار و عوارضی از خود ظهور داد که زیان آن آثار و عوارض از پیکر اسلام و از پیکر امت زدودنی نیست، و خسارتی بر جای گذاشت که قابل جبران نمی باشد و زخمی بر هویت اسلام و امت زد که علاج شدنی نیست، وجود مبارک فاطمه زهرا سلام الله علیها که عارف به معارف الهی و آگاه به قرآن و اعماق آیات آن، و عالم به سنت پیامبر اسلام بود در رابطه با این تغییر و تبدیل و جابجائی بیجا و غیر منطقی دردمندانه و با اشک چشم و با دل سوخته فریاد برداشت:

«بای سند استندوا، ام بایه عروه تمسکوا، لبئس المولی و لبئس العشیر، و بئس للظالمین بدلاً.»

ص:۹۳

«استبدلوا الذنابی بالقوادم، و الحرون بالقاحم، و العجز بالکاهل فتعساً لقوم یحسبون انهم یحسنون صنعا الا انهم هم المفسدون و لکن لایشعرون.» (1)

به کدام تکیه گاه پس از محروم کردن علی از حقش و خالی کردن منصب امامت از امام سزاوارش تکیه کردند، و با نبود علی در جایگاهش به کدام دستگیره نجات متمسک شدند؟ بد است سرپرستی که به جای علی انتخاب کردند، بد است هم نشین و معاشری که در این زمینه برای خویش گرفتند، برای این ستم پیشگان بد است بدلی که به جای امیرالمؤمنین برگزیدند.

سپس فاطمه مرضیه مطالب بسیار مهم خود را به کنایه بیان کرد و فرمود: پرهای ضعیفی که در پرواز مرغان پرنده به کار نمی رود، و در حرکتشان به سوی فضا نقشی ندارد به جای پرهای اصلی پر قدرت که پرواز پرنده در گرو آن است انتخاب نمودند یعنی افراد ناچیز و خالی از سرمایه عقلی و علمی و دور از مدبریت و مدیریت را به جای علی که عقل مجسم و علم محض و هنرمندترین مردم روزگار در مدیریت است برگزیدند. و اسب سرکش نافرمان را به جای وجود مطیع حق و وزین و سنگین قرار دادند، یعنی موجودی ترسو و بی خبر از حقایق و ناآگاه به امور را که تسلیم حق نیست به جای انسانی شجاع و قویدل و آگاه به همه امور نهادند و زمام حکومت و ولایت را به کسی که هیچ تخصصی در این زمینه ندارد سپردند، بار مسئولیت اسلام و امت را به جای این که بر کوهانی قوی و پرقدرت که آن را به منزل مقصود رساند بگذارند به دمی و دنباله ای ضعیف بستند که یک قدم هم نمی تواند آن را به جلو ببرد، یعنی مسئولیت اسلام و امت را که خدا و پیامبر بر دوش قوی ترین انسان های روزگار نهاده بودند با نهادن بر عهده انسانی ضعیف و ناتوان که شایسته آن نبود گذاشتند و بر این اساس باید بر این باور بود که این بار عظیم و امانت الهی هرگز به وسیله او و دستیارانش و جانشینان پس از او به منزل نمی رسد، بلکه از دوش

۱- ۱) - بحار ج ۴۳، ص ۱۶۸.

جان ضعیف می افتد و غارت گران سنگدل میان خود تقسیم می کنند و هر یک حصه ای را به غارت می برند!

سپس حضرت در کمال دردمندی و رنج درونی فریاد زد: هلاکت و بدبختی باد بر قومی که با این همه زشتی فساد و ستم و افساد و تغییرات نابجا و تبدیل حق به باطل خیال می کنند خوب عمل می کنند.

در هر صورت حادثه بسیار بسیار تلخ و کوبنده و زیانباری که در میان بنی اسرئیل در جا به جائی حق به باطل پیش آمد و آنان را دچار عذاب تفرقه و پراکندگی و ضعف و زبونی و طاعون روانی کرد با کمال تأسف در این امت هم پیش آمد و سبب خسارت های غیر قابل جبران شد.

عابدان و زاهدان، عارفان و آگاهان گریه کردن و اشک ریختن خود را اختصاص به سحر و خلوت شب می دهند و سعی می کنند احدی از حال و راز و نیاز و مناجاتشان با خبر نشود، اینان که در شب در سجاده عبادت در اوج فرتنی و تواضع اند در روز شیر میدان کارزار و جهاداند و هرگز در راه خدا اندوه و غصه به خود راه نمی دهند، و در برابر کسی اشک نمی ریزند، ولی ملاحظه کنید که هواپرستان و مقیدان به قیود جاهلیت، و پایمال کنندگان حق با امیرمؤمنان علی بن ابی طالب چه رفتاری کردند که عبدالملک بن عمیر که از فقهای کوفه محسوب می شد از عبدالرحمن بن ابوبکر، ابوبکری که مأموم بود ولی در مقام امامت نشست نقل می کند که عبدالرحمن گفت: من با دو گوش خودم از علی بن ابیطالب شنیدم فرمود: آنچه ما آل محمد از مردم دیدیم احدی ندید، سپس با صدای بلند گریه کرد با آن که اولیاء حق فقط در تاریکی سحر و در خلوت شب از خوف خدا ناله می کنند! ! (۱)

۱- ۱) - عنصر شجاعت جلد مسلم بن عقیل ص ۳۲۷.

تلخی و آثار زیانبار جابجائی و تغییر و تبدیل در صدر اول اسلام به جائی رسید که ابوعمر نهدی می گوید: حضرت زین العابدین که خزانه علم، کرم، هدایت، بصیرت، سخاوت، صداقت و همه ارزش ها بود فرمود: ابوعمر از مکه گرفته تا مدینه بیست نفر یافت نمی شوند که ما را دوست داشته باشند! ! (۱)

در این جابجائی ها و تغییر و تبدیل ها فَبَدَّلَ اَلَّذِینَ ظَلَمُوا قَوْلاً غَیْرَ اَلَّذِی قِیلَ لَهُمْ کار امت به جائی می رسد که خالدبن ولید قاتل مالک بن نویره که از مؤمنان پاک دل بود و قاتل افرادی از قبیله مالک و هم بستر شده با زنان پاکدامنی که از کشته شدن شوهرانشان چند ساعتی نگذشته بود ملقب به سیف الاسلام می شود، و امارت ارتش را به عهده می گیرد، و کار امت به جائی می رسد که وزارت در حکومت به دست خاندان مروان لعنت شده پیامبر می افتد و بیت المال مسلمین به غارت می رود، کار امت به جائی می رسد که قلدران و زورگویان و ثروتمندان در کنار امنیتی که حکومت برای آنان به وجود آورده به عیش و عشرت می گذارنند و ابوذر آن انسان والائی که خدا به او سلام رسانیده و به او بشارت بهشت داده در تبعیدگاه بی آب و علف ربذه گرسنه و تشنه جان می دهد. انحراف از حق تا جائی که رشید هجری، عمرو بن حمق خزاعی، میثم تمار، حجر بن عدی و دوستانش فقط به جرم محبت علی به دار آویخته می شوند و به قتل می رسند.

این جابجائی و تغییر و تبدیل کار امت را به جائی می رسانند که دچار انحراف فکری و حاکمیت فرهنگ اموی می شود و در آن فضای انحراف و حاکمیت فرهنگ شیطانی برخود لازم و واجب می داند که برای حفظ حکومت یزید شرابخوار و سگ باز و میمون پرست و برای بقاء تسلط او بر امت به جنگ با

۱- ۱) - عنصر شجاعت جلد مسلم ص۳۲۷.

ریحانه رسول خدا و جگر گوشه زهرا، و پاره تن علی مرتضی امام معصوم و پیشوای به حق امت برخیزد و او و اهل بیت و یارانش را با لب تشنه قطعه قطعه کند تا یزید و پیروانش بی دردسر به عیش و عشرت و غارت گری خود ادامه دهند، همانطور که در سطور گذشته نوشتم شرح آثار شوم این جابجائی کتابی به پهنای روزگار و اوراقی به تعداد انسان های پس از وفات پیامبر تا قیامت نیاز دارد.

البته در آن ظلمات خوفناک و فضای پر فسادی که محصول آن تغییر و جابجائی بود تعدادی اندک ثابت قدم در دین، دارنده یقین، مؤمن به حقایق، وفادار به پیامبر و اهل بیت، از جان گذشته در راه خدا وجود داشتند که پروانه وار گرد شمع وجود امیرمؤمنان و امامان معصوم از اولاد او پرواز معنوی داشتند و هم آنان با کمک امامان بر حقشان با مایه گذاردن از همه وجودشان به حفظ اسلام ناب محمدی همت گماشتند و در میان آن همه خطوط و جادهای انحرافی که محصول تلخ آن جابجائی غیر منطقی بود صراط مستقیم را با عبور از لابلای سختی ها، مشقت ها، زندان ها، تبعیدگاهها، و شهادت از این که زخمی بخورد و کژی در آن راه یابد نگاه داشتند تا حجت خدا در پرتو قرآن و دانش و بصیرت و بینش و فرهنگ اهل بیت تا قیامت بر مردم تمام باشد و عذر و بهانه ای برای منحرفین باقی نماند.

از جمله آن پاکدلان و ایثارگران، و مؤمنان و وفاداران شخصیت کم نظیر شیعه عمرو بن حمق خزاعی است که در کوران سختی ها و مصائب و مضیقه ها و فشارها و حاکمیت فرهنگ تجدید شده جاهلیت در پوستین اسلام به محضر امیرمؤمنان (ع) آمد و عاشقانه به آن حضرت گفت:

ص:۹۷

من برای دریافت مال و ثروتی از دنیا نزد تو نیامده ام تا به من عطا کنی، به تمنای ریاست و حکومت و سلطنت نیامده ام تا نامم را به آن بلند آوازه نمائی، ملاک آمدنم این است که تو مولای مائی، پسر عم رسول خدائی، برای ولایت و رهبری و امامت و پیشوائی از همه مردم سزاوارتری، همسر سیده زنان جهان فاطمه ای، ریشه نسلی هستی که باید از پیامبر باقی و برجا بماند، در میان مهاجر و انصار صاحب سهم عظیمی در اسلام هستی.

به خدا سوگند اگر بر عهده من مسئولیت گذاری که کوه های عظیم و استوار را از جای بر کنم و جابجا کنم و آب های دریاهای لبریز را بکشم، و پیوسته و دائم شمشیر در دستم باشد که دشمنت را بلرزانم و دوستت را تقویت کنم تا خدا بدین وسیله جایگاه قدمت را بالا برده و حجتت نمایان شود باز گمان ندارم از اداء حق تو آنچه بر من واجب شده همه را ادا کرده باشم.

امام او را دعا کرد و گفت: پروردگارا قلب او را منور دار، و در صراط مستقیم پایدار و ثابت قدم نگاهش دار. (۱)

۱- ۱) - عنصر شجاعت جلد مسلم ص.

تفسیر آیه ۶۰- ۶۱

اشاره

وَ إِذِ اسْتَسْقیٰ مُوسیٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاکَ الْحَجَرَ فَانْفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَیْناً قَدْ عَلِمَ کُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ کُلُوا وَ اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللّٰهِ وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی الْأَرْضِ مُفْسِدِینَ

وَ إِذْ قُلْتُمْ یٰا مُوسیٰ لَنْ نَصْبِرَ عَلیٰ طَعَامٍ وٰاحِدٍ فَادْعُ لَنٰا رَبَّکَ یُخْرِجْ لَنٰا مِمّٰا تُنْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهٰا وَ قِثّٰائِهٰا وَ فُومِهٰا وَ عَدَسِهٰا وَ بَصَلِهٰا قٰالَ أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنیٰ بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ اهْبِطُوا مِصْراً فَإِنَّ لَکُمْ مٰا سَأَلْتُمْ وَ ضُرِبَتْ عَلَیْهِمُ الذِّلَّةُ وَ الْمَسْکَنَةُ وَ بٰاؤُ بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کٰانُوا یَکْفُرُونَ بِآیٰاتِ اللّٰهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ الْحَقِّ ذٰلِکَ بِمٰا عَصَوْا وَ کٰانُوا یَعْتَدُونَ

و یاد کنید آنگاه که موسی برای قومش از خدا درخواست آب کرد، پس گفتیم عصایت را به این سنگ بزن، در نتیجه دوازده چشمه از آن جوشید به طوری که هر گروهی از دوازده گروه بنی اسرائیل چشمه و آبشخور ویژه خود را شناخت به آنان گفته شد از روزی خدا بخورید و بیاشامید و تبهکارانه در زمین فتنه و آشوب برپا نکنید.

و یاد کنید زمانی که گفتید: ای موسی ما هرگز بر یک نوع غذا شکیبائی و صبر نمی ورزیم بنابراین از پروردگارت بخواه تا آنچه از زمین می رویاند از سبزی و خیار و سیر و عدس و پیازش را برای ما آماده کند. موسی گفت: آیا شما تبدیل آنچه را که پست تر است به جای آنچه که بهتر است می خواهید، (اکنون که چنین درخواست ناروائی دارید) به شهری فرود آئید که آنچه خواستید برای شما آماده است.

و داغ خواری و بیچارگی بر آنان زده شد و سزاوار خشم خدا شدند، این خواری و بیچارگی و قطعی شدن خشم حق بر آنان به سبب آن بود که همواره آیات خدا را تکذیب می کردند و وحی را وحی نمیدانستند و پیامبران را به ناحق می کشتند، همه این جنایات به خاطر این بود که از فرهنگ من سرپیچی نمودند و پیوسته از حدود حق تجاوز می کردند.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب استفاده می شود: ۱- معجزه موسی ۲- تقسیم عادلانه ۳- نهی از سرکشی و فساد ۴- زشتی عافیت طلبی و تن پروری ۵- نتیجه شوم عصیان و تجاوز

معجزه موسی

ص:۹۹

شاید با توجه به آیاتی که سرگذشت پر از حادثه و پر از عصیان و طغیان اکثر بنی اسرائیل را بیان می کند و نیز دقت در ترتیب حوادث زنـدگی این قوم بتوان گفت: زمانی که جمعیت کثیر و پر نفرات یهود که بنا به گفته مفسـران و تاریـخ نویسان در آن زمان حدود هفتاد هزار نفر بوده پس از ورود به قریه ای که در آیات گذشـته به آن اشاره شد به خاطر کثرت قوم و نیاز فراوان آنـان، بـا کم آبی مواجه شدنـد و نسبت به خود و حیوانـات و احشـام و مرکب های سواری شان از نظر آب این ماده حیاتی و برترین نعمت دنیا و آخرت دچار مضـیقه و سـختی شدند، و از آنجا که می دانسـتند به خاطر کثرت گناهان و تجاوزات و ستم کاری هایشان آبروئی در پیشـگاه خدا ندارند و دعایشان مسـتجاب نمی گردد و رجزی که بر آنان نازل شده نتیجه شوم طغیان و عصـیانشان می باشـد دست تمنا به سوی عبدصالـح خدا و بنده خالص حضـرت رب پیامبر عظیم الشأن حضـرت موسـی دراز کردند و ملتمسانه از او خواسـتند که از خدا بخواهد مشکل کم آبی آنان را حل کند و آنان را از مضیقه و سختی برهاند، البته آنان فراوانی آب را با توجه به رفتار و منششان به هدف رنگین تر کردن سفره زندگی و پر کردن شکم، و رفاه و عیش و نوش می خواسـتند، لـذا در آیه شـریفه درخواست آب به موسـی نسـبت داده شـده که درخواسـتش جنبه عبادت و معنویت داشت و دعـایش از بـاب دلسوزی و ترحم به تشـنگان و مهرورزی به حیواناتشان بود و نیز به خاطر این که شایـد با دعایش و مسـتجاب شدنش از بیماری حس گرائی بنی اسـرائیل بکاهد و آنان را از طریق سـیراب کردنشان به وسیله معجزه از شک و تردید نسبت به قدرت حق و نبوت خود نجات دهد و برایمان و اعتقادشان به حقایق بیفزاید.

لذا با خلوصی کامل و قلبی پاک، خضوع و خشوعی عارفانه و با صدق نیت و به عنوان عبادت که همه و همه بخشی از شرایط دعاست دست نیاز به درگاه

بی نیاز برداشت و از حضرت ارحم الراحمین که می دانست دعای دعا کننده واجد شرایط را برنمی گرداند درخواست آب کرد.

از جانب حضرت حق به موسی فرمان داده شد که با عصایش همان عصائی که به اذن خدا تبدیل به مار عظیم می شد و بر صدق نبوت او دلالت داشت به تخته سنگی معین که به اراده خدا می توانست از دل آن دوازده چشمه جاری شود و دوازده قبیله و احشامشان را از تشنگی نجات دهد بزند.

موسی با دست موسوی اش که نور و قدرت از قلب پر از ایمانش می گرفت و کاربرد آن عصا به خاطر اتصال به آن دست مخصوص بود عصا را بلند کرد و بر تخته سنگ زد و بدون معطلی « فَانْفَجَرَتْ » دوازده چشمه همسان و هم اندازه آب جوشید تا دوازده قبیله هر یک به طور مساوی از چشمه مربوط به خود که به آن آگاهی داشت استفاده کند.

زده شدن عصا بر تخته سنگ و جوشیدن دوازده رشته آب که از معجزات ویژه موسی به حساب می آید نعمتی بود که حضرت حق به بنی اسرائیل ارزانی داشت تا با دقت در آن و تعقل و اندیشه نسبت به آن از غفلت و بیتوجهی به حقایق بدرآیند و در مرحله اول قدرت بی نهایت حضرت حق را درک کنند، و در مرحله دوم نبوت موسی را تصدیق نمایند و اگر نسبت به قدرت حق و نبوت موسی تردید و شکی دارند از برکت این معجزه تردید و شکشان زدوده شود، و قلبی پر از ایمان و اعتقاد و یقین پیدا کنند، و از پرتو آن ایمان و یقین به عمل صالح و اخلاق حسنه و رفتاری مناسب انسانیت دسترسی پیدا کنند، تا سعادت دنیا و آخرتشان تأمین گردد و به رضا و لقای حق و بهشت جاوید برسند، آیا بنی اسرائیل با دیدن این معجزه که تحولی عجیب در زندگی مادی آنان ایجاد کرد و با دیدن معجزات پیش از این معجزه به حضرت حق و اوصاف جمال و

جلالش و به نبوت موسی بن عمران و به تورات ایمان آوردند؟ پاسخ این پرسش را باید در آیات بعد مورد دقت قرار دهید.

تقسیم عادلانه

از آنجا که آب مایه حیات و زندگی است، و املاک و زمین های قابل کشت با بودن آب ارزش و قیمت دارند، و محصولات لازم جز با آب و آبیاری به دست نمی آید، و هر چراگاهی و مرغزاری و باغ و گلستانی سرسبزی و نشاط و رشد و علف دهی و سبزه دهی و میوه دهی اش بستگی به آب دارد، و افزون شدن ثروت و مال وابستگان به املاک و سرزمین های کشاورزی به سیراب نگاه داشتن منطقه های زراعت و سیراب نگاه داشتن احشام و دام هاست، و هر صاحب ملکی که دستی در زراعت دارد، و هر صاحب دامی که گذران زندگی اش بستگی به چراگاه سرسبز و دارای آب است و ممکن است زیاده خواهی و آز و طمع او در به دست آوردن آب بیشتر برای زراعت و کشت و محصول فراوان تر مایه زورگوئی و نزاع و جنگ و دعوا و اختلاف با طرف های مقابلش شود و از این طریق به جان و مال مردم تجاوز و تعدی گردد و چه بسا خون ریزی شود بهترین راه جلوگیری از این امور به این است که آب رودخانه ها و چشمه ها و قنات ها که به سوی زمین های کشاورزی هدایت می شوند از جانب اهل حل و عقد و عاقلان قوم نسبت به کشاورزان و زمین داران عادلانه تقسیم شود تا هر کسی به تناسب ملک و املاکی که در بخش کشاورزی در اختیار دارد آب مورد نیازش تأمین شود، بر این اساس حضرت حق از طریق عصای موسی از تخته سنگ معین به عدد قبائل بنی اسرائیل دوازده چشمه که همه آب مساوی داشتند جاری ساخت تا عدالت در آب رسانی به همه قبائل رعایت شود و موردی برای نزاع و اختلاف و جنگ قبیله ای پیش نیاید و جان و مال و ملک مردم محفوظ بماند، و فضای امنیت و آرامش که از اعظم نعمت های الهی است بر زندگی آنان حاکم

ص:۱۰۲

باشد، شاید که با معجزه روان شدن آب از دل سنگ خارا، به صورت دوازده آبشخور و تقسیم عادلانه اش، و فراوان شدن کشت و زراعت از برکتش بنی اسرائیل را به ایمان و یقین و باور کردن قدرت حق و نبوت موسی و نهایت به نقطه تسلیم شدن در برابر حق و انجام عبادت حق و خدمت به خلق برساند.

نهی از سرکشی و فساد

در پایان آیه شریفه بنی اسرائیل را از سرکشی و فساد و طغیان و افساد که از مصادیق بارز و خانمان سوزش اختلاف و ناسازگاری با یکدیگر و جنگ و خون ریزی و نهایتاً تباه شدن جان و مال و ناتوان شدن بنیه جامعه و از دست رفتن اتحاد و وحدت است اکیداً نهی می کند آنجا که می فرماید:

از همه نعمت هائی که به شما عطا کرده ام یا به سبب این دوازده چشمه روان به دست شما می رسد بخورید و مصرف کنید و تبهکارانه و از روی فساد در زمین فتنه و آشوب برپا نکنید.

به حکم عقل و فطرت و بر اساس فرمان های دینی باید از همه نعمت های حق و خوردنی ها و آشامیدنی های حلال برای برپائی و قوام معیشت استفاده کرد و از انرژی های به دست آمده آن که در بدن ظهور می کند به عبادت و خدمت و همه امور خیر و کارهای مثبت برخاست، و منبعی از خوبی و برکت شد و در یک کلمه حق نمک خورده شده را ادا کرد.

و از هزینه کردن انرژی های به دست آمده از خوراکی ها و آشامیدنی ها در گناه و معصیت و به ویژه در نزاع و اختلاف و کشمکش و جنگ و جدال و خون ریزی پرهیز کرد که این امور مورد نهی حق و اموری زشت و خانمان برانداز و پایمال کردن حق نمک الهی و کمال نامردی و ناجوانمردی و در حقیقت آتش زدن به خرمن انسانیت و ویران کردن کاخ آدمیت و ایجاد زحمت و مزاحمت برای مردم به ویژه بی گناهان است: وَ لاٰ تَعْثَوْا فِی اَلْأَرْضِ مُفْسِدِینَ.

شما کافی است به آثار بسیار اسفناک و خانمان سوز اختلافات صدر اول اسلام به ویژه اختلافاتی که پس از بیعت مردم با امیرمؤمنان صورت گرفت و منشأی جز هواپرستی و جاه طلبی و مادی گری نداشت بیندازید تا شومی گناه اختلاف و خسارت غیر قابل جبران نزاع و کشمکش را در هر امتی و در هر زمان و روزگاری درک کنید.

امیرمؤمنان درباره بیعت شکنان منطقه بصره که بیعت شکنی آنان با طرح و نقشه طلحه و زبیر و عایشه صورت گرفت و به شکستن وحدت ملت اسلام منتهی شد و دنبال آن برای دشمنان سوگند خورده قرآن و جامعه اسلامی یعنی امویان زمینه ایجاد جنگ صفین و نهروان و نهایتاً منجر به شهادت امیرمؤمنان و محروم شدن مردم آن روزگار و پس از آن تا قیامت از دریای بی پایان علم و حکمت و بصیرت شد می فرماید:

«فقدموا علی عمالی و خزان بیت مال المسلمین الذی فی یدی و علی اهل مصر کلهم فی طاعتی و علی بیعتی، فشتتوا کلمتهم و افسدوا علی جماعتهم و وثبو علی شیعتی فقتلوا طائفه منهم غدراً و طائفه عضوا علی اسیافهم فضاربوا بها حتی لقوا الله صادقین:» (۱)

طلحه و زبیر پیروانشان که از بیعت من سر باز زدند و عهد خود را نسبت به من شکستند و از ملت جدا گشتند بر کارگزاران از جانب من عثمان بن حنیف و دیگران، و بر خزانه داران بیت المال مسلمین که در اختیار من بود و بر مردم شهری که همه مطیع و پیرو من و در مدار بیعتم بودند وارد شدند و میانشان اختلاف انداختند اتفاق و اتحادشان را بر ضد من به پراکندگی تبدیل کردند و جمعی از آن مردم را به شکستن بیعت وادار نمودند و بر پیروانم هجوم برده گروهی از آنان را به حیله و به ناحق کشتند و گروه دیگری از شیعیانم با آنان همراه با شمشیرهایشان به شدت زد و خورد کردند تا صادقانه و با نیت و

ص:۱۰۴

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۲۰۸.

اعتقادی پاک به ملاقات خدا شتافتند. یقیناً اگر اصحاب جمل بیعت امام به حق و پیشوای عادل و چراغ هدایت و حقیقت دین را نشکسته بودند، شیعیان بی گناه در بصره به شمشیر ستم کشته نمی شدند، زنانشان بیوه نمی گشتند، اطفالشان به خاک یتیمی نمی نشستند، دلهایشان بریان و جگرهایشان کباب و اشک مظلومانه شان بر رخسار معصومشان جاری نمی شد، و سپس آتش جنگ زبانه نمی کشید و صدها تن از دو لشگر به قتل نمی رسیدند، و نیروی جامعه به ضعف و ناتوانی کشیده نمی شد، و زمینه برای جنگ صفین و کشته شدن هزاران نفر فراهم نمی گشت، و کار به جنگ نهروان و نهایتاً به شهادت امیرمؤمنان و افتادن حکومت و سرپرستی مسلمانان به دست امویان منافق و ضد حق و پدید آمدن فرهنگ اموی تعطیل حدود و احکام اسلام و ظهور عالمان درباری و توجیه گر حکومت ستم، و دستبرد به اصول اسلام و تخریب عقول، و تهدید پاکان و نوشته شدن هزاران کتاب به ظاهر اسلامی و به باطن اموی مسلک کشیده نمی شد، و زمینه برای حکومت عباسیان منافق تر از بنی امیه فراهم نمی گشت، و جائی برای یورش مغول و تیموریان و بتدریح فراهم آمدن زمینه ورود استعمارگران به مناطق اسلامی و مسلط شدنشان به جان و مال و فرهنگ مردم و معادن و ثروتشان به وجود نمی آمد، من همه این بلاها و مصائب و زبونی ها و ستم ها و ظلم ها و غارت گری ها و رو در رو بودن مسلمانان با یکدیگر و گسترش کینه ها و تعصبات جاهلی و بیجا را محصول اختلاف اندازی اهل سقیفه و تکمیل آن به وسیله اصحاب جمل به ویژه طلحه و زبیر و عایشه می دانم و بر اثباتش دلیل های محکم و استوار و متین دارم که اگر عمرم کفاف دهد در بررسی کاملی که در تاریخ صدر اول اسلام و حوادث بسیار تلخ و آثار شومش خواهم داشت هر موضوعی را با دلیل استوار و محکمش به تحریر خواهم کشید.

ص:۱۰۵

در هر صورت اختلاف و ناسازگاری غیر منطقی و نامعقول که گاهی میان مردم پیش می آید، و اختلاف هواپرستان و جاه طلبان امت با اهل خدا و مردان حق و حقیقت آثار شومش و خسارت های غیر قابل جبرانش قابل شماره نیست.

چنانچه کسی بگوید در روایتی از رسول اسلام آمده:

اختلاف امتی رحمه : اختلاف امت من رحمت است، اگر کلمه اختلاف در این روایت به معنای تردد و رفت و آمد مثبت باشد جائی برای پذیرفتن روایت وجود دارد و اگر به معنای پراکندگی و چند دستگی و ضد اتفاق و اتحاد باشد به دلایلی مردود و بوی جعل و ساختگی بودن از آن می آید، و نسبت دادن آن به پیامبر رحمت و منادی وحدت جز افترا و تهمت به آن حضرت که گناهی بزرگ است چیزی نیست علاوه بر این که متن روایت با توجه به این معنا با صریح آیات قرآن از جمله وَ اِعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اَللّهِ جَمِیعاً وَ لاٰ تَفَرَّقُوا صد در صد تضاد و مباینت دارد و دلیل بر ساختگی بودن آن است.

از حضرت باقر (ع) درباره ی ناسازگاری دو روایت مهم نقل شده:

«من قسم له الخرق حجب عنه الایمان:» (۱)

کسی که ناسازگاری بهره اش شود ایمان از او در حجاب رود.

و آن حضرت از پیامبر روایت می کند:

«لو کان الخرق خلقا یری ما کان شیئ مما خلق الله اقبح منه:» (۲)

اگر ناسازگاری موجودی قابل دیدن شود، چیزی در میان مخلوقات خدا زشت تر از آن نباشد.

اتحاد و وحدت صف پولادینی است که با هجوم هیچ حادثه ای در هم نمی شکند، و ساختمان محکم و استواری است که با کلنگ هیچ دشمنی فرو

۱- ۱) - کافی ج ۴ ص ۱۰ باب خرق حدیث ۱- ۲.
۲- ۲) - کافی ج ۴ ص ۱۰ باب خرق حدیث ۱- ۲.

نمی ریزد، و سد با بنیانی است که با هیچ عاملی از جا در نمی آید، و شجره طیبه ای است که شاخ و برگش زرد و خشک نمی گردد.

می گویند مردی دوازده پسر داشت نزدیک مرگش همه آنان را کنار بسترش خواند به هر یک چوبی خشک داد و گفت آن را بشکنید و آنان هم چوبی که در دست داشتند شکستند سپس به هر یک دو چوب داد و گفت بشکنید و آنان هم با مایه گذاشتن زور بیشتر شکستند، تا دوازده چوب را با رشته ای به هم بست و گفت آن را بشکنید ولی هیچ کدام موفق به شکستن دوازده چوب به هم پیوسته نشدند، آنگاه روی به آنان کرد و گفت: اگر پس از مرگ من جدای از هم گردید و هر کدام مکتب تک روی پیشه گیرید دشمن به آسانی به شما چیره می شود، اگر دست در دست هم نهید و با هم متحد باشید و یک پارچگی خود را حفظ کنید قطعاً هیچ دشمنی با همه قدرتی که دارد نمی تواند بر شما چیره گردد.

گر چه قرآن برای هدایت ناس و همه انسان ها در هر روزگاری نازل شده و مربوط به طایفه ای خاص نیست و نمی تواند و نباید بر پایه مشرب خاصی اعم از مشرب ادیب، فیلسوف، متکلم، عارف، دانشمند علم طبیعی تفسیر شود، ولی گاهی مطالبی ذوقی نه به عنوان تفسیر از بعضی مشرب ها به ویژه عرفان در سایه بعضی از آیات نقل شده که دارای جاذبه معنوی و دلیل بر بعضی از حقایق روحی و بیشتر جنبه زنگ بیدارباش و هدایت به پاره ای از مطالب باطنی دارد.

در پرتو این آیه شریفه در تأویلات نجمیه آمده:

روح انسانی و صفاتش در جهان قلب به منزله موسی و قوم اوست، روح در هویت ذاتش از خدا درخواست مایه ای دارد که آتش عطش او را بنشاند و از آن مایه که در حقیقت حکمت و معرفت است سیراب گردد.

ص:۱۰۷

او از سوی حضرت حق مأموریت می یابد که عصای لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ را بر قلب که به خاطر دوری از حق، و آلوده شدنش به رذایل چون سنگ شده یا سخت تر از سنگ گشته بزند تا از آن دوازده چشمه حکمت و معرفت به عدد حروف لاٰ إِلٰهَ إِلاَّ اَللّٰهُ که دوازده حرف است جاری گردد، و دوازده سبط وجود که پنج حس ظاهر و پنج حس باطن و قلب و نفس است هر یک به فراخور ظرفیتشان از آن چشمه های معنوی استفاده کنند و از تبهکاری و عصیان و فساد که محصول روگردانی از حق و ترک اوامر و احکام او و میل به شهوات غیر منطقی است در امان بمانند.

زشتی عافیت طلبی و تن پروری

با توجه به نجات بنی اسرائیل از چنگال فرعونیان و عبور از میان امواج رود نیل در کمال سلامت و آزاد شدن از چهل سال بیابان گردی، و به دست آوردن نعمت شهرنشینی، و روان شدن دوازده چشمه آب که منشأ برکات و منبع نعمات بود، می بایست این قوم با تنظیم امر معیشت و همدلی و تعاون با موسی بن عمران و عمل به احکام تورات خیمه عزت خود را برپا کنند، و با روی آوردن به کارهای مثبت، و عبادت و بندگی و صداقت و درستی دنیای خود را بسازند، و به آباد نمودن آخرتشان اقدام کنند، ولی از همراهی با موسی و فرمان بردن از دستورات او و عمل به کتاب خدا عصیان ورزیدند و با بدبینی و بدگمانی به او با حضرتش به مناظره و مجادله و گفتگوی بی منطق پرداختند و چنان که در سفر خروج باب ۱۷ نقل شده بر ضد او برآشفتند و گفتند: روی چه حسابی ما را از مصر بیرون آوردی، آیا اراده داشتی همه ما و اولاد ما را از تشنگی نابود کنی؟ و تا جائی بدخوئی کردند که موسی به درگاه حضرت حق عرضه داشت: خدایا با این مردم چکنم؟ ! بهمین زودی سنگسارم می کنند! !

ص:۱۰۸

در عین این همه خیره سری و لجاجت و بهانه گیری به بهانه جدیدی متوسل شده که نشان از مادیگری و شکم پروری و عافیت طلبی و سستی و ضعف اراده آنان داشت، و نشان می داد که این قوم مردمی انگلی و مفت خور و یاوه گوینـد و قـدر نعمت های خدا را ندارند و از هدایت و تقوا و شکرگزاری گریزان اند.

به موسی گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما از محصولات زمین از سبزی و خیار و عدس و پیاز و. . . . بیرون آرد!

آری با بی شرمی از موسی و خدا درخواست رویاندن محصولات زمینی کردند تا به سفره ای متنوع و موادی گوناگون برسند و از مصرف کردن غذاهای ساده و طبیعی صحرا و نهایتاً محصولات لبنی که یک جور و یک نواخت بود بدرآیند.

محصولات لبنی ساده که اغلب سفره بیابان گردان و صحرانشینان است و عادت به آن تقویت کننده روح قناعت و ضامن سلامت بدن در سایه تلاش و کوشش بیابان نشینی و صحراگردی است یقیناً زمانی که با محصولات زمینی بر اساس ذوق هنر آشپزی ترکیب گردد، به غذاهای رنگارنگ و خورش های لذیذ، و سفره های آن چنانی تبدیل می شود و بازار تفنن و تنوع در غذا داغ می گردد، و زمینه شکم بارگی و سور چرانی و چشم هم چشمی فراهم می آید.

«شروع شهرنشینی و تشکیل جمعیت شهری چنانچه از مبادی شهوات و تامین لذات، و توجه همه جانبه به شکم و شهوت آغاز شود لازمه اش پس از مدتی اندک هبوط و سقوط قوای معنوی و عقلی و جسمی از بلندای با ارزش محیط زندگی فطری بدوی است، زیرا زندگی بیابان و دور از غوغای شهر از هر جهت محفظه ای طبیعی است که عقل فطری و نفسیات و جسم را از آفت ها نگه میدارد و قوای فطری را پرورش می دهد، در بیابان عقل فطری روبروی نظام خلقت است و جسم از نور و هوا و غذاهای طبیعی تغذیه می کند و بند و قید قوانین و

حدود محدودش نمی نماید و هر فرد و قبیله ای پیوسته هشیار دشمن و مالک نفس و مدافع حق خود می باشد.

مردم و قبائل صحرانشین و بیابان گرد مانند شهرنشینان بیچاره عیال و انگل دیگری نیستند، خوی های بد و مسری و بیماری هائی که از تفنن و شکم خوارگی در شهرها شایع است در حریم حیات صحرا نشینان راه ندارد به این خاطر این گونه مردم بهتر و بیشتر قابل تربیت و هدایت اند، چنان که پیوسته پیامبران و مصلحین و مدافعین از حریم حق از میان آنان ظهور کرده اند.

ولی شهرنشین هائی که برای تفنن و پرخوری و تنبلی گرد هم جمع می شدند و نام چنین اجتماعی را تمدن می گذارند، جسم و روحشان ناتوان می گردد و همواره اندیشه و قوای عقلی شان در پی حیله های معیشت و جستن راه های آن بکار می رود، بدین جهت مغزها از ادراکات فطری تهی می شود و اندیشه های شیطانی درون آن را تاریک می سازد واز توجه و درک هدف عالی زندگی و تشخیص خیر و صلاح باز می مانند و اراده ها در برابر قوانین و قهر حکومت ها که لازمه چنین زندگانی است سست می گردد.

اینگونه شهرنشینان پیوسته در معرض تقلید و محاکات قرار می گیرند و به تحریک حرص و طمع و هیجان عواطف می جوشند و می خموشند و دنبال هر صدائی و از پی هر دعوت و فرهنگی می روند و هر روز با آهنگ هوسی دمسازند.

چون در زیر سیطره و سایه قوانین و پلیس بسر می برند قدرت دفاع ندارند و هشیار دشمن نیستند و پیوسته در بستر راحت بی خیالی می لمند.

هر چه قدرت مقاومت و اراده و جسم این شهرنشینان ضعیف تر می گردد، در زنجیرهای بندگی که به صورت قوانین و برای سلطه هیئت حاکمه و اربابان

استعمارگرشان است بیشتر در می آیند، تا جائی که باطنشان از استعداد خیر و روح عزت و شرافت و دیگر خصلت های آدمی تهی می شود، فرومایگانی می گردند آدم نما و جاهلانی عالم نما، و بیمارانی سالم نما و بندگانی آقا منش، و محکومینی حاکم روش، با بدن های بیمار و نفوسی زبون و بی بند و بار، چنین مردمی دشمن هر ضعیف و بنده هر قومی، و شکار هر صیاد و مسخره هر شیادند، محیطی که از چنین مردمی پدید آید جز ناتوانی و بیچارگی و زبونی نزاید و درهای سعادت و خیر به رویشان بسته و درهای شر و فساد باز گردد.

آری شتاب زدگی برای رسیدن به شهوات کاذب و روی آوردن به تنوع و تفنن به چنین محیطی می کشاند.

شعار یهود برای رسیدن به چنین محیطی که از عواقب شومش بی خبر و از آثار خطرناکش ناآگاه بودند، و به هدایت موسی و روشنگری تورات هم توجه نداشتند این بود که: لَنْ نَصْبِرَ عَلىٰ طَعامٍ واحِدٍ! !

موسی بن عمران آن پیامبر بزرگ خیراندیش و عاقبت بین گفت:

أَ تَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ أَدْنَی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ : که همزه در آن برای انکار و تعجب است، الذی موصوف به ادنی محیط و زندگی پست شرانگیزی را می نمایاند که از تنوع در غذا و شهوات شروع می شود، الذی موصوف به هو خیر محیط زندگی بسیط و سربلند پیشین را یادآوری می کند که منشأ هر خیری می باشد

اهْبِطُوا مِصْراً : بنی اسرائیل در ابتدای کار و درگیری موسی با فرعون با پیروی از هدایت آن پیامبر الهی از هبوطگاه خوف و حزن و شکنجه و اسارت مصر صعود نمودند و به بهشت امنیت و آزادی و فطرت بازگشتند، تا آن که جاذبه ی

شهوات دوباره آنان را پائین کشانید و با سرپیچی از هدایت حق دچار هبوط در شهر و اجتماع شرخیز گشتند.

مقصود از مصر در آیه شریفه که به صورت نکره با تنوین آمده «مصراً» شهر و مجتمع وسیع است نه کشور معروف و موصوف به مصر که کنار رود نیل است، زیرا یقینی است که بنی اسرائیل دیگر به مصر معروف بازنگشتند.

موسی پس از تقاضای نابجای آنان که نشان از شکم بارگی و لذت جوئی و تن پروری و عافیت طلبی آنان داشت به آنان اعلام کرد به شهر بزرگ و مجتمع وسیع هبوط کنید که در آنجا لَكُمْ مَا سَأَلْتُمْ . . . . . .

در شهرنشینی بدون تقوا آنچه بخواهید هست و جلوی شهوات و تنوع در غذا و تفنن در زندگی باز است.

و همراه چنین زندگی نکبت بار و آلوده ای ذلت و مسکنت و خشم خداست.

در این زندگی هر چه جلوی آرزوهای فریبنده بازتر گردد، بندهای بندگی مال که وسیله آنهاست و بندگی قدرتمندان و حاکمان بر نفوس محکم تر می گردد و شعله ی هدایت عقل و حرارت غیرت و مردانگی و همت خاموش تر، و خوی نفاق و ریا و دروغ و تملق در نفوس راسخ تر می شود.

ذلت چون خیمه ای از هر سو چنین مردمی را احاطه می کند یا چون نقش ثابت بر نفوسشان باقی میماند و به صورت ملکات و اخلاق در می آید ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ اَلذِّلَّةُ. . .

چنان که دیگر شعور به عزت و سربلندی در چنین مردمی بیدار نمی گردد و چون آب راکد و ساکن مورد هر وارد و محل نشر و انتشار هر گونه بیماری

ص:۱۱۲

می شوند « وَ اَلْمَسْكَنَهُ» و درهای خیر به رویشان بسته و درهای شر باز می گردد تا آنجا که بهر سوی روی آرند به غضب الهی دچارند.» (۱)

آری روی گردانی از وحی، و مخالفت با پیامبران، و تبدیل امور عالی و با رفعت به امور پست و ناچیز، و روی آوردن به شکم پرستی و شهوات بی قید و شرط و افتادن در چاه آرزوهای بیجا و غیر معقول و خلاصه بندگی شکم و شهوت سبب دچار شدن به غضب و خشم خداست.

جامعه ای که نسبت به حق و پیامبران و حقوق حقه انسان ها عاصی است، و گوش خود را از شنیدن و پذیرش حقایق و عبرت ها و موعظه ها بسته و زبان باز و بی قیدی بر ضد خدا و رسولانش دارد محکوم به خشم الهی و هلاکت و نابودی و عذاب استیصال در دنیا و عذاب ابد در آخرت است.

در تمثیلات آمده: لاک پشتی در مرغزاری روزگار به خوشی می گذرانید، آب و هوای منطقه و سرسبزی و خرمی آن پر جاذبه بود، روزی دو لک لک برای گذران امور زندگی به آن ناحیه آمدند، مدتی را در آن به سر بردند تا هوا به تدریج رو به خزان رفت و سرسبزی و خرمی منطقه به سردی و به زردی گرائید، دو لک لک از آنجا کوچ کرده به منطقه گرمسیر که مناسب با گذران زندگی هر دو بود رفتند، پس از گرم شدن هوا که طاقت هر دو را طاق می کرد به همان منطقه ییلاقی که محل زندگی لاک پشت بود رفتند، چون منطقه به خزان نزدیک شد و دو لک لک آماده رفتن به قشلاق شدند و لاک پشت هم در آن مدت با هر دو طرح رفاقت و دوستی ریخته بود و به همراهی به آنان عادت داشت از آن دو درخواست کردی که وی را نیز به همراه خود به قشلاق ببرند، دو لک لک به او گفتند: تو با این قدم های کند و آهسته ای که بر میداری اگر به سوی قشلاق

۱- ۱) - پرتوی از قرآن با تلخیص و تصرف ۱۷۳.

حرکت کنی تـا به آنجا برسـی گرما شـدت گرفته و بهار خوش این منطقه آغاز شـده بلافاصـله بایـد بازگردی و چون به اینجا برسـی نوبت خزان رسـیده، بنابراین از این سفر چشم بپوش ما به قشلاق می رویم و به محض شروع گرمای سخت به این ناحیه باز می گردیم.

لاک پشت به اصـرار و التماس نشـست و با بیان این که من فراق و دوری شما را نمی توانم تحمل کنم از آنان خواست طرحی برای بردن او در اندازند.

دو لـک لک قطعه چوب کوچک و مناسبی را تهیه کردنـد، به لاک پشت گفتنـد: تو با دهانت وسط این چوب را بایـد محکم بگیری ما هم با پای خود دو سر چوب را می گیریم سپس با پرهای قوی خود به پرواز آمده تو را همراه خود به قشلاق خواهیم برد امـا بایـد با ما شـرط کنی که دهان برای سـخن باز نکنی و تا رسـیدن به قشـلاق تسـلیم این برنامه که به خیر تست باشـی تا بتوانی در کنار ما با رفت و آمد به ییلاق و قشلاق زندگی را به خوبی و خوشی بگذرانی.

لاک پشت شرط آمیخته به مصلحت آنان را پذیرفت و بنا گذاشت که تسلیم طرح و نقشه دو یار مهربان و دلسوزش باشد و از نقض عهد و شکستن پیمان بپرهیزد.

با دهان وسط چوب را محکم گرفت دو لک لک دو سر چوب را با پای گرفتند و به پرواز در آمدند، در مسیر حرکت از روی آسـمان قریه ای بر چنـد نفر قریه نشـین که کنار دیواری به بحث و گفتگو درباره کارهایشان نشسـته بودنـد عبور کردنـد، قریه نشـینان وقتی لاک پشت را تسـلیم دو پرنده قوی پر و پرقدرت دیدند که او را با خود در فضای باز و آزاد پرواز می دهند زبان به طعن و ملامت گشودند که: سـنگ پشتی قوی و موجودی با داشتن همه نوع وسائل زندگی از آب و غذا و هوا در مرغزارها چرا باید در برابر دو لک لک تسلیم شود و اینان خضوع

و فروتنی نشان دهد، لاک پشت که شرط کرده بود دهان باز نکند تا به سلامت به مقصد برسد شرط را از یاد برد، و عهد استوار را شکست، و عاقبت اندیشی را به نسیان سپرد، و مصلحت خواهی دو یارش را به هیچ انگاشت، برای پاسخ به قریه نشینان دهان باز کرد ولی دهان باز کردن همان و جدا شدن از دستگیره نجات و افتادن به روی سنگ های خارای زمین و هلاک شدن همان.

آری در برابر دلسوزان و خیرخواهان و مصلحت اندیشان و به ویژه حضرت حق و پیامبران و امامان فقط گوش باشید و گوش و پذیرنده باشید و عمل نه زبان، به راهنمائی آنان توجه کنید و از آنان فرمان ببرید و زبان به وضع قانون به ضد قانون آنان باز نکنید و در برابر مکتب و آئین حق فرهنگ مخالف نسازید که در این صورت سقوط شما و هلاکت ابدی شما حتمی و قطعی است.

وَ إِذٰا قُرِئَ اَلْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ: (۱)

و هنگامی که قرآن بر شما خوانده شود نسبت به آن سرا پا گوش باشید و از آوردن فرهنگی در برابر آن ساکت باشید تا مشمول رحمت شوید.

غوغای شکم پرستی و طوفان شهوت

بزرگانی از دانشمندان اسلامی هم چون ابوحامدغزالی و فیلسوف کم نظیر و محدث خبیر و عارف بصیر ملامحسن فیض کاشانی با تکیه بر آیات قرآن و روایات به زیان های پرخوری و عادت داشتن به غذاهای متنوع و سفره های رنگین و اسرافی و به منافع کم خوری و ساده خوری و قناعت به حلال پرداخته و در این زمینه کتاب مستقلی تدوین کرده اند، من به دورنمائی اندک از مطالبی که از آن بزرگواران رسیده اشاره می کنم باشد که مطالعه کنندگان از آن بهره مند شوند.

۱- ۱) - اعراف ۲۰۴.

از قوی ترین عوامل هلاککننده بنی آدم شهوت شکم و میل او به انواع غذاها و سفره های رنگین است.

به خاطر توجه نامعقول به شکم و شهوت خوردن، آدم و حوا از خانه قرار و دوام به خانه ذلت و افتقار و نیاز و احتیاج در آمدند، سببش این بود که از نزدیک شد به شجره منهیه و خوردن میوه آن نهی شده بودند ولی شهوت و میل خوردن بر آنان چیره شد، و نهی خدا را در تاریکی نسیانشان پنهان کرد تا از میوه آن درخت خوردند و زشتی بدن هایشان آشکار شد.

بدون تردید شکم چشمه شهوات و روئید نگاه بیماری ها و آفات است، زیرا شهوت جنسی و شدت علاقه و اشتیاق به عمل غریزی در زن و مرد از آثار و تبعات شهوت شکم و خوردن غذاهای رنگارنگ و متنوع است.

سپس شهوت خوردن و شدت میل به ارضاء غریزه جنسی مایه عشق شدید به ثروت و شهرت و مقام است که این امور اقتضای گسترش انواع سفره ها و مایه شهوات جنسی را در پی دارد، آنگاه زیاد کردن ثروت و اضافه نمودن به مقام و جاه افتادن در امور بی نتیجه و کارهای دور از عقل و احمقانه و انواع فخر فروشی ها و حسد و چشم هم چشمی را به دنبال می آورد و بی تردید از این مسائل و امور غوغای تفاخر و تکاثر و خود بزرگ بینی به وجود می آید و همین حالات شیطانی است که انسان را به حسد و کینه و دشمنی و خشم می کشد و او را به چاه تجاوز به حقوق دیگران و هر منکر و فحشائی می اندازد.

همه اینها میوه بسیار تلخ آزاد گذاردن شکم و طغیان گرسنگی شکم پرست و سیری او در جهت اسراف و افراط است.

اگر انسان با نیرو گرفتن از ایمان و تقوا و توجه به آخرت و دادگاه های آن و در نظر گرفتن عاقبت امور وجودش را رام گرسنگی کند و به وسیله آن راه های ورودی

شیطان را به حوزه باطن و درونش تنگ نماید نسبت به طاعت خدا و بندگی او فروتن و خاضع می شود، و راه فساد و طغیان را نمی پاید، و کارش به غرق شدن در دنیا و ترجیح دادن آن بر آخرت و دچار شدن به حرص شدید نسبت به امور مادی و تبعاتش نمی انجامد در این زمینه روایات بسیار بسیار مهمی از رسول خدا، اهل بیت طاهرینش رسیده که دانستنش بر همه واجب و لازم است.

«جاهدوا انفسکم بالجوع والعطش فان الاجر فی ذلک کاجر المجاهد فی سبیل الله و انه لیس من عمل احب الی الله تعالی من جوع و عطش:» (۱)

با خالی بودن شکم از خوراکی ها و آشامیدنیها با نفس سرکش مبارزه کنید، بی تردید پاداش در این زمینه مانند پاداش جهادگر در راه خداست و یقیناً عملی در پیشگاه خدا محبوب تر از گرسنگی و عطش نیست.

«لایدخل ملکوت السماوات قلب من ملأ بطنه:» (۲)

قلب کسی که شکمش از خوراکی و غذا پر است وارد ملکوت آسمانها نمی شود.

آری پرخوری مانع صعود به آسمان حقایق و باطن امور و اسرار و رموز است.

«ان الله یباهی الملائکه بمن قل طعمه فی الدنیا یقول: انظروا الی عبدی ابتلیته بالطعام و الشراب فی الدنیا فترکهما لاجلی اشهدوا یا ملائکتی ما من اکله ترکها لاجلی الا ابدلته بها درجات فی الجنه:» (۳)

خدا به فرشتگان به کسی که خوراکش در دنیا کم است مباهات می کند می فرماید: به بنده ام بنگرید، او را به خوراک و آشامیدنی در دنیا آزمایش کردم و او به خاطر من پرخوری و مصرف آشامیدنی زیاد را ترک کرد، فرشتگانم شاهد باشید لقمه ای را بخاطر من ترک نکرد مگر این که به ترک آن درجاتی را در بهشت عوض قرار دادم.

«ادیموا قرع باب الجنه یفتح، قیل و کیف ندیم قرع باب الجنه؟ قال بالجوع و الظماء:» (۴)

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۵ ص ۱۴۶.

۲- ۲) - محجه ج ۵ ص ۱۴۷.

۳- ۳) - محجه ج ۵ ص ۱۴۷.

۴- ۴) - همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۰- ۱۵۱.

کوبیدن در بهشت را ادامه دهید تا باز شود، گفتند: چگونه کوبیدن در بهشت را ادامه دهیم؟ فرمود به خالی بودن شکم از خوراکی و آشامیدنی.

«بئس العون علی الدین قلب نخیب و بطن رغیب و نعظ شدید:»

بد عامل مخربی بر ضد دین است: قلب ترسوی بی درک، و شکم پرخور، و میل شدید به ارضاء غریزه جنسی.

«ما من شیئ ابغض الی الله من بطن مملؤ:» (۱)

چیزی نزد خدا مبغوض تر از شکم پر خوراک نیست.

«ویل للناس من القبقین فقیل: و ما هما یا رسول الله؟ قال: الحلق و الفرج» (۲)

وای بر مردم از دو قبقب گفتند: ای پیامبر خدا دو قبقب چیست؟ فرمود: شکم و شهوت.

«من شبع و نام قسی قلبه ثم قال: ان لکل شیئ زکاه و زکاه البدن الجوع:» (۳)

کسی که پرخوری کند و بخوابد قلبش دچار قساوت می شود، سپس فرمود: برای هر چیزی زکاتی است و زکات بدن گرسنگی است.

«شرار امتی الذی غدوا بالنعیم الذین یأکلون من الطعام الوانا، و یلبسون الوان الثیاب و یتشدقون فی الکلام:» (۴)

بدان امت من کسانی هستند که غذاهای متنوع می خورند، و لباس های قیمتی رنگارنگ می پوشند و در سخن گفتن رعایت حزم و احتیاط را نمی کنند و بدون قید و بند با مردم سخن می گویند.

علاوه بر پرخوری که از علل تحریک شهوت جنسی است، زمینه های دیگری چون نظر بازی، رابطه با نامحرمان، تماشای تصاویر و فیلم های زشت نیز محرک شهوت و کشاننده انسان به انواع گناهان و لذائذ غیر مشروع است که بخواست خدا در ضمن توضیح آیات مربوطه مفصل این مسائل خواهد آمد.

نتیجه شوم عصیان و تجاوز

ص:۱۱۸

۱- ۱) – همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۰– ۱۵۱.

۲- ۲) – همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۰– ۱۵۱.

۳- ۳) – همان مدرک، ج ۵، ص ۱۵۴.

۴- ۴) – جامع الصغیر باب شین ص.

بنی اسرائیل چون روی از حق و حقیقت برگرداندند، و با احکام تورات مخالفت کردند، و پی در پی به آزار موسی برخاستند، و فرهنگ الهی را به حاشیه زندگی راندند و خلاصه از شهوات بی مهار و بی قید و شرطشان در همه امور زندگی پیروی نمودند، چراغ عقل و خردشان با تندباد هوای نفس و طوفان خودپرستی خاموش شد، و به تدریج خلقیات زشت و ناپسند طبیعت ثانوی و عادت دائمی آنان گشت و به این خاطر فطرتشان رنگ باخت و از حالات انسانی محروم شدند و در ظلمات متراکم حیوان صفتی افتادند و نهایتاً به این نتیجه شوم دچار گشتند که تکذیب آیات الهی و کفر به احکام پروردگار و بی اعتقادی به کتاب خدا و وحی آسمانی و انکار نبوت پیامبران فرهنگ و پیشه و کار آنان شد، و همین تکذیب پیوسته و انکار دائم عامل خوردن داغ ذلت و مسکنت و گرفتار شدنشان به خشم الهی گشت ذٰلِکَ اول اشاره به ذلت و مسکنت آنان و خشم خدا بر ایشان است که عاملش تکذیب آیات خداست ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ کانُوا یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اَللّهِ.

و از پی افتادن در شهوات و تکذیب آیات حق به ظالمانه ترین کار و زشت ترین عمل که کشتن پیامبران است اقدام کردند، پیامبرانی که همه وجود خود را برای هدایت و نجات آنان هزینه کردند ولی آن ستم کاران حرفه ای چون پیامبر و رسولان حق را در جهت مخالف با خواسته ها و شهوات خود دیدند به کشتن آنان برخاستند، چنان که پیمبران باطن خود را که عقلشان بود کشته بودند.

این همه حالات زشت و بدکاری و کشتن پیامبران به خاطر این بود که از فرمان های خدا سرپیچی کردند و در چهارچوب خواسته های حق استقامت ننمودند، و از تکالیف الهیه سرباز زدند و پیوسته به تجاوز و تعدی از مرزها و حدود الهی و حقوق مردم مشغول بودند.

آری عصیان از دستورات حق، و تجاوز و تعدی دائم چنان روح را کدر، و قلب را سیاه، و نفس را چموش و عقل را خاموش، و فطرت را نابود می کند که نتیجه شوم و میوه تلخی از آن جز تکذیب دائمی آیات خدا و کشتن پیامبران به میان نمی ماند، و نتیجه شوم تر و میوه تلخ تر از آن علاوه بر عذاب استیصال در دنیا عذاب دردناک و آتش هولناک دائمی و همیشگی در عرصه گاه قیامت است که گرفتار آن نجاتی ندارد، و بیمار آن شفائی و درمانی نمی یابد.

وَ مَنْ يَعْصِ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نٰاراً خٰالِداً فِيهٰا وَ لَهُ عَذٰابٌ مُهِينٌ: (۱)

و هر کس از خدا و رسولش نافرمانی کند و از اجرای خواسته های آنان که به مصلحت دنیا و آخرت خود اوست سر باز زند و از مرزهای او که احکام و اخلاقیات و حلال و حرام است تجاوز نماید، خدا او را در آتشی در آورد که جاودانه است، و برای او عذابی خوار کننده خواهد بود.

گناه و تجاوز و تعدی چنان زشت و پلید است که گاهی نیت انجام آن هم اثر سوء و نتیجه شوم دارد.

در روایتی از پیامبر اسلام در مورد دو مسلمان که در اختلاف و برخورد شخصی به روی یکدیگر اسلحه بکشند و یکی کشته شود آمده:

هر دو در دوزخ اند، یکی از شنوندگان گفت: ای پیامبر خدا وضع قاتل روشن و معلوم است که به دوزخ وارد می شود ولی مقتول چرا؟ حضرت پاسخ داد بخاطر این که او نیز نیت و قصد داشت که طرف مقابلش را بکشد! (۲)

در روایات و زیارات آمده: که خوشنود به کردارهای ناپسند و اعمال زشت دیگران هم در گناه با آنان شریک و هم چون انجام دهندگان آن است.

«فلعن الله امه قتلتک و لعن الله امه ظلمتک و لعن الله امه سمعت بذلک فرضیت به:»

۱- ۱) - نساء ۱۴.

۲- ۲) - جامع السعادات ج ۳ ص ۱۶۳.

لعنت خدا بر مردمی که تو را ای حسین بن علی کشتند و لعنت خدا بر جمعی که به تو ستم روا داشتند و لعنت خدا بر گروهی که حادثه قتل تو و ستم بر تو را شنیدند و به آن راضی و خوشنود بودند.

قرآن مجید بخشی از عذاب های دنیائی و مصائب و بلاها را معلول گناهان مردم میداند:

وَ مٰا أَصٰابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمٰا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ: (۱)

و هر آسیب و بلائی به شما رسد به سبب گناهانی است که مرتکب شده اید و خدا از بسیاری از اعمال زشت شما هم در می گذرد.

فَلْيَحْذَرِ اَلَّذِينَ يُخٰالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذٰابٌ أَلِيمٌ (۲)

پس باید کسانی که از فرمان پیامبر سرپیچی می کنند بر حذر باشند از این که بلائی در دنیا یا عذابی دردناک در آخرت به ایشان رسد.

أَ لَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنٰا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنّٰاهُمْ فِي اَلْأَرْضِ مٰا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَ أَرْسَلْنَا اَلسَّمٰاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرٰاراً وَ جَعَلْنَا اَلْأَنْهٰارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنٰاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ أَنْشَأْنٰا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ: (۳)

آیا ندانسته اند که پیش از ایشان چه بسیار از ملت ها و اقوام را هلاک کردیم که به آنان در پهنه زمین نعمت ها و امکاناتی دادیم که به شما ندادیم و بر آنان باران های پی در پی و پر ریزش فرستادیم و نهرهائی از زیر پای آنان جاری ساختیم ولی ناسپاسی کردند، پس آنان را به کیفر گناهانشان هلاک نمودیم و بعد از آنان اقوامی دیگر را پدید آوردیم.

در توضیح آیات دیگر قرآن به انواع عذاب ها که محصول انواع گناهان است به خواست حق اشاره خواهد شد.

۱- ۱) - شوری ۳۰.

۲- ۲) - نور۶۳.

۳- ۳) - انعام ۶.

تفسیر آیه ۶۲

اشاره

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هٰادُوا وَ اَلنَّصٰارىٰ وَ اَلصّٰابِئِينَ مَنْ آمَنَ بِاللّٰهِ وَ اَلْيَوْمِ اَلْآخِرِ وَ عَمِلَ صٰالِحاً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ لاٰ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لاٰ هُمْ يَحْزَنُونَ

بی تردید کسانی که به ظاهر ایمان آوردند و یهود و نصاری و صابئین هر کدامشان از روی حقیقت به خدا و روز قیامت ایمان آورند و کار شایسته انجام دهند برای آنان نزد پروردگارشان پاداشی شایسته و مناسب است و نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

شرح و توضیح

از آیه شریفه استفاده می شود ایمان ظاهری و بی پایه که مایه ای از معرفت و شناخت حقیقی و یقین و باور به همراه ندارد در پیشگاه حضرت حق از ارزش برخودار نیست و سبب رفعت و مرتبه و درجه و پاداش نخواهد بود.

تظاهر به ایمان و دینداری و باور داشتن حقیقت در باطن و بی ارتباط بودن با آخرت، و خالی بودن از عمل صالح که از جلوه های ایمان قلبی و یقینی است جز نفاق و دوروئی چیزی نیست.

دقت در آیاتی که پس از این در سوره های دیگر قرآن به ویژه در سوره مائده آمده است بیان گر این معناست که قوم عنود یهود که بارها از طرف قرآن مورد توبیخ و سرزنش و ملامت قرار گرفته اند، و قوم نصاری که قرآن مجید هم چون قوم یهود به آنان ایراد و اشکال دارد افتخار و مباهات می کردند که آئینشان از آئین های دیگر بهتر است و بهشت قیامت منحصراً در اختیار آنان خواهد بود و دیگر اقوام را در آن نصیب و سهمی نیست.

وَ قٰالُوا لَنْ يَدْخُلَ اَلْجَنَّةَ إِلاّٰ مَنْ كٰانَ هُوداً أَوْ نَصٰارىٰ تِلْكَ أَمٰانِيُّهُمْ قُلْ هٰاتُوا بُرْهٰانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ: (۱)

۱- ۱) - بقره ۱۱۱.

و گفتنـد: هرگز کسـی وارد بهشت نمی شود مگر آن که یهودی یا نصـرانی باشـد این است دروغ ها و سـخنان بی پایه این دو قوم بگو: اگر در این گفتار اهل صدق و راستی هستید دلیل و برهان خود را بیاورید.

آیه مورد بحث مسـلمانان به ظـاهر مسـلمان و یهودی و نصـرانی و صابئیـان را که در گذشـته پیرو یکی از پیامبران چون نوح یا ابراهیم یـا یحیی بودنـد ولی زمـان نزول آیه دینشـانماننـد آئین یهود و نصـاری آمیخته بـا مطالب انحرافی و بی پایه بود مورد خطاب قرار داد که عنوان ظاهر مسـلمانی و یهودیت و نصـرانیت و صابئیت بـدون ایمان قلبی به خـدا و آخرت و بـدون داشـتن عمل صالـح کارساز نیست، و قـدرت تأمین خیر دنیا و آخرت و سـعادت ابدی را ندارد، و مایه رشد و کمال نمی باشد، و توان رسانیدن انسان را به مقام امنیت و آرامش ندارد.

بر همه این اقوام و اجب و لازم است از عناوین ظاهر دست شسـته و دین شناسـنامه ای را کنار گذارده، و شعار ظاهری خالی از شعـور را از خود دور کرده معرفت واقعی به خـدا و قیـامت را از قرآن و معلم آن محمـد (علیهمـا السـلام) کسب نموده سپس اعمـاق قلب خود را به آن بیاراینـد و دلی مؤمن به خـدا و قیامت پیـدا کننـد، ایمانی که آنان را به دایره عمل صالـح و کارهای مثبت در آورد و تبـدیل به انسـانی جـامع کمالات و فاقـد عیوب و نقـایص نمایـد، تـا شایسـته پـاداش مناسب در دنیا و آخرت گردند و خوف و حزن از خیمه حیات آنان رخت بندد و به جایش امید مثبت به حق و نشاط و سـرور ابدی بنشـیند: وَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ.

برخی از سـطحی نگران و آنـان که تنها و بـدون کمک گرفتن از خود آیات قرآن و روایات اهل بیت با ژست عالمانه قرآن را تفسیر می کنند و تفسیر نابجای خود را که در حقیقت تحمیل افکار و بافته ها و یافته های محدود خودشان به

آیات قرآن است به خورد عده ای بی خبر می دهند گفته و می گویند و نوشته و می نویسند که این آیه نشان از درستی مکتب صلح کل دارد و این که پیروان هر دینی در صورت عمل به دین خود اهل نجات اند و لزومی ندارد از دین خود دست کشیده به آئین اسلام که در قرآن مجید و نبوت پیامبر بزرگ تجلی دارد بپیوندند بهمین اندازه که به خدا و آخرت ایمان داشته باشند و عمل صالح بجای آورند سبب سعادت و رستگاری آنان است.

در پاسخ این یاوه گویان و بی خبران از حقایق، و تنها به قاضی رفتگان و ستم گران به آیات قران باید گفت:

شما پس از نزول قرآن و بعثت پیامبر اسلام که بر اساس آیات قرآن راه نجات منحصر به اسلام محمدی اعلام شد و جز آن را در قیامت از احدی نمی پذیرند چه پاسخ مثبت و منطقی برای گفتارتان دارید؟

وَ مَنْ یَبْتَغِ غَیْرَ اَلْإِسْلاٰمِ دِیناً فَلَنْ یُقْبَلَ مِنْهُ وَ هُوَ فِی اَلْآخِرَهِ مِنَ اَلْخاسِرِینَ: (۱)

و هر که جز اسلام دینی طلب کند و آئینی انتخاب نماید هرگز از او پذیرفته نمی شود و او در آخرت از زیانکاران است.

شما بر خلاف آیه صریح قرآن چگونه زیانکاران واقعی را که به قضاوت حضرت حق زیانکار هستند با اصرار بر آئین تحریف شده خودشان یهودیت و نصرانیت و صابئیت اهل نجات می دانید و می گوئید موسی به دین خود، عیسی به دین خود، همه و همه از هر دین و آئینی هستند اهل نجات اند؟ !

شما به تورات و انجیل دو کتاب یهودی ها و نصرانی ها و کتاب های «کیزاربا» «ادرافشادهی» «قلستا» که از کتاب های آئین صابئی است به دقت بنگرید تا برای شما روشن شود که این کتاب ها به وسیله دست های خائن تحریف شده و دلیل تحریف شدن و تغییر آیاتش مطالب بسیار بی اساس و زننده ای است که نسبت به

۱- ۱) - آل عمران ۸۵.

خدا در این کتاب ها است و معلوم است که خدای تورات و انجیل و دیگر کتاب های مشابه آنها خدای دست ساز بشر است نه خداوندی که خالق همه موجودات و دارای صفات جمال و جلال و بری از هر عیب و نقص است.

و نیز به این کتاب ها به دقت بنگرید تا معلومتان شود که در آنها سخنی از قیامت به معنای واقعی اش وجود ندارد، و دعوتی به سوی عمل صالح به معنای حقیقی اش در آنها نیست، و بر این اساس کدام یهودی و کدام نصرانی و کدام صائبی می تواند با تکیه بر کتاب موجودش مؤمن به خدا و قیامت و انجام دهنده عمل صالح شود، ایمان به خدای آن کتاب ها که خدائی دست ساز است واقعاً ایمان نجات بخش است و سبب پاداش نزد حضرت حق و عامل رفع خوف و حزن؟

ایمان به قیامتی که آن کتاب ها مطرح کرده اند که هیچ شباهتی با قیامت مطرح شده در قرآن ندارد ایمان نجات بخش و سبب پاداش نزد خدا و عامل رفع خوف و حزن است!

کتاب هائی که موارد عمل صالح را بیان نکرده اند، و آیات مربوطه به آن تحریف شده و وابستگان به آنها چنان که در همه کشورها می بینید از خوردن انواع مشروبات الکلی و گوشت خوک و انواع گوشت های نجس و حرام، و روابط نامشروع و زنا و غارت ملت ها و ستم و دروغ و خیانت و. . . . امتناع ندارند به نظر شما اهل نجات و شایسته اجر و در امان رفتن از خوف و حزن هستند؟

ای کاش برای فهم یک آیه به همان آیه بسنده نمی کردید و به دیگر آیات که مفسر آن آیه است مراجعه می کردید، و از روایات اهل بیت پیامبر هم کمک می گرفتید تا یافته باطل خود را بر آیه تحمیل نمی کردید و سبب گمراهی و

اغوای دیگران که بر اساس ساده لوحی مرید شمایند و شما نمی گذارید برای فهم دین به روحانیت اصیل و عالمان ربانی مراجعه کنند نمی شدید.

شما با این تفسیر ناروا و غلط و اشتباه خود در برابر آیات فراوانی که یهود و نصاری و پیروان دیگر ادیان را به سوی اسلام ناب قرآنی و آئین پاك محمدی دعوت می کند چه سخن معقول و منطقی دارید، اگر تفسر شما نسبت به این آیه صحیح باشد که موسی به دین خود و عیسی به دین خود پس هر کس متدین به هر دینی است آنقدر که خدا و قیامت را قبول داشته باشد اهل نجات است با قسمت عمده ای از صریح آیات قرآن در تقابل و تضاد است، از طرفی قرآن پیروان همه ادیان را قاطعانه دعوت کند که از آئین تحریف شده خود دست برداشته به اسلام که دینی جامع و کامل است مؤمن شوید، و از طرفی هم تفسیر شما بگوید ای اهل ادیان غیر اسلام بر اساس آیه مورد بحث بر آئین خود بمانید که ماندن بر آئین خود به شرط ایمان به خدا و قیامت و داشتن عمل صالح اهل نجات و شایسته پاداش و بهشت هستید! !

به راستی این تضاد و تقابلی که از تفسیر شما به وجود می آید چگونه قابل حل است و این معمای پیچیده که محصول فکر علیل شما است گره اش چگونه گشوده خواهد شد؟ !

یهود و نصاری که دو گروه معروف اند و نفراتشان با نفرات مکتب صابئی که تقریباً منقرض شده یا در حال انقراض اند اگر بر آئین صحیحی هستند و به گفته شما اهل نجات و پاداش اند چرا پروردگار مهربان برای حفظ امت اسلام از خطرات و مهالك به شدت مسلمانان را از رابطه با آنان و برقرار کردن دوستی با ایشان و پذیرش خواسته هایشان منع می کند، و آنان را در هیچ زمینه ای قابل اعتماد نمی داند.

آنان با توجه به خالی بودن کتاب هایشان از حقایق اصیل، امکان نـدارد مؤمن به خدا و قیامت و اهل عمل صالح باشـند، چون این گونه نیسـتند مسـلمانان بایـد آنان را به عنوان دشـمن حق بدانند و از ارتباط تنگاتنگ با آنان بپرهیزند، این فرهنگ اخلاق خداست که مسـلمانان را فرمان می دهد با صالحان و مؤمنان و اهل صدق و صـفا دوست باشید، و از دشمنان و دوستی با آنان بپرهیزید، بنابر تفسـیر شـما اگر اهل ادیان دیگر مؤمن و اهل نجات باشـند چرا خدای حکیم ملت اسـلام را از دوستی با آنان بر حذر می دارد؟ !

معلوم است که تفسـیر واقعی این آیه شـریفه این نیست که شـما می گوئیـد، تفسیر شـما تفسـیر به رأی و تحمیـل آراء بی پـایه خویش به آیات کتاب الهی قرآن مجید است.

بنـابراین بایـد گفت یـا منظور آیه این است که اگر اهـل ادیـان دیگر بـا توجه به بشارت هائی که از کتاب های خود نسبت به ظهور پیامبر اسلام و قرآن مجید در دست دارند، اگر به همان بشارت ها تکیه کنند و به پیامبر و قرآن ایمان بیاورند قطعاً ایمان واقعی به خدا و قیامت و عمل صالح سرمایه آنان می شود و این سرمایه بی تردید سبب نجات و پاداش و آزادی از خوف حزن است و آیاتی از قبیل آیه زیر این معنا را تقویت می کند:

قُلْ یٰا أَهْلَ اَلْکِتٰابِ لَسْتُمْ عَلیٰ شَیْءٍ حَتّٰی تُقِیمُوا اَلتَّوْرٰاةَ وَ اَلْإِنْجِیلَ وَ مٰا أُنْزِلَ إِلَیْکُمْ مِنْ رَبِّکُمْ. . . (۱)

بگو از اهل کتاب شـما بر مسـلک صحیح نیستید و هیچ ارزش و قیمتی ندارید تا زمانی که تورات و انجیل که آیاتش به ظهور پیامبر و آئین اسلام خبر داده اقامه کنید و به آنچه از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده که قرآن است عمل نمائید.

۱- ۱) - مائده ۶۸.

یا منظور آیه شریفه این است که هر یک از قوم یهود و نصاری و صابئین در زمان پیامبر خودشان و پس از آن با تکیه بر آیات کتابشان از روی یقین و اخلاص به خدا و روز قیامت ایمان آورده و کار شایسته انجام داده اند دارای پاداش مناسب اند و خوف و اندوهی بر آنان در قیامت نخواند بود.

و در حقیقت آیه شریفه پاسخ به بسیاری از گرویدگان به اسلام است که می پرسیدند اگر عامل نجات و راه سعادت و خوشبختی فقط و فقط در گرو مؤمن بودن به اسلام محمدی است پس تکلیف گذشتگان ما چه خواهد شد؟ آیا آنان به خاطر این که عصر ظهور پیامبر و تجلی اسلام ناب را درک نکرده اند مستحق کیفر و عذاب اند؟ آیه پاسخ می دهد قبل اسلام هر انسانی که بر اساس دعوت انبیاء مؤمن به خدا و قیامت و دارای عمل صالح بوده اعم از یهودی یا نصرانی یا صابئی یقیناً اهل نجات است.

در هر صورت ایمان واقعی به خدا و قیامت و عمل صالح بر اساس آیات قرآن از نشانه های اولیاء خدا و مؤمنان صادق و مایه برتری آنان بر همه موجودات زنده عالم هستی است.

أَلاٰ إِنَّ أَوْلِیٰاءَ اَللّٰهِ لاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ (۶۲) اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ کٰانُوا یَتَّقُونَ: (۱)

آگاه باشید یقیناً اولیاء خدا نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می شوند، هم آنان که ایمان آورده و همواره اهل تقوا هستند.

إِنَّ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّٰالِحٰاتِ أُولٰئِکَ هُمْ خَیْرُ اَلْبَرِیَّهِ: (۲)

مسلماً کسانی که ایمان آورده و عمل صالح انجام داده اند فقط اینان بهترین مخلوقات اند.

۱- ۱) - یونس ۶۲- ۶۳.

۲- ۲) - بینه ۷.

آیا یهود و نصاری با آن همه انحرافشان، و اعمال زشتشان و دور بودنشان از خدا و خالی بودن قلبشان از ایمان واقعی با حفظ یهودی گری و نصرانی گری شان می توانند مصداق اولیاء خدا و خیر البریه باشند، و آیه مورد بحث:

إِنَّ اَلَّذِينَ آمَنُوا وَ اَلَّذِينَ هٰادُوا وَ اَلنَّصٰارىٰ. . . (۱)

اعلام کننده نجات آنان و سزاوار بودنشان به پاداش الهی است؟ ! ! زهی تفسیر باطل و توضیح بی مایه و اُف برآنان که آیات کتاب خدا به نظر شخصی خود تفسیر می کنند.

در رابطه با آیه شریفه تفسیر جامع البیان طبری جلد اول شأن نزولی را روایت می کند که با این معنا منطبق است که هر کس پیش از ظهور اسلام محمدی با پیروی از پیامبرش ایمان به خدا و قیامت داشت و اهل عمل صالح بود قطعاً اهل نجات و شایسته پاداش است و بر او خوف و اندوهی نخواهد بود:

سلمان از مردم جندی شاپور بود، با فرزند حاکم زمانش پیوند دوستی استواری داشت، روزی برای خاطر صید با هم به دشت و صحرا رفتند، در آنجا به راهبی برخوردند که سرگرم خواندن کتابی بود، درباره آن کتاب از او جویا شدند و او در پاسخ آنان گفت: کتابی است که از سوی خدا نازل گشته و در آن به اطاعت از خدا دستور داده شده، و از سرپیچی و نافرمانی اش نهی شده است، در این کتاب همه را از انجام زنا و دست اندازی به اموال مردم باز داشته اند و این همان انجیل است که بر عیسی مسیح نازل گشته است.

گفتار بی شائبه و صادقانه راهب بر قلب پاک سلمان و دوستش مؤثر افتاد و پس از تحقیق و تفحص به آئین راهب گرویدند، او به آنان دستور داد که از خوردن گوشت گوسپندانی که مردم آن منطقه ذبح می کنند به علت حرام بودنش خودداری کنند. سلمان و فرزند حاکم به تدریج از او مسائل مذهبی و حقایق

ص:۱۲۹

۱- ۱) - بقره ۶۲.

معنوی تعلیم می گرفتند تا روز عیدی پیش آمد، حاکم مجلسی در خور حکومتش تشکیل داد و از چهره های معروف شهر و بزرگان قوم دعوت کرد که در آن مجلس حضور یابند و از فرزندش خواست که او هم در آن مجلس شرکت نماید ولی آن جوان پاک سیرت و مؤمن به آئین مسیح از شرکت در مجلس خود را معذور دانست، هنگامی برای حضور در آن میهمانی به او اصرار ورزیدند پاسخ داد به علت حرام بودن غذایشان در آن مجلس شرکت نمی کند، پرسیدند چه کسی غذای ما را بر تو حرام دانسته و این فرمان را به تو داده که از غذای ما نخوری! او آن مرد راهب را معرفی کرد، حاکم راهب را به مقر حکومت خواست و به او گفت: چون مسئله اعدام نزد ما سنگین و کار بسیار زشتی است به اعدامت فرمان نمی دهم ولی از منطقه ما دور شو و خیمه زندگی را در جائی غیر از این سرزمین بر پا کن.

سلمان و رفیق بزرگوارش دور از چشم حاکم و عواملش راهب را دیدار و در دیر موصل وعده ملاقات گذاردند.

پس از بیرون رفتن راهب از منطقه سلمان چند روزی به انتظار دوستش بسر برد تا آماده حرکت شود، او مشغول تهیه مقدمات سفر بود اما سلمان بیش از آن طاقت و تاب نیاورد و تنها عازم سفر شد.

سلمان خود را به دیر موصل رسانید و در آنجا به عبادت فوق العاده مشغول گشت، راهب که سرپرست آن دیر بود وی را از عبادت بیش از اندازه نهی کرد مباد آن که سلمان از توان و تاب بیفتد ولی سلمان پرسید بندگی و طاعت فراوان فضیلتش بیشتر است یا عبادت اندک؟

راهب گفت: مسلماً عبادت بیشتر پاداش بیشتر دارد.

راهب دیر پس از مدتی به شوق بیت المقدس حرکت نمود، و سلمان را با خود به آن سرزمین پر برکت برد و به او فرمان داد روزها در مجلس درس علمای مسیحی که در آن محل منقعد می شد شرکت کند و کسب دانش نماید.

روزی سلمان را محزون و غصه دار دید، از او جویای حالش شد، سلمان در پاسخ گفت: همه خوبی ها نصیب پیشینیان شده که در خدمت انبیاء خدا بوده اند.

دانشمند دیر و راهب با انصاف به او مژده داد که در همین ایام در میان جامعه عرب پیامبری ظهور خواهد کرد که از همه پیامبران برتر است و با حزن و اندوه به سلمان گفت: من سنین پیری را طی می کنم و گمان ندارم بتوانم او را درک نمایم ولی تو جوانی و امیدوارم به محضر او راه یابی ولی این را بدان که آن حضرت دارای نشانه هائی است از جمله نشانه و علامت ویژه ای بر شانه ی اوست، آن جناب صدقه نمی گیرد ولی هدیه را می پذیرد.

در بازگشت آنان به موصل بر اثر جریان ناگواری سلمان راهب دیر را در بیابان گم کرد، دو مرد عرب از قبیله بنی کلب از راه رسیده سلمان را به اسارت گرفتند و به مدینه آورده او را به زنی از قبیله جهینه فروختند.

سلمان و غلام دیگر آن زن روزها نوبت به نوبت گله او را به چرا می بردند، در آن مدت سلمان مقداری پول به دست آورد و عاشقانه انتظار ظهور پیامبر اسلام را می کشید.

در یکی از روزها که در اوج انتظار بود و گله آن را می چرانید دوستش رسید و گفت: امروز شخصی وارد مدینه شده و گمان میبرد پیامبر خداست.

سلمان به رفیقش گفت: اینجا باش تا من سری به شهر بزنم و برگردم، آنگاه وارد شهر شد و در مجلس پیامبر حضور یافت و پروانه وار دور پیامبر می چرخید

ص:۱۳۱

و انتظار می کشید پیراهن پیامبر کنار رود و نشانه ویژه نبوت را در شانه مبارکش مشاهده نماید.

پیامبر متوجه خواسته او شد لباسش را کنار زد، سلمان نشانه را دید، آنگاه رهسپار بازار شد گوسپند و مقداری نان تهیه کرد و به محضر آن حضرت آورد، فرمود: این چیست؟ سلمان گفت: صدقه پیامبر فرمود: من به آن نیاز ندارم آن را به مسلمانان تهیدست ده تا به مصرف خود برسانند.

سلمان دوباره به بازار رفت و مقداری گوشت و نان خرید و به محضر پیامبر آورد حضرت پرسید چیست؟ سلمان گفت هدیه است حضرت فرمود بنشین سپس آن حضرت و یارانش از آن خوردند، حقیقت بر سلمان آشکار شد زیرا هر سه نشانه را یافته بود.

در این هنگام سلمان درباره دوستانش و راهبان دیر موصل سخن آغاز کرد و نماز و روزه و ایمان آنان به پیامبر و انتظار بعثت آن حضرت را بیان کرد.

کسی از حاضران به او گفت: همه آنان اهل دوزخ اند، این مطلب بر سلمان سخت و گران آمد زیرا یقین داشت اگر آنان پیامبر را می یافتند و محضر نورانی اش را درک می کردند از او اطاعت و پیروی می نمودند، در اینجا بود که آیه مورد شرح و توضیح یعنی آیه ۶۲ سوره بقره نازل شد و بیان داشت:

آنان که به آئین های واقعی ایمان درست و جدی داشته گرچه پیامبر اسلام را درک نکرده اند دارای پاداش و اجر شایسته هستند.

پس تحقیقاً یا آیه می خواهد بگوید همه مؤمنان واقعی پیش از ظهور اسلام محمدی اهل نجات و پاداش اند، یا می خواهد بگوید برای آنان که به ظاهر مؤمن اند و یهود و نصاری و صابئان در صورتی راه نجات و سعادت باز است که

خود را از این عنـاوین ظاهری آزاد کننـد و از طریق شـریعت محمـدی به خـدا و قیامت ایمان آورنـد و به عمل صالـح آراسـته گردند.

ص:۱۳۳

تفسیر آیه ۶۳– ۶۴

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَکُمْ وَ رَفَعْنٰا فَوْقَکُمُ اَلطُّورَ خُذُوا مٰا آتَیْنٰاکُمْ بِقُوَّهٍ وَ اُذْکُرُوا مٰا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَتَّقُونَ

ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ فَلَوْ لاٰ فَضْلُ اَللّٰهِ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَتُهُ لَکُنْتُمْ مِنَ اَلْخٰاسِرِینَ.

و یاد کنید هنگامی که از شما به پیروی از حق پیمان گرفتیم و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم: آنچه را به شما عطا کرده ایم که کتاب تورات حاوی همه حقایق هدایت است با قوت و قدرت دریافت کنید و آنچه را در آن است برای اجرا نمودن به خاطر داشته باشید تا پرهیزکار شوید.

آنگاه پس از آن پیمان گرفتن از وفای به آن روی گردان شدید، و اگر فضل و رحمت خدا بر شما نبود یقیا از زیانکاران بودید.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب استفاده می شود: ۱- پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل ۲- بر افراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل، ۳- فرمان توجه به تورات و عمل به آن ۴- پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق.

پیمان گرفتن خدا از بنی اسرائیل

پیمان حق از بنی اسرائیل در حقیقت دعوت از آنان به یک سلسله مسائل اعتقادی و اخلاقی و عملی است که در تورات آمده و آنان هم پس از حوادثی به آن حضرت آراسته شدن به آن حقایق را وعده دادند.

پیمان الهی از آنان بر اساس آیات هشتاد و سه و هشتاد و چهاره سوره بقره و آیه دوازدهم سوره مائده عبارت بود از این که جز خدا را عبادت نکنند و به پدر و مادر و خویشان و ایتام و مساکین احسان کنند و با مردم با خوش زبانی سخن گویند و نماز را بر پا دارند و زکات بپردازند و خون یکدیگر را به ناحق نریزند و یکدیگر را از خانه هایشان آواره نکنند و به همه پیامبران پیش از موسی و پس از موسی به ویژه پیامبر اسلام ایمان آورند و آنان را در همه زمینه ها تقویت کنند و یاری دهند و به پرداخت قرض الحسنه اقدام نمایند تا با اجرای این حقایق به

رشد و کمال برسند، و سعادت دنیا و آخرت خود را تامین نمایند و خداوند مهربان گناهانشان را بیامرزد، و آنان را به بهشت در آورد.

برافراشتن کوه بالای سر بنی اسرائیل

این مسئله هم که قطعاً جنبه اعجاز داشت سببی برای توجه دادن آنان به عظمت و قدرت حضرت حق بود به امید آن که از ترس و خوف آن باطنشان تلطیف شود و دست از لجاجت و تکبر نسبت به خواسته های حق بردارند و به پیمانشان عمل کنند و در راه اجرای فرمان های حق که به سود دنیا و آخرت خودشان بود استقامت ورزند.

این معجزه نه برای اجبار آنان به عمل به تورات بود، زیرا دین اجباری نیست و اگر بنا به گفته بعضی آن را برای مجبور نمودن آنان به گردن نهادن در برابر دین بدانیم باید اکثر معجزاتی که به دست موسی جاری شد مستلزم ایجاد اجبار بدانیم، این معجزه راه روحی و روانی و عقلی آنان را برای تسلیم شدن به حقایق هموار می کرد و به آنان در جهت عمل به خواسته های خدا و موسی آمادگی می داد.

به قول پرتوی از قرآن: آنچه از حالات و نفسیات یهود قرآن و تورات نقل می کند شاهد بر این است که ایمان محکم به دستورات و رسالت پیمبرشان نداشتند، و احساس به مسئولیت درآنان بیدار نبود، نه عقل عاقبت اندیش داشتند و نه وجدان بیدار و نه گوش شنوا، در چنین مغزهای جامد و اندیشه های کوتاه، پند و عاقبت اندیشی نیز اثر ثابت و همیشگی ندارد، این گونه مردم را تنها از راه حس ظاهر و نشان دادن عواقب سرپیچی از دستورات میتوان برای چندی تسلیم و خاضع نمود، باید چنان هراس و منظره هول انگیزی در دلشان ایجاد کرد و در برابر چشمشان نمایاند که همیشه در خاطرشان بماند، چنان که علمای اجتماع و

تربیت معتقدنـد که عواقب گناهها و لغزش ها را برای عامه کوتاه اندیش از مردم باید در صورت های محسوس و منظور نشان داد.

نمایانـدن کوه. . . بالای سر یهود گویا نمایش خوفناک عاقبت سست گرفتن و ترک قانون بوده تا با جای گرفتن این منظره مهیب در خاطر آنها، همه نیروی خود را برای حفظ و اجراء دستورات به کار اندازند. (۱)

فرمان توجه به تورات و عمل به آن

پس از آن که آن معجزه عظیم به وقوع پیوست و بنی اسرائیل این باز قـدرت حق را که نازل کننده تورات بر آنان بود در قرار گرفتن کوه بالای سرشان دیدنـد فرمان یافتند که تورات را با عقل و قلب دریافت کنند و نسبت به آن معرفت یابند و آنچه از مسائـل اعتقادی و اخلاقی و عملی در آن است به خاطر بسپارند و با اعضا و جوارح به آن عمل کننـد و به عبارت دیگر درون تاریـک را با نور معارفش روشن کننـد، و عقل خود را با آیاتش تقویت نماینـد، و نفوس خویش را از نگار زشتی های اخلاق بزداینـد و چشم و گوش و زبان و دست و شکم و شهوت و پا را در سیطره تصرف آیات آن در آورند تا با چشم به آیات و نشانه های حق بنگرند و به مطالعه حقایق برخیزند، و سحرگاهان مناجات و عباداتشان را با گریه چشم جلا و صفا دهند و دیده از بد دیدن حفظ کنند، و با گوش آیات و معارف الهی را از زبان موسی و قاریان حقیقی تورات بشنوند و مستمع تسلیمی در برابر حق باشند، و بـا زبـان مجهولات خود را بپرسند، و پرسش های دینی و علمی و اخلاقی به میان آرنـد، و آن را به عنوان ابزاری مثبت در ابراز حق و امر بمعروف و نهی از منکر بکـار گیرنـد و گمراهان را به راه راست هـدایت نماینـد و به تبلیغ دین خدا اقدام کنند، و با دست به نوشتن حقایق و حل

۱- ۱) - پرتوی از قرآن ج ۱ ص ۱۸۴.

مشکل مردم، و کار خیر برخیزند، و در شکم جز حلال خدا را قرار ندهند، و شهوت را با حفظ عفت و پاکدامنی جز از طریق ازدواج مشروع بکار نگیرند و با پای، جز در راه مثبت و طریق علم و زیارت اولیاء و دیدن صلحا و رفتن به مجالس معرفت و مساجد و معابد برای عبادت گامی برندارند و روشن تر این که تورات را با قلب و باطن و با بدن و جسم در کمال قوت دریافت کند چنان که در حدیثی از حضرت صادق (ع) رسیده هنگامی که از حضرت توضیح خُذُوا مٰا آتَيْنٰاكُمْ بِقُوَّةٍ را پرسیدند که:

«أبقوه بالابدان ام بقوه بالقلوب فقال بهما جمیعاً:» (۱)

آیا به قوت و قدرت بدنها یا به قوت و قدرت قلب ها حضرت فرمود هم با قدرت جسمانی، هم به قوت قلبی و باطنی هر دو با هم.

که البته این فرمان ویژه بنی اسرائیل نیست بلکه پیروان مکتب الهی در هر عصر و زمانی باید با درون و برون یعنی با معرفت و شناخت و عمل و اجرا کتاب خدا را دریافت کنند و با علم به آن و عمل به آن مصداق عینی آیات خدا شوند، و الا هوای نفس آنان را به اطاعت خود درآورد، و بر وجودشان لگام زند، و سوار جان و عقلشان گردد و به هر سو که خاطرخواه اوست آنان را سوق دهد.

هر که گریزد ز خراجات حق بارکش غول بیابان شود

توجه به داستان زیر که صورت و نمای کوچکی از حقیقت بالاست خالی از لطف نیست.

سلطانی نسبت به زنان و معاشرت و مجالست و هم خوابگی با آنان شوق و رغبت فراوانی ابراز می کرد، اکثر اوقات و ساعات شبانه روز را با آنان و در خلوت حرمسرا می گذرانید، وزیرش پیوسته او را از انس و معاشرت زیاد با زنان

۱- ۱) - نورالثقلین ج ۱ ص ۷۲ ح ۲۲۷.

نهی می کرد تا جائی که نصیحت های وزیر در او مؤثر افتاد و او ساعات کمتری را مصروف زنان می داشت.

یکی از کنیزان او که سخت مورد توجهش قرار داشت علت کناره گیری سلطان را از انس با زنان جویا شد.

سلطان گفت: وزیرم مرا از این کار و شهوت رانی در حد افراط بازداشته، کنیز گفت ممکن است با بخشیدن من به او مرا در اختیارش قرار دهی تا ببینی با او چه می کنم؟

سلطان کنیز را به وزیر بخشید، کنیز پس از آن که به خانه وزیر رفت با فنونی که می دانست و با طنازی و عشوه گری خود را به شدت مورد توجه وزیر قرار داد، و با زیبائی خویش و دلفریبی اش او را مفتون خویش ساخت، وزیر که سخت نسبت به کنیز دل از دست داده بود هر چه می خواست به آن بت طناز و لعبت دل فریب نزدیک شود کنیز به او راه نمی داد و می گفت به خدا سوگند از پذیرفتنت امتناع دارم مگر این که یک بار بر گرده ات سوار شوم!

شعله های سرکش غریزه و قدرت شهوت عنان اختیار از دست وزیر ربود و او را به سواری دادن به کنیز حاضر ساخت!

کنیز که قبلاً لگام و آنچه برای یک اسب لازم بود تهیه دیده بود بر پشت جناب وزیر نهاد و در میان اطاق سوارش شد، این سوارکاری وقتی انجام گرفت که سلطان در جایگاه مخصوصی بنا به قرار از پیش تعیین شده آن وضع را مشاهده می کرد، ناگاه سلطان از محل مذکور بیرون آمد و با شگفتی به وزیر گفت: این چه بلائی است که به آن مبتلا شده ای تو که مر از مجالست و معاشرت با زنان نهی می کردی و آن را بر من نمی پسندیدی!

گفت پادشاها من شما را می ترسانیدم تا به چنین بلای ناگواری دچار نگردی و اینان بر تو سوار نشوند، اینک با دیده خود چیره دستی اینان را دیدی که تا

جائی است که می توانند بر تمام شئون زندگی مردان مسلط گردند و بر آنان حکومت کنند! ! (۱)

پیمان شکنی بنی اسرائیل و فضل و رحمت حق

با پیمان استواری که از بنی اسرائیل دائر بر معرفت به کتاب خدا و عمل به آن و پیروی از دستورات موسی که مواد آن پیمان به تفصیل در آیات دیگر آمده گرفته شد و با این که آن معجزه عظیم یعنی کوه را بالای سرشان مشاهده کردند و تا اندازه ای دانستند که روی گردانی از برنامه های حق و پیمان شکنی به دلیل آن معجزه عذابی سخت به دنبال دارد باز به پیمان شکنی برخاستند و از هوا و هوس خود و شهوات بی مهارشان پیروی نمودند، و از بکار گرفتن عقل دوراندیش امتناع ورزیدند و با کتاب خدا و موسی سر مخالفت و ناسازگاری نهادند، ولی فضل و رحمت خدا شامل آنان شد و آنان را از دچار شدن به عذاب سخت ایمن داشت و باز هم راه مهلت را برای توبه و خودسازی و برگشت به تورات و تسلیم شدن در برابر حق و ایمان به پیامبران و انجام عبادت رب و خدمت به خلق باز گذاشت، ولی آنان آن مهلت را غنیمت ندانستند و به شکستن پیمان ادامه دادند، و از اجرای آیات تورات سر باز زدند و تجاوزات از حدود الهی و عبور از مرزهای ممنوعه و ستم بر خود و دیگران را تداوم دادند چنان که در آیات بعد می خوانیم.

۱- ۱) - کشکول بحرانی ۱۵۰.

تفسیر آیه ۶۵– ۶۶

اشاره

وَ لَقَدْ عَلِمْتُمُ اَلَّذِینَ اِعْتَدَوْا مِنْکُمْ فِی اَلسَّبْتِ فَقُلْنٰا لَهُمْ کُونُوا قِرَدَةً خٰاسِئِینَ.

فَجَعَلْنٰاهٰا نَکٰالاً لِمٰا بَیْنَ یَدَیْهٰا وَ مٰا خَلْفَهٰا وَ مَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِینَ.

و یقیناً شما سرگذشت کسانی از خودتان را که در روز شنبه از فرمان خدا تجاوز کردند و به صید ماهی پرداختند که به آنان به خاطر تجاوزشان گفتیم: بوزینگانی رانده شده و خوار شوید.

در نتیجه آن مجازات را عبرتی برای کسانی که شاهد حادثه بودند و کسانی که پس از آنان می آیند و پندی برای اهل تقوا قرار دادیم.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه سه حقیقت را درمی یابیم: ۱– حرمت شکنی یهود نسبت به روز شنبه روز بسیار مقدسشان ۲– عذاب شدید حرمت شکنی. ۳– عبرت و پند.

حرمت شکنی

شعائر الهی که از نظر معنوی و ارزش وجودی مورد توجه حضرت حق هستند و هر یک راهنمائی و نشانی برای عبادت خالصانه اند به خاطر این که اضافه تشریفی به وجود مقدس پروردگار دارند بسیار قابل احترام اند و به قول قرآن مجید بزرگداشت آن شعائر مایه در تقوای قلب دارد.

وَ مَنْ یُعَظِّمْ شَعٰائِرَ اَللّٰهِ فَإِنَّهٰا مِنْ تَقْوَی اَلْقُلُوبِ: (۱)

و هر کس شعائر خدا را بزرگ شمارد بدون تردید این بزرگ شمردن ناشی از تقوی دلهاست.

دلی که از تکبر و غرور و ریا و بخل و بدبینی در سایه ایمان به خدا و قیامت و از برکت معرفت به حقایق در پوشش و حصار تقوا قرار گرفته البته صاحبش حرمت و احترام شعائر خدا را نگاه می دارد.

شعائر الهی گاهی مکانی و گاهی انسانی و گاهی زمانی است، و عظمت و موقعیت هر کدام از شعائر از توجه حضرت حق به آنها و انتخابشان برای جهتی خاص نشأت می گیرد.

۱– ۱) – حج ۳۲.

تعطیل شنبه بنابر حکم تورات واجب و از شعائر ملت یهود و از دیگر فرائض آئین آنها بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

از خود آنان روایت شده: خداوند در روز شنبه ساختمان جهان هستی را به پایان رسانید، و بنی اسرائیل روز شنبه از مصر خارج شده و از ستم های طاقت فرسای فرعونیان نجات یافتند، بر آنان مقرر شده بود که در چنین روزی از هر کاری دست بردارند و به اجرای شعائر الهی و عبادت بپردازند و به ویژه از صید ماهی بپرهیزند.

وَ قُلْنا لَهُمْ لا تَعْدُوا فِي اَلسَّبْتِ وَ أَخَذْنا مِنْهُمْ مِيثاقاً غَلِيظاً

و به آنان فرمان دادیم در روز شنبه «از حکم حرمت صید ماهی» تجاوز نکنید و از آنان (برای اجرای احکام خود و پیروی از موسی) پیمانی بسیار محکم و استوار گرفتیم.

ولی برخی از یهود ساحل نشین که پیرو هوا و هوس و شهوات حیوانی بودند، و نمی خواستند به ارزش و عظمت احکام خدا بها دهند و همواره دنبال این بودند که به شکم و شهوت برسند و بر ثروت خود حتی با شکستن پیمان هایشان و بی توجهی به احکام الهی و دست اندازی به محرمات بیفزایند، برای سرپیچی از حکم حرمت صید ماهی در روز شنبه حیله ای بکار بستند و حرمت این قانون الهی را شکستند و آن این بود که چون دیدند روز شنبه کناره ساحل ها خلوت و دامی برای صید در کار نیست از روز قبل حوضچه هائی می ساختند و به دریا راه می دادند، و چون روز شنبه ماهی های فراوان به خاطر نبود صید به ساحل می آمدند از آب راهها به حوضچه ها می ریختند و آن حرمت شکنان راه بازگشت آنها را به دریا می بستند تا روز بعد به دامشان انداخته و صیدشان می نمودند.

کار آنان در مدتی طولانی ادامه یافت و حرمت شکنی شان پابرجا بود، به نصیحت دلسوزان توجهی ننمودند، و از نهی منکر ناصحان پیروی نکردند، قانون

حق را که به مصلحت دنیا و آخرت انسان است پشت سر انداختند، شعائر الهی را ناچیز گرفتند، روز شنبه را که برای آنان به عنوان روز عبادت مقرر شده بود روز تأمین مادیت و شهوت و شکم انگاشتند.

به مهلتی که خدا برای بازگشت حرمت شکن می دهد اعتنا نکردند، مهلت پایان یافت و زمان کیفر و عذاب سخت در برابر آنهمه سرسختی و لجاجت رسید.

از رسول خدا روایت شده است:

«ان الله یمهل الظالم حتی اذا اخذه لم یفلته:» (۱)

خدا به ستم پیشه مهلت می دهد چون مهلت پایان یابد او را به عذاب سخت می گیرد و راه رهائی و نجات را بر او می بندد.

از ابن عباس روایت شده: اهل شهری که کنار ساحل می زیستند هفتاد هزار نفر بودند و به سه گروه تقسیم شدند: گروهی راه نافرمانی پیش گرفتند و از نگاه داشتن حرمت شنبه سر باز زدند و در آن روز به فسق و فجور و شرابخواری و گناه روی آوردند، گروه دوم آنان را نهی می کردند و از عقوبت حق بر حذر می داشتند و از کارهای خلاف آنان ناراضی بودند و گروه سوم در سکوت و خاموشی نسبت به عصیان به سر می بردند، ابن عباس می گوید:

«نجی الناهون، و هلك المصطادون و لا ادری ما فعل بالساکتین:» (۲)

نهی کنندگان از منکر نجات یافتند، صیادان روز شنبه هلاك شدند، و نمی دانم به سکوت کنندگان چه رسید.

عذاب شدید حرمت شکنی

وای از روزی که مهلت خدا نسبت به اهل فسق و فجور و حرمت شکنان پایان پذیرد و نوبت عذاب رسد، آن روز برای ستم پیشگان و اهل گناه روز بسیار

۱- ۱) - کشف الاسرار ج۱، ص ۲۲۲.

۲- ۲) - همان مدرك ص ۲۲۲.

سختی است، تمام درهای نجات و راه های فرار بسته می شود و قدرت اهل گناه به صفر می رسد، و از طرف هیچ کس یاری نمی شوند و خود هم نمی توانند خود را یاری دهند.

امر و فرمان تکوینی خدا بر عذاب لج بازان و متکبران و حرمت شکنان فرا رسید.

فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ

فاء در قلنا که فاء تفریع است و فرمان کُونُوا دلالت بر سرعت فوق العاده انجام فعل و تأثیر آن حرمت شکنی در ظهور این امر و تحقیق متعلق آن است، تجاوز به حریم مقدس شعار دین آنان را زمینه داد تا به فرمان تکوینی حق به شکل بوزینگان مطرود و خوار درآمدند.

این دگرگونی صورت انسانی به صورت حیوانی که امری ظاهری بود نه باطنی چنان که از صریح آیه شریفه استفاده می شود، نتیجه تراکم ملکات حیوانی و استواری آن در نفوس یهود پیمان شکن بود که به امر تکوینی حق در ظاهر آنان نمایان شد و شکل واقعی بوزینه آن حیوان مسخره و مقلد را گرفتند.

مفسرانی که به تاویل آیه دست انداخته اند و می گویند باطن آنان مسخ شد، یا جمله را تعبیری برای سرزنش و اهانت احتمال داده اند با آیه شریفه هیچ تناسبی ندارد، علاوه بر اینکه مسخ باطن یا عنوان سرزنش اهانت مایه عبرت نمی باشد.

مایه عبرت آن واقعیتی است که با چشم قابل مشاهده و سبب ترس انسان از افتادن در حادثه و جریانی مانند آن است.

آری بنی اسرائیل حیله گر و بازی کننده با قوانین الهی، و مقلدان هوا و هوس به ظاهر صورت و جسم به شکل بوزینه درآمدند و ایجاد این دگرگونی بر قدرت بی نهایتی که هر لحظه در عرصه گاه هستی میلیاردها دگرگونی به وجود می آورد بسیار بسیار آسان است.

ص:۱۴۳

تربیت های مادی و غیر دینی و شعائر قومی و ملی نمی تواند ملّتی را برپا دارد، این ملّت چون شعائر و نوامیس دین را رها کنند، وحدت و قدرت و معنویات خود را یکسره می بازند و چون بوزینگان ملعبه و تقلیدچی دیگران می گردند و دیگر در سرنوشت خود تأثیری ندارند و از صحنه زندگی رانده می شوند» کُونُوا قِرَدَةً خٰاسِئِینَ .

روح البیان می گوید: این بلاـ و خسارت پاداش کسی است که قدرشناس احسان نباشد، و آن که احسان منعم را با کفران نعمت هایش پاسخ دهد از عرصه عزت وصال به ذلت هجران و ممنوع شدن از فیوضات منعم درآید.

عقوبت امت های گذشته به عذاب خسف و مسخ بر اجسادشان بود و عقوبت و کیفر گناهان این امت بر قلوب آنان است، و عقوبت قلوب از عقوبت نفوس سخت تر و شدیدتر است.

وَ نُقَلِّبُ أَفْئِدَتَهُمْ وَ أَبْصٰارَهُمْ: (۱)

و دلها و دیدگانشان را که وسیله فهم و بصیرت است به کیفر گناهانشان وارونه و دگرگون می کنیم تا از اتصال به حقایق محروم شوند و از آلوده شدن به هر گناهی احساس ندامت نکنند، و به توبه و انابه باز نگردند! !

آری کسی که در خدمت حضرت ربّ ادب نورزد، و در اثناء سلوک قدم از جاده حق بیرون گذارد، و با قدم احترام و حرمت به بساط قرب در نیاید مستوجب حرمان از فیوضات، و جلب کننده ی خسارات، و مبتلای به عقوبات مولا می شود.

علامت مسخ قلب افتادن در انواع محرمات و غلطیدن در انواع معاصی، و آلوده شدن به گناهان گوناگون است.

۱- ۱) - انعام ۱۱۰.

خوک بـا ولع و حرص نجاسـات و لاـشه هـای گندیـده را می خورد، صـاحب قلب مسـخ شـده هم با حرص و ولع سـراغ انواع گناهان و خوردن محرمات از قبیل رشوه و غصب و مشروبات الکلی و. . . می رود.

نشانه مسخ قلب سه چیز است: شـیرینی طاعت و عبادت را در نمی یابد، از معصـیت ترس و هراس ندارد، و از مرگ دیگران و حادثه ها عبرت نمی گیرد.

عبرت و پند

خداونـد می فرمایـد آن کیفر سـخت و مجـازات سـنگین را که دگرگونی چهره انسـانی خطاکـاران به صورت بوزینه بود برای شاهـدان حـادثه و همه امت هـائی که پس از آنـان می آینـد مایه عبرت و برای اهل تقوا مایه آماده سازی بیشتر برای رجوع به خـدا اصـلاح باطن قرار دادیم، زیرا زمینه پندپـذیری در اهل تقوا آماده و فراهم است، چون خواست باطن آنان این است که به هر وسیله ممکن خود را از عذاب دنیا و آخرت حفظ کنند، و آن که چنین حالتی دارد پند و موعظه بیشتر در او مؤثر می شود.

ما اگر مانند بیداران و اهل بصـیرت به جهان و دگرگونی ها آن، و به تاریخ انسان و حوادثی که بر آن گذشـته به دقت بنگریم به این نتیجه می رسـیم که جهـان و دگرگونی هـایش و تاریـخ انسـان و همه حوادثش مـایه عبرت و پنـد است، و میتوان از هر عـبرت و پنـدی برای خودسـازی و تربیت نفس، و پختن عقـل، و بیـدار کردن وجـدان و تقـویت فطرت، و بـازگشت به حق، و آراسته شدن به عبادت رب و خدمت به خلق استفاده کرد.

امور برای عبرت آموزی و پند گرفتن بسیار فراوان است، ولی عبرت گیرنده و پندآموز بسیار کم است به قول امیرمؤمنان (ع) :

«ما اکثر العبر و اقل الاعتبار!»

عبرت چه بسیار است و عبرت گیرنده چه اندک!

بیداران و سالکان و حکیمان و شاعران با بصیرت از هر چیزی و از هر جریانی عبرت گرفتند و برای اهلش عبرت ارائه کردند.

ص:۱۴۵

لسان الغیب با تماشای گنبد خضرای فلک و هلال ماه نو عبرت می گیرد و عبرت می آموزد:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو ج

یادم از کشته ی خویش آمد و هنگام درو حافظ، حافظ قرآن با دیدن آب جاری در جوی عبرت می گیرد و عبرت می آموزد: بر لب جوی نشین و گذر عمر ببین جج

کین اشارت زجهان گذران ما را بس جصائب از هر مطلبی حادثه ای و جریانی عبرتی به دست می دهد: صائب مخور فریب ز ابناء روزگار

tt یوسف به ریسمان برادر به چاه شد

صائب از دیدن اشک کباب که به روی آتش می ریزد و آتش را شعله ورتر می کند پندی جانانه می آموزد:

اظهار عجز پیش ستم پیشگان خطاست

ttt اشک کباب باعث طغیان آتش است

صائب با دیدن خار خشک و بی قیمت سر دیوارهای گلین می گوید:

من از روئیدن خار سر دیوار فهمیدم

که ناکس کس نمی گردد به این بالا نشیمنهاشاعری بینا برای علاج خودبینی از مردمک دیده پند و نصیحت ساخته می گوید: از مردمک دیده بباید آموخت ج

دیـدن همه کس را ندیـدن خود را شـاعری از حوادث پی در پی که در منطقه عراق به ویژه کوفه به وقوع پیوست عبرت و پند می سازد و همه را به بیداری می خواند: نادره مردی ز عرب هوشمند ج

گفت به عبـدالملک از روی پند ججروی همین مسـند و این تکیه گاه ججزیر همین قبّه و این بارگاه جبودم و دیدم بر ابن زیاد ججآه چه دیدم که دو چشمم مباد ججتازه سری چون سپر آسمان طلعت خورشید ز رویش نهان

بعد ز چندی سر آن خیره سر ج

بد بر مختار به روی سپربعد که مصعب سر و سردار شد دستکش او سر مختار شد نک سر مصعب به تقاضای کار جتا چند کند با تو دگر روزگار ججالبته در میان همه عبرت های روزگار از همه مهم تر و برای بیداری از همه قوی تر عذاب ها و بلاها و گرفتاری ها و سختی هائی است که متوجه گناهکاران و بی ادبان و عاصیان و خطاکاران و مبتکران مغرور و فرعون ها و نمرودها و ستم گران روزگار گردید که وضع نکبت بار آنان در پایان کارشان برای دیگران بخصوص هم مسلکانشان بهترین عبرت و بیدار کننده ترین پند است. هارون روزی بهلول را دید، به او گفت مدتی است در آرزوی دیدارت بودم، بهلول گفت: اتفاقاً من به هیچ صورت به دیدار تو مشتاق نیستم، هارون از او درخواست پند و موعظه کرد بهلول گفت: تو را چه موعظه ای داشته باشم و به کدام برنامه پندت دهم؟ سپس اشاره به ساختمان های بلند و قصرها و قبرستان کرد و گفت: این قصرها و کاخ های سر به فلک افراشته از کسانی است که هم اکنون در زیر خاک تیره این قبرستان اسیر و از همه جا رانده سر در خاک دارند، ای هارون چه حالی خواهی داشت روزی که برای بازپرسی و بازخواست در پیشگاه حقیقت و عدل الهی بایستی و حضرت حق به اعمال و کردارت رسیدگی کند، در کمال دقت از تو حساب بخواهد؟ و چه خواهی کرد در آن زمانی که خداوند به اندازه ای در حساب دقت و عدالت ورزد که حتی از عملت گرچه به اندازه هسته خرما و پرده ی نازکی که آن هسته را در میان گرفته و آن نخ باریکی که در شکم هسته است و آن خط سیاهی که در کمر آن هسته است باشد بازپرسی نماید و در تمام این مدت بازخواست تو گرسنه و تشنه و برهنه و در میان جمعیت محشر روسیاه و دست خالی باشی؟ !

در چنین روزی همه به تو می خندند و بیچاره و درمانده خواهی بود، هارون از این موعظه و پند بی اندازه متأثر شد و اشک از دیده فرو ریخت، (1)ولی به خاطر تعلق افراطی اش به اموری مادّی و حکومت چند روزه دنیا از آن موعظه طرفی نبست.

۱- ۱) - بهلول عاقل

تفسیر آیه ۶۷

اشاره

وَ إِذْ قٰالَ مُوسىٰ لِقَوْمِهِ إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبَحُوا بَقَرَةً قٰالُوا أَ تَتَّخِذُنٰا هُزُواً قٰالَ أَعُوذُ بِاللّٰهِ أَنْ أَكُونَ مِنَ اَلْجٰاهِلِينَ.

و یاد کنید زمانی که موسی به قومش گفت: خدا به شما فرمان می دهد گاوی را ذبح کنید گفتند: آیا ما را مسخره می کنی؟ گفت: به خدا پناه می برم از این که از نادانان باشم.

شرح و توضیح

از آیه شریفه دو مطلب استفاده می شود: ۱- شکستن حرمت موسی ۲- جایگاه ادب در زندگی

شکستن حرمت موسی

گویا از جمله اول آیه شریفه به ویژه از کلمه « لِقَوْمِهِ » بتوان استفاده کرد که موسی به بنی اسرائیل گفته باشد یا قومی إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ. . . ای قوم من، ای جامعه من خدا به شما فرمان می دهد. . . . . .

این تعبیر که از مفهوم آیه استفاده می شود و به عبارت دیگر از عمق آیه شریفه بر می آید نشانگر محبت و علاقه و ارزش دهی موسی هم چون دیگر پیامبران و مصلحان واقعی به انسان هاست.

علاقه و محبتی که به پشتوانه ی آن از مردم جدا نمی شدند و از آنان روی نمی گرداندند و بر اثر آن به کار با عظمت و بی نظیر خود دستگیری از بندگان برای نجاتشان از نکبت ها و تاریکی ها و جهالت ها و هدایتشان به سوی خدا و آئین الهی و هر عمل خیری ادامه می دادند و بر آن پافشاری می نمودند و به آزارها و مضیقه ها و مشکلات و مصائبی که از این ناحیه به آنان می رسید صبر و استقامت و شکیبائی غیر قابل وصف از خود نشان می دادند.

موسی (ع) ذبح گاو را در کلامش به بنی اسرائیل فرمان و دستور خدا اعلام می کند و می گوید: خداوند به شما امر می نماید که گاوی را ذبح کنید و هیچ قید و شرطی را هم برای گاو بیان نمی کند، اگر آنان گاوی معمولی را ذبح می کردند،

فرمان خدا را اطاعت کرده بودند، و امر حضرت حق را به اجرا گذاشته بودند و با سئوالات گوناگونشان کار را سخت و دشوار نمی کردند، اما به اختیار خودشان کار را به مضیقه و سختی کشاندند و برای پیدا کردن گاو مورد نظرشان خود را در رنج و زحمت قرار دادند.

نسبت فرمان ذبح به حضرت حق که حقیقت هم داشت و به راستی فرمان خدا بود إِنَّ اَللّٰهَ يَأْمُرُكُمْ برای این بود که از شک و شبهه بنی اسرائیل در رابطه با این مسئله مهم که هم برای آنان مایه تصفیه اعتقاد بود و هم مشکل بزرگی را حل می کرد جلوگیری کند و تصور نکنند موسی این مطلب را از پیش خود گفته و می خواهد آنان را به کاری معمولی وا دارد.

این گاوکشی برای این بود که «بنی اسرائیل چون سالیان دراز محکوم مصریان بودند، مانند هر قوم محکوم و زبون دیگران، خواه ناخواه اوهام و معتقدات مصریان بر آنان چیره شده بود، یکی از مقدسات مصری ها گاو بود، گویا احترام و تقدیس گاو در مصر مانند هند بیشتر در طبقه کشاورزان و دام داران شایع بود، چون بنی اسرائیل با این طبقه که اکثریت مردم آن سرزمین بودند آمیزش داشتند، تقدیس و پرستش گاو آنچنان سرایت کرد که بیشتر آنان عقیده یگانه پرستی و اعتقاد توحیدی پدران خود را فراموش کردند، شاید تقدیس گاو پس از خروج از مصر و زندگی طولانی در بیابان و معاشرت با قبائل گاوپرست نیز در آنان مؤثر بوده، در هر جا و به هر طریق باشد تقدیس گاو و گوساله در نفوس آنان ریشه داشته و محبت آن قلوبشان را فرا گرفته بود، چنان که در همین سوره بقره آیه ۸۸ به آن اشاره می کند:

وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ اَلْعِجْلَ.

ص:۱۵۰

بنابراین اتخاذ گوساله پس از چند روز غیبت موسی از جهت غفلت و پیش آمد ناگهانی یا اغفال نبوده بلکه منشأش علاقه و کشش باطنی آنان به چنین پرستشی بود.»

این گاوکشی آنهم به دست خودشان برای این بود که خاطره تقدیس و پرستش آن از ذهن ها و باطن ها زدوده شود، و اعتقادشان از آلودگی پاک گردد و تصفیه شود، و از این بت قطع گردد و متوجه خدای جهان آفرین شوند و دلی پاک از بت ها و صنم ها به سوی او برند، و آن خانه معنوی را پس از در هم شکستن بت گاو و گوساله افق تجلی توحید نمایند و در سایه ایمان خالص به حضرت حق به عبادت عارفانه و عاشقانه برخیزند.

از جهت دیگر پیش آمد قتلی که همه بنی اسرائیل را مضطرب کرد، و اوضاعشان را به هم ریخت، و امنیت خاطرشان را در معرض تهدید قرار داد و می رفت که به نزاع و جنگ قبیله ای منجر شود و آتش خانمان سوزی را شعله ور سازد به موسی میدان داد که فرمان خدا را درباره کشتن گاو با آن که اجرایش بر بنی اسرائیل بخاطر تقدیس گاو بسیار سخت و دشوار بود اعلام کند تا با زدن عضوی از آن به بدن مقتول حیات به او باز گردد و قاتل را معرفی کند و آتش فتنه را بخواباند، اعتراضات و سئوالات گوناگون و بهانه جوئی های عجیب و غریب که در تاریخ معروف به بهانه های بنی اسرائیلی شده برای این بود که شاید فرمان حق به ذبح گاو متوقف شود و راه فراری از این حکم به رویشان باز شود تا به قداست گاو به اعتقادشان تجاوز نشود و حریم مقدس گاو محفوظ بماند! !

اما فرمان الهی بدون برو برگرد باید اجرا می شد، و تعویق نسبت به آن جا نداشت، ولی بنی اسرائیل که دل به گاو داشتند و نمی خواستند دست به ذبح آن

ببرند با همان روح جمود و تعصب جاهلی و تردید و شک درباره هر دستور با زبانی تند و لحنی زننده به موسی گفتند:

أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً؟ ! !

و آن حضرت با لحنی آرام و زبانی ملایم و کلامی با مفهومی معنوی و عالی به آنان گفت:

من از این که از نادانـان به موقعیت ها، و حقایق و به ویژه مقام والای انسان باشم به خـدا که پناه دهنـده هر پناهنـده ای است و قدرتش نسبت به هر چیز فراگیر است پناه میبرم.

نسـبت دادن بازی گرفتن دیگران و مسـخره کردن انسان به یک پیامبر آن هم سومین پیامبر اولوالعزم و دارنده مقام کلیم اللهی و بنـده صالـح و خـالص و مخلص پروردگـار که منبع کرامت و بزرگی و شـرف و عزت و اصالت و صـداقت بود از هر نسـبت ناروائی نارواتر و نابجاتر است!

به بازی گرفتن دیگران و مسخره کردن آنان کار مردم پست و فرومایه و بی ادب است، اینانند که دیگران را ملعبه هوا و هوس خود می سازند و ارزش خویش و دیگران را نمی شناسند.

پیامبران می دانند که انسان مقامی مادون حق و مافوق همه موجودات است.

پیامبران می دانند که انسان بنیان الله و خلیفه خدا روی زمین است.

پیامبران می دانند که انسان سـرّ خدا و خدا سـرّ انسان است، پیامبران همه اسـتعدادها و ارزش های معنوی انسان را می شناسند، آن بزرگـواران هـدفی در مقـام تعلیم جز شـناساندن این اسـتعدادها و ارزش هـا و از قـوه به فعلیت رسانیـدن آنهـا ندارنـد، و با دستوراتی که از جانب خدا و خود ابلاغ می کنند می خواهند این استعدادها و ارزش ها را بالا ببرند و از سقوط نگاه دارند.

ص:۱۵۲

آنـان می داننـد که اسـتهزاء به انسـان و به مسـخره گرفتن او کـاری بسـیار نـاروا و ناشـایست است و اسـتهزاء کردن دیگران از گناهان محسوب شده، و مقام بلند عصمت آنان امتناع از این کار داشت.

ابن عباس در ذیل آیه ۴۹ سوره کهف:

«یا ویلتنا مال هذا الکتاب لا یغادر صغیره و لا کبیره الا احصاها» می گوید:

«الصغیره التبسّم بالاستهزاء بالمؤمن والکبیره القهقهه بذلک (۱)و هو اشاره الی ان الضحک علی الناس من الجرائم و الذنوب:»

صغیره تبسم مسـخره آمیز به مـؤمن و کـبیره خنـده قهقه اسـتهزائی به اوست از گفتـار ابن عبـاس که شـاگرد امـام معصـوم بوده استفاده می شود که خنده مسخره نسبت به مردم از جرائم و گناهان است.

مسخره کردن مردم در حقیقت کوچک شمردن آنان و سبک انگاشتن ایشان و فرومایه دیدن آنان است.

آیا چنین کاری آنهم بر پیامبری معصوم و دلسوز و علاقه مند به هدایت همه انسان ها سزاوار است؟ !

ولی بنی اسرائیل بی تربیت، و آلوده به تردید و شک در نبوت موسی، با توجه به حسّ گرائی و سبک مغزی که حاکم بر آنان بود مقام موسـی را که مقامی عرشی و الهی بود تا حد یک دلقک و بازی گر پائین آوردند و در ارتباط با فرمانی که موسی از جانب خدا به آنان ابلاغ کرد گفتند:

أَ تَتَّخِذُنا هُزُواً؟ ! !

جایگاه ادب در زندگی

ادب زمینه ساز رشد و بستر آراسته شدن انسان به تربیت اسلامی و سبب آبرو و احترام انسان نزد خدا و میان مردم است.

ادب به کوچک و بزرگ چه در گفتار و چه در کردار عامل جلب فیوضات الهی و سـبب سـعادت و خوشـبختی، و ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.

۱- ۱) - محجه البیضاء ج ۵ ص ۲۳۶.

از رسول خدا و امیرمؤمنان و دیگر امامان در این زمینه روایات بسیار مهمی رسیده که توجه به آنها و فراگیری آنها جداً بر هر مسلمان و بلکه هر انسانی لازم و واجب است.

رسول خدا فرمود:

«الحرمات التی تلزم کل مؤمن رعایتها و الوفاء بها: حرمه الدین، حرمه الادب، و حرمه الطعام:» (۱)

حرمت هائی است که رعایت و وفای به آنها بر هر مؤمنی لازم است: احترام به دین، حرمت ادب، و حرمت غذا.

از امام موحدان امیرمؤمنان روایت شده است:

«ما هلک امرء عرف قدره:» (۲)

کسی که اندازه و قدر خود را شناخت و همه جا این قدرشناسی را به کار گرفت هلاک و بی آبرو نشود.

«العلم وراثه کریمه، و الادب حلل حسان، و الفکره مرآه صافیه، والاعتذار منذر ناصح، و کفی بک او با لنفسک ترکک ما کرهته لغیرک:» (۳)

دانش و علم میراثی گران، و ادب زینت و زیوری زیبا، و اندیشه آئینه ای صاف، و پوزش پندآموزی خیرخواه، و ادب تو آنچه را که برای خود نمی پسندی برای دیگران بکار نمی بندی تو را کافی و بس است.

«فسد حب من لیس له ادب:» (۴)

حب و شرافت کسی که فاقد ادب است تباه و ضایع است.

«لا حب ابلغ من الادب:» (۵)

حب و شرافتی رساتر از ادب نیست.

«الادب خیر میراث و حسن الخلق خیر قرین:» (۶)

ادب بهترین میراث و خوش خلقی بهترین همدم است.

۱- ۱) - تحف العقول ۵۴.

۲- ۲) - بحار ج ۷۲ ص ۶۶.

۳- ۳) - بحار ج ۷۲ ص ۶۷.

۴- ۴) - تحف العقول ۹۱.

۵- ۵) - بحار ج ۷۲ ص ۶۷.

۶- ۶) - تحف العقول ۹۱.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«خمس من لم تکن فیه لم یکن فیه کثیر مستمتع قیل و ما هن یا بن رسول الله؟ قال: الدین، و العقل، و الحیاء و حسن الخلق و حسن الادب:» (۱)

پنج چیز در هر کس نباشد، در او بهره زیادی نیست: گفتند آنها چیست؟ فرمود: دین، عقل، حیا، خوش خلقی، و ادب نیکو.

علی (ع) فرمود:

«لا غنی کالعقل، و لا فقر کالجهل، و لا میراث کالادب، و لا ظهیر کالمشاوره:» (۲)

هیچ ثروتی چون عقل، و هیچ تهیدستی چون نادانی، و هیچ میرای چون ادب، و هیچ پشتیبانی چون مشورت نیست.

و نیز آن حضرت فرمود:

«انکم الی الکتساب الادب احوج منکم الی اکتساب الذهب و الفضته:» (۳)

به راستی شما به تحصیل ادب نیازمندتر از کسب طلا و نقره هستید.

موسی (ع) که منبع ادب و کرامت بود از تهمتی که به او زدند به خدای قادر پناه برد و به آنان گفت:

أَعُوذُ بِاللّهِ أَنْ أَکُونَ مِنَ اَلْجاهِلِینَ

آری تمسخر و استهزاء جز از مردم بیادب و نادان صادر نمیشود، استهزاء به غیر یا استهزاء به خلقت اوست یا به کاری از کارهای وی مسخره کردن کیفیت خلقت مردم هیچ جایگاهی در عقل و منطق ندارد، و امّا فعل غیر اگر قبیح و نادرست است واجب و لازم است او را نسبت به زشتی کردارش بیدار کنند و با امر بمعروف و نهی از منکر از انحراف فعلی نجاتش دهند در هر صورت استهزاء گناه سنگینی است که جز از مردم جاهل و نادان صادر نمی شود.

۱- ۱) - بحار ج ۷۲، ص ۷۳.

۲- ۲) - بحار ج ۱، ص ۹۵.

۳- ۳) - غرر الحکم. ج ۱ ص ۳۰۳.

ذبح بقره فلسفه و هدفی بسیار عالی داشت، بنی اسرائیل بی توجه به آن هدف به موسی توهین روا داشتند، حضرت حق که فرمان به ذبح از پیشگاه مقدسش صادر شده بود اراده داشت تا با ذبح گاو به دست بنی اسرائیل که محبوب آنان و در نظرشان مقدس بود به توحید خالص برگردند، و به عرصه توبه و انابه از آلودگی باطن درآیند، و ریشه ارادت و وابستگی به گاو به عنوان موجودی مقدس و معبود و مورد پرستش از سرزمین قلب آنان کنده شود، تا با زدوده شدن غبار شرک باطنشان آماده تجلی توحید ناب شود، و نیز مشکل قتلی که برای آنان پیش آمده بود برطرف گردد، ولی آنان از طرفی موسی را متهم به بازیگری با دیگران و به مسخره گرفتن افراد نمودند و از طرف دیگر با سئوالات گوناگون درباره گاو که چگونه باشد، چه رنگی او را پوشانده باشد، و. . . . . کار را بر خود سخت نمودند و خدا هم کار را بر آنان به خاطر لج بازی و اصرار بر پرسش های بیجا که در حقیقت به خیال خودشان راه فراری برای انجام نگرفتن ذبح بود سخت گرفت.

ص:۱۵۶

تفسیر آیه ۶۸- ۶۹- ۷۰- ۷۱

اشاره

قالُوا اُدْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَهٌ لا فارِضٌ وَ لا بِکْرٌ عَوانٌ بَیْنَ ذلِکَ فَافْعَلُوا ما تُؤْمَرُونَ

قالُوا اُدْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما لَوْنُها قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَهٌ صَفْراءُ فاقِعٌ لَوْنُها تَسُرُّ اَلنّاظِرِینَ

قالُوا اُدْعُ لَنا رَبَّکَ یُبَیِّنْ لَنا ما هِیَ إِنَّ اَلْبَقَرَ تَشابَهَ عَلَیْنا وَ إِنّا إِنْ شاءَ اَللّهُ لَمُهْتَدُونَ

قالَ إِنَّهُ یَقُولُ إِنَّها بَقَرَهٌ لا ذَلُولٌ تُثِیرُ اَلْأَرْضَ وَ لا تَسْقِی اَلْحَرْثَ مُسَلَّمَهٌ لا شِیَهَ فِیها قالُوا اَلْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ فَذَبَحُوها وَ ما کادُوا یَفْعَلُونَ

گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن سازد که آن گاو چگونه گاوی باشد، گفت: خدا می فرماید: آن گاوی است نه پیر از کار مانده نه جوان نارسیده بلکه گاوی میان این دو نوع گاو است پس آنچه را به آن فرمان داده اند انجام دهید. گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما بیان نماید رنگ آن چگونه است؟ گفت: خدا می فرماید: گاوی است زرد رنگ که بینندگان را شاد و مسرور می کند.

گفتند: از پروردگارت بخواه برای ما روشن سازد نهایتاً آن گاو چه گاوی است؟ زیرا این گاو بر ما مبهم و مشبه شده و اگر خدا بخواهد به شناخت آن هدایت خواهیم شد.

گفت: خدا می گوید: گاوی است که نه رام است تا زمین را شخم زند و نه زراعت را آبیاری نماید، از هر عیبی سالم است، و رنگی مخالف رنگ اصلی در او نیست، گفتند: اکنون حق را برای ما آوردی، پس آن را ذبح کردند در حالی که مایل نبودند فرمان خدا را اجرا کنند.

شرح و توضیح

در میان سئوالات گوناگون یهود از موسی چند بار غرور و کبر این قوم عنود و به طور مکرر بی حرمتی به حریم حضرت حق به چشم می خورد، که دلالت بر انحراف اخلاقی و عملی بنی اسرائیل و نهایت بی ادبی و بی تربیتی آنان دارد.

تکرار دو بار « لَنا » در آیه ۶۸ دلیل بر غرور و کبر و خود بزرگ بینی این قوم است که حکایت از فساد اخلاق آنان دارد، جمله اُدْعُ لَنا رَبَّکَ ای موسی به پروردگارت بگو که نشان می دهد حضرت رب را فقط رب موسی می دانستند و میان خود و رب جدائی قائل بودند، و گویا ربوبیت حضرت حق را نسبت به

خود قبول نداشتند حکایت از انحراف اعتقادی و بی ادبی آنان نسبت به پروردگار دارد. در بخش آخر آیه که موسی به آنان می فرماید آنچه را فرمان یافته اید انجام دهید، ولی آنان از انجام فرمان حق سر باز زدند و باز سئوالات بیجای خود را دنبال کردند حکایت از بی دینی و بی ایمانی و عدم احترام آنان به قانون الهی دارد، تکرار دو بار « لَنا » و یک بار اُدْعُ لَنا رَبَّکَ در آیه شریفه ۶۹ باز دلیل بر کبر و غرور خود بزرگ بینی آنان و بی حرمتی به حضرت حق و بی ادبی نسبت به موسی دارد، و ادامه سئوال نشان از فرار آنان برای اجرای فرمان خداست.

تکرار دو بار لَنا و یک بار اُدْعُ لَنا رَبَّکَ در آیه ۷۰ باز هم بیانگر اخلاق و اعتقاد فاسد و انحراف عملی آنان است، و جمله إِنْ شاءَ اَللّٰهُ لَمُهْتَدُونَ بیانگر توهین به حضرت موسی است که اگر خدا برای ما نوع آن گاو را روشن کند ما راه را خواهیم یافت ولی بیان تو قاصر از راهنمائی ماست و بلکه سخنان تو گمراه کننده است! ! جمله اَلْآنَ جِئْتَ بِالْحَقِّ در آیه ۷۱، اکنون حق را برای ما آوردی نشان گر این معناست که گویا موسی پیش از این با آوردن عصا، و شکافتن دریا، و ارائه تورات و دیگر معجزه ها حق را نیاورده بود فقط روشن کردن اوصاف گاو در مکتب او حق بوده! ! این برخورد نیز کمال بی ادبی آنان را نسبت به موسی و نداشتن ایمان نسبت به معجرات آن حضرت را نشان می دهد و در پایان آیه می گوید: گاو را بالاخره ذبح کردند ولی به خاطر قداست بی مبنائی که گاو نزد آنان داشت مایل به انجام این کار نبودند، که عدم تمایلشان به ذبح گاو نشان می دهد که هنوز ریشه گاو و گوساله پرستی در باطن آنان فعالیت داشت و گاو نزد آنان بر فرمان خدا و فرهنگ موسی مقدم بود! !

تفسیر آیه ۷۲– ۷۳

اشاره

وَ إِذْ قَتَلْتُمْ نَفْساً فَادّارَأْتُمْ فِيها وَ اَللّٰهُ مُخْرِجٌ ما كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ

فَقُلْنا اِضْرِبُوهُ بِبَعْضِها كَذٰلِكَ يُحْيِ اَللّٰهُ اَلْمَوْتىٰ وَ يُرِيكُمْ آياتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ

و یاد کنید هنگامی که کسی را کشتید و درباره (قاتل او که از کدام قبیله دوازده گانه بنی اسرائیل است) به نزاع و ستیز برخاستید و خدا آشکار کننده چیزی است که پنهان می داشتید.

پس گفتیم پاره ای از آن گاو ذبح شده را به مقتول بزنید تا زنده شود و قاتل را معرفی کند، خدا مردگان را اینگونه زنده می کند و نشانه های قدرت و ربوبیت خود را به شما می نمایاند تا بیندیشید.

شرح و توضیح

از دو آیه شریفه چند مطلب قابل استخراج است: ۱– قتل نفس ۲– ظهور پنهانی ها به اراده حق. ۳– زنده شدن مردگان به خواست خدا. ۴– زمینه های تعقل و اندیشه.

قتل نفس

کشتن انسان و ریختن خون او به ناحق و براساس ستم و ظلم، و نشانیدن خانواده هائی بی گناه به داغ و عزای او از گناهان کبیره و معاصی بزرگ است و برای شفای زخم داغ دیدگان داروئی وجود ندارد و چه بسا پدران و مادران و همسران و یتیمان که پس از مقتول به رنج های فراوان، و افسردگی و درماندگی، و مشکلات گوناگون و اختلالات روانی دچار شدند که همه و همه نشانگر عظمت گناه قتل و جنایت نسبت به انسانی مظلوم و بی گناه است، و بسیار پیش آمده که قتل بی گناهی سبب اختلاف و نزاع و ستیز سنگین میان خانواده ها و قبائل شده و به کشتارهای زیاد به عنوان انتقام و زخمی شدن و مجروحیت افراد کشیده شده و خلاصه موجی سنگین از فتنه و فساد به وجود آورده است.

قرآن مجید گناه قتل به ناحق را بسیار سنگین دانسته تا جائی که می فرماید:

مِنْ أَجْلِ ذٰلِکَ کَتَبْنٰا عَلیٰ بَنِی إِسْرٰائِیلَ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِی اَلْأَرْضِ فَکَأَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِیعاً. . . (۱)

به این سبب بر بنی اسرائیل لازم و مقرر نمودیم که هر کس انسانی را جز برای حق قصاص، یا بدون آن که فسادی در زمین کرده باشد به قتل برساند، چنان است که همه انسان ها را کشته است.

و درباره کشتن مؤمن به ناحق و از روی عمد می فرماید:

وَ مَنْ یَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزٰاؤُهُ جَهَنَّمُ خٰالِداً فِیهٰا وَ غَضِبَ اَللّٰهُ عَلَیْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذٰاباً عَظِیماً: (۲)

و هر کس مؤمنی را از روی عمد به قتل برساند کیفرش دوزخ است که در آن جاودانه خواهد بود و خدا بر او خشم گیرد، و وی را لعنت کند و عذابی بزرگ برایش آماده نماید. راستی چه گناه سنگینی است گناه قتل مؤمن که چهار کیفر به دنبال دارد، دوزخ، خشم خدا، لعنت حق، عذاب بزرگ.

از رسول خدا و اهل بیت در این زمینه روایات مهمی رسیده است، رسول خدا می فرماید:

«و الذی نفسی بیده لو ان اهل السماوات و الارض اجتمعوا علی مؤمن او رضوا به لادخلهم الله النار:» (۳)

سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر همه اهل آسمانها و زمین بر کشتن مؤمنی اتفاق کنند یا به قتل او رضایت دهند، خدا همه آنان را قطعاً به آتش درآورد.

و از آن حضرت روایت شده:

«لا یزال قلب العبد یقبل الرغبه و الرهبه حتی یسفک الدم الحرام فاذا سفکه نکس قلبه صار کانه کثیر محم اسود من الذنب لا یعرف معروفاً و لا ینکر منکراً:» (۴)

پیوسته قلب عبد شوق به عبادت و ترس از گناه و کیفرش را می پذیرد تا خون محترمی را بریزد و انسان بی گناهی را به قتل برساند، چون این گناه بزرگ را

۱- ۱) - مائده ۳۲.

۲- ۲) - نساء ۹۳.

۳- ۳) - امالی مفید ۱۲۶.

۴- ۴) - تفسیر معین ۱۱۳.

مرتکب شود قلبش واژگون می شود و بر اثر آن گناه چون کوره حدادی سیاه گردد، آن زمان است که خوبی را خوبی نمی داند و از بدی احساس نفرت نمی کند.

«لزوال الدنیا جمیعاً اهون علی الله من دم یسفک بغیر حق:» (۱)

نابودی همه دنیا نزد خدا آسان تر از ریخته شدن خونی به ناحق است.

حضرت صادق (ع) می فرماید:

«ان اعتی الناس علی الله من قتل غیر قاتله و من ضرب من لم یضربه:» (۲)

متجاوزترین مردم بر خدا کسی است که انسان بی گناهی را به قتل برساند، و کسی که او را مورد ضرب قرار نداده بزند.

و نیز حضرت فرموده:

«من قتل نفسه متعمداً فهو فی نار جهنم خالداً فیها:» (۳)

کسی که عمداً خودکشی کند در آتش دوزخ جاودانه است.

داستان قتل نفس محترمه در بنی اسرائیل

این داستان با تکیه بر روایات و تاریخ به دو صورت نقل شده است:

۱- یکی از ثروتمندان بنی اسرائیل که صاحب ثروت فراوان و انبوه بود، وارث بری جز پسری عموی خود نداشت عمرش طولانی شد، پسر عمو هر چه انتظار مرگ او را کشید که پس از مرگش به ثروتش برسد خبری نشد، لذا نقشه کشید او را به قتل برساند، و نهایتاً به دور از چشم مردم او را کشت و جنازه اش را در میان راه گذاشت، و با ناله و فریاد به نزد موسی آمد که نزدیک مرا کشته اند.

۲- قاتل با مراجعه به عموی خویش از دخترش خواستگاری می کند عمو به او پاسخ منفی می دهد، و دخترش را به جوانی پاک و نیک سیرت عقد می بندد، جوان شکست خورده تصمیم به کشتن عمو می گیرد و او را از پای درمی آورد،

۱- ۱) - الرغیب و الرهیب ج۳، ص ۳۹۶.

۲- ۲) - وسائل ج ۱۹، ص ۶.

۳- ۳) - وسائل ج ۱۹، ص ۱۳.

آنگاه شکایت واقعه را نزد موسی می برد و از او می خواهد که قاتل عمویش را پیدا کند.

از آنجا که قتل نفس در بنی اسرائیل بسیار سنگین بود و مجهول بودن قاتل سبب شد که هر قبیله ای ماجرای قتل را به عهده قبیله دیگر بیندازد و مسئله را از خود دفع کند زمینه نزاع و خون ریزی گسترده فراهم شد، لذا نزد موسی آمدند و از آن پیامبر بزرگ حکمیت در آن وضع مبهم را درخواست کردند که حضر حق فرمان ذبح گاوی را به آنان داد، و آنان هم با سئوالات بیجا و غیر منطقی و بهانه تراشی های غیر معقول برنامه را به گاوی منحصر و گران قمیت رسانیدند و گرچه به فرموده قرآن مجید میلی به کشتن گاو نداشتند، ولی ناچاراً برای دفع فتنه عظیم میان دوازده قبیله بنی اسرائیل تن به اجرای فرمان دادند.

عیاشی در تفسیرش از حضرت رضا (ع) روایت می کند که در جستجوی گاو مورد نظر برآمدند و آن را نزد جوانی از بنی اسرائیل یافتند و از او خواستند که گاوش را به آنان بفروشد و او هم به قیمت پر کردن طلا در پوستش اعلام فروش کرد!

خریداران که چاره ای جز خرید نداشتند و برای دفع فتنه عظیم باید به این خرید تن می دادند نزد موسی آمدند و از قیمت سنگین گاو شکایت کردند، موسی به آنان گفت: چاره و گریزی نیست آن را بخرید.

عده ای از رسول اسلام درباره این خرید و فروش و به ویژه قیمت سنگین پرسیدند حضرت فرمود: جوانی بنی اسرائیل نسبت به پدرش بسیار نیکوکار بود، جنسی را خرید که برای او سود فراوان داشت نزد پدر آمد تا کلید صندوق پول را از او بگیرد و به فروشنده جنس بپردازد، ولی پدر را در حالی که کلید زیر سرش بود در خواب خوش یافت، از این که او را بیدار کند کراهت داشت، خرید آن جنس پرسود را رها کرد، هنگامی که پدر بیدار شد ماجرا برایش گفت،

ص:۱۶۲

پدر او را مورد نوازش و تمجید و تحسین قرار داد و گاو مورد نظر را به او بخشید و گفت این به جای سودی که از دست رفت آنگاه پیامبر فرمود:

«انظروا الی البر ما بلغ باهله:» (۱)

با دقت عقلی به نیکی بنگرید که اهلش را به کجا می رساند و با او چه می کند؟ ! !

ظهور پنهانی ها به اراده حق

البته این پنهان و غیب و راز و سری که در معارف و در گفته ها و در کتاب ها مطرح است نسبت به ما که دارای دانشی بسیار محدود و منظرگاهی معلوم و مرزبندی شده داریم و از دیدن پشت پای خود عاجز و هیچ اشرافی بر یک لحظه از آینده نداریم و در یک کلمه مخلوق ضعیف، ذلیل، مسکین و مستکین هستیم و با کمترین حادثه همین دانش اندك بودید محدود را از دست می دهیم به عنوان غیب و پنهان صحیح است، ولی نسبت به وجود مقدسی که ازلی و ابدی و ذاتی بی انتها و غیر محدود و آفریننده ملك و ملکوت و بالا و پستی، و سماوات و ارض و میلیارها سحابی و کهکشان و منظومه و ثابت و سیار، و مخلوقات گوناگون در عرصه گاه هستی و خیمه حیات است، صحیح نیست، برای او غیبی و پنهانی و سر و رازی وجود ندارد آنچه هست و آنچه موجود است با هر هویت و حیثیتی، با هر وجودی و موجودیتی، با هر باطن و ظاهری، و مقید به هر زمانی، گذشته، حال، آینده نزد او حاضر است و حضرتش به همه امور گذشته و فعلی و آینده او آگاه و دانا و عالم و بصیر است.

وَ إِنْ کُلٌّ لَمّٰا جَمِیعٌ لَدَیْنٰا مُحْضَرُونَ (۲)

و همه بدون استثنا نزد ما حاضرند.

یَعْلَمُ مٰا یَلِجُ فِی اَلْأَرْضِ وَ مٰا یَخْرُجُ مِنْهٰا وَ مٰا یَنْزِلُ مِنَ اَلسَّمٰاءِ وَ مٰا یَعْرُجُ فِیهٰا وَ هُوَ اَلرَّحِیمُ اَلْغَفُورُ: (۳)

۱- ۱) - مجمع البیان ج۱، ص ۲۵۷.

۲- ۲) - یس ۳۲.

۳- ۳) - سبا ۲.

خدا میداند آنچه را در زمین فرو می رود، و آنچه از آن بیرون می آید، و آنچه از آسمان فرود می آید، و آنچه در آن بالا می رود و او مهربان و بسیار آمرزنده است.

وَ قٰالَ اَلَّذِینَ کَفَرُوا لاٰ تَأْتِینَا اَلسّٰاعَةُ قُلْ بَلیٰ وَ رَبِّی لَتَأْتِیَنَّکُمْ عٰالِمِ اَلْغَیْبِ لاٰ یَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقٰالُ ذَرَّةٍ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ لاٰ فِی اَلْأَرْضِ وَ لاٰ أَصْغَرُ مِنْ ذٰلِکَ وَ لاٰ أَکْبَرُ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ: (۱)

دانـان هر پنهـان است در آسـمان هـا و زمین هم وزن ذره ای از او پوشـیده نیست و نه کوچـک تر از آن و نه بزرگ تر از آن هست مگر این که در کتابی روشن «که صفحه بی نهایت علم اوست» ثبت است.

إِلَیْهِ یُرَدُّ عِلْمُ اَلسّٰاعَةِ وَ مٰا تَخْرُجُ مِنْ ثَمَرٰاتٍ مِنْ أَکْمٰامِهٰا وَ مٰا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثیٰ وَ لاٰ تَضَعُ إِلاّٰ بِعِلْمِهِ: (۲)

آگاهی و دانش به قیامت [و این که چه زمانی برپا می شود و چه خواهـد شد] فقط ویژه اوست، و میوه ها از غلافهایشان بیرون نمی آیند، و هیچ ماده ای حامله نمی شود و وضع حمل نمی کند مگر به آگاهی او.

وَ عِنْدَهُ مَفٰاتِحُ اَلْغَیْبِ لاٰ یَعْلَمُهٰا إِلاّٰ هُوَ وَ یَعْلَمُ مٰا فِی اَلْبَرِّ وَ اَلْبَحْرِ وَ مٰا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلاّٰ یَعْلَمُهٰا وَ لاٰ حَبَّةٍ فِی ظُلُمٰاتِ اَلْأَرْضِ وَ لاٰ رَطْبٍ وَ لاٰ یٰابِسٍ إِلاّٰ فِی کِتٰابٍ مُبِینٍ: (۳)

کلیـدهای غیب و آنچه پنهان است نزد اوست، و کسـی آنها را جز او نمیدانـد، و به آنچه در خشـکی و دریاست آگاه است، و هیـچ برگی نمی افتد مگر آن که آن را میداند و هیچ دانه ای در تاریکی های زمین و هیچ تر و خشـکی نیست مگر آن که در کتابی روشن [که صفحه بی نهایت علم اوست] ثبت است.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«کُلُّ شَیْءٍ خَاشِعٌ لَهُ وَ کُلُّ شَیْءٍ قَائِمٌ بِهِ، غِنَی کُلِّ فَقِیرٍ، وَ عِزُّ کُلِّ ذَلِیلٍ، وَ قُوَّهُ کُلِّ ضَعِیفٍ، وَ مَفْزَعُ کُلِّ مَلْهُوفٍ، مَنْ تَکَلَّمَ سَمِعَ نُطْقَهُ، وَ مَنْ سَکَتَ عَلِمَ سِرَّهُ، وَ مَنْ عَاشَ فَعَلَیْهِ رِزْقُهُ، وَ مَنْ مَاتَ فَإِلَیْهِ مُنْقَلَبُهُ... کُلُّ سِرٍّ عِنْدَکَ عَلاَنِیَهٌ، وَ کُلُّ غَیْبٍ عِنْدَکَ شَهَادَهٌ:» (۴)

۱- ۱) – سبا۳.

۲- ۲) – فصلت ۴۷.

۳- ۳) – انعام ۵۹.

۴- ۴) – خطبه ۱۰۷، نهج البلاغه.

هر چیزی برای او خاشع و فروتن است، و هر چیزی بر پای به اوست، ثروت هر تهیدستی است، و عزت هر خواری است، و نیروی هر ناتوانی است، و پناهگاه هر دل سوخته و محزونی است، هر کس سخن بگوید سخنش را می شنود، و هر کس ساکت باشد راز و باطنش را می داند، و آن که زندگی می کند رزقش بر عهده اوست، و آن که می میرد بازگشتش به سوی اوست، خدایا هر پنهانی نزد تو آشکار است، و هر غیبی و نهانی نزد تو حاضر و مشهود است.

و نیز آن حضرت فرموده:

«لا یعزب عنه عدد قطر الماء و لا نجوم السماء:» (۱)

شماره قطره های همه آب های جهان هستی، و عدد همه ستارگان آسمان ها از او پوشیده نیست.

او عدد قطرات باران، تگرگ، برگ درختان، دانه ها و حبه های نباتات، شمار میوه ها، عدد مخلوقات و هر چیزی را بدون استثناء می داند، او به بنی اسرائیل اعلام می کند خدا چیزی را که پنهان می داشتید آشکار می کند او که به تمام جریانات هستی، و حوادث گذشته و آینده، و تعداد همه موجودات آگاه است و چیزی از او پنهان نیست و پنهان نمی ماند معرفی قاتل مقتول با زنده کردن مقتول به وسیله عضوی از گاو ذبح شده برایش کاری بسیار بسیار سهل و آسان است.

علم هر چیزی و دانش و آگاهی به باطن و ظاهر هر امری و هر حقیقتی نزد اوست.

در تعقیب نماز عشا به نقل مفاتیح الجنان از قول معصوم (ع) می خوانیم:

«اللهم انه لیس لی علم بموضع رزقی، و انما اطلبه بخطرت تخطر علی قلبی فاجول فی طلبه البلدان فانا فیما انا طالب کالحیران لا ادری افی سهل هو ام فی جبل ام فی ارض ام فی سماء ام فی برّ ام فی بحر و علی یدی من و من قبل من و قد علمت ان علمه عندک و اسبابه بیدک:»

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه

من از جایگاه روزی خودم آگاه نیستم، رزقم را به خیالی که بر قلبم می گذرد می طلبم، در به دست آوردنش دور شهرها می گردم، نهایتا من در آنچه خواهان آن هستم مانند شخصی متحیر و سرگردانم که نمیدانم روزی من در صحراست یا در کوه، در زمین است یا در آسمان، در خشکی است یا دریا، و به دست کیست و نزدیکست و به یقین و بدون شک و تردید می دانم که علم و دانش آن نزد توست و اسباب روزی من در اختیار توست.

امیرالمؤمنین (ع) می فرماید:

«یعلم عجیج الوحوش فی الفلوات، و معاصی العباد فی الخلوات، و اختلاف الحیتان فی البحار الغامرات، و تلاطم الماء بالریاح العاصفات:» (۱)

فریاد حیوانات وحشی را در بیابان، و گناهان بندگان را در پنهانی ها و رفت و آمد ماهیان را در دریاهای عمیق، و تلاطم آب ها را با بادهای وزنده می داند.

زنده شدن مردگان به خواست خدا

این مسئله بسیار مهم گرچه تا اندازه ای در توضیح آیه شریفه بیست و هشتم سوره بقره گذشت، ولی به خاطر ارزش اعتقادی آنان و آثاری که بر آن مترتب است بخواست خدا در آیات دیگر در حد لازم تفسیر خواهد شد و به صحنه هائی از آن در عالم طبیعت و در قیامت کبری اشاره می شود.

زمینه های تعقل و اندیشه

اندیشه و تفکر در مخلوقات و مصنوعات حق، و عظمت هستی و قوانین حاکم بر آن، و تعقل در ساختمان آسمان ها و زمین و ساختمان نباتات و حیوانات و ساختمان شگرف و اعجاب انگیز بدن و حالات روانی انسان برای رسیدن به خالق هستی و ایمان و اعتقاد به او و صفات و افعال حضرتش از اعظم عبادات و مهم ترین حرکات معنوی است.

اندیشه سبب رشد و کمال، تربیت، دست یافتن به حقایق، تغییر مجهولات به معلومات، پختگی عقل و ضامن خیر دنیا و آخرت انسان است.

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۹۸.

حضـرت حق در قرآن و پیامبر بزرگ اسـلام و اهل بیت جابه جای هستی، و هر یک از مخلوقات، و جریاناتی که بر پهن دشت خلقت و بر حیات انسان می گـذرد موردی برای تعقل و اندیشه قرار داده اند، و از همه خواسـته اند که در همه امور عقل خود را بکار بیندازند و از این مسـیر قدرت و ربوبت و رحمت و لطف حضـرت حق را دریابند و در برابر حضرت او سر تعظیم فرود آورنـد، و به پیشـگاه مقدسـش فروتنی آورنـد و پیشانی عبادت و تواضع و بنـدگی بر خاك نهنـد و با قرار دادن خود در مـدار اجرای فرمان های حکیمانه اش به برپا کردن خیمه حیات طیبه برخیزنـد، و آخرت خود را آباد نمایند و منبعی و کانونی از خیر و برکت شوند.

آیـات قرآن مجیـد در رابطه بـا ارزش عقـل، خردورزی، تعقل و انـدیشه در حقایق و منافع و اثرات تعقل و تفکر به تدریـج در ضمن صفحات آینده مورد توضیح قرار خواهد گرفت.

در این بخش به گوشه ای از روایات این باب اشاره می شود.

رسول خدا می فرماید:

«ما قسم الله للعباد شیئاً افضل من العقل، فنوم العاقل افضل من سهر الجاهل و اقامه العاقل افضل من شخوص الجاهل. . . .» (۱)

خداونـد بر بنـدگانش چیزی را برتر از عقل تقسـیم نکرده، خواب عاقل از بیداری جاهل بهتر، و ماندنش در یک محل از سـفر نادان برتر است.

«اذا بلغکم عن رجل حسن حالٍ فانظروا فی حسن عقله فانما یجازی بعقله:» (۲)

هر گاه خبر نیکی حال شخصی به شما رسید، در نیکی عقلش بنگرید، که فقط به عقلش او را پاداش می دهند.

امیرالمؤمنین (ع) در روایاتی در این زمینه می فرماید:

«کثره الصواب ینبئی عن وفور العقل:» (۳)

۱- ۱) - کافی، ج ۱ ص ۱۲ ح ۱۱.
۲- ۲) - کافی، ج ۱ ص ۱۲ ح ۱۱.
۳- ۳) - غرر الحکم، ج ۲، ص ۱۰۰.

درستی و کار صحیح فراوان از فراوانی عقل گزارش می دهد.

«من غلب عقله شهوته، و حلمه غضبه، کان جدیراً بحسن السّیره:» (۱)

کسی که خرد و عقلش بر شهوتش، و حلم و بردباری اش بر خشمش چیره شود، شایسته ی خوش رفتاری در همه امور است.

«الکیس من کان یومه خیراً من امسه:» (۲)

هوشیار و زرنگ کسی است که امروزش بهتر از دیروزش باشد.

«العاقل یطلب الکمال، الجاهل یطلب المال:» (۳)

خردمند در مسیر به دست آوردن کمال و نادان دنبال یافتن ثروت است.

«الحلم غطاء ساتر، و العقل حسام قاطع، فاستر خلل خلقک بحلمک، و قاتل هواک بعقلک:» (۴)

بردباری پرده ای است پوشاننده، و عقل شمشیری است برّنده، پس کاستی های اخلاقت را با بردباری بپوشان، و هوای نفست را با عقل بمیران.

«العاقل یتغظ بالآداب، و البهائم لا تتعظ الا بالضرب:» (۵)

خردمند با آداب پند می پذیرد، ولی چهارپایان جز با کتک پند نمی پذیرند.

خداوند همه نشانه های عظمت و قدرت و ربوبیتش را تا جائی که شایسته و درخور انسان است ارائه می دهد تا این موجود والا و صاحب عقل و خرد، اندیشه و تعقل کند و به تعمق بنشیند و خود را از برکت اندیشه و تعقل و به حسنات بیاراید و از زشتی ها مصون بدارد، وَ یُرِیکُمْ آیاتِهِ لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُونَ.

۱- ۱) - غرر الحکم، ج ۱، ص ۲۲۱.

۲- ۲) - مستدرک نهج البلاغه، ۱۷۹.

۳- ۳) - غرر الحکم، ج ۱، ص ۳۳.

۴- ۴) - نهج البلاغه حکمت ۳۸.

۵- ۵) - نهج البلاغه نامه ۳۱.

تفسیر آیه ۷۴

اشاره

ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذٰلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً وَ إِنَّ مِنَ اَلْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ اَلْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ اَلْمَاءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اَللّٰهِ وَ مَا اَللّٰهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ

سپس دل های شما پس از آن همه معجزات سخت شد مانند سنگ بلکه سخت تر، زیرا پاره ای از سنگ هاست که از آنها نهرها می جوشد، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن بیرون می آید و پاره ای از آنها از ترس خدا از بلندی سقوط می کند و خدا از آنچه انجام می دهید بی خبر نیست.

شرح و توضیح

آنچه در آیه شریفه باید محور شرح و توضیح قرار گیرد قلب است، قلبی که با تواضع و خشوعش و با بیم و خشیتش که نتیجه ایمان وعمل صالح و اخلاق حسنه است جذب کننده همه فیوضات الهی و عنایات ربانی است، قلبی که با غرور و کبرش، و فساد و رذالتش که نتیجه بی ایمانی و حس گرائی و لذت جوئی و زشتی های اخلاق و اعمال است مانع و حاجب و سدّی در برابر فیوضات الهی و عنایات ربانی است، و زمینه ساز شقاوت ابدی و هلاکت دائمی و سزاوار شدن انسان به عذاب دنیائی و آخرتی است.

آری چنین قلبی از نظر قرآن قلب قاسی و سیاه و هم چون سنگ، سخت بلکه سخت تر از آن است.

صاحب چنین قلبی تا مرحله جمادی سقوط می کند و به عبارت دیگر برای همیشه از دریافت معارف و حقایق و پند و موعظه محروم می شود.

ارائه معجزات و آیات به وسیله انبیا به انسان برای این است که عقل و قلب از حالت سکون و ایستائی برآیند و با فعال شدنشان از برکت معجزات و آیات انسان را در راه معرفت و حکمت و عمل و رشد و کمال قرار دهند و از ذلت و پستی و خواری و بدبختی برهانند، هنگامی که قلبی در برابر این همه معجزات و

آیات اثر نپذیرد و منفعل نشود و از سکون در نیاید روشن است که چون سنگ بلکه سخت تر از آن است.

بی تردید اگر بنا بود کوه ها در برابر چیزی فروتن و در هم ریزند و با آن صلابت و سختی از هم بپاشند، با نزول آیات خدا بر آنها خاضع و فروتن شده و از هم می پاشیدند، ولی قلب بسیاری از یهود بر اثر سیاه کاری های مداوم و زشتی اخلاق، و غرور و تعصب و نژادپرستی و حس گرائی نه این که در برابر آیات الهی و معجزات پیامبران نرم نشد، بلکه خود را به مثابه سنگ و بلکه سخت تر از آن نشان داد! !

به قول خذیفه بن الیمان که از چهره های با کرامت و گرانقدر صدر اول اسلام است:

سفره فتنه ها را بر دل ها باز گسترانند چنان که حصیر را بر زمین گسترانند، هر دل که به فتنه ها مایل باشد و آنها را جذب کند نقطه سیاهی بر آن زنند، و هر دل که فتنه ها را دفع کند و با آنها از در سازش در نیاید و به دفع آن و انکار و تکذیبش همت گمارد نقطه نورانی و سپید بر آن زنند، پس دل ها بر دو نوع است: یکی از صلابت ایمانی سپید که هیچ فتنه ای را نپذیرد، و دیگر سیاه خاک آلود و هم چون کوزه ی سرنگون که در آن چیزی از آب نماند، چنین دلی هیچ خیر و طاعت قبول نکند و صدق و صفائی و ثواب و حسنه ای در آن نماند. (۱)

اگر از پاره ای از سنگ ها نهرها می جوشد، و پاره ای از آنها می شکافد و آب از آن بیرون می آید، و پاره ای از آنها از ترس خدا از بلندی سقوط می کند، به خاطر این است که در ذات آن سنگ ها موجی از شعور و درک فرمان خدا وجود دارد، و تأثر و انفعال توأم با شعور آنها همان خشیت و تسبیح و حمد و فرمان بری

۱- ۱) - کشف الاسرار، ج ۱، ص ۲۳۴.

آنهاست که قوم عنود یهود در تبه کاری و فسق و فجور و لجاجت و سر باز زدن از حقایق کار خود را به جائی رسانیدند که از مقدار شعور جمادی هم خود را محروم ساختند و به اندازه فروتنی سنگی که بر پایه شعورش از خشیت حق از بلندی فرود می افتد در برابر معجزات و آیات الهی فروتنی و نرمی نشان ندادند!

بَلْ لَهُ مٰا فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ کُلٌّ لَهُ قٰانِتُونَ: (۱)

آنچه در آسمان ها و زمین است مخلوق و مملوک اویند و همه در پیشگاه او مطیع و فرمانبردارند.

وَ یُسَبِّحُ اَلرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَ اَلْمَلاٰئِکَهُ مِنْ خِیفَتِهِ: (۲)

و رعد همراه با سپاس نسبت به خدا تسبیح می گوید، و فرشتگان نیز از بیم حق تسبیح گوی او هستند.

وَ لِلّٰهِ یَسْجُدُ مَنْ فِی اَلسَّمٰاوٰاتِ وَ اَلْأَرْضِ طَوْعاً وَ کَرْهاً وَ ظِلاٰلُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ اَلْآصٰالِ: (۳)

کسانی که در آسمان ها و زمین هستند از روی میل و رغبت و اجبار و کراهت و نیز سایه هایشان بامداد و شامگاه برای خدا سجده می کنند.

لَوْ أَنْزَلْنٰا هٰذَا اَلْقُرْآنَ عَلیٰ جَبَلٍ لَرَأَیْتَهُ خٰاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْیَهِ اَللّٰهِ: (۴)

اگر این قرآن را بر کوهی نازل می کردیم قطعاً آن را از ترس خدا فروتن و از هم پاشیده می دیدی.

قلب یهود به دنبال تجاوزات و ستم کاری ها و موضع گرفتن در برابر پیامبران، و شکستن مرزهای اخلاقی و دچار بودن به انحرافات عملی از قابلیت افتاد، و معجزات و آیات بر آن اثر نگذاشت و با داشتن چنین قلبی به خواری دنیا و عذاب آخرت گرفتار شدند.

«این دل ها سخت تر از سنگ خاراست، نه پذیرای حق و نه دارای حیات معنوی و کمال عقلی است.

۱- ۱) - بقره ۱۱۶.

۲- ۲) - رعد ۱۳.

۳- ۳) - رعد ۱۵.

۴- ۴) - حشر ۲۱.

نه از درونش عواطف و خیر می جوشد، نه پند و حکمت و عبرت از راه گوش و چشم به ضمیر و وجدان خشک و مرده ی آنان راه می یابد، نه در برابر عظمت و قدرت و آیات محسوس سر فرود می آورد با آن که سنگ های سر برافراشته کوهستان در برابر قدرت و قهر آیات خدا فرو می ریزد.

قرآن با این تشبیه و تمثیل مراتب و درجات و اقسام قساوت آن قلوب را نمایانده است، وجه اشتراک این قلوب با سنگ، مردگی و جمود و فقدان قابلیت کمال و تکامل است، با مقایسه با سنگ و فرق با آن سه صورت یا سه درجه قساوت را می رساند:

۱- از دل و باطن سنگ ها چه بسا آب می جوشد و نهر جاری می شود ولی این قلوب قاسیه جوشش درونی ندارد.

۲- سنگ از تأثیر عوامل خلقت شکافته می شود و از آن آبهائی بیرون می آید ولی مواعظ و عبرت ها به دل های اینان راه نمی یابد و از آن خیری ترشح نمی کند.

۳- سنگ ها در برابر قهر خداوند سر فرود می آورند ولی دل های اینان در برابر عظمت و آیات حق خضوع نمی کند.

سختی دل های مردمان تا این حد، از جهت سرشت آنان نیست، این آثار اعمال است که دل های قابل را از قابلیت می اندازد و مسخ می نماید.» (۱)

قرآن و قلب منفی

کتاب خدا قلب را که اختیار ساختنش با حقایق الهیه، و پرداخت و تصفیه کردنش با انوار ملکوتیه به دست خود انسان است، و تخریبش با اعمال ناشایست، و اخلاق ناپسند، و تاریک نمودنش با خواسته های بی جا و آمال و آرزوهای غیر منطقی و شهوات حرام بر عهده ی خود آدمی است. از هر جهت مورد توجه و بحث

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۲۰۲.

قرار داده، و در این زمینه آیـات عجیبی که فوق العاده قابل دقت است ارائه نموده، و همگان را به انـدیشه و تفکر در آن آیات دعوت نموده است.

تفکر و انـدیشه که عبـادتی بس بزرگ، بلکه از افضل عبادات است از حقایقی است که مورد توجه فرهنگ الهی است، و همه مردم به آن ترغیب و تشویق شـده انـد تا از این طریق به واقعیات دست یابنـد، و به سـفر معنوی موفق شونـد، و به درک امور و مسائلی که در زندگی دنیا و آخرتشان کاربرد دارد نایل گردند.

تعطیل تفکر و اندیشه از اعظم گناهان و اکبر کبائر و موجب تیره بختی و شقاوت، و بسته شدن درهای فیوضات الهی در دنیا و آخرت به روی انسان است.

برترین منبعی که حـاوی پربهـاترین حقـایق هستی، و واقعیـات زنـدگی و مواعـظ و حکمت هـا، و پنـدها و عبرت هـا، و بیانگر حقوق و مسـئولیت ها و روشن گر حلال و حرام و لطائف اخلاقی است قرآن مجید است، که اندیشه در محتویات آن، و تفکر در آیاتش آدمی را از نقطه ذلّت به اوج عزت و از پستی شـقاوت به قله سعادت، و از حیوانیت به انسانیت، و از ظلمت به نور و از باطل به حق، و از نادانی به علم و بصیرت، و از نادرستی به درستی میرساند.

انـدیشه در قرآن و تفکر در آیات آن در صورتی میسـر است که درهای دل، و ابواب قلب به روی حقایق باز باشـد، و این مایه ی کمـال آلوده به لجن گنـاه و بسـته در پرده ی معصـیت، و فرو رفته در ظلمـات فسق و فجور نباشـد و از هر طرف قفـل هـای خطرناک معاصی و رذائل، و حالات شیطانی، و صفات ابلیسی بر درهای آن آویخته نشده باشد.

اگر درهـای قلب که منافـذ ورود فیوضـات و الهامـات، و حقـایق ملکوتیه است با چنان قفل هائی بسـته باشـد در حقیقت طریق تفکر و اندیشه که عاملی به سوی

رشد کمالات است به روی انسان مسدود می باشد، و آدمی از همه خیرات و حسنات و فیوضات دنیائی و آخرتی حضرت رب العزه محروم خواهد بود.

أَ فَلاٰ یَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ أَمْ عَلیٰ قُلُوبٍ أَقْفٰالُهٰا: (۱)

آیا در قرآن اندیشه نمی کنند؟ نه! چون فرو رفته در غفلت اند اندیشه نخواهند کرد بلکه عدم اندیشه آنان به خاطر این است که بر دلهایشان قفل هائی است، که درهای این صندوق الهی و معنوی را بسته نگاه داشته و از ورود فیوضات و الهامات و انوار حقایق محروم نموده است.

عقل و فطرت و وجدان و پاکان جهان، و اهل فهم و بصیرت انسان را به پذیرش و قبول آیات و احکام و خواسته ها و فرمان های الهی که سراسر علم و حکمت و نور و زمینه ساز سعادت ابدی انسان است دعوت می کنند، سرسختی نسبت به این دعوت و عصیان و لجاجت در برابر این درخواست، و گفتار بی منطق و بی پایه و یاوه در برابر هدایتگران کمال بی انصافی و ناجوانمردی و نشانه بسته بودن درهای قلب به وسیله قفل های غفلت و جهل و نسیان و بی توجهی است.

طبع قلب که از اصطلاحات قرآن مجید است به معنای مهر خوردن بر قلب و کور شدن چشم باطنی است، از عذاب های دنیائی خداست که نهایتا سبب عذاب آخرت است و این عذاب دنیائی زمانی بر انسان نازل می شود که انسان در برابر معجزات، و آیات خدا، و نبوت پیامبران و امامت امامان بایستد و از قبول حقایقی که موجب رشد و کرامت اوست عصیان بورزد، و نسبت به حق و فرمان های او سرکشی کند، و از آراسته شدن به ایمان سر باز زند، و به سعادت و خوشبختی خود با اختیار خودش پشت پا بزند، در این صورت است که صاحب قلب مهر خورده از فهم حقایق و قبول واقعیات و تسلیم در برابر حق محروم می شود، و

۱- ۱) - محمد ۲۴.

قدم در مسیر هلاکت ابدی می گذارد و بی بهره از الطاف و احسان و رحمت خدا می گردد.

تِلْکَ اَلْقُریٰ نَقُصُّ عَلَیْکَ مِنْ أَنْبٰائِهٰا وَ لَقَدْ جٰاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَیِّنٰاتِ فَمٰا کٰانُوا لِیُؤْمِنُوا بِمٰا کَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ کَذٰلِکَ یَطْبَعُ اَللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِ اَلْکٰافِرِینَ: (۱)

این شهرهاست که بخشی از داستان هایش را برای تو بیان می کنیم، و بی تردید پیامبرانشان برای آنان دلایل روشن آوردند، ولی آنان بر آن نبودند که به حقایقی که پیش از آمدن آن دلایل تکذیب کرده بودند ایمان بیاورند، خدا این گونه بر دل های کافران [به کیفر عناد و عصیانشان] مهر می زند.

قلب و گوش و چشم ابزار معرفت و شناخت حقایق و وسایلی برای آراسته شدن به تربیت و رشد و کمال، و زمینه هائی برای رسیدن به مقام قرب و خوشنودی پروردگارند، ولی گروهی از مردم قلب را در عشق شهوانی به دیگران به کار می گیرند، و از گوش برای شنیدن حقایق استفاده نمی کنند، و چشم را برای چشم چرانی و تماشای ظاهر جهان مصرف می کنند، و از این سه وسیله بسیار مهم هیچ گونه استفاده معنوی و انسانی نمی برند، نهایتاً به کیفر این خیره سری و طغیانشان به ختم قلب و گوش و پرده و حجابی بر چشم که از عذاب های الهی است گرفتار می آیند، و از هر چه که به سود آنان است محروم می شوند.

خَتَمَ اَللّٰهُ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ وَ عَلیٰ سَمْعِهِمْ وَ عَلیٰ أَبْصٰارِهِمْ غِشٰاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذٰابٌ عَظِیمٌ: (۲)

خدا [به کیفر طغیان و عصیانشان] بر دل ها و گوششان مهر زده و بر چشم هایشان پرده ای است که فروغ هدایت را نمی بینند و برای آنان عذابی بزرگ است.

ص:۱۷۵

۱- ۱) - اعراف ۱۰۱.

۲- ۲) - بقره ۷.

آنان که راه هدایت را در حالی که می شناسند رها کرده و برای چند روز لذت گرائی و تجاوز و ظلم و آزاد زیستن در فضای هر فسادی به راه گمراهی و انحراف می روند، و از همه حقایق معنوی و الهی و انسانی که هر کدامشان در رشد و تربیت انسان نقشی محوری دارند غفلت می ورزند و حسنات باطنی و ظاهری را به فراموشی می سپارند به کیفر این انحراف وحشتناک و غفلت خطرناک قلبی خالی از قدرت درک و چشمی کور از واقعیات و گوشی کر در برابر صدای حق پیدا می کنند و خود را سزاوار آتش دوزخ می کنند:

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ کَثِیراً مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا یَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْیُنٌ لا یُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا یَسْمَعُونَ بِها أُولٰئِکَ کَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْغافِلُونَ: (۱)

و محققاً بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده ایم [زیرا] آنان را دل هائی است که به وسیله آن معارف الهی را نمی فهمند، و چشم هائی است که به وسیله آن نشانه های حق را نمی بینند، و گوش هائی است که به وسیله آن سخن حق را نمی شنوند آنان در دوری از هدایت تشریعی مانند چهارپایان بلکه گمراه ترند و هم اینان اند که بی خبر و غافل از معارف و آیات خدایند.

گردش و سفر در مناطق مختلف زمین و دیدن آثار حضرت حق، و نشانه های عبرت آموز، و زمینه های پند و موعظه، و نشست و برخاست با اهل دانش و فضیلت که دیدارشان موجب بیداری و بصیرت است، قلب ها را زنده می کند و به تعقل می نشاند، و گوش را آماده شنیدن حقایق می نماید، ولی گروهی از مردم سفرهای گوناگون می گنند ولی از سفرهای خود جز عیش و نوش و لذت ظاهری چیزی نصیب آنان نمی شود، و عقلشان در همان مرحله کودکی باقی می ماند، و گوششان هزینه صدای هدایت نمی گردد و نهایتاً به کوردلی که زیان بارترین مصیبت است دچار می شوند:

۱- ۱) - اعراف ۱۷۹.

أَ فَلَمْ يَسِيرُوا فِى اَلْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهٰا أَوْ آذٰانٌ يَسْمَعُونَ بِهٰا فَإِنَّهٰا لاٰ تَعْمَى اَلْأَبْصٰارُ وَ لٰكِنْ تَعْمَى اَلْقُلُوبُ اَلَّتِى فِى اَلصُّدُورِ: (۱)

آیا در زمین گردش نکرده اند تا برای آنان دل هائی بیدار و بینا پیدا شود که با آن بیندیشند یا گوش هائی که با آن صدای هدایت را بشنوند حقیقت این است که دیده های ظاهر کور نیست بلکه دل هائی که در سینه هاست کور است.

شجره طیبه ایمان به آخرت در سرزمین دل هر کس بروید از میوه ها و محصولات بسیار شیرینش این است که قلب را در برابر یاد خدا مسرور و شاد می کند، و رغبت و شوق به سوی حق را زیاد می نماید، این سرور و شادی و رغبت و شوق محرک انسان به سوی عمل صالح و هر کار خیر و شکل گیری از خواسته های پروردگار است، ولی آنان که ایمان به آخرت ندارند و زندگی را جز زندگی چند روزه دنیا نمی دانند و مانند حیوانات غرق در شکم چرانی و لذت جوئی جسمی هستند ابداً میل و رغبت ندارند که نام حضرت حق را که خالق و رازق و احسان کننده به آنان است بشنوند و اگر بشنوند دلشان غرق نفرت می شود، ولی هنگامی که از معبودان باطلشان که هیچ نقشی در حیات آنان ندارند یاد شود قلبشان به سرور و شادی می نشیند! !

وَ إِذٰا ذُكِرَ اَللّٰهُ وَحْدَهُ اِشْمَأَزَّتْ قُلُوبُ اَلَّذِينَ لاٰ يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ وَ إِذٰا ذُكِرَ اَلَّذِينَ مِنْ دُونِهِ إِذٰا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ: (۲)

و هنگامی که خدا به وحدت و یگانگی یاد می شود [و نامی از معبودان باطلشان به میان نمی آید] دل های کسانی که به آخرت ایمان ندارند دچار نفرت می شود و چون یادی از معبودان باطل و ضد حق به میان می آید ناگاه مسرور و شاد می شوند! !

گاهی مردم از پی حسد به مقام معنوی مردان الهی، و کبر در برابر حق، و عشق به پیمودن راه ضلالت و آزاد بودن در هر گناه و فساد، چون در برابر سخن

۱- ۱) - حج ۴۶.

۲- ۲) - زمر ۴۵.

حق قرار می گیرند به قلب خود تهمت زده به گوینده کلام بیدار کننده می گویند: دل ما در پوشش ضخیمی است به این خاطر سخن شما را درک نمی کنیم و خواسته شما را نمی فهمیم اینان که هنوز در مرز قبول هدایت قرار دارند به دروغ از قلب خود خبر می دهند، قلبشان حق را می فهمد ولی بخاطر پای بندی به شهوات به چنین بهانه واهی و پوچی متوسل می شوند و از پذیرفتن هدایت و قرار گرفتن در راه سلامت امتناع می ورزند:

وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اَللّٰهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً ما يُؤْمِنُونَ: (۱)

و گفتند: دل های ما در پوشش و حجاب است به این علت کلام حق را نمی فهمیم ولی چنین نیست که می گویند بلکه خدا به سبب کفرشان آنان را از رحمتش طرد کرده در نتیجه از پذیرفتن حق خودداری می کنند، پس اندکی ایمان می آورند. قلبی که از پی عصیان و رذایل نفسی و زشتی های اخلاق و کبر و غرور دچار انحراف از هدایت می شود صاحبش در مسائل الهی و به ویژه آیات قرآن دخالت بی جا می کند و به تأویلات باطل در آیات خدا دچار می شود و از این طریق به برافروختن آتش فتنه در میان جامعه دست می یازد تا بر پیکر اعتقاد مردم و وحدت و یک پارچگی آنان زیان وارد نماید.

فَأَمَّا اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ ما تَشابَهَ مِنْهُ اِبْتِغاءَ اَلْفِتْنَهِ وَ اِبْتِغاءَ تَأْوِيلِهِ: (۲)

دل هائی که دچار بیماری ترس از دشمن و نفاق و دورئی است سبب می شود که صاحبانشان از تکیه بر اهل ایمان و یک روئی با آنان دوری گزینند و به خیال خود برای امان ماندن از آسیب رسانی دشمن به دشمن تکیه کنند و عمله و پادوی آنان گردند و نهایتاً به زیان اهل ایمان تغییر جهت دهند و خشم خدا و اهل ایمان را برای خود فراهم نمایند، اینان توجه ندارند که خدا در همه جا و در

۱- ۱) - بقره ۸۸.

۲- ۲) - آل عمران ۷.

همه امور با مؤمنان است و درهای خزائن لطف و رحمتش به روی آنان باز است و به دشمن جز با نظر نفرت و کینه نمی نگرد و هر راه و طریقی را به روی دشمن می بندد و او را و عواملش را به خسارت ابدی و عذاب همیشگی دچار می کند:

فَتَرَى اَلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشىٰ أَنْ تُصِيبَنا دائِرَةٌ فَعَسَى اَللّٰهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلىٰ ما أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نادِمِينَ: (۱)

کسانی که در دل هایشان بیماری ترس و دوروئی است می بینی که در دوستی با یهود و نصاری شتاب می ورزند و [بر پایه خیال باطلشان که مبادا اسلام و مسلمانان تکیه گاه استواری نباشند] می گویند: می ترسیم آسیب و گزند ناگواری به ما برسد [پس باید برای دوستی به سوی یهود و نصاری بشتابیم] امید است خدا از سوی خود پیروزی یا واقعیت دیگری به سود مسلمانان پیش آرد تا این بیماردلان بر آنچه در دل هایشان پنهان می داشتند پشیمان شوند.

قلب بنا به فرموده قرآن مرکز فهم حقایق و گوش برای شنیدن واقعیات و صدای حق است، انسان اگر نسبت به حق دچار کبر گردد و در برابر حق قد علم کند، و سینه سپر نماید و در فساد و طغیان و معصیت دست و پا بزند مایه معنوی قلب را که زمینه فهم حقایق است از دست می دهد و قلبی چون قلب حیوان پیدا می کند، و مایه شنوائی صحیح را از دست می دهد و گوشی چون گوش خر برای او باقی می ماند، از دست رفتن قلب و گوش انسانی کیفر طغیان و معصیت و کبر و قد علم کردن در برابر حق است، چون به این کیفر گرفتار آید هر معجزه ای یا آیه ای از آیات حق را ببیند ایمان نمی آورد و به حقیقت گرایش پیدا نمی کند، بلکه در برابر معجزات و آیات به ستیزه و مجادله برمی خیزد و سخنان بی منطق می گوید و حقایق را در کمال بی شرمی انکار می کند:

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ وَ جَعَلْنا عَلىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَ فِي آذانِهِمْ وَقْراً وَ إِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لاٰ يُؤْمِنُوا بِها حَتّٰى إِذٰا جاؤُكَ يُجادِلُونَكَ يَقُولُ اَلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ هٰذٰا إِلاّٰ أَساطِيرُ اَلْأَوَّلِينَ: (۲)

۱- (۱) - مائده ۵۲.

۲- (۲) - انعام ۲۵.

گروهی از آنان به سخنانت گوش می دهند و ما به کیفر لجاجت و کفرشان بر دل هایشان پوشش هائی قرار دادیم که آن را نفهمند، و در گوش هایشان سنگینی نهادیم تا نشنوند، و اگر همه معجزات و آیات حق را ببینند باز هم ایمان نمی آورند تا آنجا که وقتی به محضرت می آیند با تو گفتگوی بی منطق و ستیزه می کنند آری کافران از روی نفهمی و عناد می گویند این قرآن جز افسانه های پیشینیان نیست! !

خیانت به امانت های حق و ظلم و زورگوئی به مردم، و ادامه گناه و معصیت سبب انواع عذاب ها در همین دنیاست، و فلسفه عذاب در این دنیا این است که مردم با دچار شدن به آن به فروتنی نسبت حق و تضرع و زاری به پیشگاه خدا برخیزند تا عذاب از آنان برداشته شود و در فضای فروتنی و تواضع به حق به زندگی و حیات پاک برسند و در رفاه و امنیت قرار گیرند.

برخی از عذاب ها چنانکه در آیات قرآن گوشزد شده عبارت است از قحطی، خشک سالی، بیماری های فراگیر، ضعف و زبونی، تسلط اشرار بر امت، طوفان، سیل، زلزله، مرگ ناگهانی و. . . . ولی هنگامی که تراکم گناهان و تداوم معاصی، و دوری از حق دل را سیاه و سنگ مانند کرد، انسان در برابر بلاها و آسیب ها به فلسفه عذاب پی نمی برد و در اسارت عذاب می ماند تا به هلاکت ابدی و شقاوت همیشگی بنشیند.

فَلَوْ لاٰ إِذْ جٰاءَهُمْ بَأْسُنٰا تَضَرَّعُوا وَ لٰكِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ اَلشَّيْطٰانُ مٰا كٰانُوا يَعْمَلُونَ: (۱)

پس چرا هنگامی که عذاب ما به آنان رسید فروتنی و زاری نکردند؟ سببش این بود که دهایشان سخت شد و شیطان اعمال ناپسندی که همواره مرتکب می شدند در نظرشان آراست.

۱- ۱) - انعام ۴۳.

بیماری عظیم و خطرناک نفاق و دوروئی زمانی که بر قلب حاکم شود، انسان را در میان امت دچار فتنه گری، جاسوسی به نفع دشمن، مکر و حیله، و دروغ گوئی و یاوه سرائی می کند، و برای به دست آوردن متاعی اندک و مالی ناقابل به هر گناه معصیتی می کشاند، این بیماری اگر با توبه و انابه و اتصال به ایمان واقعی درمان نشود سبب می گردد که در باطن انسان آلودگی روی آلودگی قرار گیرد و نهایتاً از انسان دیوی مهیب و خطرناک به وجود آورد، و همه درهای رحمت و فیوضات و عنایات حق را به روی آدمی ببندد:

وَ أَمَّا اَلَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزٰادَتْهُمْ رِجْساً إِلَی رِجْسِهِمْ وَ مٰاتُوا وَ هُمْ کٰافِرُونَ: (۱)

اما کسانی که در دل هایشان بیماری نفاق است پس پلیدی بر پلیدی شان افزود و در حالی که کافر بودند از دنیا رفتند.

ایمان به آخرت که از راه مطالعه در معارف الهیه و آیات قرآن و روایات و دقت در منش پیامبران و امامان تحقق می یابد، و باور کردن حقایق آن روز چون مواقف پنجاه گانه، محاسبات، پرونده، پاداش، کیفر، صراط، بهشت، دوزخ دل را از حالت جمود و سختی بیرون می آورد و به آن رقت و صفا می دهد، و نسبت به آنچه در زندگی ضروری نیست زهد و بی رغبتی می بخشد، و آن را کانون مهر و عاطفه و محبت قرار می دهد، و به خشوع و فروتنی می آراید، ولی هنگامی که بر اثر کثرت گناه روی دل از آخرت بر گردد، و از باور و قبول قیامت خالی شود، و در پوشش خطرناک غفلت قرار گیرد به انکار حقایق برمی خیزد و صاحبش را دچار خوی استکباری می کند، در نتیجه بر ضد حقایق حرکت می نماید و آزادانه به هر جنایت و خیانت و زورگوئی و ظلمی دست می یازد.

فَالَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ قُلُوبُهُمْ مُنْکِرَهٌ وَ هُمْ مُسْتَکْبِرُونَ (۲)

۱- ۱) - توبه ۱۲۵.

۲- ۲) - نحل ۲۲

پس کسانی که به آخرت ایمان نمی آورند دل هایشان به انکار حقایق دچار می شود و به مسند استکبار می نشینند.

مطالعه در حقایق، و فهم معارف، و گوش سپردن به سخنان حکیمانه پاکان فهم و درک و حسّ انسان را جهت می دهد تا امور را به صورت صحیح و درست دریابد و از اشتباه نگری و به غلط نظر کردن به امور در امان باشد.

انحراف در فهم و درک، و اشتباه حس کردن امور حالتی بسیار خطرناک، و مسئله ای بسیار زیانبار است، که بنیان سعادت را ویران و کاخ انسانیت را خراب، و بنای اخلاق را در هم می ریزد، و انسان را به هر عمل ناپسندی آلوده می کند و این همه نتیجه و محصول تلخ فرو رفتن قلب در بی خبری و غفلت بسیار عمیق است.

بَلْ قُلُوبُهُمْ فِی غَمْرَةٍ مِنْ هٰذٰا وَ لَهُمْ أَعْمٰالٌ مِنْ دُونِ ذٰلِکَ هُمْ لَهٰا عٰامِلُونَ: (۱)

کافران تکالیف الهیه و مسئولیت های دینی و وظائف انسانی را به اشتباه بیش از اندازه گنجایش و ظرفیت خود می دانند ولی چنین نیست بلکه دل هایشان از این حقیقت که همه تکالیف هماهنگ با گنجایش و ظرفیت و سعه وجودی انسان است در بی خبری عمیقی است و برای آنان غیر از این بی خبری اعمال زشت و ناپسندی است که همواره آنها را انجام می دهند.

ایمان حقیقی رشته ای است که دل های مؤمنان واقعی را به هم پیوند میدهد، و آنان را چون دانه های تسبیح، در یک صف متحد و متفق و منسجم می سازد، ظاهر و باطنشان را یک نیرو نشان می دهد، و نهان و آشکارشان را چون یک جسم واحد به دیده و چشم تجلی می دهد، غم خوار یکدیگر و پشتیبان هم و همه با هم دست واحدند، وحدت و اتفاق و اتحاد و هم بستگی منش آنان، و دفاع از یکدیگر روش آنان و خلاصه هزاران روح و قلب در یک جسم واحدند.

۱- ۱) - مؤمنون ۶۳.

ولی دشـمنان خـدا و مؤمنان، و کافران و منافقان، و مشـرکان و فاسـقان گرچه به صورت صـفی متحد و جامعه ای واحد به نظر می آینـد ولی در باطن نسبت به یکـدیگر نظر خوشـی ندارنـد، و هر یک برای تأمین منافع نامشـروع خود بدون توجه به دیگر افرادی که هم مسـلک اویند خاطری پریشان و دغدغه ای سخت دارد و از اینکه با ضربه خوردن به دوستانش به منافع شخصی خود برسد هیچ امتناعی ندارد و در یک کلمه جسم های بی دینان در صفی واحد کنار یکدیگر و دلها جدا و متفرق و پراکنده از هم است.

تَحْسَبُهُمْ جَمِیعاً وَ قُلُوبُهُمْ شَتّی ذٰلِکَ بِأَنَّهُمْ قَوْمٌ لا یَعْقِلُونَ: (۱)

آنان را متحد و همدست می پنداری در حالی که دلهایشان نسبت به یکدیگر جدا و پراکنده است زیرا آنان گروهی هستند که در حقایق تعقل نمی کنند.

گناهان و معاصی و فسق و فجور دل را چرکین و آلوده به زنگار می کنند و در نتیجه راه تعقل را بر انسان می بندند و آدمی را وادار می کننـد که به انکار حقایق برخیزد و در برابر حق موضع گیری مسـتکبرانه کند و دریاوار دروغ بگوید و افتراء و تهمت بزنند:

إِذا تُتْلیٰ عَلَیْهِ آیاتُنا قالَ أَساطِیرُ اَلْأَوَّلِینَ کَلاّ بَلْ رانَ عَلیٰ قُلُوبِهِمْ ما کانُوا یَکْسِبُونَ: (۲)

هر گاه آیات ما را بر هر متجاوز گناه پیشه بخواننـد گویـد: افسانه پیشـینیان است! ! این چنین نیست که می گوینـد، بلکه سـبب تهمتشان به قرآن این است که گناهانی که همواره مرتکب شده اند بر دل هایشان چرک و زنگار بسـته که حقایق را افسانه می پندارند.

قرآن و قلب مثبت

قلبی که در این دنیـا آراسـته به توحیـد و ایمان به حقایق و یقین به آخرت است، و نیز قلبی که افق طلوع نور نبوت و خورشـید هدایت و شمس ولایت

ص:۱۸۳

۱- ۱) – حشر ۱۴.

۲- ۲) – مطففین ۱۳- ۱۴.

است، و نسبت به حق در قله فروتنی و خشوع و تضرع و زاری قرار دارد، و از عشق و محبت به واقعیات هستی و امور معنوی لبریز است و به خاطر تأمین سعادت دنیا و آخرت از رذایل و زشتی هائی چون نفاق، حسد، بخل، حرص، کبر، غرور، ریا، کینه، پاک است، قرآن مجید آن قلب را با صفت سلیم یاد کرده و چنین قلبی را در قیامت کبری و محشر عظمی نفع رسان به صاحبش می داند، و گوهر گرانی که در بازار آخرت از طرف خداوند در برابر بهشت خریداری می شود.

يَوْمَ لاٰ يَنْفَعُ مٰالٌ وَ لاٰ بَنُونَ (٨٨) إِلاّٰ مَنْ أَتَى اَللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ: (۱)

روزی که هیچ مال و اولادی سود نمیدهد، مگر کسی که دلی سالم [از رذایل و آلودگی ها و آراسته به ایمان] به پیشگاه خدا بیاورد.

دلی که به خدا و اولیاء عظامش و آیات کتابش، و حقایقی که در زندگی جنبه کاربردی مثبت دارد روی کرده و به آنچه غیر خدا و بی ارتباط به خداست پشت نموده و صاحبش را با کمک فرهنگ الهی به سوی مقام قرب و لقاء و به جانب رضایت حق میبرد، به راستی پاداشی جز بهشت عنبر سرشت ندارد:

وَ أُزْلِفَتِ اَلْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ هٰذٰا مٰا تُوعَدُونَ لِكُلِّ أَوّٰابٍ حَفِيظٍ مَنْ خَشِيَ اَلرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ وَ جٰاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ: (۲)

و بهشت را به پرهیزکاران نزدیک می کنند بی آن که فاصله ای با آنان داشته باشد، به آنان می گویند این همان است که در دنیا به شما وعده داده شد، این جایگاه رفیع برای هر کسی است در دنیا به سوی خدا باز می گشته و حافظ و نگهبان عهد و پیمان الهی و حقوق خدا و مردم بوده است، همان کسی که در نهان از خدای رحمان میترسید و دلی رجوع کننده به سوی خدا آورده است.

عبرت آموختن و پند گرفتن از سرگذشت های شیرین و مثبت و تلخ و منفی ملت ها گذشته آثار تربیتی شگرفی در وجود انسان دارد، سرگذشت ها برای

ص:۱۸۴

۱- ۱) - شعراء ۸۸- ۸۹.

۲- ۲) - ق ۳۱- ۳۳.

مطالعه کنندگان و شنوندگان زنگ بیدارباش و هشداری بس مؤثر در حیات آدمیان است، سرگذشت ها درس زندگی برای قافله انسانی است، انسان ها می توانند از امور مثبت زندگی گذشتگان و خصلت های منفی و روش های غلط آنان پند گرفته خود را به جهات مثبت که منبع منافع است بیارایند، و خیمه حیات را از جهات منفی که مایه زیان و خطر است پاک نگاه دارند، این همه در صورتی است که انسان به جریانات حیات گذشتگان بیندیشد و علل پیروزی و شکست آنان را با عمق قلب که از وسایل درک و فهم است دریابد، و به داستان شیرین و تلخ پیشینیان برای درس گرفتن گوش بسپارد، و شنیده ها را فرا گرفته با آن برخورد صحیح نماید.

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی اَلسَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ (۱)

بی تردید در سرگذشت پیشینیان مایه پند و عبرتی است برای کسی نیروی درک و فهمش زنده و در کار است، یا با تأمّل و دقت به سرگذشت ها گوش فرا می دهد در حالی که حاضر به شنیدن و فراگیری شنیده های خود باشد.

قلبی که مطمئن به ایمان است، و به زلف حقیقت گره خورده، و افق طلوع توحید، و در حال یقین به آخرت است، و در هیچ شرایطی حاضر به جدائی از حق نیست، اگر در محاصره دشمنان برای مصلحت برتر از آنچه در دل دارد بیزاری جوید و خود را از دست دشمنان با این نقشه و طرح برهاند تا به اسلام و اهل ایمان خدمت بیشتر نماید نه این که گناهکار نیست بلکه مورد رحمت خدا و تدبیرش پذیرفته و خودش معذور است.

مَنْ کَفَرَ بِاللّٰهِ مِنْ بَعْدِ إِیمٰانِهِ إِلاّٰ مَنْ أُکْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِیمٰانِ: (۲)

۱- ۱) - ق ۳۷.

۲- ۲) - نحل ۱۰۶.

هر کس پس از ایمان آوردنش به خدا کافر گردد [البته به عذاب دنیا و آخرت گرفتار آید] مگر کسی که در محاصره دشمن و فشار و آزار او به اقرار به کفر و دست برداشتن از حق مجبور گشته ولی قلبش مطمئن به ایمان است، که او را در این زمینه حرج و گناهی نیست، زیرا اقرار او به کفر و دست برداشتنش از حق زبانی و ظاهری بوده و خللی در ایمانش ایجاد نشده است.

ایمان واقعی به پروردگار و روز قیامت آثار عجیبی در باطن و ظاهر انسان دارد، ایمان جدی و حقیقی خورشیدی است که انسان را در گردونه رشد و کمال قرار می دهد و وی را به سوی عبادت و خدمت به خلق به حرکت وا میدارد، و نظمی استوار بر زندگی حاکم می کند و از انسان کوهی از وقار و وفا و صفا و درستی و صدق و امانت می سازد و از همه بالاتر این که دل انسان را برای دریافت حقایق و فیوضات ربانیه و الهامات الهیه هدایت می کند:

وَ مَنْ يُؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهُ وَ اَللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ: (۱)

و هر کس مؤمن به خدا شود خدا قلبش را [به سوی حقایق و فیوضات و ثبات در ایمان] هدایت می نماید.

اضطراب و ناامنی درونی بیماری خطرناک و حالت بسیار شومی است که زیان های سختی در ناحیه جسم و روان ببار می آورد و چه بسا دنیا و آخرت انسان را از دست می گیرد.

اضطراب و ناامنی موجب بسیاری از امراض، و بن بست ها و سبب ناامیدی و حرمان و مورث رنج و آزار اطرافیان و گاهی علّت مرگ ناگهانی و محروم شدن از حیات و زندگی است.

داروی این بیماری خطرناک که باید قلب آن را مصرف کند و به درمان و شفا برسد و از برکتش اضطراب و ناامنی از خیمه وجود انسان رخت بر بندد، و آدمی را در آرامش و امنیت قرار دهد تا در سایه آن بتواند به راحتی مسیر زندگی را با

۱- ۱) - تغابن ۱۱.

حرکات مثبت طی کند، و به مقاصد عالی دست یابد، و سعادت دنیا و آخرتش را تأمین نماید یاد خداست.

توجه قلب به خدا که منبع همه خیرات و برکات و حلال همه مشکلات، و شفابخش همه بیماری ها، و نجات دهنده گرفتاران از گرفتاری ها، و فریادرس بیچارگان، و آمرزنده گناهان، و فیض بخش به محتاجان و نیازمندان است عامل آرامش درون و امنیت باطن و ضامن خیر دنیا و آخرت آدمی است.

أَلاٰ بِذِکْرِ اَللّٰهِ تَطْمَئِنُّ اَلْقُلُوبُ: (۱)

آگاه باشید دلها فقط به یاد خدا آرامش می یابد.

برترین مرتبه ایمان، ایمانی است که در سرزمین قلب ثابت و استوار باشد و در برابر طوفان حوادث و مصائب و بلاها و سختی ها و مشکلات ضربه و زیانی نبیند، ایمانی که در دنیا و آخرت همراه انسان باشد، و آدمی در همه لحظات از منافع آن بهره مند، و همواره مورد توجه و عنایت خدا باشد و هر لحظه بر ارزش معنوی انسان بیفزاید.

کسی که خواهان چنین ایمانی برای قلب خود است باید علاوه بر عبادت خدا و خدمت به خلق به طور پیوسته و مداوم، از دوستی و هم گرائی با دشمنان خدا گرچه از نزدیک ترین خویشان و اقربایش باشد جداً بپرهیزد و تلخی جدا زیستن از آنان و فرهنگشان را بر خود هموار نماید.

لاٰ تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَ اَلْیَوْمِ اَلْآخِرِ یُوٰادُّونَ مَنْ حٰادَّ اَللّٰهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کٰانُوا آبٰاءَهُمْ أَوْ أَبْنٰاءَهُمْ أَوْ إِخْوٰانَهُمْ أَوْ عَشِیرَتَهُمْ أُولٰئِکَ کَتَبَ فِی قُلُوبِهِمُ اَلْإِیمٰانَ وَ أَیَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَ یُدْخِلُهُمْ جَنّٰاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا اَلْأَنْهٰارُ خٰالِدِینَ فِیهٰا رَضِیَ اَللّٰهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ أُولٰئِکَ حِزْبُ اَللّٰهِ أَلاٰ إِنَّ حِزْبَ اَللّٰهِ هُمُ اَلْمُفْلِحُونَ (۲)

گروهی را که به خدا و روز قیامت ایمان دارند نمی یابی که با کسانی که با خدا و پیامبرش دشمنی و مخالفت دارند دوستی برقرار کنند، گرچه پدرانشان یا

۱- ۱) - رعد ۲۸.

۲- ۲) - مجادله ۲۲.

فرزنـدانشان یا برادرانشان یا خویشانشان باشـند، ایناننـد که خدا ایمان را در دلهایشان ثابت و پایدار نموده و به روحی از جانب خود نیرومنـدشان سـاخته، و آنـان را به بهشت هـائی که از زیر درختانش نهرها جاری است در می آورد، در آنجا جاودانه اند خـدا از آنـان خوشـنود است و آنان هم از خـدا خشـنودند اینان حزب خـدا هسـتند، آگاه باش که بی تردیـد حزب خـدا همان رستگارانند.

بررسی آیات شریفه قرآن در رابطه با قلب به طور گسترده و تحقیق در آثار قلب مثبت و عوارض قلب منفی کاری بس سنگین و بی تردیـد نیـازی به دانشـی وسـیع و زمـانی طولا ـنی دارد به این خاطر از ادامه آن صـرف نظر نموده و رشـته بحث را در این مسئله به روایات استوار و حکیمانه پیامبر و اهل بیت طاهرینش می سپارم.

قلب در آئینه روایات و معارف الهیه

شرافت و برتری انسـان که به وسـیله آن فـوق همه موجودات قرار می گیرد بی تردیـد از برکت اسـتعداد او نسـبت به معرفت و شناخت حضرت حق است، شناختی که جمال و کمال و افتخارش در دنیا و توشه و ذخیره اش در آخرت است.

انسان با قلبش برای شـناخت حق و معرفت به حضرت او مستعد و آماده می شود نه به عضوی از اعضایش، عالم و آگاه به حق و عامل برای خدا قلب است نه دیگر نواحی وجود انسان.

کوشای به سوی حق و نزدیک شونده به حضرت دوست و کشف کننده آنچه نزد خدا و در حریم اوست قلب است.

اعضـا و جوارح پیروان و خادمان و فرمانبردان قلب هسـتند و جایگاهشان جایگاه ابزار و آلات است که قلب آنها را به کار می گیرد.

موقف قلب نسبت به اعضا و جوارح موقف مالک نسبت به برده و ارباب نسبت به رعیت و صنعت گر نسبت به ابزار است.

قلب هرگـاه از غیر حق خـالی و سالم باشـد مقبول خـداست، و چون غرق در امور غیر حق باشـد محجوب از حضـرت محبوب است، آنچه از عبد خواسـته اند در حقیقت از قلب خواسته شده، و مخاطب به تکالیف و مسئولیت ها قلب است، پاداش و کیفر مربوط به اوست، قلب است که چون از رذایـل تزکیه شود آمـاده قرار گرفتن در مقام قرب می شود، و چون به زشتی ها آلوده گردد، و در چاه عیب و نقص افتد، گرفتار محرومیت از رحمت حق شود.

در حقیقت مطیع خـدا اوست و اوست که انـوار عبـادات را بر دیگر اعضـا و جـوارح می تابانـد و پخش می کنـد، و بی تردید عصیان گر واقعی بر خدا اوست که آثار زشتی ها را بر اعضا و جوارح جاری می کند.

خوبی هـا از افق وجود انسـان به نورانیت او آشـکار می گردد، و زشتی هـا از شومی تاریکی او بر انسان ظاهر می شود، زیرا از کوزه همان برون تراود که در اوست.

قلب است که هرگاه انسان به حقیقت آن آگاه گردد و او و شـئونش را بشـناسد خود را شـناخته، و چون خود را بشـناسد خـدا شناخته است، و اگر نسـبت به آن جاهل باشد قطعاً به غیر آن جاهل تر است و یقیناً انسان بدون شناخت قلب نه خود را شناخته و نه خدا را و نه غیر خدا را.

متأسفانه اکثر مردم به قلب و شئون قلب خود ناآگاهند، و بین آنان و قلبشان حایل و حاجب قرار دارد و نشانه قرار داشتن حایل این است که به مشاهـده حقیقی قلب و مراقبت از او و درک صـفاتش، و کیفیت زیر و رو شـدنش در دست قـدرت خدا و این که چرا گاهی میل به اسفل سافلین و زمانی رغبت به اعلا علیین دارد موفق نمی شوند.

آری کسی که قلبش را نشناسد و به شئون و صفات آن عارف نشود تا به مراقبت و رعایت او برخیزد، و حقایقی که از خزائن ملکوت بر او ظاهر می شود و می درخشد رصد کند از کسانی است که به بیماری خود فراموشی که از بدترین بیماری ها است دچار آمده (۱)چنان که حضرت حق می فرماید:

وَ لاٰ تَکُونُوا کَالَّذِینَ نَسُوا اَللّٰهَ فَأَنْسٰاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولٰئِکَ هُمُ اَلْفٰاسِقُونَ: (۲)

و مانند کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند پس خدا هم آنان را دچار خود فراموشی کرد، اینان همان بیرون رفتگان از مدار انسانیت اند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ان للقلب اذنین فاذا هم العبد بذنب قال له روح الایمان: لاـ تفعل و قال له الشیطان: افعل و اذا کان علی بطنها نزع منه روح الایمان:» (۳)

برای قلب دو گوش است، زمانی که انسان آهنگ گناه کند روح ایمان به او می گوید انجام نده و شیطان به او می گوید به گناه برخیز چون با گناه درآمیزد روح ایمان از او کنده می شود.

از رسول خدا روایت شده:

«فی الانسان مضغه اذا هی سلمت و صحت سلم بها سائر الجسد، فاذا سقمت سقم لها سائر الجسد و فسد و هی القلب:» (۴)

در انسان پاره گوشتی است چون سالم و صحیح باشد دیگر اعضاء جسد در پرتو سلامت او سالم است، و هنگامی که بیمار باشد به خاطر او دیگر اعضاء بدن بیمار و فاسد است و آن پاره گوشت قلب است.

ونیز از آن حضرت نقل شده:

«اذا طاب قلب المرء طاب جسده، و اذا خبث القلب خبث الجسد:» (۵)

هنگامی که قلب انسان پاک و پاکیزه باشد جسم و بدنش پاک است، و چون قلب آلوده باشد جسد هم آلوده خواهد بود.

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص ۳ بحار ج ۷۰، ص ۳۴.

۲- ۲) - حشر ۱۹.

۳- ۳) - کافی ج۲، ص۲۶۷.

۴- ۴) - بحار ج ۷۰، ص ۵۰، حدیث ۴.

۵- ۵) - خصال ج ۱، ص ۱۸.

امیرالمؤمنین (ع) به فرزندش فرمود: پسرم

«ان من البلاء الفاقه و اشد من ذلک مرض البدن و اشد من ذلک مرض القلب، و ان من النعم سعه المال و افضل من ذلک صحه البدن و افضل من ذلک تقوی القلوب:» (۱)

از مصائب رنج ها فقر و تهیدستی است و بدتر از آن بیماری بدن و سخت تر از آن بیماری قلب است، و از نعمت ها گشایش و سعه مالی است و بهتر از آن سلامت بدن و برتر از آن تقوای قلب است.

از حضرت باقر (ع) نقل شده است:

«القلوب ثلاثه: قلب منکوس لا یعثر علی شیئ من الخیر و هو قلب الکافر، و قلب فیه نکته سوداء فالخیر و الشر فیه یعتلجان فما کان منه اقوی غلب علیه و قلب مفتوح فیه مصباح یزهر فلا یطفأ نوره الی یوم القیامه و هو قلب المؤمن:» (۲)

قلب ها سه نوع است: قلبی است واژگون که بر چیزی از خیر پی نمی برد و آن قلب کافر است، و قلبی است که در آن نقطه سیاهی وجود دارد که خیر و شر در آن در تلاطم اند، پس هر کدام از خیر و شر نیرومندتر گردد بر دیگری چیره می شود، و قلبی گشاده است که در آن چراغی درخشنده است و نورش تا قیامت خاموش نمی گردد و آن قلب مؤمن است.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از پیامبر روایت می کند:

«من علامات الشقاء جمود العین و قسوه القلب و شده الحرص فی طلب الرزق و الاصرار علی الذنب:» (۳)

از نشانه های بدبختی چشم بی اشک و سنگدلی، و حرص شدید در طلب رزق و پافشاری بر گناه است.

و نیز آن حضرت به امیرالمؤمنین فرمود:

«یا علی اربع خصال من الشقاء: جمود العین و قساوه القلب و بعد الامل و حب البقاء:» (۴)

چهار خصلت از تیره بختی است: چشم بی اشک، و سنگدلی، و آروزهای غیر قابل دسترسی، و عشق به ماندن در دنیا است.

۱- ۱) - امالی طوسی ج۱، ص ۱۴۶.

۲- ۲) - بحار ج ۵۰، ص ۵۱، ج ۹.

۳- ۳) - خصال ج ۱، ص ۱۱۵.

۴- ۴) - بحار ج ۷۰، ص ۵۲، حدیث ۱۲.

از امیرمؤمنان (ع) روایت شده:

شگفت ترین چیزی که در انسان است قلب اوست و برای قلب موادی از حکمت و اضـدادی خلاف حکمت است، اگر امیـد و دلگرمی نسبت به دنیا برای آن پیش آید طمع او را به خواری می نشاند، و اگر طمع او را به جنب و جوش وا دارد حرص او را به هلاکت دچار می کنـد، و اگر ناامیدی و یأس بر او چیره شود غصه و اسف او را می کشد، و اگر خشم و غضب به او برسـد غیظ سـنگین بر او حمله ور گردد، و اگر خود را به خوشـی و رفاه خوشـبخت ببینـد تحمل سـختی و بلا را فراموش می کند، و اگر ترس و بیم به او برسـد، پرهیز و حذر او را گرفتار می کند و اگر امنیت به او فراخی و وسـعت ندهد غفلت او را می رباید، و اگر نعمت بر او تازه شود رشک و حمیت او را می گیرد و اگر مصیبتی به او برسد بی تابی او را رسوا می کند، و اگر ثروتی جمع کنـد ثروتمنـدی او را به طغیان آرد، و اگر تهیدستی او را بگزد بلا او را سـرگرم مشـغول سازد، و اگر گرسـنگی او را بی تاب کنـد ناتوانی او را از پای اندازد، و اگر پرخوری کند سـیری بیش از اندازه وی را افسـرده نماید، هر کوتاهی برای او زیان آور، و هر زیاده روی برای او مفسده انگیز است. (۱)

حضـرت صادق (ع) به مردی فرمود: فلانی بدان و آگاه باش که جایگاه قلب نسـبت به بدن جایگاه امام و پیشوا نسبت به مردم است که اطاعت از امام بر مردم واجب است، آیا نمی بینی همه اعضاء سـپاهی برای قلب هستند و ترجمان وضع او، و ادا کننده خواسته های او.

دو گـوش، دو چشم، بینی، دهـان، دو دست، دو پـا و عضو شـهوت، قلب هرگـاه آهنـگ نظر کنـد انسـان دو چشم خود را می گشاید، و هرگاه قصد شنیدن نماید دو

۱- ۱) - علل شرایع ج ۱، ص ۱۰۳.

گوش برای شنیدن تحریک می شود و راه های شنیدن باز می گردد، و چون آهنگ بو کشیدن کند با بینی استشمام می کند و چون اراده سخن گفتن نماید با زبان سخن می گوید، و چون نیت حرکت کند دو پا به حرکت می آید، و هنگامی که قصد شهوت نماید عضو شهوت به حرکت می آید، همه اعضا و جوارح از جانب قلب کار می کنند، اینگونه شایسته است که از پیشوا اطاعت شود زیرا فرمان ویژه اوست. (۱)

از حضرت سجاد (ع) روایت شده:

برای انسان چهار چشم است: دو چشم است که به وسیله آنها کار دین و دنیایش را نظر می کند و دو چشم است که امور آخرتش را به وسیله آن دو ملاحظه می نماید، هرگاه خدا خیری برای بنده اش بخواهد دو چشم قلبش را می گشاید پس به آن دو چشم غیب و آخرت را می نگرد، و اگر غیر آن را بخواهد دو چشم قلب را وا می گذارد. (۲)

حضرت صادق (ع) می فرماید پدرم همواره می فرمود:

«ما شیئ افسد للقلب من الخطیئه ان القلب لیواقع الخطیئه فما تزال به حتی تغلب علیه فیصیر اسفله اعلاه و اعلاه اسفله:» (۳)

چیزی برای قلب فاسد کننده تر از گناه نیست، بی تردید قلب به گناه می افتد و همواره به آن ادامه می دهد تا جائی که پستش برتر، و برترش پست می شود.

از حضرت موسی بن جعفر (ع) به روایت علی بن جعفر نقل شده:

«اوحی الله عزوجل الی موسی (ع) یا موسی لا تفرح بکثره المال و لاتدع ذکری علی کل حال فان کثره المال تنسئ الذنوب و ان ترک ذکری یقسی القلوب:» (۴)

ص:۱۹۳

۱- ۱) - بحار ج ۷۰، ص۵۲.

۲- ۲) - خصال ج۱، ص ۱۱۴.

۳- ۳) - بحار ج ۷۰، ص ۵۴.

۴- ۴) - بحار ج ۷۰، ص ۵۵.

خدا به موسی وحی فرمود: ای موسی به فراوانی ثروت شادمان نباش، و یادم را در هیچ حالی ترک نکن، زیرا فراوانی ثروت گناهان را از یاد می برد، و ترک یادم دلها را گرفتار قساوت می کند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ما جفت الدموع الالقسوه القلب، و ما قست القلوب الالکثره الذنوب.» (1)

چشم ها از اشک خشک نشد مگر به خاطر سنگدلی و قلب ها سیاه و سخت نشد مگر بخاطر گناهان.

در کتاب فقه الرضا روایت شده:

«ان الله فی عباده آنیه و هو القلب، فاحبها الیه اصفاها و اصلبها و ارقها، اصلبها فی دین الله و اصفاها من الذنوب و ارقها علی الاخوان:» (2)

برای خدا در بندگانش ظرفی است و آن قلب است، محبوب ترین قلب نزد خدا صاف ترین و سخت ترین و نرمترین آنها است، سخت ترینش در دین، و صاف تر و پاک ترینش در گناهان و نرم ترینش نسبت به برادران.

از رسول خدا روایت شده در مناجاتی که حضرت داود با خدا داشت گفت:

«الهی لکل ملک خزانه فاین خزانتک؟ قال جل جلاله: لی خزانه اعظم من العرش و اوسع من الکرسی و اطیب من الجنه و ازین من الملکوت، ارضها المعرفه، و سماءها الایمان، وشمسها الشوق، و قمرها المحبه، و نجومها الخواصر، و سحابها العقل، ومطرها الرحمه، واثمارها الطاعه، وثمرها الحکمه، ولها اربعه ابواب: العلم والحلم والصبر والرضا الا وهی القلب:» (3)

خدایا برای هر پادشاهی خزانه ای است، خزانه تو کجاست؟ خدای بزرگ فرمود: برای من خزانه ای است بزرگ تر از عرش، وسیع تر از کرسی، پاکیزه تر از بهشت، و زیباتر از ملکوت، زمینش معرفت، آسمانش ایمان، خورشیدش شوق، ماهش محبت، ستارگانش مطالب استوار در ذهن، ابرش عقل، بارانش رحمت، میوه هایش طاعت، محصولش حکمت است، برای آن چهار در است: علم، بردباری، صبر و رضا است بدانید که آن خزانه قلب است.

۱- ۱) - علل شرایع ج ۱، ۷۷.
۲- ۲) - بحار ج ۷۷، ص ۵۶، حدیث ۲۶.
۳- ۳) - بحار ج ۷۰، ص۵۹، به نقل از غوالی الثالی.

وجوب حفظ قلب از نفوذ شیطان

ابوحامد غزالی در احیاء العلوم و محدث بزرگ و فیلسوف عالی قدر در کتاب پر قیمت محجه البیضاء درباره قلب گفته اند:

بدان که مثل قلب مثل قلعه ای استوار است، و شیطان دشمنی است که می خواهد وارد این قلعه شود و آن را تملک نماید و بر آن چیره گردد، و حفظ این قلعه از هجوم دشمن ممکن نیست جز به پاسداری از درهای قلعه و روزنه های ورودی اش و کسی که درهای ورودی این قلعه را نمی شناسد قدرت پاسداری از درهای آن را ندارد.

حفظ قلب از فساد شیطان واجب است واجبی بر هر انسان مکلف و چیزی که جز به آن نمیتوان به واجب رسید قطعا واجب است، انسان به دفع شیطان قدرت پیدا نمی کند مگر درهائی که شیطان از آن وارد می شود بشناسد، پس شناخت درهای ورودی شیطان واجب است و این درها و منافذ ورود شیطان صفات منفی و ناپسند آدمی است که زیاد و فراوان است و ما در این بخش به درهای بزرگ و عظیمی که شیطان از آنها به قلب وارد می شود اشاره می کنیم.

از درهای عظیمی که ورود شیطان را به قلب میسر می کند حرص و حسد است، هر گاه انسان به چیزی حرص و میل شدید بورزد این صفت ناپسند او را کور و کر می سازد مگر نه این است که پیامبر اسلام فرمود:

«حبک الشئ یعمی و یصم:» (۱)

عشق ورزی ات به چیزی تو را کور و کر می کند.

نور بصیرت در وجود انسان حقیقتی است که درهای ورودی شیطان را می شناسد، هنگامی که حرص و حسد این نور را بپوشاند نور بصیرت از دیدن و شناخت باز می ماند و فرصت برای شیطان فراهم می گردد پس هر چه که حریص

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۵، ص ۵۸.

را به شـهواتش برسانـد نزد او زیبا جلوه می دهـد گرچه از قبیل منکر و فحشا باشـد، در فضای کوردلی است که انسان منکر را منکر و فحشـا را فحشـا نمی بینـد بلکه منکر و فحشـا به نظر او زیبا و نیکو می آیـد و به این خاطر به سوی آن و برای به دسـت آوردن آن حرکت می کند.

روایت شـده زمـانی که نوح در کشتی قرار گرفت و از هر نوع موجود به همان گونه که فرمان یافته بود یک جفت در آن قرار داد، فردی مسّن را در کشتی دید که او را نشناخت، به او گفت برای چه و چگونه در این کشتی وارد شدی؟ گفت برای ضربه زدن به قلب یـارانت آمـده ام تـا دلشان با من و بـدنشان با تو باشـد! نوح گفت: ای دشـمن خـدا بیرون شو که تو از درگاه حق رانـده شـده ای، ابلیس گفت: پنـج چیز است که به وسـیله آنها مردم را هلاک می کنم من سه چیز آن را به تو می گویم و دو چیز آن را پنهان می دارم، خـدا به نوح وحی کرد به سه چیز از آن پنج چیز نیازی نداری او را فرمان ده که دو مرحله ی آن را برایت بگوید، پس نوح به او گفت: آن دو چیز چیست؟ گفت: دو وسیله ای است که مرا انکار نمی کنند و از من برای هلاک کردن مردم تخلف نمی نمایند، مردم را حرص و حسد به هلاکت نشانید، بر اثر حسد بود که من به لعنت دچار شدم و شـیطان رجیم گشـتم، و امّـا حرص صـفتی بـود که توانسـتم به وسـیله آن درخت ممنوعه را بر آدم حلال کردم و بـا بیرون شـدنش از بهشت به مقصودم رسیدم. (۱)

از درهـای بزرگ و خطرزائی که شـیطان میتوانـد از آن وارد قلب گردد و بر آن چیره شـود و هر گـونه که بخواهـد این عضـو حساس را جهت دهد خشم و شهوت است، خشم دیوی قاتل و غولی کشنده برای عقل است هنگامی که سپاه عقل ناتوان شود سپاه شـیطان هجوم می کند، و هر گاه انسان دچار خشم شود شـیطان با او به بازی می نشـیند چنان که کودک با توپ سـرگرم بازی می شود.

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۵، ص ۵۸.

در روایت آمـده ابلیس با موسـی دیدار کرد و به او گفت: خدا تو را برای ابلاغ پیام هایش برگزید و با تو سـخن گفت، من از مخلوقات خدایم که گناهی مرتکب شدم علاقه دارم توبه کنم برای من نزد خدا شفاعت کن که توبه ام را بپذیرد موسی گفت از خـدا برای تـو درخواست پـذیرش توبه می کنم، بر این اسـاس موسـی برای ابلیس درخواست قبول توبه کرد، خطـاب رسـید درخواسـتت برای ابلیس پذیرفته است او را فرمان ده بر قبر آدم سجده کند، موسی ابلیس را دید و به او گفت از تو خواسته اند به قبر آدم سـجده کنی تـا توبه ات پـذیرفته شود، ابلیس از سـجده بر قبر آدم امتنـاع کرد و تکبر ورزیـد و از فرمـان حق دائر بر سجده بر قبر آدم خشمگین شد و گفت: من در حالی که آدم زنده بود به او سجده نکردم، اکنون به قبر او سجده کنم! !

سپس به موسـی گفت: تو به خاطر این که برای من نزد خدا شـفاعت کردی بر من حق پیدا کردی پس لازم است تو را هشدار دهم که مرا در سه موقعیت به یـاد داشـته باش تا به وسـیله من دچار هلاکت نگردی، هنگام خشم توجه داشـته باش که وجودم در قلبت و دو چشـمم در دو چشم توست، چون خود را از خشم و آثـارش حفـظ کنی قلبت را از من خالی و دو چشـمت را از دو چشم من آزاد نمـوده از هلاـک شـدن در امـان می مـانی، من هنگـام خشم تـو و غضـبت چـون خـون در همه وجـودت در حرکت و رفت و آمدم.

و نسـبت به من در هنگام جنگ حق علیه باطل توجه داشـته باش که در آن موقعیت من سـراغ فرزنـد آدم می آیم و فرزندان و همسرش و اهلش را بیادش می اندازم تا از جهاد دلسرد گردد و به جنگ پشت کند.

ص:۱۹۷

و تو را از نشست و برخاست و خلوت کردن با زن نامحرم بر حذر میدارم زیرا من او را نزد تو فرستاده ام و تو را به جانب او گسیل داشته ام (۱)

شیطان در این داستان به شهوت و خشم و حرص اشاره کرده زیرا فرار از جهاد بر پایه حرص بر دنیاست، و امتناع از سجود بر آدم منشأش حسد است که از بزرگترین درهای ورودی او به باطن انسان است.

برخی از انبیاء به ابلیس گفتند: به چه چیز بر فرزندان آدم چیره می شوی؟ گفت: آنان را هنگام خشم و خواسته های بی مهار به اسارت می گیرم.

از درهای ورودی شیطان به قلب انسان عشق آدمی به آراستن خویش به لباس و جمع کردن انواع اثاث چشم گیر برای زندگی و ساختن خانه زیبا و مزین به انواع وسایل و گچ بری و آئینه کاری و وسائل گوناگون روز است، ابلیس چون این امور را بر قلب انسان چیره و حاکم می بیند در قلب تخم گذاری نموده و تولید جوجه می کند تا لشگری از خود فراهم آورده و همه نواحی قلب را تسخیر کند، او همواره انسان را وسوسه نموده و دعوت می کند که خانه اش را به هر صورت ممکن آباد سازد و نوسازی نماید و سقف و دیوارش را به انواع زینت ها بیاراید و هر چه میتواند به بنای آن اضافه کند و بدن را به لباس های گوناگون بیاراید و بهترین مرکب ها را فراهم نماید و با دل انسان کار می کند که این راه را بدون بازگشت تا پایان عمر ادامه دهد و در این زمینه از وضعی به وضع دیگر منتقل گردد تا عمرش سر آید و اجلش برسد و او هم چنان در راه شیطان و اسیر هوا بماند! !

از درهای عظیم دیگر که راه ورود ابلیس به باطن است سیری و پرخوری است گرچه غذای پاك و حلال باشد، قطعاً سیری و پرخوری به شهوات به ویژه

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج ۵، ص ۵۰- الدر المنثور، ج ۱، ص ۵- بحار، ج ۱۴، ص ۶۳۴.

شهوت جنسی نیرو می دهد و مسلماً شهوات اسلحه شیطان است که با آن انسان را به اسارت در آورده بر او چیره می گردد.

در روایت آمده: ابلیس در برابر یحیی (ع) آشکار شد و یحیی قفل های زیادی را نسبت هر چیز در او دید پرسید این قفل ها چیست؟ گفت اینها شهوات است که به وسیله آنها بلا ـ و زخم بر بنی آدم می زنم، یحیی گفت دراین قفل ها برای من هم سهمی هست؟ ابلیس گفت: چون شکم از غذا سیر کنی و پرخوری نمائی تو را نسبت به نماز و ذکر ثقیل سنگین نموده و زمین گیر می کنم، یحیی گفت برای من در پرخوری زیانی غیر این هست؟ گفت: نه یحیی گفت: به خدا سوگند بر عهده ی من است که هرگز شکمم را از غذا سیر نکنم، ابلیس هم گفت: به خدا سوگند بر من است که هرگز مسلمانی را نصیحت نکنم. (۱)

از درهای ورودی شیطان به قلب طمع به مردم است، هنگامی که طمع بر قلب چیره گردد، ابلیس پیوسته ظاهرسازی و خودآرائی را در برابر کسی که آدمی به او طمع دارد در نظرش نیکو جلوه می دهد تا جائی که انواع ریا و پوشانیدن حقیقت و جلوه دادن غیر آنچه را که در انسان است به انسان تحمیل می کند در حدی که مورد طمع را به صورت معبود در قلب انسان می آراید و در این مرحله است که آدمی پیوسته در اندیشه محبوب نمودن خویش در برابر طرف برمی آید و این که از هر راه ممکن خودش را به گردونه آن محبوبیت درآورد و کمترین حال او این می شود که طرف خود را به آنچه در او نیست و سزاوارش نمی باشد ستایش کند و مدح و تعریف نماید، و با او به قیمت ترک امر به معروف و نهی از منکر نرمی به خرج دهد و در مقام سازش برآید.

از دیگر درهای ورودی شیطان به قلب عجله و شتاب زدگی در امور و دوری از اندیشه در عاقبت کار و اجتناب از تفکر در برخوردهاست.

از رسول خدا روایت شده:

۱- ۱) - بحار ج ۱۴، ص ۶۲۰.

«العجله من الشیطان و التأنی من الله عزوجل:» (۱)

شتاب ورزی از شیطان و درنگ و تأمل از خداست بر انسان لازم است که انجام همه امور و کارهایش را بر اساس بصیرت و معرفت قرار دهد و بصیرت و معرفت نیازمند تأمل و مهلت است و شتاب و عجله فرصت بصیرت و آگاه شدن را به نسبت به هر کاری و عاقبت آن از انسان سلب می کند، در فضای شتاب و عجله است که شیطان از جائی که انسان پی نمی برد شر و زیانش را رواج داده و وارد حوزه حیات و زندگی آدمی می کند.

در روایت آمده هنگامی که عیسی به دنیا آمد همه شیاطین نزد بزرگشان ابلیس آمدند و گفتند: همه بت ها به صورت واژگون شده اند، گفت در مکان شما حادثه ای اتفاق افتاده، همه جا را گشت ولی چیزی نیافت تا دید عیسی به دنیا آمده و فرشتگان الهی اطراف او جمع اند، به سوی شیاطین بازگشت و گفت شب گذشته پیامبری به دنیا آمده، زنی در دنیا حامله نشد و وضع حمل نکرد مگر این که من نزدش حاضر بوده ام جز این مولود، پس از این زمان از این که مردم بت ها را به عنوان معبود بپرستند ناامید باشید اگر می خواهید بنی آدم را بفریبید از جانب شتاب و عجله نزد آنان آئید!

از درهای بزرگی راه ورود شیطان به قلب است و دری از آن عظیم تر نیست ثروت و مال و پول و منال است و به دنبال آن اثاث و ابزار زندگی و مرکب و محل کسب و مغازه و کارخانه و خانه قصر مانند و باغ و امثال آن.

در این زمینه ها هر چه که مازاد بر نیاز و احتیاج باشد همان جایگاه شیطان و مرکز استقرار او و کمین گاهش برای صید آدمی است.

کسی که به اندازه کفاف و به مقدار احتیاج و گذران امور زندگی اش دارد خیالش راحت و نفسش آرام و قلبش فارغ از همّ و غم است، اگر بر فرض یک میلیون تومان به طور ناگهان پیدا کند صدها رشته خواسته و شهوت از قلبش

۱- ۱) - محجه البیضاء ج۵، ص ۶۰.

برانگیخته می شود که هر خواسته و شهوتی برای تحققش نیاز به یک میلیون تومان دیگر دارد، اینجاست که آن یک میلیون اولیه برای او کافی نیست بلکه خواستار چند میلیون است تا خانه ای اشرافی بخرد، و آن خانه را از اثاث و ابزار مناسب آن پر کند، و کارگر و کارمند برای اداره امور خانه و بیرون استخدام نماید، و بدن خود و اهل و عیالش را با لباس های فاخر و گران قیمت بپوشاند که هر یک از اینها برنامه دیگری را می طلبد که در چهارچوب زندگی نهایت ندارد، و از این طریق است که انسان دچار غفلت و نسیان و دور شدن از عبادت و بندگی می شود و چون قارون غرق در مادیت می گردد و عاقبت در هاویه و عمق دوزخ افتاده و همه درهای نجات به رویش مسدود می شود!

از ثابت نامی روایت شده: هنگامی که پیامبر عزیز اسلام معبوث به رسالت شد ابلیس به لشگریانش و شیاطین زیر مجموعه اش گفت: حادثه ای به وقوع پیوسته بنگرید چیست آنان روانه شدند و به جستجو برآمدند سپس نزد او برگشته و گفتند: چیزی به دست نیاوردیم، ابلیس گفت: من برای شما خبر حادثه اتفاق افتاده را می آورم رفت و برگشت و گفت محمد (علیهما السلام) مبعوث به رسالت شده پس شیاطین زیر دستش را سراغ اصحاب پیامبر فرستاد وی آنان ناامید از فریب دادن یاران پیامبر بازگشتند و به ابلیس گفتند ما تاکنون چنین قومی را نیافته بودیم که به آنان هجوم بریم و در گناه را به رویشان باز کنیم ولی آنان به نماز برخیزند و زحمات ما را نابود سازند، ابلیس گفت آنان را مهلت دهید شاید دنیا به آنان رو کند و شما از طریق آن به فریب آنان موفق گردید.

از دیگر درهای بزرگ که راه ورود شیطان به باطن انسان می باشد بخل و ترس از تهیدستی است که این دو صفت بسیار مذموم انسان را از اتفاق و صدقه و کار خیر

باز می دارد و آدمی را به ثروت اندوزی و انباشته کردن مال و منال می کشاند و نهایتاً مستحق عذابی می کند که قرآن به ثروت اندوزان وعده داده است.

از قول شیطان نقل شده که در مسئله بخل و خوف از فقر آدمیان بر من چیره نشده اند تا از دام من بگریزند و نسبت به سه چیز هرگز بر من چیره نخواهند شد هنگامی که از آنان بخواهم ثروت را از طریق نامشروع به دست آورند، و در غیر طریق صحیح انفاق کنند، و از پرداخت حقوق مالی باز ایستند.

از آفات بخل و حرص پای بندی به مراکز تجارت و بازارها برای جمع کردن ثروت و هزینه کردن همه عمر در این مورد است.

ابو امامه از رسول خدا روایت کرده: هنگامی که ابلیس را به زمین فرود آوردند گفت پروردگارا مرا در زمین جای دادی و مطرود و رجیم نمودی برای من خانه ای قرار ده خطاب شد حمام، گفت درخواست مجلس و محفلی دارم خطاب شد بازارها و راه هائی که در آن جمعیت گرد می آید، گفت: طعامی مقرر کن خدا فرمود آنچه نام خدا بر آن برده نشود، گفت درخواست آشامیدنی دارم خدا پاسخ دهد هر نوع مستکننده، گفت موذن و اعلامکنندهای می خواهم، خطاب رسید وسائل نوازندگی و آلات موسیقی، گفت کتابی که بر مردم بخوانم، حضرت فرمود شعر و ترانه گفت مکتوب و نوشته ای برایم قرار ده خطاب رسید خال کوبی بر بدنها، گفت سخنی برایم مقرر فرما، خدا فرمود دروغ و کذب، گفت دام هائی برایم قرار ده خطاب رسید زنان بیتقوا و بیپروا که با عشوه و ناز عقل مردان را می ربایند.

مؤمن واقعی و مسلمان حقیقی و اهل الله کسی است که در این چند روزه عمر کوتاهش با توجه به خدا و لحاظ کردن قیامت به کمک عمل به احکام الهی و رعایت تقوا تمام درهای ورودی شیطان و وسوسه های او را به قلب ببندد و پیوسته

این درها را بسته نگه دارد تا قلب از آفات شیاطین در امان بماند و از این طریق خیر دنیا و آخرت انسان تأمین شده به خواست خدا به سعادت ابدی نائل گردد.

مدعی دینداری بخصوص کسی که خود را پیرو اهل بیت می داند، و شعار تشیع می دهد باید عمل و حرکات و منش و اخلاق و اطوارش این ادعا را تصدیق کند، اگر کسی مدعی مذهب اهل بیت باشد ولی اعمال و حرکاتش با اعمال و حرکات اهل بیت هماهنگ نباشد قطعاً در ادعایش کاذب و راه نجات بر او بسته است.

تشیع و دینداری با ادعا و گفتار تنها قابل قبول نیست، ادعای سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و علی بن ابی رافع و امثال اینان در شیعه بودن که عملشان با گفتارشان یکی بود ادعائی صادق و سخنی راست و درست است ولی کسی که ادعای دینداری و تشیع می کند ولی در عمل پیرو ابلیس و دنباله روی شیاطین و رنگ گرفته از مکتب یهود و نصرانیت و شکل گرفته از بیدینان است ادعایش در دنیا و در دادگاه های آخرت قابل قبول نخواهد بود زیرا دینداری و شیعه بودن به عمل است نه به لقلقه زبان.

مذهب اهل بیت که شاخه های پرمحصول درخت نبوت اند ترکیبی از عقاید حقه، و اعمال صالحه و اخلاق حسنه، و صلاح و سداد و عفت و اجتهاد و قناعت و کرامت و عبادت ربّ و خدمت به خلق و اجرای امر بمعروف و نهی از منکر و نیت پاک و تبلیغ دین و هدایت مردم به سوی خدا و روشن نگاه داشتن مشعل درستی و راستی و صدق و صداقت است، هرکس به اندازه گنجایش وجودیاش پای بند به این حقایق باشد، و در برابر هجوم فرهنگ بیگانه خود را حفظ کند، و خویش را از افتادن در دام ابلیس و جنودش نگاه دارد قطعاً در ادعای دینداری و به ویژه تشیع راست گفتار و در دنیا و آخرت اهل نجات و

همراه با سعادت و سلامت و امنیت همه جانبه و اهل بهشت است، در هر صورت موفقیت انسان در همه امور، و نجاتش ازهمه شرور در گرو قلب سالم و دل مملو از ایمان و داشتن عمل صالح می باشد، و جز این راه نجاتی برای احدی وجود ندارد

ص:۲۰۴

تفسیر آیه ۷۵

اشاره

أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ يُؤْمِنُوا لَكُمْ وَ قَدْ كانَ فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَسْمَعُونَ كَلامَ اَللّهِ ثُمَّ يُحَرِّفُونَهُ مِنْ بَعْدِ ما عَقَلُوهُ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ

آیا شما اهل ایمان انتظار دارید که آن سخت دلان دعوت شما را به سوی اسلام بپذیرند؟ ! در حالی که گروهی از آنان کلام خدا را همواره می شنیدند، سپس بعد از آن که معنا و مفهومش را درک می کردند به سبب دنیا طلبی و امور مادی به دل خواه خود تغییرش را می دادند در صورتی که می دانستند به کلام خدا و به مردم جویای حق خیانت می کنند.

شرح و توضیح:

پیامبر اسلام و مردم مؤمن با توجه به این که یهود دارای کتاب آسمانی و علم دین بودند، انتظار شدید و امید فراوان و طمع سخت داشتند که آنان پیش از هر طایفهای از طوایف ساکن در مدینه و اطراف آن و به شتاب و سرعت دعوت به اسلام و هدایت به قرآن را قبول کنند و در این زمینه کمترین عناد و لجاجتی نشان ندهند، ولی حضرت حق با بیان اوضاع یهود و موضع گفتنشان در برابر حق، و تکبر و نفاقشان، و سرسختی نشان دادنشان نسبت به آیات خدا و عدم توجهشان به معجزات و دلایل، و این که این طایفه موسی را بسیار آزردند و از عمل به تورات روی گرداندند و نسل های بعدشان پیامبران را کشتند و تا زمان بعثت پیامبر اسلام همواره در ظلم و خیانت و جنایت و همدستی با دشمنان حق بسر بردند، یکباره پیامبر و اهل ایمان را از تسلیم شدن این قوم به اسلام و قرآن، و پذیرش دعوت آن ناصحان و دلسوزان نا امید و مأیوس نمود.

قرآن مجید به پیامبر و مؤمنان که به شدت در دعوتشان به اسلام و هدایتشان به حق و قبولاندن واقعیات به یهود حرص می زدند و با همه وجود مشتاق بودند که این گروه به اسلام گرایش پیدا کنند و حق را بپذیرند، و در زمره مؤمنان قرار گیرند و به سعادت دنیا و آخرت برسند و همای خوشبختی را در آغوش گیرند، سابقه نکبت بار و قلب سخت تر از سنگ و پرونده سیاه و پر از جنایت یهود را متذکر می

شود و امید آنان را به نا امیدی تغییر می دهد و آن خیرخواهان را نسبت به حزن و غصه فراوانی که برای گمراهان داشتند تسلیت و دلداری می دهد.

بیان سرگذشت پر از ظلم و جنایت یهود در طول تاریخ در آیات پیش از آیه مورد بحث یعنی آیات ۴۰تا۷۴ برای بیان فلسفه و علّت فراری بودن آنان از حق و عدم تمایل به اسلام و عدم پذیرش قرآن و نبوت پیامبر بزرگوار است.

از قومی که با دیدن آن همه معجزات شگفت انگیز و شنیدن آیات الهی حتی در کوه طور بدون واسطه فرشته و در دست داشتن انواع نعمت ها به کفر گرائیدند، و گوساله را به جای خدا به عنوان معبود انتخاب کردند و نسبت نادانی به موسی دادند، و آن بزرگ مرد ملکوتی و عرشی و هم سخن با خدا را مسخره کردند و پس از او از پاسخ به دعوت دیگر پیامبران خودداری نمودند، چه انتظار و امیدی باید داشت که به آسانی به نبوت پیامبر ایمان آورند و قرآن مجید را به عنوان وحی آسمانی بپذیرند، و به حقیقت مسلمان و مؤمن گردند؟ !

آنان نه از روی سهو و نسیان و جهل و نادانی بلکه از علم و عمد کلام خدا را که در آن حلال و حرام بیان شده بود و به وضوح اوصاف پیامبر در آن آمده بود از نظر معنا و مصداق تحریف کردند و تغییر دادند تا به درآمد دنیائی و کسب مال و ثروتشان و حفظ دیگر یهودی ها در جهل و غفلتشان و متولی بودنشان نسبت به کینه ها لطمهای وارد نشود و به این خیانت عظیم و تصرف نابجایشان در امور دینی واقف و آگاه بودند، و می دانستند که با تحریف معنوی و ظاهری کلام خدا اکثر یهود تا قیامت از هدایت محروم و از دست یابی به حق ممنوع و از یافتن راه سعادت باز می مانند، ولی بخاطر منافع مادی خود به این خیانت عظیم و جنایت بزرگ یعنی تحریف کلام خدا و بازداشتن مردم از اتصال به حق تن دادند و شقاوت ابدی، و تیره بختی دائمی و عذاب جاودانه قیامت را برای خود خریدند.

ص:۲۰۶

مسئله تحریف درموارد دین، و تغییر مفاهیم شرع، از گناهان بسیار بزرگی است که توبه از آن مشکل و کاری است که دیگران را از ورود به گردنه حق و درک حقیقت باز می دارد، و آنان را در چاه ضلالت و گمراهی نگاه میدارید و از دست یافتن به سعادت ابد محروم می نماید.

باید به این مسئله توجه داشت که دین پذیری و حقیقت خواهی، و اثر گرفتن از موعظه وپند و پای بند شدن به حقایق و التزام عملی به احکام الهی نتیجه دو واقعیت است:

۱- قلب بیدار ۲- گوش شنوا چنان که در قرآن مجید بیان شده:

إِنَّ فِی ذٰلِکَ لَذِکْریٰ لِمَنْ کٰانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَی اَلسَّمْعَ وَ هُوَ شَهِیدٌ: (۱)

یهود در همه زمان های پیش از بعثت پیامبر و در عصر ظهور رسول بزرگ اسلام قلبشان هم چون سنگ و سخت تر از آن بود لذا با این که حقایق را می فهمیدند مِنْ بَعْدِ مٰا عَقَلُوهُ از قبول آن امتناع می ورزیدند، و بر اثر کثرت گناه و تداوم آن گوش شنوا را از دست داده و گوشی چون گوش حیوانات پیدا کرده بودند به این خاطر از شنیدن صدای حق و ندای اهل حقیقت کر بودند و از تسلیم شدن در برابر دعوت پیامبر و مؤمنان امتناع داشتند.

یهود بر اثر عمای قلب و کری گوش، و تاریکی باطن، و حجاب های ظلمانی که در این روزگار هم همین گونه اند به تحریف حقایق و تغییر و تبدیل معانی و مفاهیم آیات خدا در تورات و حتی تحریف لفظی کتاب دست می بردند و آنچه را برابر با خواسته های نامشروعشان بود بر صفحات می نوشتند و به عنوان تورات بر مردم تحمیل می کردند و حتی از نیرنگ زدن و فریب و حیله برضد غیرخودشان به ویژه مؤمنان ابداً امتناع نداشتند تا جائی که صاحب جواهر فقیه

۱- ۱) - ق ۳۷.

بزرگ شیعه از تاریخ نویسی مشهور روایت می کند که گفته: «در زمان یکی از حاکمان از یهود خیبر جزیه خواستند، آنان مکتوبی به امضای معاویه پسر ابوسفیان و معاذبن جبل ارائه کردند که براساس آن پیامبر اسلام آنان را از جزیه معاف کرده بود، پس از تحقیق و بررسی معلوم شد که در زمان نوشته شدن این قباله، معاویه در مکه بوده و هنوز با فتح مکه به نفاق و اسلام ظاهری روی نیاورده بود و جریان فتح خیبر مربوط به پیش از فتح مکه بود و نیز روشن شد که معاذبن جبل نیز یک سال پیش از فتح از دنیا رفته بود و بدین وسیله آشکار شد که این قباله به نام رسول بزرگوار اسلام و با امضای معاویه و معاذ به دست یهودیان خیبر جعل شده است از این رو حاکم مملکت با آشکار شدن این مسأله از آنان جزیه گرفت. (۱)

با توجه به آیات گذشته به این آیه شریفه یعنی آیه هفتاد وپنج سوره بقره: أَ فَتَطْمَعُونَ أَنْ یُؤْمِنُوا لَکُمْ که گروهی از یهود را محرّف معانی و مفاهیم حقایق و حیله گر و فریبکار و حس گرا و قلبی پول پرست، و قاتل، و مسخره کننده پیامبران، و نیرنگ زننده و جعلکننده اسناد می داند بر مسلمانان به ویژه دولت های اسلامی واجب است از دوستی و معاشرت با آنان و داشتن روابط تجاری و سیاسی بپرهیزند و آنان را در همه زمینه ها دشمن خدا و خود بدانند و نیز از یاران آنان یعنی مسیحیان اروپا و آمریکا که در این چند قرن اخیر سبب تقویت این قوم عنود و منشأ وجود دولت نامشروع اسرائیل بودند حذر کنند که هرگونه روابط با آنان موجب خشم و غضب خدا و زیان های غیرقابل جبران به جامعه اسلامی است.

۱- ۱) - تسنیم، ج۵، ص۲۷۶- جواهرالکلام، ج۲۱، ص۲۳۵.

تفسیر آیه ۷۶- ۷۷- ۷۸- ۷۹

اشاره

وَ إِذا لَقُوا اَلَّذِینَ آمَنُوا قالُوا آمَنّا وَ إِذا خَلا بَعْضُهُمْ إِلی بَعْضٍ قالُوا أَ تُحَدِّثُونَهُمْ بِما فَتَحَ اَللّهُ عَلَیْکُمْ لِیُحَاجُّوکُمْ بِهِ عِنْدَ رَبِّکُمْ أَ فَلا تَعْقِلُونَ

أَ وَ لا یَعْلَمُونَ أَنَّ اَللّهَ یَعْلَمُ ما یُسِرُّونَ وَ ما یُعْلِنُونَ

وَ مِنْهُمْ أُمِّیُّونَ لا یَعْلَمُونَ اَلْکِتابَ إِلاّ أَمانِیَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّ یَظُنُّونَ

فَوَیْلٌ لِلَّذِینَ یَکْتُبُونَ اَلْکِتابَ بِأَیْدِیهِمْ ثُمَّ یَقُولُونَ هذا مِنْ عِنْدِ اَللّهِ لِیَشْتَرُوا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَوَیْلٌ لَهُمْ مِمّا کَتَبَتْ أَیْدِیهِمْ وَ وَیْلٌ لَهُمْ مِمّا یَکْسِبُونَ

و هنگامی که با مؤمنان دیدار کنند می گویند ما ایمان آوردیم، و چون با یکدیگر خلوت میکنند از روی اعتراض و ایراد به یکدیگر می گویند چرا حقایقی را که خدا در تورات درباره پیامبر اسلام برای شما بیان کرده به مؤمنان می گوئید تا روز قیامت با این حقایق در پیشگاه پروردگارتان برضد شما استدلال کنند آیا اندیشه نمی کنید که نباید زمینه استدلال برضد خود را در اختیار مؤمنان گذارید؟ !

آیا آن سخت دلان نمی دانند که خدا آنچه را پنهان می دارند و آنچه را آشکار میکنند میداند؟ !

و گروهی از یهود بیسوادانی هستند که باورشان به تورات جز به بافته های دروغی که عالمان خائن یهود به عنوان تورات ارائه کرده اند نیست و در امر دین اتکایشان جز به ظن و گمان نمی باشد.

پس وای بر کسانی که با دست خود نوشتهای را می نویسند سپس می گویند: این نوشته از سوی خداست تا با این کار زشت و خائنانه بهائی اندك به دست آورند، پس وای بر آنان از آنچه دست هایشان نوشت و وای بر آنان بخاطر رشوه گیری و بدعت گذاری آنان.

شرح و توضیح:

از آیات شریفه مورد بحث چند مطلب استفاده می شود: ۱- برخورد منافقانه گروهی از یهود با اهل ایمان ۲- اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن ۳- اعتقاد یهود برجهل خدا نسبت به نهانها ۴- کتمان کردن حقیقت ۵- علم خدا به همه نهانها و آشکارها ۶- زشتی باورکردن سخن دروغگویان و تهمت زنندگان ۷-

ص:۲۰۹

زشتی اتکاء به گمان و خیال ۸- وجوب تحصیل علم و یقین ۹- زشتی دین فروشی ۱۰- عذاب دین فروشان.

برخورد منافقانه یهود با اهل ایمان

مسئله نفاق و منافق و زیان های غیرقابل جبران دوروئی و یکی نبودن ظاهر با باطن و هماهنگ نبودن سیرت با صورت در آیات اوائل سوره مبارکه بقره به طور مفصّل مورد بحث قرار گرفت، لذا در این بخش از تفصیل آن صرف نظر نموده به صورتی مختصر به آن اشاره می کنم.

اگر دل انسان بر پایه ایمان و اخلاق انسانی، و خصائص ملکوتی و انصاف و میانه روی استوار و ثابت نباشد، هر لحظه با طوفانی مخرّب، و آمالی بیپایه، و حملات هوا و هوس به طرفی میل پیدا می کند و حالات مثبتش به حالات منفی تغییر می یابد، و دگرگونی های زیان آور به بالا و پائینش میبرد و لحظه به لحظه به شکلی در می آورد و انسان و دنیا و آخرتش را به دنبال خود میبرد و نمی گذارد در معرض رحمت و الطاف حق قرار گیرد، و از فیوضات الهیه و عنایات ربانیه بهره مند گردد و به سعادت ابدی بیندیشد، و نظم و انضباطی هماهنگ با فرهنگ الهی در شئون ظاهر و باطن خود برقرار نماید.

قلب هرجائی و دل خالی از انصاف شاگردی است که در کلاس توحید، و مدرسه نبوت، و فضای اعتدال و میانه روی حاضر نمی شود، و ثبات و قراری در امور مثبت ندارد، و اگر هم در کلاس توحید و مدرسه نبوت حضور یابد جمعیت خاطر پیدا نمی کند و از تخت پریشانی و اضطراب به زیر نمی آید، و به توحید و ایمان و قبول نبوت و یقین به آخرت متصل نمی گردد و دمی آرامش نمی یابد و هر چیزی و هر حقیقتی را فقط و فقط برای ارضای هوای و هوس و شهواتش می خواهد و صاحبش را برای جلب خوشنودی ارباب کفر و شرک هزینه می کند و بیباکانه او را به هر گناهی آلوده می نماید، و برای ضربه زدن به اهل ایمان وادار می کند.

پیامبر بزرگوار اسلام درباره قلبی که بنیانش به توحید و یقین به آخرت و ایمان به نبوّت استوار و محکم نیست در روایاتی می فرماید:

«لقلب ابن آدم اسرع تقلباً من القِدر اذا استجمعت غلیا:» (۱)

هر آینه دل آدمیزاد از دیگ در حال جوشیدن تغییر پذیرتر است.

«ان قلب ابن آدم مثل العصفور ینقلب فی الیوم سبع مرات:» (۲)

دل آدمیزاد هم چون گنجشک، هفت بار در روز دگرگون می شود و تغییر پیدا می کند.

«انما مثل القلب مثل ریشه بالفلاه تعلقت فی اصل شجره یقلبها الریح ظهراً لبطن:» (۳)

داستان قلب مانند پری است که در بیابانی از شاخه درختی آویزان شده که باد بیابانی هر لحظه آن را به این سود و آن سو می کند.

«مثل القلب مثل ریشه بارض تقلبها الریاح:» (۴)

حکایت دل مانند پری روی زمین است که بادها آن را جابهجا می کند.

گروهی از یهود زمان پیامبر به خاطر دنیاپرستی، و آلوده بودن به هوا و هوس، و مکتب خطرناك حس گرائی و برای ارضاء آمال و آرزوهای باطلشان و این که هم از اسلام و هم از کیش خودشان بهره مادی و نفع ظاهری ببرند، و با نگرانی سخت و دلهره شدید از اینکه اسلام با پیشرفت محیرالعقولش وضع مکتب ها و آئین های گذشته را در هم ریزد و در همه شئون پیش افتد و آنان در فضای عقب ماندگی بمانند و دنباله رو شوند و دچار اقلیت و خواری گردند از روی مصلحت اندیشی نسبت به زندگی و مکتب خویش چون با مؤمنان دیدار می کردند اعلام می داشتند که ما به آنچه شما ایمان آوردید ایمان آوردیم، و گواهی می دهیم که پیامبر شما در همه امورش صادق و درست کردار و گفتارش محکم و استوار است و ما او را با توجه به همه اوصافش که در آیات تورات که کتاب دینی

۱- ۱) - نهج الفصاحه، ۵۴۸.

۲- ۲) - نهج الفصاحه، ۵۵۰.

۳- ۳) - نهج الفصاحه، ۵۵۰.

۴- ۴) - نهج الفصاحه، ۵۵۱.

ماست بیان شده شناخته ایم و بر خود با تکیه بر آیات تورات واجب دیده ایم که به او ایمان آورده، و نبوت او را بپذیریم و تسلیم او شویم.

اعتراف به حقیقت و عدم تسلیم به آن

سنگدلان یهود و صاحبان قلب بیمار، و دل هائی که به وسیله بادهای هوا و هوس و طوفان مادیگری و حسّ گرائی با تکیه بر آیات تورات به اوصاف پیامبر آگاه بودند، و آن اوصاف را در حد کمال در حضرت او مشاهده می کردند، و حق بودن نبوت او را لمس می نمودند، و به آن نزد مؤمنان اعتراف داشتند، ولی پس از آن که با یکدیگر به خلوت می نشستند و به گفتگو می پرداختند، آنان که در میانشان نفوذ بیشتری داشتند و به تورات آگاه تر بودند، و خود را متولی دین و کنیسه و کارگردانی قوم یهود می دانستند به اعترافکنندگان به حقیقت در نزد مؤمنان حمله کرده و از روی انتقاد به آنان می گفتند آیا آنچه را خدا در تورات از اوصاف محمّد و نبوت او بیان نبوده و باب چنین علمی را به روی شما گشوده نزد مؤمنان به محمد و اهل اسلام اقرار و اعتراف می کنید تا روز قیامت این اعتراف شما به حقیقت بر ضد شما که می خواهید یهودی بمانید به کار گرفته شود و مؤمنان در دادگاه قیامت با شما محاجه کنند و نزد خدا گواهی دهند که اینان به اوصاف محمد به عنوان پیامبر بر حق بر اساس آیات تورات اعتراف و اقرار نمودند ولی به ظاهر اسلام را پذیرفتند و به باطن یهودی ماندند، آنگاه شما را محکوم به عذاب کنند! !

برشماست که به ظاهر اظهار ایمان کنید ولی در باطن یهودی بمانید تا مؤمنان بر شما به عنوان هم کیش خودشان اعتماد کنند، و اطمینان نمایند، و شما بتوانید با جلب اعتماد آنان به اسرار آنان آگاه گردید، و خبرهایشان را نزد ما آورید، و به جاسوسی برضد آنان برخیزید و با این برخورد ظاهری هم جیب خود را از آن طرف پر کنید و هم کیسه خود را از این طرف پر نمائید.

آیا اندیشه نمی کنید که آنچه را از اوصاف پیامبر در باطن خود می دانید اگر آشکار کنید خدا به آن عالم می شود، و در قیامت بر علیه شما حکم می راند، بر

شما لازم است اسرار و مسائل را برای این که خدا آنها را نفهمد و به آنها آگاه نگردد در باطنتان حفظ کنید! !

اعتقاد یهود بر عدم آگاهی خدا به امور پنهان

این بخش از آیه شریفه که از زبان یهود روایت شده این معنا را نشان می دهد که عالمان و سران یهود و مدعیات تولیت کنیسه ها و متولی گری امور این قوم بر این اعتقاد بودند که اسرار و امور نهان تا زمانی که به وسیله آنان اظهار نشود، و آشکار نگردد از حضرت حق پنهان می ماند و خدا به آن آگاه نمی شود! !

آن بیخردان جاهل که خوی حس گرائی بر آنان حاکم بود، و خود را از ملکوت هستی و حقایق غیبی، و شناخت اوصاف حق و کمالات بینهایت پروردگار دور نگاه داشته بودند و جز به شکم و شهوت و غرایز حیوانی خود فکر نمی کردند و هر چیزی را برای رسیدن به مال دنیا و ارضاء شکم پرستی خود می خواستند، حضرت حق را هم چون خود می پنداشتند که تا نهانی آشکار نگردد، و سرّی فاش نشود، و غیبی به ظهور نیاید به آن آگاه نمی شود، روی این حساب به مقلدان میمون صفت خود سفارش می کردند از اظهار آنچه در درون دارید بپرهیزید که کتمانش به صلاح شما و اظهارش با معلوم شدن نزد خدا به زیان شماست! !

کتمان کردن حقیقت

حقایقی که بر انسان از طریق تعقل و مطالعه، یا از راه شنیدن از متخصصان و محققان، یا از مسیر وحی و کتاب های آسمانی معلوم و آشکار می شود، و آدمی نسبت به آنها آگاه می شود، و لازم است آن حقایق در راه تحقق سعادت دنیا و آخرت خویش و دیگران بکار گرفته شود، کتمانش و پنهان نگاه داشتنش حرام و موجب زیان و خسارت در دنیا و آخرت است، و در این زمینه گوش دادن به

فرمان کسانی که انسان را به پنهان نگاه داشتن حقایق می خوانند گناه بزرگ و معصیتی سنگین است.

ولی گروهی از یهود بر اساس جمود ورزیدن به امور ظاهری، و تقلید کور کورانه از رؤسا و عالمان دنیاپرستشان که دین خدا و تورات را در راه اِعمال قدرت و نفوذ کلام و حفظ مقامشان به کار می گرفتند و از این راه به نان و نوا و ارضاء خواسته های نامشروعشان دست می یافتند به کتمان حقیقت روی می آوردند و خود را به ارتکاب این گناه سنگین آلوده می کردند و از این طریق درهای سعادت را به روی خود می بستند، و به رسانیدن رؤسا و علمای یهود به خواسته های نامشروعشان و آرزوهای شیطانی و کارهای ابلیسی و بستن راه خدا به روی مردم کمک می کردند.

کتمان حقیقت سبب زیان ها و خسارت های غیرقابل جبران به خود و دیگران و علت دور شدن انسان از رحمت و مغفرت خدا و عامل پایمال نشدن حقوق شرعی و مادی مردم است.

علم خدا به همه نهانها و آشکارها

دست خائنان، و هوا و هوس مادی گران، و اندیشه انحرافی کج اندیشان آیات توحید تورات را تحریف، و مفاهیم حقایق را تغییر داده بود، و بر این شجره طیبه که اصل هرچیز و اساس و بنیان هستی است پیرایه های زیادی بسته و تأثیرگذاری آن را در زندگی به تعطیلی و نابودی کشیده بود، تا جائی که یهود خدا را در علم و آگاهی مانند خود پنداشته و او را بیخبر و ناآگاه از غیب و پنهان و اسرار هستی می پنداشت.

این بیخبران بیخرد و حسّ گرایان پول پرست به این معنا توجه نداشتند که وجود مقدسی که هستی و موجوداتش را آفریده، و این بنای عظیم را به وجود آورده، و هر موجود زندهای را به تناسب وجودش روزی بخشیده، به تمام شئون

ظـاهر و باطن آنان آگاه است و اصولاً در حریم حضـرت او غیب و نهانی و سرّ و رازی وجود نـدارد، غیب و پنهان به تناسـب وجود ما که وجودی بسیار محدود است، و به تناسب دانش ما که بسیار بسیار اندک است معنا می دهد نه نسبت به حضرت او که در ذات و صـفات بینهـایت و احـاطه علمی و قیوّمی اش ظـاهر و بـاطن هر چیزی را فراگرفته و ذرّهـای در جهـان هستی چه ظـاهرش و چه بـاطنش از حضـرت او غـایب و پنهـان نیست و دانش و آگاهی اش همه چیز را به تمام هویت و خصوصـیت فرا گرفته است.

در این زمینه به چنـد جمله از نهـج البلاـغه اکتفا می کنم تا خواننـدگان عزیز به دورنمائی از علم و آگاهی حق واقف شونـد و معلومشان گردد که یهود نسبت به حضرت حق گرفتار چه اندیشه های انحرافی و باطلی هستند و زندگی نکبت بارشان بر این انـدیشه هـای انحرافی و باطـل بنـا گذاشـته شـده، و به این خـاطر از خائنان و ظالمان و کـج انـدیشان و باطل گرایان صف اوّل روزگاراند.

«الاـ ان الله قـد کشف الخلق کشـفه لاـ أنه جهـل ما اخفوه من مصون اسـرارهم و مکنون ضـمائرهم و لکن لیبلوهم «ایهم احسـن عملًا» فیکون الثواب جزاءً والعقاب بواءً» (۱)

آگـاه باشـید که خداونـد همه اسـرار درون و حالاـت نهانی خلق را (با آنچه از امور دینی که با زبان پیامبران آنان را مکلف به انجـام آن سـاخت) ظـاهر و آشـکار ساخت، این آشـکار نمودن نهان ها نه بخاطر این بود که او به چیزهائی که مردم در درون خود نهان دارنـد آگاهی نـداشت، بلکه برای آزمودن بنـدگانش بود که عمل کدامیک بهتر است تا ثواب پاداش نیکوکاران و عقاب کیفر بدکاران باشد.

«الباطن لکل خفیه، الحاظر لکل سریره، العالم بما تکن الصدور و ما تخون العیون:» (۲)

۱- ۱) -خطبه ۱۴۴.

۲- ۲) - خطبه ۱۳.

خدائی که آگاه به هر امر پنهان، و شاهد و حاضر هر سرّ و راز است، به آنچه سینه ها آن را در خود نگاه می دارند داناست، و به آنچه چشم ها خیانت می ورزد عالم است.

«عالم اذ لامعلوم، و رب اذ لامربوب و قادر اذ لامقدور:» (۱)

او دارای دانش بینهایت و علم گسترده بیحد بود زمانی که چیزی موجود نبود تا علم به آن چیز وجود داشته باشد، و مالک و مربی بود در آن هنگام که هنوز پرورش یافتهای به وجود نیامده بود، و قدرت بینهایت داشت آن زمان که خلقی وجود نداشت تا قدرت درباراه آن به کار رفته باشد.

«لایعزب عنه عدد قطر الماء، ولانجوم السماء ولاسوافی الریح فی الهواء ولادبیب النمل علی اصفا، ولامقیل الذر فی اللیله الظلماء، یعلم مساقط الاوراق و خفی طرف الاحداق:» (۲)

شمار قطره های باران، و ستارگان آسمان، و ذرات گرد و غباری که باد آنها را در هوا پراکنده می کند، و نیز صدای بسیار آهسته حرکت مورچگان بر روی سنگ صاف و جای استراحت مورچه های بسیار ریز در شب تاریک از نظرش پنهان نیست و همه را می داند و به همه این امور آگاه است.

«فسبحان من لایخفی علیه سواء غسق داج، ولالیل ساج فی بقاع الارضین المتطأطئات، ولافی یفاع السفع المتجاورات، و ما یتجلجل به الرعد فی افق السماء، و ما تلاشت عنه بروق الغمام و ما تسقط من ورقه تزیلها عن مسقطها عواصف انواء و انهطال السماء و یعلم مسقط القطره وقعرها و مسحب الذره و مجّرها و ما یکفی البعوضه من قوتها و ما تحمل انثی فی بطنها:» (۳)

از هر عیب و نقصی منزه و پاک است وجود مقدسی که نه سیاهی ظلمت بسیار تاریک و نه شب ساکن و آرام « که موجودات زنده در آن آرامش می یابند» در بلندی ها و پستی های زمین و در بلندی کوه هائی که مجاور یکدیگرند از او پنهان نیست و غرشی که رعد در کرانه آسمان پدید می آورد، و آنچه از برق هائی که از ابر می جهد و در کرانه آسمان متلاشی و ناپدید می گردد، و هر

۱- ۱) - خطبه ۱۵۲.

۲- ۲) - خطبه ۱۷۸.

۳- ۳) - خطبه ۱۸۲.

برگ درختی که بادهای شدید برخاسته از منازل دور آن را از شاخه ها فرو می ریزد و نیز ریزش قطرات باران از آسمان از علم و آگاهی او پنهان نمی باشد.

محلی که قطره های باران از آن فرو می ریزد و جائی که قطره های باران در آن فرو می افتد، و منطقهای که مورچه بسیار ریز از آن دانه به لانه خود می کشد، و هر چه از خوراک پشه که گرسنگی او را برطرف می سازد و آنچه جنس ماده در شکم خود دارد همه و همه را می داند و به غیب و نهان آنها و به ظاهر و آشکارشان دانا و علم فراگیر و احاطه همه جانبه دارد.

این فرازها گوشهای از دیدگاه امام علی (ع) نسبت به علم خدا به ظاهر و باطن هستی، و نهان و آشکار موجودات است که اگر این فرازها همراه آیات قرآن و روایاتی که از پیامبر و اهل بیت در معتبرترین کتاب های شیعه آمده یک جا جمع شود و تفسیر گردد کتابی ارزشمند همراه با مجلدات زیاد خواهد شد، به راستی اگر آگاهی خدا به همه هستی و غیب و نهانش نبود، و علم حضرت او به تک تک موجودات و شئون و خواسته هایشان احاطه نداشت اداره امور موجودات پهن دشت هستی امکان داشت؟ !

ننگ و نفرین بر یهودی باد که علم خدا را محدود می داند و امور پنهان را از او مخفی به حساب می آورد، و دانش حضرت او را چون دانش بشری ضعیف و ناتوان قلمداد می کند و عقیده دارد که باید رازها و اسراری که آشکار شدنش بر ضد آنان بکار گرفته می شود ظاهر نکرد که مبادا خدا از آنها آگاه شود و بر او معلوم گردد تا با پنهان ماندنش از عقوبت و عذاب عدم تسلیم به حق در امان بمانند! !

دانش غیب و آگاهی به امور پنهان اصالتاً ویژه خداست و حضرت حق هر کس را لایق و شایسته بداند رشتهای یا رشته هائی را به او عطا می کند.

عَالِمُ اَلْغَيْبِ فَلاَ يُظْهِرُ عَلىٰ غَيْبِهِ أَحَداً (۲۶) إِلاّ مَنِ اِرْتَضىٰ مِنْ رَسُولٍ. . . (۱)

ص:۲۱۷

۱- ۱) - جن ۲۶-۲۷.

خدا دانای غیب و نهان و اسرار و رازهاست و هیچ کس را بر غیب خود آگاه نمی کند مگر پیامبرانی را که برای آگاه شدن از غیب به اراده حکیمانه اش برگزیده است.

با توجه به این آیه شریفه قرآنیه وقتی پیامبران و براساس روایاتی که نشان می دهد امامان معصوم و اولیاء الهی هرکدام به اندازه سعه وجودی خود از امور پنهان خبر داده اند به طریق اولی روشن است که احاطه علمی حق به همه موجودات و ظاهر و باطنشان امری مسلم و حقیقتی قطعی و واقعیتی ثابت و استوار است.

در قرآن مجید است که عیسی به بنی اسرائیل می گفت:

وَ أُنَبِّئُکُمْ بِمٰا تَأْکُلُونَ وَ مٰا تَدَّخِرُونَ فِی بُیُوتِکُمْ: (۱)

و شما را به اذن خدا از آنچه می خورید و آنچه در خانه هایتان ذخیره می کنید آگاه می سازم.

به خواست خدا در توضیح آیات مربوط به غیب و این که حضرت حق گروهی از فرستادگانش را برای عطا نمودن این دانش به آنان انتخاب کرد بحث مفصلی خواهد آمد و در آن فصل به امور پنهانی که پیامبر اسلام و امامان نسبت به اشخاص و پدید آمدن تحولات در زمان های بعد از خودشان خبر داده اند و نشان می دهد که آن بزرگواران به توفیق حق از امور پنهان آگاهی داشتند اشاره خواهد شد.

نه تنها پیامبران و امامان از امور پنهان و اسرار و رازها به اذن حق آگاه بودند، بلکه برخی از اولیاء الهی که با ترک همه گناهان ظاهری و باطنی و انجام همه فرائض و آراسته بودن به ارزش های اخلاقی به مقامات بلند و درجات عالی

۱- ۱) - آل عمران ۴۹.

رسیدند تا حدی بر باطن امور آگاهی داشتند که به نمونه هائی از آگاهی های آنان هم اشاره خواهد شد.

خبرهای غیبی پیامبران و امیرالمؤمنین

در این بخش به چند روایت که پیامبر و امامان در آنها از تحولات و اوضاع زمان های پس از خود به ویژه آخر الزمان که طلیعه اش در زمان نوشتن این تفسیر آشکار شده اکتفا می کنم.

شیخ بهائی در کتاب اربعین ص۱۳۳ حدیث ۱۸ از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود: زمانی بر مردم بیاید که برای صاحب دینی دینش سالم نماند مگر آن که از سر کوهی به سر کوه دیگر فرار کند و از سوراخی به سوراخی، مانند روباه که بچه هایش را با خود برداشته به جائی می برد بگریزد، گفتند چنین زمانی کی خواهد آمد؟ فرمود: هنگامی که مرد به معیشتش و ابزار زندگی اش جز به وسیله معصیت خدا نرسد، پس در آن زمان است که ترک ازدواج و عزب زیستن حلال خواهد بود، گفتند: شما ما را به ازدواج فرمان می دادید فرمود آری ولی هنگامی که آن روزگار پیش آید هلاک و نابودی دین و ارزش های اخلاقی مردان به دست پدران و مادرانشن خواهد بود، و اگر پدر و مادر در میان نباشند به دست همسر و فرزندانش انجام می گیرد، و اگر همسر و فرزند نداشته باشد به دست خویشان و همسایگانش خواهد بود، گفتند این هلاکت چگونه اتفاق می افتد؟ فرمود: او را به تنگی معیشت و مضیقه در زندگی سرزنش نموده و نهایتاً به امور مادی طاقت فرسا وادارش میکنند تا این که تن به کارهائی دهد که آن کارها هلاکش نمایند.

آیا در روزگار فعلی چنین اتفاقی که پیامبر از آن خبر داده به وقوع نپیوسته؟ آیا بسیاری از مردان برای فرار از سرزنش دیگران، خود را به حرام های مالی و عملی آلوده نمیکنند؟ !

ص:۲۱۹

و نیز از آن حضرت روایت شده که فرموده:

زود است بر امت من زمانی برسد که از عالمان دین چون فرار گوسپند از گرگ فرار کنند، چون این برنامه پیش آید خدا آنان را به سه چیز مبتلا کند:

اول: برکت را از اموالشان بردارد.

دوم: حکومت ستمکاری را بر آنان چیره سازد.

سوم: از دنیا بیایمان به آخرت وارد شوند! (۱)

از رسول الهی روایت شده:

«ستکون علیکم ائمه یملکون ارزاقکم، یحدثونکم فیکذبونکم، و یعملون فیسیئون العمل، لایرضون فیکم حتی تحسّنوا قبیحهم، و تصدقوا کذبهم فاعطوهم الحق مارضوا به فاذا تجاوزو افمن قتل علی ذلک فهو شهید:» (۲)

در آینده رهبرانی بر شما حکومت میکنند که روزی هایتان را تصرف میکنند و در مالکیت خود قرار می دهند، با شما در امورتان سخن به دروغ می گویند، بد عمل میکنند، از شما خوشنود نشوند تا کارهای بدشان را نیک بدانید و دروغشان را تصدیق نمائید، پس زمانی که به حق گردن نهند شما نیز حقشان را عطا کنید، ولی اگر تجاوز نمودند هر که برای پیش گیری از تجاوزشان کشته شود شهید است.

آیا اکثر حکومت های گذشته که پس از پیامبر بر امت مسلط بودند، و اغلب حکومت های این روزگار به صورتی که پیامبر خبر داده اند نیستند؟

آیا گفتار پیامبر که خبر از آینده امت بوده از اخبار غیبی و از معجزات رسول خدا نیست؟

امیرالمؤمنین (ع) در روایتی از آینده بعد از خودش چنین خبر می دهد:

۱- ۱) - جامع الاخبار ۱۳۰.

۲- ۲) - نهج الفصاحه ۵۰، حدیث ۲۰۷.

بر مردم زمانی برسد که کارشان در امر فحشا اوج گیرد و آن را پیشه خود قرار دهند، حرمت ارزش ها در آن روزگار پایمال گردد، و زنا علنی شود، خوردن مال و ثروت ایتام را به ناحق حلال شمارند، و ربا خواری نمایند، کم فروشی در کالا و متاع بر آنان حاکم گردد، و مسکرات را با تغییر اسم بر خود حلال کنند، رشوه حرام را با نام هدیه قبول نمایند، و به اسم امانت خیانت ورزند، مردان شبیه زنان، و زنان به شکل مردان درآیند، حدود نماز را سبک انگارند، و برای غیرخدا به حج روند، هلال شب اول ماه خود را دوشبه نشان دهد و گاهی هم از دید مردم مخفی گردد به طوری که اول ماه رمضان به عنوان این که اول ما نیست روزه نگیرند و آخر آن را که روز عید است روزه دار باشند در این هنگام بترسید، بترسید که مبادا خدا فرصت توبه را از شما سلب کند، زیرا پس از وقوع این امور مرگ ها به سرعت و شتاب گریبان مردم را بگیرد، تا جائی که مردم به ناگهان بمیرند به صورتی که صبح سالم باشند، و شب دفنشان کرده باشند، یا شب زنده باشد، و صبح مرده، پس زمانی که روزگار اینگونه باشد واجب است پیش از آن که بلا فرا رسد وصیت را مقدم بدارید (۱)

خبرهای غیبی حضرت موسی بن جعفر

از عبدالله بن سنان روایت شده که برای هارون الرشید لباس های قمیتی و با ارزش آوردند و او همه آنها را به وزیرش علی بن یقطین بخشید و از میان آن لباس ها لباسی روباز از پوست خز و طلاباف بود که به لباس شاهان شباهت داشت.

علی بن یقطین که از شیعیان مخلص موسی بن جعفر بود همه آن لباس ها را به انضمام اموالی بسیار برای آن حضرت فرستاد، امام آن لباس روباز گران قیمت

۱- ۱) - بحار، ج ۶۹، ص۳۰۳.

را که دراعه می گفتند توسط شخصی امین و راز نگاهدار برای علی بن یقطین فرستاد، علی بن یقطین از پس فرستادن دراعه به شک افتادو سبب برگردانده شدن آن را ندانست، حضرت به او نامهای نوشتند و تذکر دادند دراعه را حفظ کن و از منزل بیرون نبر زیرا زمانی به آن نیازمند خواهی شد، او هم پس از نامه امام به حفظ لباس همت گماشت.

علی بن یقطین پس از مدتی بر یکی از خادمان خود خشم گرفت و او را از خدمت معزول نموده از دستگاه خود بیرون راند، آن خدمتکار نزد هارون به بدگوئی از علی بن یقطین پرداخت، و از او سخن چینی و سعایت کرد و گفت: علی بن یقطین عقیده مند به امامت موسی بن جعفر است و خمس درآمد خود را همه ساله برای او می فرستد و در فلان روز دراعه پر قیمت تو را برای امام خود فرستاد!

هارون فوق العاده خشمگین شد و گفت باید این مسئله را روشن سازم، چنانچه وزیر من شیعی و با دشمن من در ارتباط باشد او را به عقوبت سختی مبتلا کنم، در همان وقت دنبال علی بن یقطین فرستاد، هنگامی که به دربار آمد گفت: آن دراعهای را که به تو بخشیدم چه کردی؟ علی بن یقطین گفت در خانه است و آن را در پارچهای پیچیدهام و هر صبح و شام پارچه را باز کرده و به آن نظر می کنم و از باب تبرک آن را می بوسم، هارون گفت هم اکنون آن را نزد من بیاور.

علی بن یقطین یکی از خادمان خود را فرستاد و گفت وارد فلان اطاق شود و دراعهای پیچیده در پارچه در فلان صندوق است فوراً آن را بیاور، غلام رفت و دراعه را آورد، هارون هنگامی که دراعه را در پارچه و عطرآلود دید خشمش فرو نشست و گفت: آن را به منزل خود برگردان، من دیگر سخن کسی را درباره تو

می پذیرم، سپس جایزه فراوانی به او داد و دستور داد غلام سخن چین را هزار تازیانه بزنند و بیش از پانصد تازیانه به او نزده بودند که از دنیا رفت. (۱)

میثم تمّار و خبر از آینده

سالی که حضرت حسین (ع) از مدینه عازم مکه و از مکه به کربلا رهسپار شد، میثم در همان سال به مکّه مشرف گشت.

میثم همان سال خدمت ام سلمه همسر بزرگوار پیامبر رسید، ام سلمه پرسید کیستی؟ گفت: میثم تمارم سلمه گفت: به خدا سوگند بسیار شنیدم که رسول خدا در دل شبهای تاریک از تو یاد می کرد و تو را به امیرالمؤمنین سفارش می نمود.

میثم جویای حال حضرت حسین شد، ام سلمه گفت: به یکی از باغستان های خود رفته، میثم گفت هنگامی که بازگشت سلام مرا به او ابلاغ کن و به آن حضرت بگو در آینده نزدیک در پیشگاه خدا یکدیگر را دیدار خواهیم کرد.

ام سلمه مقداری عطر از کنیز خود خواست و به او گفت محاسن میثم را خشبو کن، میثم گفت: تو صورت مرا خوشبو کردی، ولی طولی نخواهد کشید که همین محاسن در راه دوستی شما اهل بیت به خون آغشته می شود، ام سلمه گفت: حضرت حسین تو را بسیار یاد می کند.

میثم گفت: من هم همواره یاد اویم ولی پون شتاب دارم نمی توانم توقف کنم، من و آن حضرت را کاری در پیش است که به آن خواهیم رسید، در این هنگام از نزد ام سلمه خارج شد، در بیرون سرای مشاهده کرد ابن عباس روی زمین نشسته گفت: ای پسر عباس از تفسیر قرآن هرچه می خواهی از من بپرس، من قرآن را نزد امیرالمؤمنین فرا گرفته ام و تأویل آیاتش را از او شنیده ام، ابن عباس دوات و صفحهای را خواست، سپس از میثم می پرسید و می نوشت تا آن که گفت: ای پسر عباس حال تو چگونه خواهد بود هنگامی که ببینی مرا با نه نفر دیگر به دار آویخته باشند، ابن عباس پس از شنیدن این سخن صفحه را پاره کرد

۱- ۱) -اعلام الوری.

و گفت: تو جادوگری و اهل کهانت و سحری، میثم گفت صفحه را پاره نکن اگر آنچه گفتم دروغ از آب درآمد آنگاه پاره کن. (۱)

خبر دادن پیامبر از راز میان دو نفر از دشمنان

وهب بن عمیر با صفوان بن امیه در حجره نشسته بودند، وهب که از دشمنان پیامبر بود به صفوان که هم کیش و هم عقیده اش بود گفت:

«لولا عیالی و دَین علی لاحببت ان اکون انا الذی اقتل محمداً لنفسی:»

اگر مسئولیت عیالم را نداشتم و دینی که بر عهده دارم دوست داشتم با دست خود پیامبر را می کشتم و شما را از بند تبلیغات او نجات می دادم.

صفوان گفت: با چه نقشهای این کار را عملی می کنی و چگونه دست به اقدام می زنی؟ پاسخ داد من مردی شجاع و دلاورم، او رامی فریبم و سپس ضربهای به او می زنم آنگاه بگونهای فرار می کنم که هیچ کس مرا نیابد.

صفوان گفت: نگهداری از عیالت با من و ادا کردن قرضت بر عهده من، هان برخیز و دنبال این کار برو تا ببینم درچنته ادعایت چه داری؟

وهب شمشیر خود را تیز کرد و سمّ کشنه بیالود و به قصد مدینه از مکه خارج شد.

هنگامی که وارد مدینه شد عمر بن خطاب از دیدن حالت و وضع او اندیشناک گشته به اهل ایمان و یاران پیامبر گفت: وهب بن عمیر به مدینه آمده، از وضع او دلم به شک و تردید افتاده، من او را مردی غدّار می بینم، اطراف پیامبر را خالی مگذارید که مبادا آسیبی به آن حضرت رسد.

پیامبر میان اصحاب نشسته بود که وهب وارد شد و به رسم جاهلیت گفت: انعم صباحا یا محمد!

حضرت فرمود:

«قد ابدلنا خیراً منها– السلام – ما اقدمک»

۱– ۱) – منتهی الآمال، ج۱، ص۲۱۷.

خدا به جای این جمله بهتر از آن را که سلام است به ما عنایت کرده، چه سبب شد به مدینه آمده ای؟ گفت: آمده ام تا اسیران را از شما بخرم و آزاد نمایم، حضرت فرمود، شمشیری که در میان داری چیست؟ گفت: ای محمد روز بدر نیز آن را همراه داشتم و ما را از آن پیروزی ظفر است، حضرت فرمود:

«فما شیئی قلت لصفوان و انتما فی الحُجر:»

تو با صفوان هنگامی که در حجره بودید چه قرای گذاشتی و چه امری را بر عهده گرفتی؟ !

وهب گفت: آه من چه گفتم؟ حضرت گفتار خود را تکرار کرد وهب گفت:

«قد کنت تخبرنا بخبر اهل السماء فنکذبک فاراک تحدثنا بخبر اهل الارض! اشهد ان لا اله الا الله و انک رسول الله:»

تو ما را از ملکوت عالم خبر می دادی ما تو را تکذیب می کردیم اکنون می بینم از اسرار ما زمینیان خبر می دهی معلوم است که در نبوّتت راستگویی من به وحدانیت خدا و رسالت تو شهادت می دهم و ایمان می آورم.

آنگاه به رسول خدا گفت عمامه خود را از باب تبرک به من ببخش حضرت عمامه خود را به او بخشید، سپس راهی مکه شد. (۱)

در هر صورت وقتی پیامبران و اولیاء الهی به خاطر ایمان و تقوای بینظیرشان به توفیق حق و به اذن رب از اسرار و امور غیبی آگاه باشند، بر حضرت حق که خالق آنهاست و علم و آگاهی اش بینهایت و نسبت به ظاهر و با طن هستی و همه موجوداتش فراگیر است همه چیز روشن و معلوم و برای او غیب و سرّ و رازی وجود ندارد و برخلاف عقیده باطن و سخیف یهود آنچه را انسان پنهان می دارد و آشکار می کند می داند و بر دقائق امور آگاهی کامل دارد.

زشتی باور کردن سخن دروغگویان

پلیدی و قبح دروغ و افترا بر کسی پوشیده نیست، دروغ در حقیقت فریب دادن مردم و سخن گفتن به باطل است.

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص۲۴۲.

دروغ نشانه ضعف ایمان یا بیایمانی و زبونی و پستی و علامت نبود شخصیت و کرامت انسانی است.

قرآن مجید به خاطر عظمت و شدت زشتی این گناه آلودگان به آن را در دایره لعنت شدگان قرار داده است.

ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اَللّٰهِ عَلَى اَلْكٰاذِبِينَ: (۱)

پیامبر اسلام به مسیحیان نجران که منکر نبوت حضرت بودن فرمود:

بیائید یکدیگر را نفرین کنیم، پس لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم، از آیه شریفه استفاده می شود که اهل دروغ مستحق لعنت خدا هستند.

درباره زشتی دروغ روایات فراوانی در کتاب های باارزش حدیث آمده که به بخشی از آن اشاره می شود:

از رسول خدا روایت شده:

«کبرت خیانه ان تحدث اخاک حدیثا هو لک مصدق وانت به کاذب:» (۲)

خیانت بزرگی است که با برادر دینی ات سخن بگوئی سخنی که مورد باور و تصدیق او قرار بگیرد در حالی که به او دروغ می گوئی.

«من اعظم الخطایا اللسان الکذب:» (۳)

زبان بسیار دروغگو داشتن از بزرگ ترین گناهان است.

«ایاکم والکذب فانه یهدی الی الفجور و هما فی النار:» (۴)

بر شماست که از دروغ بپرهیزید، زیرا دروغ شما را به کارهای زشت می کشاند و دروغ و کارهای زشت سبب ورود به دوزخ است.

«ایاکم والکذب فان الکذب لایصلح لابالجد ولابالهزل، ولایعدالرجل صبیه لایفی له وان الکذب یهدی الی الفجور وان الفجور یهدی الی النار وان الصدق یهدی البر وان البر یهدی الی الجنه:» (۵)

۱- (۱) - آل عمران ۶۱.

۲- (۲) - تنبیه الخواطر ۹۲.

۳- (۳) - نهج الفصاحه ۵۵۸.

۴- ۴) - الرّغیب والرّهیب، ج۳، ص ۵۹۲.

۵- ۵) - نهج الفصاحه، ۵۵۸-۵۵۹.

از دروغ بپرهیزید، زیرا جدی و شوخی دروغ روانیست و انسان نباید به کودک خود وعده دروغ بدهد، دروغ آدمی را به بدکاری و بدکاری به دوزخ می کشاند، و راستی و صدق انسان را به نیکی و نیکی نیز به بهشت رهنمون می گردد.

«علیکم بالصدق فانه باب من ابواب الجنه وایاکم والکذب فانه باب من ابواب النار:» (۱)

راستی پیشه کنید زیرا درستی دری از درهای بهشت است، و از دروغ بپرهیزید، زیرا دروغ دری از درهای دوزخ است.

«ویلٌ للذی یحدث فیکذب فیضحک به القوم، ویل له ویل له:» (۲)

وای بر کسی که سخن دروغ گوید تا مردم را بخنداند، وای بر او، وای بر او.

امیرالمؤمنین (ع) در روایاتی می فرماید:

«اذا کذب العبد کذبه تباعد الملک منه مسیره میل من نتن ما جاءبه:» (۳)

هنگامی که انسان دروغی بگوید، فرشته الهی به اندازه یک میل بخاطر بوی بدی که به سبب دروغ تولید کرده از او دور می شود.

«الکذب باب من ابواب النفاق:» (۴)

دروغ دری از درهای دوروئی و نفاق است.

«الصدق امانه والکذب خیانه:» (۵)

راستی نشانه امانت، و دروغ علامت خیانت است.

«تحفظوا من الکذب فانه ادنی الاخلاق قدراً و هو نوع من الفحش و ضرب من الدناءه:» (۶)

خود را از دروغ حفظ کنید زیرا پست ترین مورد اخلاقی، و نوعی از زشتی و بخشی از پستی است.

حضرت باقر (ع) فرمود:

«ان الله عزوجل جعل للشر اقفالاً وجعل مفاتیح تلک الاقفال الشراب والکذب اشر من الشراب:» (۷)

۱- ۱) - نهج الفصاحه، ۵۵۸-۵۵۹.

۲- ۲) - نهج الفصاحه ۵۵۹.

۳- ۳) - شرح نهج البلاغه، ج۶، ص۳۵۷.

۴- ۴) - تنبیه الخواطر ۹۲.

۵- ۵) - بحار، ج۷۲، ص۲۶۱.

۶- ۶) - بحار، ج۷۸، ص۶۳.

۷- ۷) - بحار، ج۷۲، ص۲۳۶.

همانا خدای عزوجل برای شر قفل هائی قرار داده، و کلید این قفل ها شراب مستکننده است و دروغ از شراب بدتر است.

با توجه به این روایات باید گفت سخن دروغگویان از هیچ نظر ارزش ندارد، و شناخت دروغگویان هم کار مشکلی نیست، و براین اساس باور کردن سخن دروغگویان و تصدیق نمودن آنان، و زندگی را بر پایه دروغ ایشان جهت دادن کاری بسیار زشت و موجب افتادن انسان در خسارت، و درو شدنش از کرامت و هدایت است، با این همه گروهی از یهود که از سران خود شناخت داشتند، و عالمان خود را به مادی گری و مایل به پرکردن جیب و شکم خود می دیدند، و اوصافی را که با تکیه بر آیات تورات در پیامبر مشاهده می کردند مورد انکار آنان ملاحظه می کردند دروغ های آنان را تصدیق نموده، و از ایمان به پیامبر امتناع کرده و انسانیت خود را زیر پای سران و عالمانشان قربانی می کردند و میکنند.

زشتی اتکاء به گمان و خیال

به راستی تکیه کردن بر گمان و خیال که پایه عقلی و منطقی ندارد کاری ناپسند و زشت است، پیروی از گمان و خیالی که علمیت و عینیت ندارد تباه کردن زندگی، و ضایع نمودن عمل، و برباد دادن کوشش، و درود به خسارتی سنگین و زیانی عظیم است.

کتاب خدا در این زمینه آیات بسیار قابل توجهی دارد که دانستن آن آیات و نکاتش برهمگان لازم است.

وَ لاٰ تَقْفُ مٰا لَیسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ اَلسَّمْعَ وَ اَلْبَصَرَ وَ اَلْفُؤٰادَ کُلُّ أُولٰئِکَ کٰانَ عَنْهُ مَسْؤُلاً: (۱)

و از چیزی که به آن علم نداری و عینیت و حقیقتش بر تو روشن نیست، بلکه برگرفته از شنیده ها و ساده نگری ها و خیالات و اوهام است پیروی مکن، زیرا

۱- ۱) - اسراء ۳۶.

گوش و چشم و دل که ابزار علم و شناخت واقعی اند مورد بازخواست و سئوال هستند.

از رسول خدا روایت شده:

«اذا حسدتم فلاتبغوا واذا ظننتم فلا تحققوا واذا وزنتم فارحجوا:»

هنگامی که دچار حسد شدید تجاوز به حقوق محسود نکنید، و هرگاه گرفتار گمان و ظن و خیال و وهم شدید آن را حقیقت مپندارید، و چون چیزی را وزن کردید اضافه بدهید.

فرعون نسبت به موسی بن عمران که پیامبر اوالوالعزم حق و دارای معجزات استوار بود دچار خیال و ظن گشت و همان خیال و ظن او را به هلاکت رسانید، او با دیدن معجزات بینظیر موسی باید حساب معجزات را با سحر و جادو جدا می کرد و میان آن دو به قبول تفکیک تن می داد، ولی به خیال و گمانش که هیچ پایه علمی و منطقی نداشت تکیه زد و معجزه را از دریچه خیال و گمال نوعی سحر پنداشت و تصور کرد با به میدان کشیدن ساحران، فرستاده حق را دچار شکست می کند ولی با رو در رو قرار دادن ساحران و موسی نقشه اش نقش برآب شد، و تدبیرش باطل گشت او بر ضد موسی با کمال بیشرمی خطاب به ساحران گفت:

إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ اَلَّذِی عَلَّمَكُمُ اَلسِّحْرَ: (۱)

ای جادوگران موسی بزرگ شماست که جادوگری را به شما آموخته است!

او به خیال و گمان خود موسی را با آن همه معجزات و بینات جادوگر و معلّم جادوگری پنداشت و تا لحظه هلاکتش در خیال و گمان واهی خود غوطه ور بود.

قوم هود نسبت به نبوت و تبلیغات هود که پیامبری از پیامبران حق بود و جز اصلاح قوم عاد نظری نداشت و باهمه وجود دلسوز امت بود متکی به خیال

۱- ۱) - طه ۱۰۱.

واهی و ظن باطن بودند و براساس گمان و خیالشان هود را که در صف اول عاقلان و راستگویان قرار داشت سبک مغز و دروغگو می انگاشتند:

قٰالَ اَلْمَلَأُ اَلَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ قَوْمِهِ إِنّٰا لَنَرٰاکَ فِی سَفٰاهَهٍ وَ إِنّٰا لَنَظُنُّکَ مِنَ اَلْکٰاذِبِینَ: (۱)

سران و اشراف و ثروتمندان قومش که کافر بودند گفتند: ما تو را در سبک مغزی و نادانی می بینیم و تو را از دروغگویان می پنداریم!!

کافران قوم نوح که بدون دلیل و منطق و بدون آگاهی و علم برگمان و خیال تکیه داشتند براساس گمان بیپایه و باطلشان خطاب به نوح و مؤمنان گفتند:

مٰا نَرٰاکَ إِلاّٰ بَشَراً مِثْلَنٰا وَ مٰا نَرٰاکَ اِتَّبَعَکَ إِلاَّ اَلَّذِینَ هُمْ أَرٰاذِلُنٰا بٰادِیَ اَلرَّأْیِ وَ مٰا نَریٰ لَکُمْ عَلَیْنٰا مِنْ فَضْلٍ بَلْ نَظُنُّکُمْ کٰاذِبِینَ: (۲)

ما تو را جز بشری مانند خود نمی بینیم و کسی را جز فرومایگان که نسنجیده و بدون اندیشه از تو پیروی کرده باشد مشاهده نمی کنیم، و برای شما هیچ برتری و فضیلتی برخود احساس نمی نمائیم، بلکه همه شما را دروغگو می پنداریم.

راستی گمان و خیال با انسان چه می کند، و چه خسارت سنگینی ببار می آورد، و چگونه سعادت دنیا و آخرت انسان را به باد می دهد، و عمر را به تباهی می کشد، کدام زیان از این بالاتر که پیامبر اولوالعزم و مؤمنان به او دروغگو خوانده شوند، و عاقلان و خردمندان به نظر سبک مغزان آیند!!

اهل گمان و خیال در برابر وحی و همه پیامبران، و اولیاء الهی موضع گیری مخالف دارند و هزاران دلیل و برهان را نادیده گرفته و بر اعتقاد خود که متکی به خیال واهی و گمان باطل است اصرار و پافشاری می ورزند، و حاضر نیستند از گمان دست برداشته و به علم و آگاهی که میوه شیرین دلایل و بینات و نظرات ارزشمند است تکیه کنند.

وَ قٰالُوا مٰا هِیَ إِلاّٰ حَیٰاتُنَا اَلدُّنْیٰا نَمُوتُ وَ نَحْیٰا وَ مٰا یُهْلِکُنٰا إِلاَّ اَلدَّهْرُ وَ مٰا لَهُمْ بِذٰلِکَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلاّٰ یَظُنُّونَ: (۳)

ص:۲۳۰

۱- ۱) - اعراف ۶۶.

۲- ۲) - هود ۲۷.

۳- ۳) - جاثیه ۲۴.

و اعتقادشـان براین است که زنـدگی و حیـاتی جز همین زنـدگی و حیـات دنیـای مـا نیست، همواره گروهی از مـا می میریم و گروهی زندگی می کنیم و فقط روزگار ما را هلاک می کند آنان را نسـبت به اعتقادی که دارند یقین و علم استواری نیست، آنان فقط حدس و گمان می زنند!

وَ إِنْ تُطِعْ أَكْثَرَ مَنْ فِي اَلْأَرْضِ يُضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اَللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنْ هُمْ إِلاّ يَخْرُصُونَ: (۱)

اگر از بیشتر مردم روی زمین پیروی کنی و به فرهنگ ها و آراء و خواسـته هایشان گردن نهی تو را از راه خـدا گمراه میکنند، آنان فقط از گمان و پندار که پایه علمی و منطقی ندارد پیروی میکنند و تنها به حدس و گمان تکیه میزنند.

توهم و خیال، و حـدس و گمال که اساس و ریشه علمی نـدارد، و برهیـچ برهان و دلیلی اسـتوار نیست وقتی مهار زندگی را به دست گیرد، و شکل دهنده حیات انسان شود، بدون تردید فضای زندگی و عرصه حیات را انباشته از انحرافات و کج فهمی ها و کژ راهه ها می کند، و زمینه تولید انواع فساد و معصـیت و ظلم و سـتمگری و جنایت و خیانت را فراهم می سازد، و متأسفانه در همه دورهـای حیـات اکثریت مردم بـا خیـال پردازان و گرفتاران به حـدس و گمان بوده، و پیروی از آنان سـبب گمراهی و دورشدن از راه خدا و محرومیت از درک حقایق، و موجب خسارت های غیرقابل جبران است.

إِنْ هِيَ إِلاّ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوها أَنْتُمْ وَ آباؤُكُمْ ما أَنْزَلَ اَللّهُ بِها مِنْ سُلْطانٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ ما تَهْوَى اَلْأَنْفُسُ. . . (۲)

این بتان که شـما آنها را به عنوان شـریک خـدا گرفته ایـد، چیزی جز نام های بیمعنا و بیمصـداق که شـما و پـدرانتان براساس حدس و گمان نام گزاری کرده

ص:۲۳۱

۱- ۱) – انعام ۱۱۶.

۲- ۲) – نجم ۲۳.

ایـد نیسـتند خـدا بر حقـانیت آنها هیـچ دلیلی نازل نکرده است، این بت پرسـتان فقط از گمان و پنـدار بیپایه و هواهای نفسانی پیروی میکنند در حالی که برای نجاتشان از این گمان های بیپایه و پندارهای بیاساس از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است.

إِنَّ اَلَّذِینَ لاٰ یُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَهِ لَیُسَمُّونَ اَلْمَلاٰئِکَهَ تَسْمِیَهَ اَلْأُنْثیٰ (٢٧) وَ مٰا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ یَتَّبِعُونَ إِلاَّ اَلظَّنَّ وَ إِنَّ اَلظَّنَّ لاٰ یُغْنِی مِنَ اَلْحَقِّ شَیْئاً: (١)

بی تردیـد کسـانی که به آخرت که یـک حقیقت مسـلم و واقعیتی منطقی و بر پـایه دلیـل و برهـان اسـتوار است ایمـان نـدارند فرشـتگان را کـه موجـوداتی نیرومنـد و ملکـوتی و مجری فرمـان هـای حق در عرصـه هسـتی هسـتند در نامگـذاری به نـام زن نامگـذاری میکننـد، آنان در این زمینه متکی به علم و معرفت و آگاهی و بصـیرت نیسـتند، آنان فقط از حـدس و گمان پیروی می کننـد و یقینـاً گمـان به انسـان برای دریـافت حق هیـچ سودی نمیدهـد و حـدس و ظن هرگز جـای علم و یقین و آگاهی و بصیرت را نمی گیرد.

وجوب تحصیل علم و یقین

در فرهنگ پاک اسـلام تحصـیل علم و معرفت به ویژه معرفت دینی برای خداشناسـی، و یقین به آخرت و فهم حلال و حرام و درک مسائل با ارزش اخلاقی و دانشـی که سعادت دنیا و آخرت انسان را تأمین نماید از اوجب واجبات و از مهم ترین فرائض است.

علم و معرفت نور و روشـنائی و چراغ پرفروغ ملکوتی است که انسان از برکت آن به حقایق اصـیل هستی متصل می شود، و به آداب بـا منفعت آراسـته می گردد، و در گردونه عبـادت خـدا و خـدمت به خلق قرار می گیرد، و چشـمهای سودمنـد و منبعی پرخیر، و موجودی با ارزش می گردد.

١- ١) - نجم ٢٧- ٢٨.

مسئله علم و عالم و متعلّم و شئون هریک ازاین سه حقیقت به طور مفصل در توضیح عَلَّمَ آدَمَ اَلْأَسْماءَ کُلَّها در سوره بقره گذشت، در این بخش فقط به چند روایت بسیار مهم که در آن باب نیاوردم اشاره می کنم:

از رسول خدا روایاتی به این مضمون در این زمینه نقل شده است:

«افضل الاعمال العلم بالله ان العلم ینفعک معه قلیل العمل و کثیره وان الجهل لاینفعک معه قلیل العمل ولاکثیره:» (۱)

برترین کارها شناخت خداست، کار عالمانه و کوشش آگاهانه چه اندك و چه بسیارش برای تو مفید است ولی کار از روی نادانی و جهل کم و زیادش برای تو سود ندارد.

«ضاله المؤمن العلم کلما قید حدیثا طلب الیه آخر:» (۲)

دانش گم شده مؤمن است که هر لحظه از پی آن است، هرگاه سخنی بیاموزد و علمی فرا گیرد علم دیگری مطلوب او شود.

«العلم حیاه الاسلام و عماد الایمان ومن علم علماً اتم الله له اجره ومن تعلم فعمل علمه الله مالم یعلم:»

دانش مایه حیات اسلام و ستون و پایه دین است، هرکس علمی فرا گیرد خداوند پاداشش را کامل می کند، و هرکس دانش بیاموزد و به آن عمل نماید خداوند به او آنچه را نمی داند یاد می دهد.

«العلم میراثی و میراث الانبیاء قبلی:» (۳)

دانش میراث من و میراث پیامبران پیش از من است.

«العلم افضل من العباده وملاک الدین الورع»

دانش برتر از عبادت است و معیار دین داری ورع و تقواست.

«خُیّر سلیمان بین المال والملک والعلم فاختارالعلم فاعطی الملک والمال لاختیاره العلم:» (۴)

۱- ۱) - کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۱۴۴، حدیث ۲۸۷۳۱.

۲- ۲) - کنزالعمال، ج ۱۰، ص ۱۴۳، حدیث ۲۸۷۲۴.

۳- ۳) - نهج الفصاحه، ص ۴۷۲، ح ۲۴۹۷.

۴- ۴) - الجامع الصغیر، ج ۱، ص ۶۳۴.

حضرت سلیمان در قبول مال و پادشاهی و دانش مخیر شد، او دانش را انتخاب نمود، به خاطر این که دانش را انتخاب کرد پادشاهی و مال هم به او عطا شد.

«ایّمانا شیئی نشأ فی طلب العلم والعباده حتی یکبر اعطاه الله یوم القیامه ثواب اثنین وسبعین صدیقا:» (۱)

هر نوجوانی در راه تحصیل دانش و عبادت رشد نموده تا بزرگ شود، خداوند در قیامت پاداش هفتاد و دو صدیق به او عطا کند.

«سارعوا فی طلب العلم فالحدیث من صادق خیر من الدنیا وما علیها من ذهب وفضه:» (۲)

در راه تحصیل دانش بشتابید، که علم از راستگو آموختن از دنیا و آنچه از طلا و نقره در آن است بهتر است.

«لیس منی الا عالم او متعلم:» (۳)

جز دانشمند و دانش آموز از من نیست.

«العماء مصابیح الارض، وخلفاء الانبیا، و ورثتی و ورثه الانبیاء:» (۴)

دانشمندان چراغ های زمین، جانشینان پیامبران، وارثان من و وارثان پیامبران هستند.

تحصیل علم و آگاهی آن هم تحصیلی که مبتنی بر آیات و براهین و دلایل و بینات، و تحقیقات عقلی و منطقی و استوار برحکمت و معارف حقه باشد، چراغی است که آدمی را به سوی حقایق ملکی و ملکوتی، و واقعیات ظاهری و باطنی رهنمون می گردد، و از خیالات و اوهام و حدس ها و گمان های بیاساس می رهاند و زمینه ساز خیر دنیا و آخرت می گردد، و باطن را به توحید و نور و حال و صفا می آراید، و ظاهر را به حسنات و درستی ها و اعمال صالحه زینت می دهد.

زشتی دین فروشی

ص:۲۳۴

۱- ۱) - نهج الفصاحه ۴۷۴.

۲- ۲) - کنزالعمال، ج ۱۰، ص۱۵۴، ح۲۸۷۸۸.

۳- ۳) - الفردوس، ج۳، ص۴۱۹.

۴- ۴) - جامع الصغیر، ج۲، ص ۱۹۱.

اگر بنا شود همه اشیاء و حقایق از نظر ارزش ارزیابی شوند باید گفت حقیقتی باارزش تر از دین وجود ندارد.

اگر نبا شود همه اشیاء و حقایق از نظر منفعت و سود سنجیده شوند باید گفت حقیقتی در همه عرصه هستی سودمندتر از دین نیست.

اگر بنا شود نعمت ها از نظر منزلت و مرتبت و درجه رفعت مورد دقت قرار گیرند باید گفت نعمتی از نظر مرتبه و رفعت بالاتر و والاتر از دین نیست.

دین مجموعهای از حقایق حقه، و ارزش های اصیل اخلاقی، و اعمال شایسته است که حضرت حق بنابر حکمت و رحمت و لطفش نظام داده، تا به وسیله آن انسان را به اوج کمال، تربیت، انسانیت و سعادت دنیا و آخرت برساند.

دین حقیقتی است که صدوبیست وچهار هزار پیامبر و دوازده امام و اولیاء الهی و عالمان اندیشمند مسئول تبلیغ آن در جامعه انسانی بوده اند.

آبادی به معنای واقعی دنیا و آخرت انسان در گرو دینداری و دین مداری و عمل به حقایق دینی است.

انسان بدون دین چهارپائی شکم پرست، و شهوت ران، یا درندهای پرخشم و کینه، یا شیطانی اغواگر، یا ستمگری بیرحم، یا خائنی پست، یا جنایت کاری وقیح، یا غارت گری بیرحم، یا فرعونی زشت، یا قارونی بخیل، یا بلعمی دنیا پرست است.

خشوع درون، تواضع بیرون، نورانیت قلب، صفای باطن، محبت و عشق، آرامش و بردباری، حوصله و تحمل، درستی و صدق، امانت و کرامت، عبادت رب، خدمت به خلق، نفس مطمئنه و راضیه و مرضیه، معرفت و بصیرت و دیگر ارزش ها همه و همه محصول دین و دینداری و ایمان و یقین است.

باغستان طبیعت شجره طیبهای چون دین ندارد، گلستان هستی گلی دائمی و خوشبوتر از دین ندارد، دریای آفرینش گوهری پرقیمت تر از دین ندارد، دین مایه سعادت دنیا و آخرت و رهائی و نجات انسان از پیش آمدهای خطرناک و

سبب مصون ماندن انسان از ضربه های هولناک هوای نفس و شیاطین درونی و برونی، و خسارت های غیرقابل جبران است.

انسان از هنگام ولادت محجوب به حجاب هائی است که هریک مانعی از تابش نور ملکوتی و فیض ربانی و تحقق علل سعادت در وجود انسان است.

هر حجابی که کنار زده شود نور قوی تری تجلی کرده و به سوی ذات و عمق باطن انسان در حرکت خواهد آمد، این جریان معنوی و حقیقت ملکوتی آدمی را تجلی گاه صفات و اسماء حق می کند و زمینه ظهور مقام خلافت اللهی را فراهم می نماید.

تنها نیرو و قدرتی که می تواند حجاب ها را از چهره جان بردارد و پرده ها را از روی قلب کنار بزند، و باطن را از خسارت های آنها نجات دهد دین است و دین، و جز دین نیروئی که بتواند چنین خدمت عظیمی به انسان بنماید وجود ندارد.

هنگامی که از برکت دین و دینداری حجاب جسم، حجاب غرائز، حجاب شهوات، حجاب حس گرائی، حجاب منیت، حجاب خودفراموشی ازمیان برداشته شود نور حق از افق قلب طلوع می کند و همه فضای دل و عرصه گاه باطن را می گیرد، و شرح صدر، و بردباری باطن، و تحمل بسیار بالا که از اعظم نعمت های الهی است برای انسان حاصل می شود، و پس از شرح صدر حقایق اشیاء برآدمی منکشف و به این نتیجه می رسد که هرچه خدا به وسیله وحی اعلام نموده و آنچه را پیامبران عظام او آورده اند نظام اتم تشریعی و سبب خیر دنیا و آخرت است، و برای او یقین حاصل می شود که راه واقعی برای رسیدن به کمالات و آداب و کرامات و خوشنودی حق و بهشت عنبرسرشت فقط و فقط صراط مستقیم الهی است.

ص:۲۳۶

نتیجه این شرح صدر و انشراح باطن و تابش نور پاک شدن قلب از لوث صفات ذمیمه و اوصاف بهیمیه، و حالات شیطانی است که هر کدامشان می تواند علّتی برای خواری دنیا و خذلان آخرت، و شقاوت ابدی و بدبختی همیشگی و هلاکت سرمدی گردد.

این نور زداینده شرک، ریا، نفاق، عجب، غرور، کینه، خودپسندی، پستی و. . . سایر رذایل و آلودگی هاست.

أَ فَمَنْ شَرَحَ اَللّٰهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلاٰمِ فَهُوَ عَلیٰ نُورٍ مِنْ رَبِّهِ: (۱)

آیا کسی که خدا سینه اش را برای پذیرفتن اسلام گشاده است و بهره مند از نوری از سوی پروردگار خویش است مانند کسی است که سینه اش از پذیرفتن اسلام تنگ است؟

چون نور صفات با ارزش و ملکات فاضله، و اخلاق انسانیه به نور معرفت اضافه گردد، انسان مصداق نور علی نور می شود.

البته هنگامی که حجاب ها برداشته شود و نور در عرش جان تجلی نماید خاصیت این نور بازکردن جلوی پای انسان برای رفتن به سوی مقام لقا و قرب و وصال است، و خاصیت دیگرش چون بر صراط قیامت بگذرد خاموش شدن آتش دوزخ به احترام اوست صراطی که هنگام از آن این آواز را بشنود:

«جُزیا مؤمن فان نورک اطفألهبی»

ای مؤمن بگذر که نورت شعله های من را خاموش کرد.

هنگامی که قلب مملو از این نور شود، و غرق صفا و سلامت گردد نتیجه اش این می شود که انسان نسبت به همه فرمان های حق کمر اطاعت بربندد، و ازهمه منهیات و محرمات اجتناب نماید، و هر عبادتی را آنگونه که شایسته است انجام دهد، و از خدمت به خلق خدا ابداً دریغ نورزد.

۱- ۱) - زمر۲۲.

در این صورت است که قلب آماده انشراح بیشتر می گردد، و یقین و معرفت افزون شود، و این معرفت و یقین او را بر عبادت و اخلاص بیشتر وادار کند، و همینطور معرفت و یقین از پس معرفت و یقین و عمل و اخلاص از پس عمل و اخلاص تا جائی که فقط خدا داناست

یهدی به الله من اتبع رضوانه سبل السلام و یخرجهم من الظلمات الی النور باذنه ویهدیهم الی صراط مستقیم: (۱)

خدا به وسیله آن نور کسانی را که از خوشنودی او پیروی کنند به راه های سلامت راهنمائی می کند، و آنان را به توفیق خود از تاریکی های جهل و کفر و شرک و نفاق به سوی روشنائی معرفت، ایمان، و عمل صالح بیرون می آورد و به جانب راه راست هدایت می کند.

گاهی با پیش آمدن جریانی برای گروهی که منافع مادی در آن است، و راهی برای شکم چرانی و شهوت رانی و رسیدن به آنها را جز از طریق دین فروشی و کتمان حقیقت و گمراه نگاه داشتن مردم نمی توانند تأمین کنند صبر و تحمل را از دست داده، و نسبت به آخرت سست شده و زر و زیور دنیا بر چشم قلبشان حجاب می اندازد و آنان را به بازار دین فروشی و تبدیل کفر به ایمان و عوض کردن آخرت به دنیا می کشاند.

از مصادیق قطعی این گروه سردمداران مذهبی و عالمان یهود و نصاری هستند که برای حفظ شئون ظاهری، و جلب منافع مادی، و باز بودن میدان شکم پرستی اوصاف پیامبر را نزد عوام ملت خود منکر شدند، و راه ایمان آوردن آنان را به پیامبر اسلام که سبب سعادت دنیا و آخرتشان بود مسدود کردند، و دچار گناه بسیار عظیم صدّ عن سبیل الله شدند و با گرفتن اندکی پول و به تعبیر قرآن

۱- ۱) - مائده ۱۶.

ثمن قلیل دین خود را که ارزشش مافوق ارزش ها بود به مشتری پست و فتنه گر و تهیدستی چون شیطان و هوای نفس فروختند:

اِشْتَرَوْا بِآیاتِ اَللّهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَصَدُّوا عَنْ سَبِیلِهِ إِنَّهُمْ ساءَ ما کانُوا یَعْمَلُونَ: (۱)

آیات خدا را در برابر بهائی اندک فروختند، در نتیجه مردم را از راه خدا باز داشتند همانا بد است آنچه را همواره انجام می دادند.

وَ إِذْ أَخَذَ اَللّهُ مِیثاقَ اَلَّذِینَ أُوتُوا اَلْکِتابَ لَتُبَیِّنُنَّهُ لِلنّاسِ وَ لا تَکْتُمُونَهُ فَنَبَذُوهُ وَراءَ ظُهُورِهِمْ وَ اِشْتَرَوْا بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً فَبِئْسَ ما یَشْتَرُونَ: (۲)

بیاد آرید هنگامی که خدا از کسانی که به آنان کتاب آسمانی داده شد «یعنی یهود و نصاری» پیمان گرفت که حتماً باید حقایق آن را برای مردم بیان کنید و پنهانش ننمائید پس آن عهد را ترک نمودند و به آن اعتنائی نکردند و در برابر ترک آن بهائی اندک به دست آوردند پس بد چیزی است آنچه به دست می آورند.

عذاب دین فروشان

کسانی که نسبت به نعمت با عظمت دین ناسپاسی نمایند، و ظالمانه به کفران این نعمت برخیزند، و چنین گوهر بینظیری را در برابر بهائی اندک از دست بدهند، و با این کارشان مردم را از راه خدا و حرکت به سوی کمالات و آراسته شدن به ایمان و اخلاق و عمل صالح باز دارند البته در برابر این جنایت بزرگ و خیانت عظیم مستحق سخت ترین عذاب خواهند بود.

إِنَّ اَلَّذِینَ یَکْتُمُونَ ما أَنْزَلَ اَللّهُ مِنَ اَلْکِتابِ وَ یَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِیلاً أُولئِکَ ما یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ إِلاَّ اَلنّارَ وَ لا یُکَلِّمُهُمُ اَللّهُ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ وَ لا یُزَکِّیهِمْ وَ لَهُمْ عَذابٌ أَلِیمٌ (۱۷۴) أُولئِکَ اَلَّذِینَ اِشْتَرَوُا اَلضَّلالَهَ بِالْهُدی وَ اَلْعَذابَ بِالْمَغْفِرَهِ فَما أَصْبَرَهُمْ عَلَی اَلنّارِ: (۳)

یقیناً کسانی که آنچه را خدا از کتاب تورات و انجیل به عنوان اوصاف پیامبر اسلام و حلال و حرام نازل نموده از بیسوادان یهود و نصاری به سود خود پنهان میکنند و در برابر این پنهان کاری بهائی اندک به دست می آورند جز آتش به شکم های خود نمی ریزند و خدا در روز قیامت با آنان سخن نمی

۱- (۱) - توبه ۹.

۲- (۲) - آل عمران ۱۸۷.

۳- (۳) - بقره ۱۷۴- ۱۷۵.

گویـد و از گناهـان و زشتی هـا پاکشـان نمی کنـد و برای آنان عـذابی دردناک است، اینانـنـد که گمراهی را بجای هـدایت و عذاب را به عوض آمرزش خریده اند شگفتا چه شکیبایند بر آتش!

چه آیات عجیبی است و چه عـذاب های سـختی در آن بیان شـده! لقمه هائی که از پول دین فروشـی می خورند فردای قیامت همان را به صورت آتش دوزخ بایـد بخورنـد، آن روز که انسان با همه وجود به رحمت و لطف خـدا نیازمند است خدا از این دین فروشان روی رحمت را برمی گرداند و ابداً با آنان یک کلمه سخن نمی گوید و پاسخ درخواست های آنان را نمی دهد!

از گناهان و زشتی هایشان گـذشت نمی کند و با آنان تصـفیه حساب نمی نماید و گناهاشان همراه با عذاب هائی که دارند تا ابد وبال وجود آنان خواهد بود.

به خواست خـدا در توضـیح آیات مربوط به عـذاب دورنمائی از دوزخ را با تکیه بر روایات اسـتوار شـرح خواهم داد و در این بخش فقـط به یـک روایت اکتفـا می کنم تـا معلوم شود این دین فروشان خائن در قیامت به خاطر این ظلم و جنایت بزرگشان درچه موقعیتی بسر می برند.

انس بن مالـک روایت می کنـد جبرئیـل در سـاعتی که در آن ساعت کسـی نزد پیامبر نمی آمـد با رنگ پریـده به محضـر آن حضرت مشرف شد، پیامبر به او فرمود: چه شده تو را رنگ پریده می بینم؟ امین وحی گفت: ای محمد در ساعتی نزد تو آمده ام که خدا فرمان داده به دم های آتش بدمند و سـزاوار نیست کسـی که می داند دوزخ حق است و عذاب خدا بسیار سنگین و سخت می باشد دل خوش زندگی کند مگر این که از آن در مصونیت و امان باشد.

پیامبر فرمود: ای جبرئیل آتش را برای من وصف کن، جبرئیل گفت ای محمـد هنگامی که خـدا دوزخ را آفرید هزار سال آن را برافروخت پس قرمز شد، سپس

هزارسال برافروخت تا سپید گشت، آنگاه هزار سال برافروخت تا سیاه شد، سیاهی بسیار تاریک، شعله هایش روشنائی ندارد، و قرمزی اش قابل دیدن نیست.

به خدائی که تو را به حق برانگیخت اگر عذاب دوزخ به اندازه شکاف سوزنی بر دنیا افتد همه اهل دنیا را می سوزاند، به خدائی که تو را به حق برانگیخت اگر لباسی از لباس های اهل آتش میان زمین و آسمان آویخته شود همه اهل دنیا از بویش به کام مرگ می افتند، به خدائی که تو را به حق مبعوث به رسالت کرد اگر ذرهای از زنجیری که در قرآنش از آن یاد کرده روی کوهی گذارده شود آن را چنان ذوب می کند که به طبقات پائین زمین رسد، به خدائی که تو را به حق به رسالت فرستاد اگر مردی در مغرب به عذاب دوزخ معذب شود هر آینه کسی که در مشرق است از شدت آن عذاب می سوزد، حرارت آتش دوزخ بسیار شدید، و قعر آن بسیار دور و زینتش آهن گداخته، و آشامیدنی اش آب بسیار جوشان و چرک و خون و لباسش پاره های آتش است:

این گوشهای از عذاب خداست که دین فروشان باید تا ابد در آن اقامت کنند! (۱)

۱- ۱) - علم الیقین فیض، ج۲، ص۱۰۳۹.

تفسیر آیه ۸۰- ۸۱- ۸۲

اشاره

وَ قالُوا لَنْ تَمَسَّنَا اَلنّارُ إِلاّ أَیّاماً مَعْدُودَهً قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اَللّهِ عَهْداً فَلَنْ یُخْلِفَ اَللّهُ عَهْدَهُ أَمْ تَقُولُونَ عَلَی اَللّهِ ما لا تَعْلَمُونَ

بَلی مَنْ کَسَبَ سَیِّئَهً وَ أَحاطَتْ بِهِ خَطِیئَتُهُ فَأُولئِکَ أَصْحابُ اَلنّارِ هُمْ فِیها خالِدُونَ

وَ اَلَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا اَلصّالِحاتِ أُولئِکَ أَصْحابُ اَلْجَنَّهِ هُمْ فِیها خالِدُونَ

یهود گفتند: آتش دوزخ جز چند روزی به ما نمی رسد بگو: آیا بر این عقیده خود از نزد خدا پیمان گرفته اید که هرگز خدا از آن پیمان تخلف نخواهد کرد یا جاهلانه چیزی را به خدا نسبت می دهید، نه چنین است که می گوئید بلکه کسانی که مرتکب گناه شدند و آثار گناه سراسر وجودشان را فرا گرفت آنان اهل آتش اند و در آن جاودانه اند.

و کسانی که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند اهل بهشت اند و در آن جاودانه اند.

شرح و توضیح

حسّ برتری جوئی، و آلوده بودن به علوّ غیرمنطقی، و ایمان به مکتب نژاد پرستی، و رذیله خود بزرگ بینی و غرور و کبر حالات خطرناکی بود که بر قوم یهود حاکم بود و هم اکنون هم بر آنان حاکم است، بر اثر این حالات شیطانی و رذایل اخلاقی اسیر پندارها و خیالات و اوهام شدند، و در دنیای تاریک آن خیالات و اوهام فکر کردند نزد خدا از تقربی ویژه برخوردارند، و در حریم حق عزیز الوجود هستند، و خدا نسبت به آنان نگاهی خاص دارد و برای این قوم خصوصیتی خاص قائل است لذا مطلبی را در رابطه با قیامت خود گفتند و آن این که ما قوم یهود در قیامت آن هم نه همه ما بلکه گروه گوساله پرستمان جز به مدت هفت روز یا نهایتاً چهل روز در عذاب دوزخ نخواهیم ماند و پس از آن نجات یافته برای ابد در بهشت برین متنعم به انواع نعمت ها خواهیم بود!

این عقیده سخیف و گفتار بیمایه که فاقد هرگونه دلیل منطقی و عقلی و حجت و بینه شرعی است، چیزی جز انعکاس همان حالات شیطانی و صفات حیوانی نیست.

ص:۲۴۲

این عقیده باطل و سخن سست، و اندیشه غلط در رابطه با موقت بودن عذاب نشان گر بدعت گزاری، و تحریف حقایق، و دروغ و افترای بر خدا و بیخبری از واقعیات دراین قوم عنود و ملت لجوج است.

عادت این قوم یاوه گوئی، گفتن سخن بیدلیل، تحریف آیات حق، افترا بر پروردگار، انکار امور مسلّم، و رفتن به کژ راهه، و باطل را حق جلوه دادن است.

در کدام کتاب آسمانی، و منبع وحی، و به زبان کدام یک از پیامبران این معنی اعلام شده که خدا با یهود پیمان یک طرفه یا دو جانبه بسته که آنان را در قیامت جز چند روز به خاطر گناهان و فسادها و ستم های دریا وارشان عذاب نمی کند؟ !

این بیخبران بیخرد و غافلان گمراه براساس کدام دلیل و برهان چنین ادعائی دارند؟

اینان با این گفتارشان دروغ و تهمت و تحریف حقایق، و بدعت گزاری در دین و مسائل مهم قیامت و از همه زشت تر انواع گناهان را سبک انگاشته و خود را هم بدون دلیل بندگان ویژه حق که نزد حق برخلاف سایر امت ها حساب ویژهای دارند به شمار آورده اند.

اینان به آرزوهای باطل، و ساخته های ذهن علیل و مریض خود تکیه کرده و خیالات و اوهامی را به هم بافته و خود را از خلود در عذاب که معیارش احاطه خطیئه بر سراسر وجود انسان است مصون دانسته و اگر هم خود را مستحق عذابی بدانند برای هفت یا چهل روز بیشتر سزاوار عقاب نمی دانند.

در هر صورت معیار و میزان استحقاق عذاب و خلود در آن گناه و احاطه آثار شوم آن بر سراسر باطن و ظاهر آدمی است.

خطیئه کیفیت و حالت زشتی است که بر اثر گناه و تداوم آن سراسر وجود گناهکار را فرا می گیرد تا جائی که به انکار حقایق و جدا شدن از حضرت ربّ

ص:۲۴۳

العزّه و تعطیل درستی ها و قطع رابطه با عمل صالح و اخلاق حسنه می انجامد و نهایتاً همه درهای فیوضات و الطاف حق را به روی انسان می بندد، و وی را از توبه باز داشته به ادامه دادن گناه تا لحظه آخر عمر می کشاند، چنین انسانی نه این که به معارف الهیه و شئون دینی و مسائل مذهبی، و حقایق عملی و اخلاقی توجه نمی کند بلکه همه آنها را به تمسخر گرفته و با کبر و نخوت و غرور و منیت با آنها برخورد می کند:

ثُمَّ کانَ عاقِبَهَ اَلَّذِینَ أَساؤُا اَلسُّوایٰ أَنْ کَذَّبُوا بِآیاتِ اَللّهِ وَ کانُوا بِها یَسْتَهْزِؤُنَ: (۱)

آنگاه بدترین فرجام و عاقبت، عاقبت کسانی است که پیوسته مرتکب گناه شدند و این بدترین فرجام نتیجه تکذیب آیات خدا و همواره به تمسخر گرفتن آنهاست.

خودپرستان و مغروران و حس گرایان یهود برخلاف اصول مسلّم وحی و حقایقی که تجربه حیات بشر آنها را به اثبات رسانیده با خیال پردازی خود فکر می کردند اعمال و افعال زشت، و سخن و گفتار غیرمنطقی و غیرعقلی در پاکی و صفای روح انسانی که همواره میل به صعود و قرار گرفتن در بزم لقاء و قرب حق دارد هیچ اثری نمی گذارد، و هنگامی که ساعت مرگ و مفارقت روح از بدن برسد هرکدام از روح و جسم به اصل خویش باز می گردد، پس اجساد بعد از مرگ به عناصر طبیعی تبدیل می شود، و ارواح به مقام قدس می نشینند و چیزی از نتایج اعمال زشت مزاحمتی برای ارواح ایجاد نمی کند جز چند روزی معدود! در حالی که این عقیده و نظر صددرصد مخالف با حقایق الهیه و معارف عقلیه و تجربه حیات انسانی است، هر عاقل خردمند و بصیر اندیشمندی با چشم عقل و حس و با نظر قلب و خرد مشاهده می کند و می یابد که پیروی از شهوات حیوانی و غرائز بیقید و شرط و پیوسته به دنبال لذّات بیمهار رفتن

۱- ۱) - روم ۱۰.

سبب بروز حالات زشت بر صفحه باطن و روح از قبیل حرص و آرزوهای دست نیافتنی، و کینه و حسد، و خشم و غضب و بخل و کبر و کذب و تبدیل شدن نفس انسانی به نفس اماره بالسوءاست، روح از مجاورت با گناهان صاحبش بدون تردید اثر می گیرد، و شکل می پذیرد، و زنگار و کدورت و تاریکی چهره اش را می پوشاند و اخلاق روحانی و معنوی او را که حلم و کرم و مروت و صدق و حیا و عفت و صبر و شکر است به اخلاق حیوانی و شیطانی تغییر می دهد. (۱)

تغییر حالات ملکوتی بر اثر تداوم گناه به حالات حیوانی و شیطانی و در نتیجه بسته شدن راه توبه و انابه و بازگشت به حق، انسان را سزاوار عذاب و خلود در آن می کند.

براساس این حقایق ادعای یهود که عذاب جز چند روزی به ما نمی رسد ادعایی پوچ، واهی، باطل، خلاف وحی، ضد عقل، و مخالف با تجربه تاریخ حیات و زندگی انسان است.

گناه سمّ مهلکی است که جسم و جان و قلب و نفس و مشاعر انسان را تحت تأثیر قرار می دهد و انسان را به وادی هلاکت و چاه ضلالت می اندازد.

گناه زنگار و چرکی است که سراسر وجود آدمی را آلوده می کند، و ارزش های انسانی را بر باد می دهد.

گناه تیشهای است که ریشه انسانیت را نابود می سازد و آدمی را در لجن زار غفلت و مستی غرق می کند.

گناه مخرب ساختمان فطرت، و برهم زننده نظام آدمیت و شمشیری قتال برای کشتن هویت انسانی انسان است.

۱- ۱) - روح البیان، ج۱، ص۲۱۸.

گناه حجابی است که آدمی را از فیوضات حق و الطاف الهیه و نفحات رحمانیه، و عنایات ملکوتیه محروم می نماید.

گناه آتشی است که در خرمن آدمیت و گلستان انسانیت و باغستان کرامت می افتد و همه را تبدیل به خاکستر پستی و ذلت و نهایتاً آدمی را دچار خزی دنیا و عذاب آخرت می کند.

دیدگاه بزرگ ترین بصیر و آگاه و عالم عرصه هستی یعنی پیامبراسلام (علیهما السلام) را نسبت به گناه در پاره‌ای از روایاتی که در این زمینه در نهج الفصاحه از حضرت نقل شده به دقت بنگرید:

رسول خدا با شدت همه مردم را حتی از گناهان کوچک که گاهی به چشم نمی آید و انسان تصور می کند خیلی مهم نیست برحذر می دارد.

«ایاک ومحقرات الذنوب فان لها من الله طالباً:»

از گناهان کوچک بپرهیز، زیرا خداوند از آنها بازخواست خواهد کرد.

«ایاکم ومحقرات الذنوب فانما مثل محقرات الذنوب کمثل قوم نزلوا بطن وادٍ فجاء ذابعود وجاء ذابعود حتی حملوا ماانصبحوا به خبزهم وان محقرات الذنوب متی یؤخذ بها صاحبها تهلکه:»

از گناهان کوچک بپرهیزید، همانا داستان گناهان کوچک مانند آن است که گروهی به دره‌ای وارد شوند و هریک از آنان قطعه هیزمی کوچک بیاورد که با جمع شدن آن هیزم ها نانشان را با آتش بپزند، و هرگاه صاحب گناهان کوچک بازخواست شود همان گناهان او را دچار عذاب دوزخ می کند.

«ان العبد اذا اخطأ خطیئه نکتت فی قلبه نکته سوداء فان هو نزع واستغفرو تاب صقل قلبه، وان عاد زید فیها حتی تعلو علی قلبه وهو الران الذی ذکرالله تعالی کَلَّا بَلْ رَانَ عَلَی قُلُوبِهِمْ مَا کَانُوا یَکْسِبُونَ» (1)

هرگاه عبد مرتکب گناهی شود در دلش نقطه سیاهی پدید آید، که اگر آن را زدود و استغفار و توبه نمود دوباره دلش صاف و پاک می شود، وی اگر به گناه ادامه داد، آن نقطه سیاه بزرگ تر قلب او را می پوشاند که این همان زنگار گناه است که خدا درباره اش در قرآن فرموده:

۱- ۱) - مطففین ۱۴.

هرگز! بلکه زنگار اعمالشان که همواره انجام می دادند بر قلوبشان چیره شده است.

«خمس بخمس: مانقض قوم العهد الاسلط علیهم عدوهم، وماحکموا بغیر ماانزل الله الافشا فیهم الفقر، ولاظهرت فیهم الفاحشه الافشا فیهم الموت، ولاطففّوا المیکال الامنعو البنات واخذوا بالسنین، ولامنعوا الزکاه الاحبس عنهم القطر:»

پنج چیز از آثار پنج چیز است: هر قومی پیمان شکنی کند دشمنشان برآنان چیره می شود، آنان که برخلاف آیات خدا قضاوت و داوری نمایند تهیدستی و فقر در میانشان رواج یابد، کسانی که گناهان کبیره از جمله زنا در جمعشان آشکار گردد، مرگ میانشان شایع شود، آنان که به کم فروشی آلوده گردند به کمبود جنس و قحط سالی دچار شوند، و ملتی که زکات نپردازد به نیامدن باران و خشکسالی گرفتار گردد.

«ان اعظم الناس خطاء یوم القیامه اکثرهم خوضاً فی الباطل:»

گنهکارترین مردم در روز قیامت کسانی هستند که بیشتر سخن باطل و ناروا گویند.

«من اذنب وهو یضحک دخل النار وهو یبکی:»

هرکه خندان گناه کند، گریان وارد دوزخ می شود.

«اثنان یعجلهما الله فی الدنیا: البغی وعقوق الوالدین:»

خداوند در کیفر دو گناه در این دنیا شتاب می ورزد، تجاوز به حقوق دیگران و ناسپاسی و قدر ناشناسی نسبت به پدر و مادر.

«ثلاثه لاینفع معهن عمل: الشرک بالله وعقوق الوالدین والفرار من الزحف:»

سه گناه است که با وجود آنها هیچ عملی سودمند نیست: شرک ورزیدن به خدا، بدرفتاری با پدر و مادر، و فرار از جنگ با دشمنان خدا و دین و ملت.

«خمس لیس لهن کفاره: الشرک بالله وقتل النفس بغیرحق، وبهت المؤمن، والفرار من الزحف، و یمین صابره یقتطع بها مالاً بغیرحق:»

پنج گناه است که کفاره و محوکننده ندارد: شرک به خدا، کسی را به ناحق کشتن، بهتان زدن به مؤمن، فرار از جهاد، و سوگند اجباری که به واسطه آن مال دیگری را به ناحق به چنگ آورند.

«ثلاث من فعلهن فقدا جرم: من عقد لواء فی غیرحق، او عق والدیه او مشی مع ظالم لینصره:»

سه عمل است که هرکس آنها را انجام دهـد مجرم است: هرکس پرچم ناحقی را برافرازد، یا با پـدر و مادرش بدرفتاری کند، یا با ستم گری برای کمک به ستم او قدم بردارد.

اگر به زنـدگی یهود زمـان موسـی و زمـان پیامبراسـلام و این زمان بنگریـد و در وضع آنان از زمان موسـی تا به امروز که این نوشـتار را مطالعه می کنید دقت نمائید به این نتیجه می رسید که آنان آلوده به گناهان کوچک و بزرگ هستند، و حالت گناه خواهی بر سراسر وجودشان احاطه داشته و دارد و اهل توبه و انابه و استغفار نیستند، و به این سبب اهل دوزخ و در آن جاودانه انـد، و ادعایشان مبنی براین که عـذاب جز چنـد روزی حـداقل هفت روز و حـداکثر چهل روز به ما نمی رسد ادعائی کذب و باطل و برخلاف وحی و ضدعقل و منطق است و بر هیچ اصل مسـلم و حقیقتی ریشه دار و برهانی محکم و دلیلی متین اسـتوار نیست.

ولی اهـل ایمـان که شـجرطیبه یقین و باور و تصـدیق نسـبت به خـدا و همه حقایق در سـرزمین قلبشان ریشه دار است و با هیچ طوفانی از جا کنـده نمی شود، و بر پایه آن یقین و باور، مطیع خدا و پیامبران هسـتند، و هر عمل صالحی را مشـتاقانه و با همتی بلنـد انجام می دهند و به عبارت دیگر از حُسن فاعلی و فعلی برخوردارند، یعنی باطنی پاک و سالم و ظاهری آراسـته به اعمال صالح دارند اهل بهشت و در آن جاودانه اند.

اهـل ایمـان و عمل صالـح که باطنشان به خاطر اتصال به حق از بصـیرت و نورانیت خاصـی برخوردار است گول ظاهر فریبنـده دنیای مادی و کالاهایش را نمی خورند، و می دانند اگر بدون رعایت دستورات حق، و عمل به فرهنگ اسلام متاع دنیا و کالا و ثروت آن را جمع کننـد روزی از آنـان گرفته می شود، و پس از مرگشـان به دست دیگران می افتـد و جز حسـرت و انـدوه برای آنان تا ابد باقی نمی ماند، لذا در پرتو نور ایمان و یقین به آخرت از کالای دنیا و متاعش به

اندازهای که بر آنان حلال است قناعت میکنند، و مازاد آن را به وسیله انفاق و صدقه و زکات و خمس و هزینه کردن در امور خیر، درآباد کردن آخرتشان و به دست آوردن خوشنودی حق و بهشت عنبرسرشت بکار می گیرند و به قول امیرالمؤمنان نظر به باطن و حقیقت دنیا دارند نه مانند کوردلان که فقط نظر به کالا و متاع و ثروت و خلاصه ظاهر دنیا دارند:

«الا ان اولیاءالله هم الذین نظروا الی باطن الدنیا اذا نظرالناس الی ظاهرها:» (۱)

یقیناً اولیاء و عاشقان حق همان کسانی هستند که به باطن دنیا نظر دارند هنگامی که دیگر مردم به ظاهر آن فریفته شده اند.

ظاهر دنیا در نظر اولیاء خدا به منزله چاهی عمیق است که دلبستگان به آن چشم و گوش بسته و بدون چراغ معرفت به سوی آن می روند و در آن می افتند و دچار هلاکت ابدی و تیره بختی همیشگی می شوند!

نراقی آن فقیه بزرگ و عارف وارسته و فیلسوف خبیر برای نشان دادن فریب خوردگان به ظاهر دنیا متوسل به تمثیلی جالب شده، می گوید مثل ظاهر پرستان و گرفتاران به امور مادی، و اسیران ظاهر دنیا، و گرفتاران به امور مادی محض مثل مردی است غافل که در بیابان شیر به او حمله کرد، از شیر فرار نمود و به سر چاهی رسید که ریسمانی در آن آویخته بود، برای نجات از شیر به ریسمان چنگ زد و خود را در چاه معلق نمود، شیر سرچاه آمد و منتظر بیرون آمدن او شد تا طعمه خود سازد، مرد بالای سر خود شیر را دید، از طرفی در عمق چاه چشمش به افعی بزرگی افتاد که منتظر افتادن او به عمق چاه است، در این گیرو دار صدائی به گوشش خورد، چون دقت کرد دو موش را در حال جویدن ریسمان دید، در این غوغای عظیم و فتنه همه جانبه ملاحظه کرد تعدادی زنبور در کناره دیوار چاه عسل گذارده اند، غافل از شیر و افعی و دو موش جونده ریسمان

۱- ۱) - نهج البلاغه، حکمت.

مشغول عسل خوردن شد و این مسئله را فراموش کرد که با پاره شدن ریسمان چه بلای سنگینی به سر او خواهد آمد؟ ! سپس ملااحمد نراقی نتیجه می گیرد که چاه دنیا، شیر هیولای مرگ و اجل، ریسمان عمر، دو موش شب و روز، عمق چاه قبر، و زنبور و عسل مال دنیا و کسب و کار و اهل و عیال و رفیق است.

اهل ایمان و عمل صالح با بصیرت و نورانیتی که دارند نه اینکه در چاه نمی افتند بلکه ریسمان عمر را با بیداری و آگاهی به این چاه می اندازند و هم چون غلام کاروان کنعان که با انداختن ریسمان دلودار به چاه بیابان، یوسف بیرون آورد، یوسف کمالات و آداب و ذخائر قیامت از آن بیرون می آورند.

اهل ایمان و عمل صالح به آتش دنیا فقط برای پخت و پز و پرکردن شکم و روشن کردن خانه و کاشانه سرگرم نمی شوند، بلکه هم چون موسی که از دور در وادی طور آتش دید و برای آوردن آتش جهت گرم گردن اهل و عیالش به طور قدم گذاشت، ولی نهایتاً نوری چون نور نبوت به دست آورد که جهان را با آن روشن ساخت، و گمراهان را هدایت نمود، و تهیدستان از معنویت را با فرهنگ الهی اش به مقامات و درجات ملکوتیه رسانید.

آنان مانند آدم که در این خاکدان قدم گذاشت و با خزانه وجودش به وسیله عبادت، انابه، استغفار، طاعت، اخلاص کاری کرد که از آن خزانه گنج وجود انبیا درآمد، کاری میکنند که از خزانه وجودشان گنج معرفت، ایمان، اخلاص، عمل صالح، اخلاق حسنه، صفا، وفا، حکمت، صدق، جود، سخاوت و. . . بیرون آید.

آنان مانند طفلی که به امید قدم در مدرسه گذاشت و سرانجام خواجه نصیرالدین طوسی، بوعلی سینا، ابونصرفارابی، صدرالمتنالهین شدند، قدم به دنیا گذارند و با امید به حق زندگی کردند، و براساس معرفت و آگاهی قدم برداشتند نهایتاً منبعی از ارزش ها و کرامات و درستی ها و حقایق از کار درآمدند.

ص:۲۵۰

آنـان در این دنیـا دیدنـد علف بیابان که به نظر ظاهربینان چیزی نمی آیـد هنگامی که در کارگاه متناسب با وجودش قرار می گیرد تبدیل به پوست گران قیمت، گوشت حلال، پشم با ارزش، شـیر، پنیر، کره، روغن، سرشـیر، خامه، ماست، کشک و دوغ می شود، نهال وجودشان را در سـرزمین ایمان و یقین به آخرت نشاندند و با عمل صالح و اخلاق حسـنه آن را آبیاری نمودند تا از آن نهال هنگامی که تبدیل به شـجره طیبه شد انواع میوه ها از قبیل صدق، مهر، محبت، راستی، کرامت، اصالت، شـرافت، حقیقت، عدالت، عبادت، طاعت، خدمت و. . . پدید آمد.

آری اهـل ایمـان که دارای عمـل صالـح انـد، سـزاوار ورود به بهشت و جاودانه بودن در آن هسـتند، زیرا وجود آنان در دنیا و ظاهر و باطنشان دارای آثار بهشتی است و نسبت به بهشت هم چون آهن و آهن ربایند.

ص:۲۵۱

تفسیر آیه ۸۳

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَ بَنِی إِسْرائِیلَ لا تَعْبُدُونَ إِلاَّ اَللّهَ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً وَ ذِی اَلْقُرْبی وَ اَلْیَتامی وَ اَلْمَساکِینِ وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً وَ أَقِیمُوا اَلصَّلاهَ وَ آتُوا اَلزَّکاهَ ثُمَّ تَوَلَّیْتُمْ إِلاّ قَلِیلاً مِنْکُمْ وَ أَنْتُمْ مُعْرِضُونَ

و یاد کنید زمانی که از بنی اسرائیل پیمان گرفتیم که جز خدا را نپرستید و به پدر و مادر و خویشان و یتیمان و مستمندان نیکی کنید و با مردم با خوش زبانی سخن گوئید و نماز را برپادارید و زکات بپردازید، سپس همه شما جز اندکی از پیمان خدا روی گردانیدید و شما عادتاً روی گردان هستید.

شرح و توضیح:

از آیه شریفه چند مطلب بسیار مهم و کاربردی که تأمینکننده سعادت دنیا و آخرت انسان است استفاده میشود:

۱- عبادت خالصانه برای خدا، ۲- احسان به پدر و مادر، ۳- احسان به خویشان ۴- احسان به ایتام، ۵- احسان به مساکین، ۶- سخن نیک گفتن ۷- اقامه نماز، ۸- پرداخت زکات.

عبادت خالصانه برای خدا

در رابطه با اصل عبادت و بندگی و عبادت غیرخدا، و عبادت مقبول، و برترین عبادت در آیات اوائل سوره مبارکه بقره مسائل مهمی مطرح شد، و حق مطلب تا جائی که امکان داشت مورد بحث قرار گرفت، در این بخش نسبت به عبادت خالصانه به چند روایت اکتفا می کنم.

در توضیح حَنِیفاً مُسْلِماً ‌ء در آیه شریفه

ما کانَ إِبْراهِیمُ یَهُودِیًّا وَ لا نَصْرانِیًّا وَ لکِنْ کانَ حَنِیفاً مُسْلِماً وَ ما کانَ مِنَ اَلْمُشْرِکِینَ: (۱)

در کتاب محاسن برقی ص ۲۵۱ از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«خالصاً مخلصا لایشوبه شیئی»

عبادت و بندگی ابراهیم با نیتی خالص و پاک و با حالی مخلصانه انجام می گرفت و چیزی در خلوصش مخلوط نبود.

ص:۲۵۲

۱- ۱) - آل عمران ۶۷.

علامه مجلسی در توضیح این بخش از آیه: حَنِیفاً مُسْلِماً و در توضیح روایت حضرت صادق (ع) می گوید:

حنیف یعنی مائل به دین حق که همان دین خالص الهی است، و مسلم یعنی مطیع خدا در همه اوامر و نواهیاش.

حضرت حق در آیه شریفه حنیف مسلم را در برابر مشرک قرار داده است لذا حضرت صادق حنیف یا حنیف مسلم را تفسیر به کسی کرده که همه جانبه برای خدا مخلص است و اعمالش از شرک پنهان و آشکار پاک است، بت هائی که در عبادت ناخالصانه داخل اند و عبادتشان را آمیخته با شرک میکنند، یا وجودشان را آلوده به بندگی غیرخدا می نمایند اعم از بت های حقیقی و مجازی هستند.

عبادتی که شیاطین در انحرافش از خلوص دخیل اند، و عبادتی که هوای نفس در آن مخلوط است و عبادتی که طرح احبار یهود و رهبان نصاری در آن داخل است، و عبادتی که برای رسیدن به درهم و دینار منظور است همه و همه عبادت مشرکانه و عبادت برای غیرخدا و عبادت بیرون از مدار اخلاص و عبادت غیرمقبول است.

در قرآن مجید است:

أَ لَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يا بَنِي آدَمَ أَنْ لاٰ تَعْبُدُوا اَلشَّيْطٰانَ: (۱)

ای فرزندان آدم آیا به شما سفارش نکردم که شیطان را بندگی نکنید.

أَ رَأَيْتَ مَنِ اِتَّخَذَ إِلٰهَهُ هَوٰاهُ أَ فَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلاً: (۲)

آیا کسی که هوای نفسش را معبود خود گرفته دیدی، آیا تو می توانی کارساز و نگهبان او باشی که او را به میل خود به راه راست هدایت کنی؟

اِتَّخَذُوا أَحْبٰارَهُمْ وَ رُهْبٰانَهُمْ أَرْبٰاباً مِنْ دُونِ اَللّٰهِ وَ اَلْمَسِيحَ اِبْنَ مَرْيَمَ وَ مٰا أُمِرُوا إِلاّٰ لِيَعْبُدُوا إِلٰهاً وٰاحِداً لاٰ إِلٰهَ إِلاّٰ هُوَ سُبْحٰانَهُ عَمّٰا يُشْرِكُونَ: (۳)

ص:۲۵۳

۱- ۱) - یس ۶۰.

۲- ۲) - فرقان ۴۳.

۳- ۳) - توبه ۳۱.

یهود و نصاری متولیان کنیسا و کارگردانان کلیسا و مسیح پسر مریم را به جای خدا معبود خود گرفتند، در حالی که مأمور نبودند مگر اینکه معبود یگانه را که هیچ معبودی جز او نیست بپرستند، خدا منزه و پاک است از آنچه در الهیت و عبادت شریک او قرار می دهند.

و پیامبراسلام فرمود:

«ملعون ملعون من عبدالدینار والدرهم:» (۱)

از رحمت خدا دور است، از رحمت خدا دور است کسی که پول و ثروت را بپرستد.

حضرت رضا (ع) از امیرالمؤمنان روایت می کند که آن حضرت پیوسته میفرمود:

«طوبی لمن اخلص لله العباده والدعاء، ولم یشغل قلبه بماتری عیناه، ولم ینس ذکرالله بما تسمع اذناه، ولم یحزن صدره بما اعطی غیره:» (۲)

خوشا به حال کسی که عبادت و دعایش فقط برای خدا و جلب خوشنودی حق باشد و غیرحق در عبادت و دعایش مخلوط نباشد، و قلبش به آنچه از زخارف دنیا و مشتهیات آن چشمش می نگرد مشغول نشود، و یاد خدا را با شنیدن اباطیل و آراء ساختگی و غیبت و تهمت و نداهای شیاطین و صداهای فرهنگ های مادی و ضدخدا فراموش ننماید و به قلب و زبان غرق ذکر خدا باشد، و دلش به آنچه از امور مادی به دیگران داده شده و هنوز به او عطا نشده محزون نگردد.

درباره عظمت و ارزش انسان مخلص از حضرت امام حسن عسگری (ع) روایت شده است:

«لو جعلت الدنیا کلها لقمه واحده ولقمتها من یعبدالله خالصاً لرأیت انی مقصر فی حقه، ولو منعت الکافر منها حتی یموت جوعا و عطشاً ثم اذقته شربه من الماء لرأیت انی قد اسرفت:» (۳)

۱- ۱) - بحار، ج۷۳، ص ۱۰۴.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۰، ص۲۲۹، حدیث۵.

۳- ۳) - بحار، ج ۷۰، ص۲۴۵.

اگر همه دنیا را یک لقمه کنند و من آن لقمه را در دهان کسی که خدا را خالصانه عبادت می کند بگذارم بنظرم می رسد در حق او کوتاهی کرده باشم، و اگر دنیا را از کافر منع کنم تا از گرسنگی و تشنگی به کام مرگ افتد، سپس جرعهای از آب به او بنوشانم بنظرم می رسد اسراف کرده باشم!

از حضرت جواد (ع) روایت شده:

«افضل العباده الاخلاص.» (۱)

برترین عبادت اخلاص ورزی دراعمال است.

از صدیقه کبری فاطمه زهرا سلام الله علیها روایت شده:

«من اصعد الی الله خالص عبادته اهبط الله عزوجل الیه افضل مصلحته.» (۲)

کسی که عبادت خالصش را به سوی خدا بالا برد، خدای عزوجل برترین مصلحش را براو فرود آورد.

عبادت خالص و بندگی بیشائبه یقیناً انسان را به حیات طیبه می رساند:

مَنْ عَمِلَ صالِحاً مِنْ ذَکَرٍ أَوْ أُنْثی وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْیِیَنَّهُ حَیاهً طَیِّبَهً وَ لَنَجْزِیَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ. (۳)

از مرد و زن هرکس کار شایسته انجام دهد درحالی که مؤمن باشد مسلماً او را به زندگی پاک و پاکیزهای زنده می داریم و پاداششان را بر پایه بهترین عملی که همواره انجام داده اند می دهیم.

عبادت خالص سبب نزول فرشتگان رحمت بر انسان به هنگام مرگ می شود.

إِنَّ اَلَّذِینَ قالُوا رَبُّنَا اَللّهُ ثُمَّ اِسْتَقامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَیْهِمُ اَلْمَلائِکَهُ أَلاّ تَخافُوا وَ لا تَحْزَنُوا وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّهِ اَلَّتِی کُنْتُمْ تُوعَدُونَ. (۴)

بی تردید کسانی که با دل و جان و خالصانه گفتند پروردگار ما الله است، سپس در میدان عمل بر این حقیقت استقامت ورزیدند فرشتگان برآنان نازل

۱- ۱) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۰، ص ۲۴۹.

۳- ۳) - نحل ۹۷.

۴- ۴) - فصلت ۳۰.

می شوند و می گویند: نترسید و اندوهگین مباشید و شما را به بهشتی که وعده می دادند بشارت باد.

عبادت خالصانه سبب راحت انسان در برزخ و متنعم شدنش به نعمات الهی می گردد:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«ارواح المؤمنین فی حجرات فی الجنه یأکلون من طعامها ویشربون من شرابها ویتزاورون فیها ویقولون ربنا اقم لناالساعه لتنجز ماوعدتنا:» (۱)

ارواح اهل ایمان در برزخ در اطاق هائی در بهشت است، از طعام آن می خورند، و از آشامیدنی اش می نوشند و یکدیگر را در آنجا دیدار می نمایند و می گویند خدایا قیامت را برای ما برپاکن تا آنچه را به ما وعده دادهای وفا کنی.

عبادت خالصانه سبب ایمنی مخلص از هول عظیم و ترس سنگین روز قیامت است:

مَنْ جٰاءَ بِالْحَسَنَهِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهٰا وَ هُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ: (۲)

آنان که کار نیک خالصانه به آخرت بیاورند، و اعمالشان از شائبه شرک و ریا پاک باشد پاداشی بهتر از آن دارند و آنان در آن روز از هول و هراسی سنگین و سخت در امان هستند.

حیات و زندگی انسان بدون عبودیت و بندگی حق جز حیات حیوانی و مشتهیات نفسانی و لذّات زودگذر چیزی نیست، انسان در فضای حیات حیوانی انسانی ساخته شکم و شهوت است، و کاری جز حس گرائی و مادی گری، و خوردن و آشامیدن و شهوت رانی و تجاوز به حق و حقوق دیگران ندارد، چنین حیاتی حیات مجازی و جز خواب و خیال نیست، حیات حقیقی برای انسان که دارای آثار مثبت دنیائی و آخرتی و همراه با برکات و منافع ابدی است فقط و فقط عبودیت خالص است، عبودیت برای انسان هم چون نسیم بهار برای زمین مرده است، همان گونه که نسیم بهار به زمین مرده حیات می دهد و آن را تبدیل

۱- ۱) - بحار، ج۶، ص۲۳۴.

۲- ۲) - نمل ۸۹.

به انباری از انواع نعمت ها می کند، نسیم عبودیت سبب روئیدن انواع آثار مثبت از سرزمین وجود انسان می گردد، و آدمی را آماده رسیدن به رضوان حق و مقام قرب و لقاء می نماید.

احسان به پدر و مادر

احسان در لغت به معنای کار خیر و عمل نیک انجام دادن است.

فرهنگ پاک و سعادت بخش اسلام از همه امت چه در قرآن و چه در روایات خواسته است که درهمه عمر نسبت به همه کس احسان کنند، تا جائی که دستور داده بدی های دیگران را نسبت به خود با نیکی پاسخ دهید.

در آیات قرآن مجید پس از امر به احسان این موارد را می بینیم:

وَ أَحْسِنُوا إِنَّ اَللّٰهَ يُحِبُّ اَلْمُحْسِنِينَ: (۱)

و نیکی کنید زیرا خدا عاشق نیکوکاران است.

إِنَّ رَحْمَتَ اَللّٰهِ قَرِيبٌ مِنَ اَلْمُحْسِنِينَ: (۲)

مسلماً رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است.

سَنَزِيدُ اَلْمُحْسِنِينَ: (۳)

بی تردید به پاداش نیکوکاران می افزائیم.

مٰا عَلَى اَلْمُحْسِنِينَ مِنْ سَبِيلٍ وَ اَللّٰهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ: (۴)

و بر نیکوکاران هیچ مؤاخذه و سرزنشی نیست و خدا بسیار آمرزنده و مهربان است.

وَ اصْبِرْ فَإِنَّ اللّٰهَ لاٰ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ: (۵)

پایداری و شکیبائی پیشه ساز که خدا پاداش نیکوکاران را تباه نمی کند.

إِنَّ اَللّٰهَ مَعَ اَلَّذِينَ اِتَّقَوْا وَ اَلَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ: (۶)

بی تردید خدا با تقواپیشگان است و آنان که واقعاً نیکوکارند.

۱- ۱) - بقره ۱۹۵.

۲- ۲) - اعراف ۵۶.

۳- ۳) - اعراف ۱۶۱.

۴- ۴) - توبه ۹۱.

۵- ۵) - هود ۱۱۵.

۶- ۶) - نحل ۱۲۸.

احسان به همه از صفات حضرت حق، و اخلاق پیامبران و امامان و اولیاء خداست، انسان محسن در صورت مؤمن بودن در زمره پیامبران و امامان محسوب می شود و در قیامت با آن صاحبان کرامت و احسان محشور می گردد.

از مصادیق بسیاربسیار مهم احسان و نیکوکاری، احسان به پدر و مادر است که آیات قرآن مجید آن را پس از وجوب عبادت خدا مطرح کرده و روایات فراوانی در این زمینه در کتاب های با ارزش حدیث وارد شده است.

قُلْ تَعالَوْا أَتْلُ ما حَرَّمَ رَبُّکُمْ عَلَیْکُمْ أَلاّ تُشْرِکُوا بِهِ شَیْئاً وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً: (۱)

بگو: بیائید تا آنچه را پروردگارتان برشما حرام کرده بخوانم: این که چیزی را شریک او قرار ندهید، و به پدر و مادر نیکی کنید.

وَ قَضی رَبُّکَ أَلاّ تَعْبُدُوا إِلاّ إِیّاهُ وَ بِالْوالِدَیْنِ إِحْساناً إِمّا یَبْلُغَنَّ عِنْدَکَ اَلْکِبَرَ أَحَدُهُما أَوْ کِلاهُما فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ وَ لا تَنْهَرْهُما وَ قُلْ لَهُما قَوْلاً کَرِیماً (۲۳) وَ اِخْفِضْ لَهُما جَناحَ اَلذُّلِّ مِنَ اَلرَّحْمَهِ وَ قُلْ رَبِّ اِرْحَمْهُما کَما رَبَّیانِی صَغِیراً: (۲)

و پروردگارت فرمان قاطع داده است که: جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، هرگاه یکی از آنان یا دو نفرشان در کنارت به پیری کهنسالی رسند چنانچه تو را به ستوه آورند به آنان اف که نشانه انزجار است مگوی و برآنان بانگ مزن و پرخاش مکن و با آنان سخنی نرم و شایسته گوی و برای هر دو از روی مهر و محبت بال فروتنی فرود آر و بگو: پروردگارا آنان را به پاس آن که مرا در کودکی تربیت کردند مورد رحمت قرار ده.

قرآن رابطه حضرت یحیی را با پدر و مادرش اینگونه بیان می کند:

وَ بَرًّا بِوالِدَیْهِ وَ لَمْ یَکُنْ جَبّاراً عَصِیًّا: (۳)

و به پدر و مادرش نیکوکار بود و سرکشی و نافرمانی نداشت.

کتاب خدا از قول حضرت عیسی در گهواره نقل می کند:

وَ بَرًّا بِوالِدَتِی وَ لَمْ یَجْعَلْنِی جَبّاراً شَقِیًّا: (۴)

۱- ۱) - انعام ۱۵۱.

۲- ۲) - اسراء ۲۳- ۲۴.

۳- ۳) - مریم ۱۴.

۴- ۴) - مریم ۳۲.

و خدا مرا نسبت به مادرم نیکوکار و خوشرفتار قرار داده و گردنکش و تیره بختم ننموده است.

پروردگار مهربان در قرآن مجید به این صورت نسبت به پدر و مادر سفارش فرموده است:

وَ وَصَّیْنَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ حُسْناً: (۱)

وانسان را درباره پدر و مادرش به نیکی کردن سفارش نمودیم.

و نیز در قرآن مجید فرموده:

وَ وَصَّیْنَا اَلْإِنْسٰانَ بِوٰالِدَیْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلیٰ وَهْنٍ وَ فِصٰالُهُ فِی عٰامَیْنِ أَنِ اُشْکُرْ لِی وَ لِوٰالِدَیْکَ إِلَیَّ اَلْمَصِیرُ (۱۴) ، وَ إِنْ جٰاهَدٰاکَ عَلیٰ أَنْ تُشْرِکَ بِی مٰا لَیْسَ لَکَ بِهِ عِلْمٌ فَلاٰ تُطِعْهُمٰا وَ صٰاحِبْهُمٰا فِی اَلدُّنْیٰا مَعْرُوفاً: (۲)

وانسان را درباره پدر و مادرش سفارش کردیم مادرش به او حامله شد درحالی که سستی به روی سستی به او دست می داد، و بازگرفتنش از شیر پس از دوسال است و سفارش کردیم که نسبت به من و پدر و مادرت سپاسگزاری کن بازگشت همه فقط به سوی من است.

و اگر پدر و مادرت تلاش کنند که تو را وادار نمایند براین که چیزی را که هیچ یقینی به خدا بودن و ربوبیت آن نداری شریک من قرار دهی از آنان پیروی مکن ولی در دنیا با آن دو نفر به شیوهای پسندیده معاشرت کن.

محمدبن مروان می گوید از حضرت صادق (ع) شنیدم می فرمود:

«ان رجلا الی النبی (علیهما السلام) فقال یا رسولالله اوصنی فقال لاتشرک بالله شیئاً وان حرقت بالنار وعذبت الا وقلبک مطمئن بالایمان، ووالدیک فاطعهما وبرهما حیین کانا اومیتین وان امراک ان تخرج من اهلک ومالک فافعل فان ذلک من الایمان.» (۳)

مردی نزد رسول خدا آمد و گفت: ای پیامبرخدا مرا وصیت و سفارش کن، حضرت فرمود: چیزی را در این عرصه گاه هستی شریک خدا قرار مده گرچه به آتش سوزانده شوی، و دچار شکنجه گردی، مگر این که برای رهایی از

۱- ۱) - عنکبوت ۸.
۲- ۲) - لقمان ۱۴- ۱۵.
۳- ۳) - کافی، ج۲، ص۱۵۸.

شکنجه در صورتی که قلبت مطمئن و استوار به ایمان باشد، با زبانت اقرار به شرک کنی و از پدر و مادرت اطاعت کن و به آنان نیکی نما چه زنده باشند و چه مرده و اگر هردو به تو فرمان دادند که همسرت و مالت را رها کنی این کار را انجام بده زیرا اطاعت از آنان نشانه ایمان است.

علامه مجلسی در توضیح این روایت می فرماید: هرگز به قلب و زبان اقرار به شرك مکن، مگر این که از سوخته شدن و شکنجه به دست دشمن بترسی، در صورت گرفتار شدن به دست دشمن و اجبار شدنت هنگامی که دلت مطمئن به ایمان است مانند عمارياسر از باب تقيه و حفظ جان به زبان به شرك اقرار كن و خود را نجات بده و وجوب اطاعت از پدر و مادر در فرمان دادنشان به طلاق همسر و دست برداشتن از مال در صورتی است که منجربه معصیت یعنی ظلم به همسر و اتلاف مال نباشد، و البته اگر طلاق همسر و اتلاف مال از مصادیق تکلیف شاق و حرج عظیم باشد اطاعت از آن دو نفر در این زمینه لازم نیست. (۱)

ابی ولاد حنّاط می گوید: از حضرت صادق (ع) از قول خدا که در قرآن فرموده: وبالوالدین احسانا پرسیدم این احسان چیست؟ حضرت فرمود: نیکو معاشرت و هم زیستی با آنان، و این که وادارشان ننمائی چیزی را که نیازمندند از تو بخواهند گرچه هر دو ثروتمند باشند، بلکه پیش از درخواست آنان نیازشان را برآورده کن مگر خدا نمی فرماید: لَنْ تَنالُوا اَلْبِرَّ حَتّی تُنْفِقُوا مِمّا تُحِبُّونَ (۲)

هرگز به نیکی نمی رسید مگر آن که از آنچه دوست دارید هزینه کنید، سپس حضرت صادق فرمود: اما قول خدای عزوجل

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۴.

۲- ۲) - آل عمران ۹۲.

إِمّٰا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ اَلْكِبَرَ أَحَدُهُمٰا أَوْ كِلاٰهُمٰا فَلاٰ تَقُلْ لَهُمٰا أُفٍّ وَ لاٰ تَنْهَرْهُمٰا (۱)

به این معناست که اگر تو را در فشار و آزار قرار دادند به آنان اف که کمترین کلمه برای نشان دادن انزجار است مگو و اگر تو را زدند برسرشان فریاد مزن بلکه با سخنی نرم و بزرگوارانه با آنان سخن بگو، و اگر در معرض کتک آنان قرار گرفتی بگو: خدا هر دوی شما را بیامرزد و جلمه وَ اِخْفِضْ لَهُمٰا جَنٰاحَ اَلذُّلِّ مِنَ اَلرَّحْمَهِ به این معناست، که نگاهت را به سوی آنان جز به مهر و لطف پرمکن، و صدایت را فوق صدای آنان بلند منمای، و دو دست بالای دست آنان مبر و پیش روی آنان راه مرو. (۲)

از حضرت موسی بن جعفر (ع) روایت شده است که مردی از رسول خدا پرسید

«ماحق الوالد علی ولده؟ قال: لایسمیه باسمه، ولایمشی بین یدیه ولایجلس قبله، ولایستّسب له:» (۳)

حق پدر بر فرزندش چیست حضرت فرمود فرزند پدرش را به نام صدا نزند، و پیش روی او حرکت نکند، و قبل از او ننشیند، و کاری نکند که مردم به پدرش ناسزا گویند.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«مایمنع الرجل منکم ان یبر والدیه حیین او میتین: یصلی عنهما، ویتصدق عنهما، ویصوم عنهما، فیکون الذی صنع لهما وله مثل ذلک، فیزیده الله عزوجل ببره وصلاته خیراًکثیراً:» (۴)

چه چیزی مردی از شما را باز می دارد که به پدر و مادرش نیکی کند زنده باشند یا مرده، پس از مرگشان از جانب آنان نماز بخواند، و صدقه بدهد، و روزه بگیرد، قطعاً آنچه را برای آن دو نفر انجام دهد مانند همان ثوابی که برای پدر و مادرش می باشد برای او هم خواهد بود، و خدا خیر کثیری را در دنیا و آخرت به خاطر نیکی و نمازش برای پدر و مادر به او می افزاید.

۱- ۱) - اسراء ۲۳.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۱، ص ۳۹.

۳- ۳) - بحار، ج ۷۱، ص ۴۵.

۴- ۴) - کافی، ج ۲، ص ۱۵۹.

معمربن خلاد می گوید به حضرت رضا (ع) گفتم: برای پدر و مادرم در صورتی که شیعه نباشند و آگاهی به حق ندارند دعا کنم؟ حضرت فرمود: دعا کن و صدقه بده، و اگر زنده اند و به مذهب تو نیستند با آنان مدارا کن و خوش رفتار باش زیرا رسول خدا فرمود: خدا مرا به رحمت و مهر و محبت مبعوث کرد نه به آزار و اذیت.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«جاء رجل الی النبی فقال یارسول الله من ابر؟ قال امک قال ثم من؟ قال امک قال ثم من؟ قال امک قال ثم من؟ قال اباک.» (۱)

مردی به محضر پیامبر آمد پرسید ای رسول خدا به چه کسی نیکی کنم؟ فرمود: مادرت پرسید سپس به چه کسی نیکی کنم فرمود: مادرت، باز گفت به چه کسی نیکی کنم فرمود مادرت گفت: سپس به چه کسی؟ فرمود: پدرت.

معاویه بن وهب از زکریابن ابراهیم نقل می کند که زکریا گفت: من به مذهب نصرانی بودم پس مسلمان شدم و حج بجای آوردم در آن ایام به محضر حضرت صادق مشرف شدم و گفتم: من بر مذهب نصرانیت بودم و اکنون مسلمان شده ام حضرت فرمود: چه چیزی در اسلام دیدی که مسلمان شدی؟ گفتم قول خدای عزوجل را که فرموده:

مٰا کُنْتَ تَدْرِی مَا اَلْکِتٰابُ وَ لاَ اَلْإِیمٰانُ وَ لٰکِنْ جَعَلْنٰاهُ نُوراً نَهْدِی بِهِ مَنْ نَشٰاءُ: (۲)

خدا نور اسلام را به قلبم تابید و من به اسلام هدایت شدم، حضرت فرمود: آری خدا تو را هدایت کرد و سپس سه بار گفت: خدایا او را هدایت فرما.

آنگاه فرمود پسرم از آنچه بخواهی از من بپرس، گفتم: پدر و مادر و زن و فرزندم بر کیش نصرانیت اند، و مادرم از دوچشم کور است و من با آنان زندگی می کنم و از ظرف آنان غذا می خورم، حضرت فرمود آنان گوشت خوک هم می

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۴۹.

۲- ۲) - شوری ۵۲.

خورنـد؟ گفتم: نه گوشت خوک می خورنـد و نه با آن تماس دارند فرمود: زندگی با آنان و خوردن از ظرفشان برای تو آزاد است، به مادرت توجه داشته باش و به او احسان کن و پس از مرگش او را به کسی وامگذار که مراسم تدفینش را انجام دهد، بلکه خودت به امور او اقدام کن، و به احدی مگو که نزد من آمدهای تا مرا در منی دیدار کنی انشاءالله.

می گویـد در سـرزمین منی خـدمت امـام رسـیدم گوئی معلم کودکان است از هر جانب مردم گرد او حلقه زده و نفر به نفر از حضرت مسئله می پرسیدند.

پس از پایان حـج به کوفه آمدم به مادرم مهربانی می نمودم و شـپش های لباس و سـرش را از بین می بردم و به او خدمت می کردم، به من گفت: پسـرم تـا نصـرانی بودی نسـبت به من اینگونه نبودی از زمـانی که به سـفر رفتی و بـازگشتی رفتارت با من تغییر کرده آیا مسـلمان شـده ای؟ گفتم مادر مردی از فرزندان پیامبرمان رسول اسـلام مرا به این گونه رفتار با مادر فرمان داده است، مادر گفت آیا او پیامبر است؟ گفتم نه فرزنـد پیامبر است گفت نه فرزنـدم او پیامبر است زیرا این گونه کارها نسـبت به مادر از سـفارشات پیامبران است، گفتم: مادر پس از پیامبراسـلام پیامبری نیست او فرزند پیامبر است، مادرم گفت فرزندم دین تو بهترین دین است آن را به من عرضه بـدار پس اسـلام را به مـادر عرضه کردم و او مسـلمان شـد، سـپس نمـاز را به او تعلیم دادم، پس نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را خواند آنگاه در همان شب عارضهای به او دست داد، به من گفت پسرم آنچه به من تعلیم دادی یک بار دیگر تعلیم ده، چون بار دیگر شهادتین را به او تعلیم دادم اقرار به توحید و رسالت کرد و از دنیا رفت، چون صبح شد مسلمانان به تجهیز و تکفین او برخاستند و خود من به او نماز خواندم و وی را دفن نمودم. (۱)

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص۱۶.

از حضرت صادق (ع) روایت شده خواهر رضاعی رسول خدا نزد آن حضرت آمد هنگامی که پیامبر چشمش به او افتاد از دیدن او مسرور شد، روانداز خود را برای وی انداخت و او را برآن نشانید، سپس روی به خواهر رضاعی نموده با او سخن گفت و به چهره اش تبسم فرمود، خواهر از نزد پیامبر رفت و برادر رضاعی آن حضرت آمد ولی برخورد آن جناب با برادر رضاعی اش مانند خواهر نبود، عرضه داشتند احترام و محبتی که به خواهر فرمودید نسبت به برادر ننمودید؟ فرمود: برای آن که خواهر رضاعی ام به پدر و مادرش نیکوکارتر از برادرش بود! (۱)

ابراهیم ابن شعیب می گوید به حضرت صادق گفتم:

«ان ابی قد کبر جداً وضعف فنحن نحمله اذا اراد الحاجه فقال: ان استطعت ان تلی ذلک منه فافعل ولقمه بیدک فانه جنه لک غداً:» (۲)

پدرم جداً به کهنسالی رسیده و ناتوان گشته، هرگاه نیازمند به کاری شود خودم او را به دوش می کشم، حضرت فرمود تا جائی که امکان داری خودت این کار را انجام بده و با دست خود لقمه به دهان او بگذار زیرا اینگونه خدمت به او برای تو در فردای قیامت سپری از آتش دوزخ است.

جابرجعفی می گوید: شنیدم مردی به حضرت صادق می گفت: «ان لی ابوین مخالفین! فقال برهما کما تبر المسلمین ممن یتولانا:» (۳)

برای من پدر و مادری غیرشیعه است، حضرت فرمود همانگونه که به مسلمانان از شیعه احسان می کنی به آنان هم نیکی و احسان کن.

از حضرت باقر (ع) روایت شده است:

«ثلاث لم یجعل الله عزوجل لاحد فیهن رخصه:»

۱- ۱) - کافی، ج۲، ص ۱۶۱.
۲- ۲) - بحار، ج۷۱، ص۵۶، حدیث ۱۳.
۳- ۳) - بحار، ج۷۱، ص۵۶، حدیث ۱۴- ۱۵.

«اداء الامانه الی البر والفاجر، والوفاء بالعهد للبر و الفاجر، وبرالوالدین برین کانا او فاجرین:» (۱)

سه چیز است که خدا برای احدی در آن تخفیف و اجازه ترک قرار نداده است: ادای امانت به نیک و بد، وفای به پیمان نسبت به نیک و بد، و احسان و نیکی به پدر و مادر چه نیکوکار باشند و چه بدکار.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«اذا کان یوم القیامه کشف غطاء من اغطیه الجنه فوجد ریحها من کانت له روح من مسیره خمس ماه عام الاصنفاً واحداً قلت من هم قال العاق لوالدیه:» (۲)

چون قیامت فرا رسد، پردهای از پرده های بهشت کنار رود، هر زندهای بوی بهشت را از مسیر پانصد سال فاصله استشمام می کند مگر یک طایفه راوی می گوید: عرضه داشتم آن طایفه کیانند؟ فرمود: عاق پدر و مادر

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«بینا موسی بن عمران یناجی ربه عزوجل اذ رأی رجلا تحت ظل عرش الله عزوجل فقال یا رب من هذا الذی قد اظله عرشک فقال: هذا کان باراً بوالدیه ولم یمشی بالنمیمه:» (۳)

در حالی که موسی بن عمران با پروردگارش مناجات می کرد ناگهان مردی را در سایه عرش خدای عزوجل دید، گفت: پروردگارا این کیست که عرشت بر او سایه انداخته؟ خطاب رسید کسی است که نسبت به پدر و مادرش نیکوکار بوده و برای نمّامی و سخن چینی قدم برنداشته.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«من احب ان یخفف الله عزوجل عنه سکرات الموت فلیکن لقرابته وصولا وبوالدیه باراً فاذا کان کذلک هون الله علیه سکرات الموت ولم یصبه فی حیاته فقر ابداً:» (۴)

کسی که دوست دارد خدای عزوجل سکرات مرگ را بر او آسان کند به خویشانش بسیار عطا و بخشش و پیوند داشته باشد و به پدر و مادرش

۱- ۱) – بحار، ج ۷۱، ص۵۶، حدیث ۱۴- ۱۵.

۲- ۲) – کافی، ج ۲، ص ۳۴۸.

۳- ۳) – امالی صدوق ۱۰۸.

۴- ۴) – امالی صدوق ۲۳۴.

نیکوکار باشد چون اینگونه باشد خدا سکرات مرگ را بر او آسان می کند و در حیاتش فقر و تهیدستی به او نمی رسد.

از حضرت رضا (ع) روایت شده:

«ان الله عزوجل امر بثلاثه مقرون بها ثلاثه اخری: امر بالصلاه والزکاه فمن صلی ولم یزک لم تقبل منه صلاته، وامر بالشکر له وللوالدین فمن لم یشکر والدیه لم یشکرالله وامر باتقّاءالله وصله الرحم فمن یصل رحمه لم یتق الله عزوجل:» (۱)

خدای عزوجل به سه برنامه فرمان داده که سه برنامه دیگر را با آنها قرین قرار داده: به نماز و زکات دستور داده پس کسی که نماز بخواند ولی زکات نپردازد نمازش قبول نمی شود، و فرمان به شکر و سپاس گزاری برای خودش و پدر و مادر داده پس کسی که سپاسگزار پدر و مادر نباشد خدا را سپاس نگفته، و به تقوا و صله رحم فرمان داده، پس کسی که صله رحم نکرده تقوای الهی را مراعات ننموده است. عن ابن مسعود قال: سألت رسول الله (علیهما السلام) ای الاعمال احب الی الله عزوجل؟ قال: الصلاه لوقتها، قلت: ثم ای شیئی قال: برالوالدین قلت: ثم ای شیئی قال: الجهاد فی سبیل الله عزوجل قال فحدثنی بهذا ولو استزدته لزادنی: (۲)

از ابن مسعود روایت شده که می گوید: از رسول خدا پرسیدم چه عملی در میان اعمال نزد خدا محبوب تر است؟ فرمود نماز در وقت معینش گفتم سپس چه عملی؟ فرمود: نیکی به پدر و مادر، گفتم: سپس چه کاری؟ فرمود جهاد در راه خدای عزوجل ابن مسعود می گوید رسول خدا درباره همین مطالب با من سخن گفت اگر بیش از این از او می خواستم به من ارائه می فرمود.

ابوحمزه ثمالی از حضرت باقر (ع) روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«اربع من کن فیه بنی الله له بیتاً فی الجنه: من آوی الیتیم و رحم الضعیف، واشفق علی والدیه، ورفق بمملوکه:» (۳)

ص:۲۶۶

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۱، ص۲۵۸.

۲- ۲) - خصال، ج۱، ص۷۸.

۳- ۳) - بحار، ج۷۱، ص۷۱، حدیث ۵۱.

چهار چیز است در هر کس باشد خداوند در بهشت خانهای برای او بنا می کند: کسی که یتیم را پناه دهد، و به ناتوان رحمت آورد، و به پدر و مادر مهربانی ورزد، و با زیردستش مدارا نماید.

ابن عباس از رسول خدا روایت می کند:

«ما ولد بار نظر الی ابویه برحمه الاکان له بکل نظر حجه مبروره فقالوا یا رسول الله وان نظر فی کل یوم مأه نظره قال نعم الله اکبر و اطیب:» (۱)

فرزند نیکوکاری نیست که نگاهش به پدر و مادر نگاه رحمت و مهر باشد مگر این که به هر نگاهی حج قبول شدهای در پرونده اش ثبت می شود، گفتند ای پیامبر خدا گرچه هر روز صدبار به آنان نظر کند! فرمود آری خدا در پاداش دادن بزرگ تر و پاک تر از آن است که شما حساب می کنید.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند:

«النظر الی العالم عباده، والنظر الی الامام المقسط عباده، والنظر الی الوالدین برأفه و رحمه عباده، والنظر الی الاخ توده فی الله عزوجل عباده:» (۲)

نظر به عالم عبادت است، نظر به پیشوای عدالت پیشه عبادت است، نظر به پدر و مادر از روی مهربانی و رحمت عبادت است، نظر به برادر دینی که او را برای خدا دوست داری عبادت است.

به ابوذر گفتند هر آینه به چهره علی بن ابیطالب چشم می دوزی، و با دقت به او می نگری، از این نگاهت چه برداشتی داری و چه امری را تحمل می کنی؟ پاسخ داد من مرتب به چهره الهی و ملکوتی او چشم می دوزم زیرا به حقیقت از رسول خدا شنیدم که می فرمود:

«النظر الی علی بن ابیطالب (ع) عباده، والنظر الی الوالدین برأفه و رحمه عباده، والنظر فی الصحیفه یعنی صحیفه القرآن عباده و النظر الی الکعبه عباده:» (۳)

نگاه به علی بن ابیطالب (ع) عبادت است، و نگاه به پدر و مادر به مهربانی و رحمت عبادت است، و نگاه ورق یعنی ورق قرآن عبادت است، و نظر به کعبه عبادت است.

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۱، ص۳۱۴.

۲- ۲) - بحار، ج۷۱، ص۷۳، حدیث ۵۹.

۳- ۳) - امالی طوسی، ج۲، ص ۲۷۰.

از حضرت باقر (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«من ادرک شـهر رمضان فلم یغفرله فابعـده الله، ومن ادرک والـدیه فلم یغفرله فابعـده الله، ومن ذکرتُ عنـده فلم یصل علی فلم یغفرله فابعده الله:» (۱)

کسـی که ماه رمضان را بیابـد و کاری نکنـد که آمرزیـده شود، خـدا او را از رحمت و عنایتش دور کرده، و کسـی که پـدر و مادرش را درک کنـد و حیات آنان را ببینـد، و با آنان بگونه رفتار نکند که مورد آمرزش قرار گیرد، خدا او از فیوضاتش دور کرده، و کسـی که نام مرا بشـنود و بر من صـلوات نفرستد و از این راه به گردونه آمرزش درنیابد خدا او از خودش دور نموده است.

امیرالمؤمنین از پیامبر خدا روایت میکند

«ثلاثه من الذنوب تعجل عقوبتها ولاتؤخّر الی الآخره: عقوق الوالدین، والبغی علی الناس، وکفرالاحسان:» (۲)

سه گناه است که در عـذابش در دنیا شـتاب می شود و جریمه دنیائی اش به آخرت نمی افتـد: عاق والدین، و تجاوز به حقوق مردم، و ناسپاسی نسبت به نیکوکاری نیکوکاران.

سعید بن یسار از حضرت صادق (ع) روایت می کند

پیـامبر اسـلام نزد جـوانی هنگـام مرگش حاضـر شـد و به او گفت: بگو لاالهالاـالله ولی زبـان جوان به چنـدین بـار قفـل شـد و نتوانست کلمه توحید را بگوید! ! حضرت به زنی که بالای سر جوان بود فرمود: آیا این جوان مادر دارد؟ گفت: آری من مادر او هسـتم فرمود: آیـا به او خشم داری و از وی ناراضـی هسـتی؟ گفت: آری چنـد سـال است بـا او سـخن نگفته ام! ! حضـرت فرمود: از او راضـی شو، گفت بخاطر رضای تو خـدا از او راضـی گردد، پیامبر به جوان فرمود: بگو لاالهالاالله جوان گفت و به آسـانی هم گفت، حضـرت فرمـود چه می بینی؟ گفت: مردی سـیاه روی، بدشـکل، چرکین لبـاس، بـدبوی می بینم که در این ساعت کنار

۱- ۱) - امالی صدوق، ص۳۵.

۲- ۲) - بحار، ج۷۱، ص۷۴، ح ۶۴.

من است و مرا به شدت اندوهگین می کند و رنج می دهد، پیامبر به او فرمود: بگو:

«یامن یقبل الیسیر و یعفوا عن الکثیر، اقبل منی الیسیر، واعف عنی الکثیر انک انت الغفور الرحیم:»

ای خدائی که عمل اندك را می پذیری، و گناه بسیار را می گذری، عمل اندکم را بپذیر، و گناه فراوانم را درگذر زیرا تو بسیار آمرزنده و مهربانی.

جوان دعای تعلیمی پیامبر را زمزمه کرد، رسول خدا به او گفت: بنگر چه می بینی؟ گفت مردی سپید روی، خوش صورت، همراه بوی خوش، و لباس نیکو که در کنار من است و آن مرد سیاه چهره روی گردانده از من دور می شود حضرت فرمود دعا را تکرار کن، سپس فرمود: چه می بینی؟ گفت: سیاه روی را نمی بینم و سپید روی را کنار خود می نگرم سپس بر آن حال ملکوتی از دنیا رفت. (۱)

صدوق آن عالم کم نظیر به اسناد روایتی اش از حضرت باقر (ع) روایت می کند، عابدی در بنی اسرائیل بود معروف به جریح، در حال عبادت در صومعه اش بود که ماردش آمد و او را صدا زد، جریح چون در حال نماز بود پاسخ مادر را نداد، مادر به محل سکونت خود بازگشت و پس از ساعتی کنار صومعه آمد و فرزندش جریح را صدا زد باز هم پاسخ نگفت و با مادر به سخن نیامد مادر با دل شکسته بازگشت درحالی که می گفت از خدای بنی اسرائیل مسئلت دارم که تو را به خواری و ذلت بنشاند.

فردای آن روز زنی بدکاره کنار صومعه آمد و در آنجا نشست در حالی که فرزندی را در کنار داشت و می گفت: این طفل زاده شده از جریح است! ! این مسئله در میان مردم پخش شد که کسی که مردم را بخاطر زنا ملامت می کرد

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۱، ص۶۲.

خودش دچار این گناه بزرگ شده، پس از این شایعه حاکم دستور داد جریح را به دار آویزند، مادر جریح با شنیدن این خبر هولناک کنار دار آمد و ناخن به چهره اش می کشید و صورت خود را لطمه می زد، جریح گفت: مادر ساکت باش که این بلا از ناحیه پاسخ ندادن به ندای تو بر سر من آمده، مردم وقتی مطلب میان جریح و ماردش را شنیدند، گفتند تکلیف ما نسبت به این حادثه چیست، جریح با تکیه بر خدا گفت کودک این زن بدکاره را بیاورید چون آوردند او را در آغوش گرفت و گفت: ای کودک پدرت کیست؟ طفل به اراده و قدرت خدا به زبان آمد و گفت: پدرم فلان چوپان از فلان طایفه است، خدای مهربان تهمت زده شده به جریح را از دامن او زدود، پس جریح سوگند یاد کرد که از آن پس از خدمت به مادر و احترام به او دست برندارد. (۱)

ابراهیم بن مهزم می گوید: شب تاریکی از خدمت حضرت صادق (ع) بیرون آمدم و به سوی منزلم در مدینه حرکت کردم در حالی که مادر هم همراه من بود، میان من و او سخن ردّ وبدل شد و من به درشتی و تندی با او سخن گفتم، چون فردا فرا رسید و نماز صبح را بجای آوردم به محضر امام صادق رفتم حضرت شروع به سخن کرد و فرمود ای ابامهزم تو را شب گذشته چه شده بود که با مادرت به درشتی و تندی سخن گفتی؟ ! آیا نمی دانی شکم او منزلی بود که تو مدت نه ماه در آن سکونت داشتی، و دامنش گهوارهای بود که تو آن را لمس می کردی، و دو پستانش ظرفی بود که از آن شیر می نوشیدی؟ گفتم همه اینها را قبول دارم فرمود: با او به درشتی سخن مگو. (۲)

۱- ۱) - بحار، ج۷۱، ص۷۵، ح۶۸- به نقل از قصص الانبیاء

۲- ۲) - بصائر الدرجات ۲۴۳.

حضرت صادق (ع) می فرماید: مردی خدمت پیامبر اسلام آمد و گفت: آمده ام تا با تو براساس اسلام بیعت کنم، حضرت فرمود بنابراین که پدرت را به قتل برسانی بیعت تو را می پذیرم آن مرد گفت قبول دارم، حضرت فرمود به خدا سوگند ما شما را به کشتن پدرانتان فرمان نمی دهیم، ولی با قبول شرط من حقیقت ایمانت را یافتم، معبودی جز خدا نگیر و از خواسته های پدرانتان اطاعت کنید ولی در معصیت خدا از آنان پیروی مکنید. (۱)

از حضرت سجاد (ع) روایت شده:

«جاء رجل الی النبی (علیهما السلام) فقال: یا رسول الله ما من عمل قبیح الا قد عملته فهل لی من توبه؟ فقال له رسول الله فهل من والدیک احد حی؟ قال: ابی قال فاذهب فبرّه قال فلما ولی قال رسول الله صلی الله علیه وآله لو کانت امّه:» (۲)

مردی نزد پیامبر آمد و گفت عمل زشتی نبوده مگر آن که به آن آلوده شده ام آیا برای من توبهای هست؟ حضرت فرمود از پدر و مادرت کدام زنده اند؟ گفت: پدرم فرمود: برو به او احسان کن، هنگامی که از نزد پیامبر بیرون رفت، حضرت فرمود: اگر مادرش زنده بود و به او نیکی می نمود به قبول توبه اش نزدیک تر بود.

احسان به خویشان

قرآن مجید و روایات همه امت را به احسان به اقوام و خویشان فراخوانده اند.

اخلاق انسانی و کرامت آدمی اقتضا می کند که اقوام و خویشان مورد صله و احسان قرار گیرند، ثواب این کار عظیم، و سبب هم بستگی و پیوند خویشان با یکدیگر و دارای پاداش دنیائی و آخرتی، و در یک کلمه از عبادات و قربات است.

۱- ۱) - بحار، ص ۷۱، ص ۷۶، حدیث ۷۰.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۱، ص ۸۲، حدیث ۸۸.

راستی چه کار زیبا و نیکوئی که انسان با حفظ شرافت و کرامت اقوام و بدون منت به یاری و کمک خویشان بشتابد و با هزینه نمودن مالش و ثروتش مشکل آنان را حل کند و دل آنان را خوش کرده از غصه و اندوه برهاند.

بی تفاوتی در این زمینه، و بیمهری در این عرصه نشانگر بیماری بخل در باطن انسان، و خوی شیطانی است.

اگر ثروتمندان اقوام به اقوام و خویشان خود توجه کنند و مشکلات آنان را حل نمایند، و درد قلب آنان را درمان کنند محتاج و نیازمندی در امت باقی نخواهد ماند.

حضرت حق در قرآن مجید اعطاء مال به اقوام را از نشانه های ایمان راستین محسوب داشته:

وَ آتَی اَلْمٰالَ عَلیٰ حُبِّهِ ذَوِی اَلْقُرْبیٰ: (۱)

و مال و ثروتشان را با آن که دوست دارند به ارحام و اقوام و خویشان می پردازند.

در پایان آیهای که این حقیقت و دیگر حقایق در آن است می فرماید

أُولٰئِکَ اَلَّذِینَ صَدَقُوا:

اینانند که در ادعای ایمان و مؤمن بودن صادق و راستگویند.

إِنَّ اَللّٰهَ یَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ اَلْإِحْسٰانِ وَ إِیتٰاءِ ذِی اَلْقُرْبیٰ: (۲)

یه یقین خدا به عدالت و احسان و عطای مال به اقوام فرمان می دهد.

امام صادق از پدرانش از پیامبراسلام روایت می کند که آن حضرت فرمود:

«ان المعروف یمنع مصارع السوء، وان الصدقه تطفئ غضب الرب، وصله الرحم تزید فی العمر وتنفی الفقر وقول لاحول ولاقوه الا بالله فیها شفاء من تسعه و تسعین داء ادناها الهم:» (۳)

۱- ۱) – بقره ۱۷۷.

۲- ۲) – نحل ۹۰.

۳- ۳) – بحار، ج۷۱، ص۸۸، ح ۲.

بی تردید کار خیر و نیکی و احسان لغزش گاه های سوء را از انسان باز می دارد، و صدقه خشم حضرت ربّ را فرو می نشاند، و صله رحم به عمر می افزاید و تهیدستی را از بین می برد، و در گفتن لاحول ولاقوهالاباللّه « با نیتی صادقانه» درمان و شفاء از نود و نه درد است که کمترینش غصه است.

از رسول خدا روایت شده:

«من مشی الی ذی قرابه بنفسه وماله لیصل رحمه اعطاه اللّه عزوجل اجرمأه شهید، وله بکل خطوه اربعون الف حسنه ویمحی عنه اربعون الف سیئه ویرفع له من الدرجات مثل ذلک وکانما عبداللّه ماه سنه صابراً محتسباً:» (۱)

کسی که با وجودش و ثروتش به سوی خویش و قوم خود برود تا صله رحم انجام دهد خداوند پاداش صدشهید به او عطا می کند، و برای او به هر قدمی چهل هزار حسنه و محو چهل هزار سیئه و چهل هزار درجه و مرتبه است، و گویا خدا را صدسال با استقامت و بخاطر خوشنودی حق عبادت کرده است.

سالمه کنیز حضرت صادق (ع) می گوید: هنگامی که لحظه درگذشت حضرت صادق از دنیا رسید من نزد آن حضرت بودم، از شدت بیماری به حال اغما افتاد هنگامی که از حال اغما درآمد فرمود: به حسن بن علی بن علی بن الحسین معروف به افطس هفتاد دینار بدهید و به فلانی به فلانی نیز آن مقدار عطا کنید، به حضرت گفتم به مردی که کارد تیزی آورد تا شما را به قتل برساند پول عطا می کنید؟ ! فرمود: سالمه نمی خواهی از آنانی باشم که خدای عزوجل فرموده:

وَ اَلَّذِینَ یَصِلُونَ مٰا أَمَرَ اَللّٰهُ بِهِ أَنْ یُوصَلَ وَ یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَ یَخٰافُونَ سُوءَ اَلْحِسٰابِ: (۲)

و کسانی که خدا آنچه را به پیوند آن فرمان داده پیوند می دهند، و از پروردگارشان می هراسند، و از سختی حساب می ترسند.

آری ای سالمه خدا بهشت را آفرید و آن را پاکیزه قرار داد و بویش را خوش نمود، بوی بهشت از مسیر دوهزار سال استشمام می شود، ولی به مشام عاق پدر و مادر و قطعکننده رحم نمی رسد. (۳)

ص:۲۷۳

۱- ۱) - امالی صدوق ۲۵۳.

۲- ۲) - رعد ۲۱.

۳- ۳) - متن روایت غیبت طوسی ۱۲۸.

از حضرت صادق (ع) روایت شده مردی از طایفه خثعم به محضر رسول خدا آمد و به آن حضرت گفت:

«اخبرنیماافضل الاسلام فقال الایمان بالله قال: ثم ماذا؟ قال: صله الرحم قال ثم ماذا؟ قال: الامربالمعروف والنهی عن المنکر:» (۱)

مرا از برترین برنامه اسلام آگاه کن، حضرت فرمود: ایمان به خدا، گفت سپس چیست؟ حضرت فرمود: صله رحم، گفت: سپس چه برنامهای است؟ فرمود: امربمعروف ونهی ازمنکر.

حضرت باقر (ع) یا حضرت صادق به میّسر فرمودند من یقین دارم اهل صله رحم هستی میّسر گفت آری جانم بفدایت من در جوانی در بازار کار می کردم و مزدم دو درهم بود، یک درهمش را به عمویم و درهم دیگرش را به دائی ام می پرداختم حضرت فرمود: به خدا سوگند دو بار مرگت فرا رسید هرکدام را کمک به عمو و دائی ات به تأخیر انداخت. (۲)

در توضیح و تفسیر آیه ۲۷ سوره مبارکه بقره بخشی مهم از روایات باب صله رحم ذکر شد، و دیگر روایات این باب را در تکمیل باب صله رحم در این بخش که توضیح و تفسیر آیه ۸۳ سوره بقره است آوردم.

احسان به ایتام

کودکی که در کنار پدر و در دامن پرمهر سرپرست خانواده با هزار آرزو زندگی می کند، و چراغ دلش با بودن پدر روشن است، و پس از خدا پدر را مطمئن ترین تکیه گاه می داند، و در حوادث و آلام به آغوش محبت پدر پناه می برد، و دردش را برای پدر بازگو می کند، و اشک ریخته بر چهره اش با دستان پرمهر پدر پاک می شود، و هرگاه پدر برای کسب معاش از خانه بیرون می رود، در انتظار و امیدی سخت برای بازگشت پدر به سر می برد، و چون پدر را می بیند به سویش می دود تا در کنارش بنشیند و از مهر و محبت و عاطفه پدر بهره مند گردد، و برای تحقق آرزوهایش در آینده نظر به پدر دارد، فکر کنید با از

۱- ۱) - محاسن برقی ۲۹۱.

۲- ۲) - رجال کشی ۲۱۱.

دست دادن پدر، و مرگ بسیار تلخ تکیه گاهش به چه داغی و مصیبتی، و خلأی و رنج و فشار شدیدی دچار می شود؟ ! !

او از بوسه های گرم پدر، و نوازش پر از عاطفه او، واز آغوش پرمهر وی به محرومیت می نشیند، و آرزوهایش را برباد رفته می بیند، و احساس غربت و تنهائی می نماید، و دست طفلی را که در دست پدرش می بیند به یاد پدر از دست رفته اش غرق اندوه و ماتم می گردد و در درونش آه می کشد و می گوید: ای کاش سایه پدر بر سرم بود و دستش در دستانم قرار داشت و از محبت هایش و گرمی لب هایش فیض می بردم.

روز روشن برای کودک یتیم و طفل پدر از دست داده تاریک است چه رسد به شام ظلمانی و غروب تنهائی و خانه خالی از پدر! !

دنیا برای یتیم چون غمکده، و خانه و مسکن که محل استراحت و راحت است برای کودک بیپدر ماتمکده، و محل آباد برای طفل جدامانده از پدر خرابه، و لقمه های شیرین تلخ، و زندگی بیمعناست.

اصرار آیات قرآن مجید و روایات مبنی بر رعایت وضع و حال ایتام، و وجوب رسیدگی به زندگی آنان، و کشیدن دست محبت برسرشان، و آنان را چون فرزندان خود دانستن، و هزینه کردن محبت و عاطفه برای آنان، و دل خوش داشتنشان و حفظ اموالشان، و کوشیدن در تربیتشان، و زیر پوشش گرفتن وجودشان همه وهمه برای این است که اسلام می خواهد به وسیله امت اندکی از ملامت و رنج ایتام بکاهد، و زمینه تحقق آرزوهایشان را فراهم کند، و احساس بیپدری و غربت و تنهائی را از درونشان پاک کند، و بار سنگین روحی هم چون کوهشان را از دوششان بردارد، تا یتیم در سایه مقررات اسلام بیمنت به نوائی برسد، و رعایتکننده حقوق یتیم به ثوابی نائل گردد.

در این زمینه توجه به آیـات قرآن مجیـد، و روایـات اسـلامی لازم و بلکه واجب است تـا معلوم شود یتیم موجودی است که با تمام وجودش مورد نظر خداست و باید به عنوان امانت در امّت از هر جهت رعایت شود.

عرب جاهلی و شکم پرستان و بت پرستان و متکبران روزگار جاهلیت یتیم را به شـدت تحقیر می کردند و برای او کرامت و ارزش قائل نبودنـد، و هرگز وی را رعایت نمی کردنـد و از او جانبـداری نمی نمودنـد و در عین نیازش به محبت او را از خود می راندنـد و طردش می کردنـد، دقت در آیات قرآن و روایات و نحوه رفتار پیامبر با ایتام نشان دهنده خدمت عظیم اسـلام به ایتام و برگردانیدن آنان به جایگاه شامخشان می باشد.

به رسول اسـلام سـفارش شـد چنـدان که توانی یتیمـان را بنواز و در مراعـات و مواسـات ایشان بکوش که اینان درمانـدگان و اندوهگینان خلق و نواختگان و نزدیکان حق اند.

«ان الله یحب کل قلب حزین:»

بی تردید خدا هر دل اندوهگینی را دوست دارد.

از حق به پیـامبر فرمـان رسـید ای مهتر عالمیان و چراغ جهانیان یتیمان را در پناه خود گیر، که سـرا پرده حسـرت جز به فناء دل ایشان نزدند، و حسرتیان را به نزدیک ما مقدار است.

ای مهتر تو را که یتیم کردیم از آن کردیم تا درد دل ایشان بـدانی، و اینان را نیکو داری، با تو در فقر و یتیمی ما چه کردیم از کرم، تو همان کن ای کریم از خُلق خود بر خلق ما ای یتیمی دیـده اکنون با یتیمان لطف کن، ای غریبی کرده اکنون با غریبان کن سخا. (۱)

رفتار پیامبر با یتیم

ص:۲۷۶

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص ۵۹۴.

انس بن مالک می گوید: روزی پیامبراسلام در شاهراه مدینه می رفت، یتیمی را دید که کودکان بر وی جمع آمده بودند و او را خوار و خجل کرده، و هریک بر وی تکبر نموده و او را به صورتی آزار می دهند، آن یکی می گفت: پدرم از پدر تو بهتر است، دیگری می گفت مادرم از مادر تو بالاتر است، سوی می گفت اقوام و طایفه ما از اقوام و طایفه تو بالاترند و آن یتیم می گریست و در خاک می غلتید، رسول خدا چون آن کودک را به آن حال دید بر وی رحمت آورد و نزدش ایستاد و فرمود: ای پسربچه کیستی؟ و چرا چنین درمانده ای؟ گفت: من فرزند رفاعه انصاری هستم، پدرم روز جنگ اُحد شهید شد، خواهری داشتم از دنیا رفت، و مادرم شوهر کرد و مرا از خود راند، اکنون منم و درماندگی و بیسرپرستی و بیکسی! و از این سخت تر بر من سرزنش این کودکان است!

پیامبر از سخن او بسیار ناراحت شد تا جائی که گریست سپس فرمود: اندوه مخور و آرام باش اگر پدرت را کشتند من که محمدم پدر توام و فاطمه خواهر تو، و عایشه مادرت، کودک شاد شد و برخاست و آواز برآورد که ای کودکان اکنون مرا سرزنش مکنید و جوابتان را بشنوید:

پدرم از پدرانتان و مادرم از مادرانتان و خواهرم از خواهرانتان بهتر است، آنگاه پیامبر دست کودک یتیم را گرفت و به خانه حضرت فاطمه برد و فرمود ای فاطمه این فرزند من و برادر توست، فاطمه برخاست و او را نوازش کرد و خرما نزد وی نهاد، و روغن در سر وی مالید، و جامه در وی پوشید. (۱)

وَ یَسْئَلُونَکَ عَنِ اَلْیَتامیٰ قُلْ إِصْلاٰحٌ لَهُمْ خَیْرٌ وَ إِنْ تُخٰالِطُوهُمْ فَإِخْوٰانُکُمْ وَ اَللّٰهُ یَعْلَمُ اَلْمُفْسِدَ مِنَ اَلْمُصْلِحِ وَ لَوْ شٰاءَ اَللّٰهُ لَأَعْنَتَکُمْ إِنَّ اَللّٰهَ عَزِیزٌ حَکِیمٌ: (۲)

ص:۲۷۷

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص۵۹۴.

۲- ۲) - بقره ۲۲۰.

و از تو درباره یتیمان می پرسند، بگو: اصلاح امور آنان بهتر است، و اگر با آنان معاشرت کنید و رفت و آمد برقرار نمائید کاری خدا پسندانه است آنان برادران دینی شما هستند و خدا فسادگر در امور یتیم را از اصلاح گر میشناسد و اگر خدا میخواست شما را در تکلیف و مسئولیت نسبت به مال و جان یتیم به زحمت میانداخت مسلماً خدا توانای شکست ناپذیر و حکیم است.

وَ آتُوا اَلْیَتامیٰ أَمْوالَهُمْ وَ لاٰ تَتَبَدَّلُوا اَلْخَبِیثَ بِالطَّیِّبِ وَ لاٰ تَأْکُلُوا أَمْوالَهُمْ إِلیٰ أَمْوالِکُمْ إِنَّهُ کٰانَ حُوباً کَبِیراً: (۱)

اموال یتیمان را پس از رشدشان به آنان بدهید، و اموال پست و بیارزش خود را با اموال مرغوب و با ارزش آنان عوض نکنید و اموالشان را با ضمیمه کردن به اموال خود نخورید زیرا آن گناهی بزرگ است.

وَ اِبْتَلُوا اَلْیَتٰامیٰ حَتّٰی إِذٰا بَلَغُوا اَلنِّکٰاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْداً فَادْفَعُوا إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ وَ لاٰ تَأْکُلُوهٰا إِسْرٰافاً وَ بِدٰاراً أَنْ یَکْبَرُوا وَ مَنْ کٰانَ غَنِیًّا فَلْیَسْتَعْفِفْ وَ مَنْ کٰانَ فَقِیراً فَلْیَأْکُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذٰا دَفَعْتُمْ إِلَیْهِمْ أَمْوالَهُمْ فَأَشْهِدُوا عَلَیْهِمْ وَ کَفیٰ بِاللّهِ حَسِیباً: (۲)

و یتیمان را نسبت به امور زندگی بیازمائید تا زمانی که به حد ازدواج برسند، پس اگر در آنان رشد لازم را یافتید اموالشان را به خودشان بدهید و آن را از ترس آن که مبادا به سن رشد برسند و از شما بگیرند به اسراف و شتاب مخورید و از سرپرستان ایتام آن که توانگر است باید از تصرف در مال یتیم به عنوان حق الزحمه خودداری کند، وهرکه تهیدست است به اندازه متعارف مصرف نماید، و هنگامی که خواستید اموالشان را به خودشان بدهید برای آن که در آینده اختلاف و نزاعی پیش نیاید برآنان گواه بگیرند و خدا برای محاسبه کافی است.

وَ لْیَخْشَ اَلَّذِینَ لَوْ تَرَکُوا مِنْ خَلْفِهِمْ ذُرِّیَّةً ضِعٰافاً خٰافُوا عَلَیْهِمْ فَلْیَتَّقُوا اَللّهَ وَ لْیَقُولُوا قَوْلاً سَدِیداً (۹) إِنَّ اَلَّذِینَ یَأْکُلُونَ أَمْوالَ اَلْیَتامیٰ ظُلْماً إِنَّمٰا یَأْکُلُونَ فِی بُطُونِهِمْ نٰاراً وَ سَیَصْلَوْنَ سَعِیراً: (۳)

و کسانی که اگر فرزندانی ناتوان پس از خود به جای می گذارند بر آنان از ضایع شدن حقوقشان بترسند پس لازم است نسبت به شأن یتیمان از خدا پروا

۱- ۱) – نساء ۲.

۲- ۲) – نساء ۶.

۳- ۳) – نساء ۹- ۱۰.

کنند و درباره آنان و اموال و امورشان سخنی درست و استوار گویند تا حق یتیمان خودشان هم ضایع نگردد.

بی تردید کسانی که اموال یتیمان را به ستم می خورند فقط در شکم خود آتش می خورند و به زودی در آتش برافروخته درآیند.

وَ لاٰ تَقْرَبُوا مٰالَ اَلْيَتِيمِ إِلاّٰ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتّٰى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ: (۱)

و به مال یتیم جز به روشی که نیکوتر است نزدیک نشوید تا به حد بلوغ برسد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«من اراد ان یدخله الله عزوجل فی رحمه و یسکنه جنته فلیحسن خُلقه ولیعطی الصفه من نفسه، ولیرحم الیتیم ولیعن الضعیف، ولیتواضع لله الذی خلقه:» (۲)

آن که می خواهد خدا او را در رحمتش درآورد، و در بهشتش مسکن دهد، پس اخلاقش را نیکو سازد، و از جانب خود به مردم انصاف دهد، و به یتیم مهر ورزد، و ناتوان را یاری و کمک دهد، و برای خدائی که او را آفریده فروتنی نماید.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند که آن حضرت فرمود: عیسی به قبری گذشت که صاحبش در عذاب بود، سپس سال بعد به همان قبر گذشت ولی عذاب از او برداشته شده بود، عرضه داشت: پروردگارم سال اول به این قبر گذشتم صاحبش در عذاب بود، امسال گذشتم در عذاب نبود، خدا به او وحی فرمود: از او فرزند شایستهای باقی ماند که راهی را اصلاح و مرمت نمود، و یتیمی را پناه داد، من او را بخاطر کاری که فرزندش انجام داد بخشیدم. (۳)

ابوذر می گوید: پیامبر فرمود: ای ابوذر من آنچه را برای خود دوست دارم برای تو هم دوست دارم.

۱- ۱) - انعام ۱۵۲.

۲- ۲) - امالی صدوق ۲۳۴.

۳- ۳) - امالی صدوق ۳۰۶.

«انی اراک ضعیفا فلا تأمّرن علی اثنین و لاتولین مال یتیم:» (۱)

من تو در مسئله مدیریت ناتوان و ضعیف می بینم پس بر دو نفر هم حکومت مکن، و متولی مال یتیم هم مباش

حضرت صادق (ع) از پدرانش از رسول خدا روایت می کند:

«من عال یتیماً حتی یستغنی عنه اوجب الله عزوجل له بذلک الجنه، کما اوجب لآکل مال الیتیم النار:» (۲)

کسی که یتیمی را سرپرستی کند تا جائی که از سرپرست بینیاز گردد، خدا بخاطر این کار بهشت را بر او واجب میکند چنان که دوزخ را به خورنده مال یتیم واجب کرده است.

حضرت صادق (ع) از پدرانش از امیرالمؤمنان روایت کرده:

«ما من مؤمن ولامؤمنه یضع یده علی رأس یتیم ترحما له الا کتب الله له بکل شعره مرت یده علیها حسنه:» (۳)

مرد و زن مؤمنی نیست که از باب مهرورزی دست بر سر یتیم بکشد مگر آن که خدا بر هم موئی که دستش برآن میگذرد حسنهای برای او ثبت نماید.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«مامن عبد یمسح یده علی رأس یتیم رحمه له الا اعطاه الله بکل شعره نوراً یوم القیامه:» (۴)

بندهای نیست که از باب مهرورزی دست بر سر یتیم بکشد مگر این که خدا به هر موئی که از زیر دستش میگذرد در قیامت نوری به او عطا میکند.

از رسول خدا روایت شده:

«ان الیتیم اذا بکی اهتزله العرش فیقول الرب تبارک وتعالی: من هذا الذی ابکی عبدی الذی سلبته ابویه فی صغره؟ فوعزتی و جلالی لایسکته احد الا اوجبت له الجنه:» (۵)

بی تردید هنگامی که یتیم بگرید عرش بخاطر او به لرزه میافتد پس پروردگار تبارک و تعالی میگوید: کیست آن کسی که بنده مرا که در کودکی پدر و

۱- ۱) - امالی طوسی، ج ۱، ص ۳۹۴.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۲، ص ۴، ح ۸.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۱۸۱.

۴- ۴) - ثواب الاعمال ۱۸۱.

۵- ۵) - ثواب الاعمال ۱۸۱.

مـادرش را از او گرفتـه ام بـه گریـه انـداخت، بـه عزت و جلالـم کسـی او را سـاکت نکنـد مگر ایـن که بهشت را بر او واجب گردانم.

از حضرت باقر (ع) روایت شده که پیامبر فرمود:

«یبعث ناس عن قبورهم یوم القیامه تاجج افواههم ناراً فقیل له یا رسول الله من هؤلاء؟ قال الذین یأکلون اموال الیتامی ظلماً. . .» (۱)

مردمی در قیامت از قبورشان برانگیخته میشونـد که دهانشان از آتش برافروخته است، گفتنـد: ای رسول خدا اینان چه گروهی هستند؟ فرمود کسانی که مال یتیمان را ظالمانه میخورند. . .

از رسول خدا روایت شده:

«حث الله عزوجل علی برالیتامی لانقطاعهم عن آبائهم فمن صانهم صانه الله، ومن اکرمهم اکرمه الله، ومن مسـح یـده برأس یتیم رفقا به جعل الله له فی الجنه بکل شـعره مرت تحت یـده قصـراً اوسع من الـدنیا بما فیها وفیها ماتشـتهی الانفس وتلذالاعین وهم فیها خالدون:» (۲)

خداوندا بندگانش را بر نیکی بر ایتام ترغیب نموده، این ترغیب بر نیکی بخاطر این است که آنان از دامان پرمهر پدری محروم و بریـده انـد، کسـی که به حفظ ایتام برخیزد خـدا او را در حفظ خود قرار میدهد، کسـی که یتیم را اکرام کند خدا او را مورد اکرام خـود قرار میدهـد، و کسـی کـه از روی محبـت دست بر سـر یـتیم بکشـد خـدا در بهشت به هر مـوئی که از زیر دسـتش میگذرد کاخی وسیع تر از دنیا با آنچه در او است به او عنایت مینماید و در بهشت آنچه نفوس بهشتیان بخواهد موجود است، بهشت جائی است که چشـمها از دیـدن مناظر آن لـذت میبرد، و اهل بهشت برای ابـد در بهشت جاودانه اند و همیشه به نعمت هایش متنعم اند.

امیرمؤمنان (ع) چند لحظه پیش از شهادتش بخاطر عظمت مسئله رعایت ایتام در وصیتش به فرزندانش فرمود:

«الله الله فی الایتام فلا تغبوا افواههم ولایضیعوا بحضرتکم:» (۳)

۱- ۱) - بحار، ج۷۲، ص۱۰، حدیث ۳۳.

۲- ۲) - بحار، ج۷۲، ص۱۲، ح۴۴.

۳- ۳) - نهج البلاغه، وصیت ۴۷.

شما را به خدا درباره یتیمان، آنان را با غذا دادن یک درمیان گرسنه مگذارید و هرگز مباد آن که در جمع شما تباه شوند و حقوقشان پایمال گردد.

محمدبن مسلم از یکی از دو امام، حضرت باقر یا حضرت صادق میپرسد:

«فی کم تجب لآکل مال الیتیم النار؟ قال: فی درهمین:» (۱)

در چه مقدار از مال یتیم برای خورنده آن دوزخ واجب میشود؟ فرمود: دو درهم.

از حضرت رضا (ع) سئوال شد

«کم ادنی مایدخل به النار من اکل من مال الیتیم فقال: کثیره و قلیله واحد اذا کان من نیته ان لایرده:» (۲)

کمترین چیزی که خورنده مال یتیم را به آتش دوزخ وارد میکند چیست فرمود: کم و زیادش یکی است هنگامی که در نیت خورنده آن برگرداندن مال یتیم به یتیم در کار نباشد.

احسان به مساکین

گاهی بر اثر بینظم شدن امور اقتصاد عدهای دچار ورشکستگی و تهیدستی میشوند، گاهی بر اثر حوادث خانمانسوز مانند طوفان، سیل، زلزله، آتش سوزی، جنگ گروهی خانه و کاشانه و اموالشان را از دست میدهند، گاهی بر اثر پیش آمدهای غیرمترقبه مانند بیماری های ناگهانی، مشکلات خانوادگی هزینه سال یک آبرومند از درآمدش بیشتر میشود، و دچار کسر مال میگردد، و در فشار مالی قرار میگیرد.

گاهی چرخ کسب و کار و تجارت و خرید و فروش نمیچرخد و زحمت کشی آبرومند در مضیقه میافتد و دچار سختی میشود، اینان و امثال اینان مانند هر مرفهی علاقه دارند به زن و فرزند برسند، مخارجشان را تأمین کنند، مسکن و مرکب و پوشاک و خوراک اهل بیتشان را در حد لازم به آنان برسانند ولی بخاطر تنگدستی و تهیدستی دچار فشار روحی و روانی میشوند و در برابر نیازهای زن و فرزند که نمیتوانند تأمین کنند گرفتار خجالت و شرمساری میگردند،

۱- ۱) - بحار، ج۷۲، ص۸، ح ۲۶.

۲- ۲) - بحار، ج۷۲، ص۱۳.

اینجاست که اخلاق انسانی و هم نوع گرائی و دیگران را چون خود دانستن اقتضا میکند که اهل مال و ثروت بدون منت به احسان به این آبروداران برخاسته و هر نوع کمکی که در توانشان میباشد از آنان دریغ نکنند، که بیتفاوتی نسبت به فقیران، نیازمندان، محتاجان، آبروداران دور از شأن انسانیت و اخلاق آدمی و خلاف خواسته حضرت حق است که احسان به اینان را به عنوان امری شرعی و اخلاقی از همه متمکنان طلب کرده است.

بنی آدم اعضای یک پیکرند ج

که درآفرینش زیک گوهرند جچو عضوی به درد آورد روزگار جدگر عضوها را نماند قرار جتوکز محنت دیگران بیغمی جنشاید که نامت نهند آدمی درباره احسان به دیگران از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«صنایع المعروف تقی مصارع السوء، وکل معروف صدقه، واهل المعروف فی الدنیا اهل المعروف فی الآخره و اهل المنکر فی الدنیا اهل المنکر فی الآخره، و اول اهل الجنه دخولاً الی الجنه اهل المعروف وان اول اهل النار دخولا الی النار اهل المنکر:» (۱)

انجام کار نیک و خوبی به دیگران و احسان به مستمندان انسان را از لغزش گاههای خطرناک حفظ میکند، هرکار خیری و هر نوع احسانی صدقه است، اهل نیکی در دنیا اهلی نیکی در آخرت اند، و اهل زشتی در دنیا اهل زشتی در آخرت اند اولین کسانی که از اهل بهشت وارد بهشت میشوند نیکوکاران اند، و اولین کسانی که از اهل دوزخ وارد دوزخ میگردند بدکاران اند.

روایت شده مردی فقیر به محضر امیرمؤمنان آمد و گفت مرا به تو حاجتی است، حضرت فرمود حاجتت را روی زمین بنویس من تنگدستی و فقر را در تو آشکارا میبینم، تهیدست روی زمین نوشت:

«انا فقیر محتاج:»

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۴۰۷، ح ۱.

من تهیدستی نیازمندم، حضرت به قنبر فرمود دو جامه قیمتی بر او بپوشان، مرد تهیدست چهارخط شعر در مدح امیرمؤمنان سرود، حضرت فرمود: صد دینار به او بدهید، عرضه داشت همان دو لباس قیمتی مرا کفایت کرد و از فقرم کاست حضرت فرمود: از رسول خدا شنیدم میفرمود: شأن مردم را رعایت کنید و هر کس را در جایگاه خاص خودش قرار دهید سپس فرمود:

در شگفتم از کسانی که بردگان را با مال خود میخرند ولی آزادگان را با احسان و کار نیک خود نمیخرند! (۱)

حضرت صادق (ع) فرمود:

«المعروف شیئی سوی الزکات فتقربوا الی الله عزوجل بالبر و صله الرحم:» (۲)

احسان و کار نیک نسبت به دیگران به ویژه تهیدستان غیر از زکات است، با نیکی و احسان وصله رحم به خدا تقرب جوئید.

امام صادق (ع) میفرماید:

«رأیت المعروف لایصلح الابثلاث خصال: تصغیره و ستره وتعجیله، فانک اذا صغرته عظمته عند من تصنعه الیه، واذا سترته تممته واذا عجلته هنیته وان کان غیر ذلک محقته و نکرته:» (۳)

احسان و کار نیک را جز به سه خصلت آراسته و درست ندیدم: کوچک دانستن آن، پنهان انجام دادنش، و شتاب در تحققش، هنگامی که آن را کوچک دانستی نزد کسی که به او احسان کردهای بزرگ و عظیم نموده ای، و چون پنهانش داشتی کار را کامل و تمام کرده ای، و وقتی در انجامش شتاب ورزیدی آن را گوارا نمودهای و اگر غیر از این باشد آن را پوچ و نابود و ناگوار کرده ای.

حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«کل معروف صدقه، والدال علی الخیر کفاعله، والله یحب انماثه اللهفان:» (۴)

ص:۲۸۴

۱- ۱) - امالی صدوق ۱۶۴.

۲- ۲) - خصال، ج۱، ص۲۵.

۳- ۳) - بحار، ج۷۱، ص۴۰۸، ح۸.

۴- ۴) - بحار، ج۷۱، ص۴۰۹، ح ۱۰.

هر احسان و کار نیکی صدقه است، دلالتکننده بر کار خیر مانند انجام دهنده آن است، خدا کمک به غصه دار و اندوهگین و رسیدن به فریاد او را دوست دارد.

روایت بسیار مهمی در این زمینه از رسول خدا به مضمون زیر نقل شده است:

«رأس العقل بعد الدین التوّدد الی الناس واصطناع الخیر الی کل احد، برّ و فاجر:» (۱)

رأس عقل پس از دین دوستی و محبت به مردم و نیکی کردن به هر کسی است چه اینکه انسان خوبی باشد و یا بدکار.

رسول خدا متن بسیار مهمی را از پروردگار عالم در رابطه با احسان و نیکوکاری به مضمون زیر نقل میکند:

«المعروف هدیه منی الی عبدی المؤمن، فان قبلها منی فبرحمتی ومنی وان ردها فبذنبه حرمها ومنه لامنی وایما عبد خلقته فهدیته الی الایمان وحسنت خلقه ولم ابتله بالبخل فانی ارید به خیراً:» (۲)

نیکی و خیر و احسان به دیگران هدیه من به بنده مؤمنم میباشد پس اگر آن را پذیرفت از جانب من و به کمک رحمت من پذیرفته و اگر آن را قبول نکرد به گناه خودش از آن محروم گشته و محرومیت از فیض از طرف اوست نه از جانب من، و هر بندهای را بیافرینم و او را به ایمان هدایت کنم و اخلاقش را نیکو گردانم و او را مبتلای به بخل ننمایم بیتردید نسبت به او خیر خواستهام.

از حضرت صادق (ع) روایت شده است:

«ایما مؤمن اوصل الی اخیه المؤمن معروفاً فقد اوصل ذلک الی رسول الله:» (۳)

هر مؤمنی به برادر دینی اش احسانی برساند، تحقیقاً آن را به پیامبر خدا رسانیده است.

از حضرت رضا (ع) روایت شده که آن امام معصوم فرمود:

۱- ۱) - عیون اخبار الرضا، ج۲، ص ۳۵.

۲- ۲) - امالی طوسی، ج۱، ص ۲۳.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۱۵۴.

«اهل المعروف فی الدنیا اهل المعروف فی الآخره لان الله عزوجل یقول لهم: قد غفرت لکم ذنوبکم تفضلا علیکم لانکم کنتم اهل المعروف فی الدنیا و بقیت حسناتکم فهبوها لمن تشاؤون فیکونون بها اهل المعروف فی الآخره. . .» (۱)

اهل احسان و نیکی در دنیا اهل احسان در آخرت هستند زیرا خدا در آخرت به آنان میگوید: از روی احسان و لطف گناهانتان را بخشیدم زیرا شما در دنیا اهل احسان و نیکی بودید، خوبی هایتان برای شما مانده به هر کس میخواهید ببخشید که به وسیله این بخشیدن اهل احسان و نیکی در آخرت باشید!

از ابوهاشم جعفری نقل شده که میگوید از حضرت ابامحمد (ع) شنیدم میفرمود:

«ان فی الجنه لباباً یقال له المعروف لایدخله الا اهل المعروف فحمدت الله فی نفسی و فرحت بما اَکلفه من حوائج الناس فنظر الی ابومحمد (ع) و قال: نعم قدُم علی ما انت علیه فان اهل المعروف فی الدنیاهم اهل المعروف فی الآخره جعلك الله منهم یا اباهاشم و رحمک:» (۲)

در بهشت دری است که به آن معروف میگویند، جز اهل معروف از آن وارد بهشت نمیشوند، من پس از شنیدن این حقیقت در درونم خدا را ستایش کردم و بخاطر این که رفع حوائج و نیازمندی های مردم را به عهده گرفته ام خوشحال شدم، امام به من نظری فرمود و گفت آری باید شکر کنی و خوشحال باشی بر این برنامه مداومت کن زیرا اهل معروف در دنیا اهل معروف در آخرت اند، خدا تو را از آنان قرار دهد و تو را سزاوار رحمت و مهرش محسوب بدارد.

احسان حضرت هادی به تهیدست

در کتاب باارزش کشف الغمه روایت شده: روزی حضرت هادی (ع) برای انجام کاری از سامراء بیرون شدند، عربی در جستجوی حضرت بود، او را به محل کار حضرت در خارج از شهر راهنمائی کردند، پس از شرفیاب شدن به محضر امام عرضه داشت از اعراب کوفه و از دوستداران و ارادتمندان شما اهل

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۴۱۲.

۲- ۲) - کشف الغمه ۳۰۶.

بیت پیامبر هستم، قرضی سنگین بر عهده دارم و کسی جز شما را نمیشناسم که بتواند قرض مرا ادا کند مرا از این بار سنگین نجات دهد، حضرت فرمودند اندوهگین مباش و به او فرمان دادند بنشیند، سپس فرمودند: من تو را به مطلبی راهنمائی میکنم اما مواظب باش با مطلب من مخالفت نکنی، من به خط خودم مینویسم و اقرار میکنم که تو مبلغی از من طلبکاری، چون به شهر آمدیم به منزل من بیا و ادای آن مبلغ را درخواست کن، هرچه از تو مهلت خواستم تو گوش نده و به درشتی و غلظت پول خود را از من بخواه و در آنچه گفتم کوتاهی مکن.

چون حضرت به شهر بازگشت مرد عرب وارد بر حضرت شد و در برابر عدهای که در محضر حضرت بودند و در میانشان بعضی از اطرافیان حاکم عباسی قرار داشتند طلب خود را به صورتی جدّی درخواست کرد، حضرت از او تقاضای صبر و تمدید مدت و دادن مهلت نمودند ولی عرب راضی نشد و با غلظت و درشتی طلب خود را درخواست میکرد، حضرت در نهایت از پرداخت فوری پوزش خواستند ولی او نپذیرفت، اطرافیان حاکم عباسی جریان را به حاکم منتقل کردند و مضیقه مالی حضرت و تنگدستی آن جناب حاکم را به فکر فرو برد و در نتیجه سی هزار درهم برای حضرت فرستاد، آن جناب عرب را احضار نموده و همه سی هزار درهم را در اختیار او گذاشتند و فرمودند قرضت را ادا کن و این بار سنگین را از دوشت بردار و مازاد آن را هزینه خانواده ات کن، عرب گفت پسرپیامبر یک سوم این مبلغ مشکل مرا حال میکرد و مرا از فشار روحی نجات میداد، براستی چنین است که خدا درباره شما فرموده:

اَللّٰهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسٰالَتَهُ: (۱)

خدا داناتر است که رسالتش را کجا قرار دهد.

احسان پیامبر به دختر حاتم طائی

ص:۲۸۷

۱- ۱) - انعام ۱۲۴.

زمانی که اسیران قبیله طی را که قبیله حاتم بودند به مدینه آوردند به شرف حضور پیامبر اسلام رسانیدند.

در میان اسیران سفانه دختر حاتم طائی قرار داشت، مردم از زیبائی او در شگفت شدند و هنگامی که شروع به سخن گفتن کرد از ملاحت گفتار و شیرینی بیانش متحیر گشتند و زیبائی او را از یاد بردند.

گفت: ای محمد پدرم از دنیا رفت و برادرم عدی پنهان شد، اگر مرا آزاد کنی تا به شماتت دشمن گرفتار نشوم و از طعنه قبائل عرب در امان بمانم بسیار بجاست زیرا پدرم طرفدار اخلاق نیکو و حالات پسندیده بود، گرسنگان را سیر میکرد، و برهنگان را میپوشانید، و هیچ آرزومندی نزد او نیامد مگر این که به آرزویش رسید.

حضرت فرمود دخترک صفاتی که برشمردی از اخلاق مؤمن است، اگر پدرت زنده بود از خدا برای او درخواست آمرزش و رحمت میکردیم!

سپس فرمود: او را آزاد کنید تا شرافت پدرش رعایت شود، دختر حاتم گفت درخواست دارم همه اسیرانی که با من هستند آزاد کنید، پیامبر فرمود: همراهان او را نیز به سبب شرافت خودش آزاد نمائید آنگاه فرمود: به سه دسته ترحم کنید و به کارشان برسید: عزیزی که پس از عزت خوار گردد، ثروتمندی که تهیدست شود، دانشمندی که در میان جاهلان تباه شده باشد.

سفانه گفت: اجازه میدهید برای شما دعا کنم فرمود: دعا کن گفت خدا کمک ها و احسان های شما را شامل مستمندان و بیچارگان کند و هیچ نعمتی را از قوم و طایفهای نگیرد مگر آن که شما را وسیله بازگشت آن نعمت قرار دهد، حضرت آمین گفتند.

آنگاه پیامبر کریم فرمان دادند مقداری شتر و گوسپند به او دادند که میان دره را فراگرفت، دختر حاتم از این جود و سخاوت در شگفت شد، و به پیامبر گفت:

ص:۲۸۸

این نـوع جود و سـخاوت ویژه کسـانی است که از فقر و پریشـانی نترسـند، پیـامبر فرمود: پروردگـارم اینگونه مرا تربیت کرده، دختر حاتم عرضه داشت اجازه میدهید به سوی خانه ام برگردم؟ حضـرت فرمود: تو تا زمانی که از خویشان و اقوامت شـخص مورد اعتمادی بیایـد که به همراه او بروی مهمان ما هستی؟ پس از چنـد روز که در ضـیافت حضـرت بود افرادی از بسـتگانش آمدند، سـفانه خدمت پیامبر رسـید و اذن رفتن خواست حضـرت فرمان دادند محملی برایش باروپوش خز بسـتند و سپس او را در حمایت پسـرعموهایش بازگرداند، سـفانه در تمام مسـیر هرگاه سر از محمل بیرون کرد دید گروهی با شمشیرهای برهنه به حفظ و حراست او مشغول اند.

زمانی که به وطن رسـید به برادرش عـدی سـفارش کرد برو و به این مرد بزرگوار ملحق شو، اگر او را ببینی خواهی دانست به حقیقت پیامبری بزرگوار و باعظمت است.

عـدی به مـدینه آمـد و در مسـجد خـدمت رسول خدا رسـید، هنگامی که پیامبر او را دید از نامش پرسـید، گفت من عدی بن حـاتم هسـتم، حضـرت از جـای برخـاست و عبـای خود را زیر او پهن کرد و وی را به روی آن نشانیـد و خود آن جنـاب برای احترام به او روبروی او نشـست، عـدی از مشاهده این رفتار و اخلاق پسـندیده آن هم از چنان شخصـیت عظیم و بینظیر به آئین اسلام مشرف شد. (۱)

گناه ترک احسان عظیم است

فقیه بزرگ سیدجوادعاملی مؤلف کتاب باعظمت مفتاح الکرامه میگوید: شبی در حال غذا خوردن بودم که دق الباب کردند، به نظرم رسید کوبنده در خادم جناب سیدمهدی بحرالعلوم است، با عجله در را باز کردم، خادم سید گفت غذای

۱- ۱) - شجره طوبی، ج۲، ص۲۲۲.

سید را آماده و در برابرش نهاده ایم و ایشان منتظر شما هستند به شتاب حرکت کنید!

همراه خادم به خانه سید رفتم، همین که خدمت سید رسیدم و چشم او به من افتاد گفت: از خدا نمیترسی که مراقب او نیستی، آیا از حضرت حق حیا نمیکنی؟ !

پرسیدم چه اتفاقی افتاده؟ گفت، مردی از برادران هم کیش تو برای خانواده اش هرشب خرمای زاهدی نسیه میگرفت و وضع مالی اش اجازه نمیداد غیر خرما تهیه کند، اینک یک هفته بر آنان گذشته که گندم و برنج نچشیده اند و جز خرمای زاهدی چیزی نیافته اند، امروز رفته از بقال همان خرما را بخرد، بقال به او گفته: بدهی و قرض شما از فلان مبلغ بیشتر شده و من خرما به شما نمیفروشم، آن مرد آبرودار شرمنده شده و چیزی نخریده و به خانه برگشته و امشب خود و خانواده اش بدون شام و غذا شب را به روز میآورند ولی تو خوب میخوری و با این که او را میشناسی و همسایه توست و نامش فلانی است به او توجه نداری! !

به سید گفتم: من از وضع او کمترین اطلاعی نداشتم، سید گفت اگر آگاهی داشتی و کمک نمیکردی یهودی بلکه کافر بودی! !

این خشم و درشتی من برای این است که چرا از وضع و حال برادران دینی ات تجسس نمیکنی و از همسایه احوال نمیپرسی، اکنون این ظرف های غذا را خادمم برمیدارد با او در خانه آن مرد برو و بگو: علاقه داشتم امشب باهم غذا بخوریم و این کیسه را که مقداری پول در آن است زیر حصیر او بگذار و ظرف های غذا را نیز برمگردان.

خادم ظرف های پر از غذا را که در سینی بزرگی بود برداشت و تا درب خانه آن مرد آورد، آنجا از او گرفتم و در را کوبیدم، آن مرد در را باز کرد من وارد شده گفتم: میل داشتم امشب باهم غذا بخوریم، پذیرفت، هنگامی که سینی را جلو کشید ملاحظه کرد از غذاها بوی خوشی استشمام میشود و این غذا غذای ثروتمندان و ارباب نعمت است.

به من گفت: سیدجواد اعراب نمیتوانند چنین غذائی تهیه کنند، باید این غذا مربوط به شخص متمکنی باشد، داستانش را بگو تا بخورم، آنقدر بر خواسته خود پافشاری کرد تا حکایت را شرح دادم.

سوگند یاد کرد و گفت: جز خدا احدی تا الآن از حال من آگاهی نداشت، حتی همسایگان نزدیک نمیدانستند زندگی من چگونه میگذرد چه رسد به کسانی که دورند و این پیش آمد را از سید بسیار عجیب و شگفت آور شمرد.

مرد تهیدست شیخ محمد نجم عاملی نام داشت، پولی که در کیسه قرار داشت شصت عدد شوش بود که واحد پول آن زمان است و هر شوشی دو ریال و اندی میشد. (۱)

احسان به مسکین پیش از درخواست کمک

حضرت صادق (ع) میفرماید: امیرمؤمنان برای مردی پنج بار کیل بزرگ خرما با پنج شتر فرستاد، مردی که آبرومند بود و از غیر علی سئوال و درخواستی نمیکرد.

مردی خدمت حضرت بود گفت: یا علی آن مرد از شما تقاضائی نکرده و از پنج بار شتر یک بار برای او بس بود، حضرت فرمود: در میان مؤمنان هرگز مانند تو زیاد نشود، من میبخشم تو بخل میورزی؟ اگر به کسی پس از آن که تقاضا کند کمک نمایم، در این صورت آنچه به او داده ام قیمت همان آبروئی است که

۱- ۱) - کلمه طیبه ۱۱۱.

ریخته و سبب آبروریزی او من شده ام، آبرومند رویش را فقط در هنگام عبادت به پیشگاه خدا روی زمین میگذارد. (۱)

سهم مسکینان در ثروت ثروتمندان

ابوبصیر میگوید: به حضرت صادق (ع) عرضه داشتم یکی از شیعیان شما که مردی باتقواست بنام عمر پیش عیسی بن اعین آمد و درخواست کمک کرد، با این که در مضیقه بود عیسی به او گفت زکات نزد من میباشد ولی به تو نمیپردازم، زیرا دیدم گوشت و خرما خریدی و این مقدار برای زندگی هزینه کردن اسراف است!

آن مرد گفت در خرید و فروشی یک درهم بهره من شد یک سوم آن را گوشت، و بخش دیگر را خرما و مازادش را هزینه دیگر احتیاجات منزل کردم.

حضرت صادق از شنیدن این خبر افسرده و غمگین شدند، و مدتی پس از شنیدن این جریان دست بر پیشانی گذارد فرمودند: خدا برای تهیدستان سهمی در مال ثروتمندان قرار داده به اندازه که بتوانند با آن بخوبی زندگی کنند و اگر آن سهم کفایت نمیکرد، بیشتر قرار میداد از این جهت باید به مقداری که خوراک و پوشاک و ازدواج و تصدق و حج ایشان را تأمین نماید به آنان بپردازند و نباید سخت گیری کنند به ویژه شخصی به مانند عمر که از نیکوکاران است. (۲)

اندوختن دانش از طریق احسان

در سالی دچار قحطی که مردم به شدت در سختی و مضیقه بودند طلبهای از طلاب علوم دینیه ماده سگی را دید افتاده و توله هایش به پستانش آویخته اند، به هر صورتی که ماده سگ میخواست برخیزد از ناتوانی و ضعف نمیتوانست، رمق و نیروئی در بدن او نمانده بود و خود و بچه هایش در معرض مرگ بودند، طلبه دلش به شدت به حال سگ سوخت و برای کمک به او با تمام وجود

۱- ۱) - انوار نعمانیه ۳۴۳.

۲- ۲) - شرح من لایحضره الفقیه کتاب زکات، ص ۳۶.

تحریک شد، بناچار چون چیزی نداشت که به او بدهد کتابش را فروخت و نانی تهیه کرد و نزد سگ انداخت.

سگ روی به آسمان برداشت و دوقطره اشک ازدیده بارید و گویا به صاحب نان دعا کرد، شب هنگام در عالم رؤیا به او گفتند: دیگر زحمت تحصیل و مشقّت کسب علم را به خود راه مده ما به تو از جانب خود دانش عطا کردیم! ! (۱)

آمرزش و مغفرت از برکت احسان

شیخ بهائی آن عارف بزرگوار و عالم باکرامت در کتاب کشکول مینویسد: در اطراف بصره مردی از دنیا رفت، بخاطر این که غرق در آلودگی و معصیت بود کسی برای تشیع جنازه او حاضر نشد، همسرش چند نفر را به عنوان مزدور انتخاب و جنازه را تا محل نماز بردند ولی کسی حاضر نشد به او نماز بخواند، جنازه را از محل نماز حرکت داده و برای دفن به خارج از شهر بردند! در آن نواحی زاهدی مشهور میزیست که همه به صدق و صفا و پاک دلی اش اعتقاد داشتند، حمل کنندگان جنازه حس کردند زاهد به انتظار رسیدن جنازه نشسته همین که جنازه را بر زمین نهادند به حمل کنندگان مزدور گفت: آماده نماز شوید و نماز خواند، طولی نکشید که خبر نماز زاهد به شهر رسید، مردم گروه گروه برای اطلاع از جریان و اعتقادی که به زاهد داشتند برای رسیدن به ثواب اجتماع کرده برآن جنازه نماز میخواندند و همه از این پیش آمد شگفت زده بودند.

نهایتاً از زاهد جویای حال شدند که شما از آمدن این جنازه به این ناحیه چگونه خبردار شدید؟ گفت: در عالم رؤیا به من گفته شد برو در فلان محل بایست جنازهای میآورند که فقط یک زن همراه آن است بر او نماز بگذار که آمرزیده شده.

۱- ۱) - مجمع النورین ۲۷.

زاهد از زن پرسید همسر تو چه عملی انجام میداد که سبب آمرزش او شد، زن گفت: شبانه روز همسرم به آلودگی و شرب خمر میگذشت، زاهد پرسید آیا عمل خوبی هم داشت؟ زن پاسخ داد آری سه کار خوب هم انجام میداد: ۱- هر وقت به هنگام شب شراب مینوشید همین که از مستی به خود میآمد میگریست و میگفت: خدایا کدام گوشه دوزخ مرا جای خواهی داد؟ ۲- صبح که میشد لباسش را عوض میکرد و غسل و وضو میگرفت و نماز میخواند ۳- هیچ گاه خانه او خالی از دو یا سه یتیم نبود، آنقدر که به یتیمان مهربانی و لطف داشت به اطفال خود نداشت! ! (۱)

احسان پیامبر اسلام

پیراهن پیامبر به اندازه کهنه شده بود که قابلیت استفاده کردن نداشت، شخصی دوازده درهم به حضرت هدیه داد، آن بزرگوار پول را به امیرمؤمنان دادند تا از بازار پیراهنی تهیه کند، امیرمؤمنان پیراهنی به همان مبلغ خرید و به محضر پیامبر آورد، حضرت فرمود: این پیراهن سنگین قیمت است، پیراهنی کم قیمت تر از این مرا خوش تر میآید، آیا گمان داری که فروشنده پیراهن آن را پس بگیرد؟ در هر صورت به او رجوع کن شاید پس گرفتن آن را راضی شود.

امیرمؤمنان نزد فروشنده رفت و گفت: پیامبر میفرماید: این پیراهن برای من گران است و جامهای ارزان تر از این میخواهم، فروشنده راضی شد و دوازده درهم را پس داد، امیرمؤمنان میفرماید وقتی پول را به حضرت برگرداندم با من روانه بازار شد تا پیراهنی بخرد، در میان راه به کنیزی برخورد که در گوشهای نشسته و گریه میکرد، پیش کنیز رفته و سبب گریه اش را پرسید، گفت: یا رسول الله مرا برای خرید به بازار فرستادند که چهار درهم برای خانه خرید کنم ولی

۱- ۱) - شجره طوبی، ج۲، ص ۲۷۸.

چهـار درهم را گم کرده ام، پیامبر چهار درهم به او داد و پیراهنی را نیز به چهار درهم خریـد و در بازگشت مرد مسـتمندی از حضـرت تقاضای لباس کرد حضـرت پیراهن خریـداری شـده را به او دادند به بازار بازگشـته با چهار درهم باقی مانده پیراهنی برای خود خریدند.

هنگـامی که به محل کنیز رسـیدند او را هنوز در حال گریه دیدنـد به او فرمودنـد دیگر برای چه گریه میکنی؟ گفت: به خاطر این که بازگشـتم به خانه دیر شـده، میترسم مورد آزاد قرار بگیرم فرمودنـد: جلو برو و ما را به خانه راهنمائی کن، همین که به در خانه رسیدند به صاحب خانه سلام دادند، ولی صاحب خانه تا مرتبه سوم پاسخ سلام پیامبر را نداد، پیامبر از پاسخ ندادن به سلام پرسـید، صاحب خانه گفت خواسـتم سـلامتان بر ما اضافه شود تا سبب زیادی نعمت و سلامت ما گردد، حضرت داستان کنیز را شـرح داد و بخشش او را درخواست نمود، صاحب کنیز گفت: به برکت قدم شما او را آزاد کردم، سپس پیامبر فرمود: دوازده درهمی ندیده بودم که به این مقدار خیر و برکت داشته باشد دو برهنه را پوشانید و کنیزی را آزاد نمود. (۱)

احسان حضرت زهرا به مستمند

سبط ابن جوزی که از دانشـمندان منصف اهل سـنت است مینویسد: امیرمؤمنان هنگام درگذشت حضـرت زهرا سلام الله علیها کنـار بستر ایشـان بسـتهای را مشاهـده کرد، پرسـید این چیست؟ عرضه داشت میـان آن حریر سبزی است که داخل آن صـفحه سپیدی وجود دارد و در آن صـفحه چند سـطر نوشـته شده: فرمود: مضـمون آن نوشـته چیست؟ دختر پیامبر پاسخ داد، در شب عروسی در جایگاه عبادتم نشسته بودم که مستمندی آمد و درخواست جامهای کهنه کرد، من دو

۱- ۱) - حیات القلوب، ج۲، ص۱۱۶.

پیراهن داشتم یکی نو که آن را بخاطر عروسی پوشیده بودم و دیگر پیراهن کهنه، پیراهن نو را به او دادم و پیراهن کهنه را پوشیدم، صبحگاه پدرم به دیدن من آمد فرمود: چرا جامه نو را نپوشیدی؟ گفتم مگر شما نفرمودید: انسان هر مقدار به مستمندان صدقه دهد برایش باقی میماند، من هم آن جامه نو را به مستمند دادم، فرمود: اگر نو را میپوشیدی و کهنه را به تهیدست میدادی برای شوهرت بهتر بود و آن بینوا هم به لباس میرسید.

به پدرم گفتم من این کار را از شما پیروی کردم زیرا مادرم خدیجه هنگامی که افتخار شرفیابی خدمت شما را یافت و تمام اموالش را در اختیار شما گذاشت، شما همه آن را در راه خدا هزینه کردید تا جائی که سائلی از شما پیراهن خواست، شما جامه خود را به او بخشیدید و خود را در حصیری پیچیده به منزل آمدید و در این امور کسی مانند شما نیست، پدرم گریست و مرا به سینه چسبانید در آن موقع فرمود: امین وحی جبرئیل نازل شده و از طرف خدا به تو سلام میرساند و میگوید به فاطمه بگو هرچه از ما میخواهد بخواهد که من فاطمه را دوست دارم.

گفتم ای پدر:

«شغلتنی عن المسأله لذه خدمته لاحاجه لی غیر لقاء ربی الکریم فی دارالسلام:»

شیرینی فیض حضور و خدمتش چنان مرا مشغول داشته که توجه به درخواستی جز لقاء پروردگار کریمم در دارالسلام ندارم، پدرم دست هایش را به سوی حق برداشت و به من نیز فرمان داد دستهایم را بردارم و با حال مخصوص به خودش به پیشگاه حضرت حق عرضه داشت:

«اللهم اغفر لامتی:»

پروردگارا امت مرا مورد آمرزش قرار ده.

جبرئیل نازل شد و عرضه داشت خدا میفرماید کسانی از امتت که محبت فاطمه و همسر او علی و فرزندانش را داشته باشند آمرزیدم.

من در این زمینه درخواست سندی نمودم، جبرئیل این حریر سبز را آورد که در آن نوشته:

«کتب ربکم علی نفسه الرحمه:»

پروردگار شما مهر و رحمت را بر خود واجب نموده است.

و جبرئیل و میکائیل برآن گواهی داده اند، پدرم فرمود: آن را حفظ کن و در زمان وفات سفارش کن که با تو در قبر گذارند، میخواهم روز محشر که زبانه های آتش شعله کشید به پدرم ارائه دهم و آن حضرت آنچه را خدا وعده داده درخواست کند. (۱)

در رابطه با این روایت لازم است دو نکته بسیار مهم مورد توجه قرار گیرد، اول این که عنوان امّت که در دعای پیامبر آمده: «اللهم اغفر لامتی» شامل هرکسی نیست، عنوان امت بر کسی صادق است که به توحید و رسالت و امامت و روز قیامت ایمان داشته باشد و در حد لازم از عمل به واجبات و اجتناب از محرمات برخوردار بوده، و بگونهای زندگی نکند که مصداق روایاتی شود که پیامبر فرموده اینان ازامت من و حتی مسلمان نیستند و من از آنان بیزار و آنان هم از من بیزارند! رسول خدا در روایتی میفرماید:

«لیس منا من خان مسلماً فی اهله وماله:» (۲)

از ما نیست کسی که در رابطه با اهل و مال مسلمان به مسلمان خیانت ورزد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«من غش مسلماً فی شراء او بیع فلیس منا و یحشر یوم القیامه مع الیهود لانهم اغش الخلق للمسلمین:» (۳)

کسانیکه در خرید و فروش به مسلمان نیرنگ بزنند از ما نیستند و روز قیامت با یهود محشور میشود، زیرا چنین مردمی نیرنگ کارترین خلق نسبت به مسلمانان هستند.

۱- ۱) - ریاحین الشریعه محلاتی، ص ۱۰۶.

۲- ۲) - بحار، ج۷۵، ص۱۷۲.

۳- ۳) - بحار، ج۷۲، ص۲۸۴، ح۳ امالی صدوق ۲۵۷.

«من خان امانه فی الدنیا ولم یردها الی اهلها ثم ادرکه الموت مات علی غیرملتی ویلقی الله وهو علیه غضبان» (۱)

کسی که در دنیا خائن به امانت باشد و آن را به اهلش باز نگرداند تا بمیرد بر غیر آئین من مرده و خدا را در حالی که بر او خشمگین است دیدار میکند.

از رسول خدا روایت شده:

«الا ومن اکرمه الناس اتقاء شره فلیس منی:» (۲)

آگاه باشید کسی که مردم برای محفوظ ماندن از شرش به او احترام کنند از من نیست.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

«سیأتی زمان علی امتی یحبون خسما وینسون خمساً، یحبون الدنیا وینسون الآخره، ویحبون المال و ینسون الحساب و یحبون النساء و ینسون الحور، و یحبون القصور و ینسون القبور، و یحبون النفس و ینسون الرب اولئک بریئون منی و انا بریئ منهم:» (۳)

زمانی بر امت من بیاید که به پنج چیز محبت ورزند و پنج چیز را فراموش کنند: محبت غیرمعقول به دنیا ورزند و آخرت را فراموش نمایند، به ثروت عشق افراطی پیدا کنند و حسابرسی قیامت را نسبت به ثروت از یاد ببرند، به زنان نامحرم عشق ورزند و حور بهشتی را فراموش نمایند، به خانه های قصر مانند و منازل چون کاخ علاقه ببندند و قبر را به فراموشی بسپارند، خود دوست کردند و ربّ را به یاد نیارند، اینان از من بیزارند و من از آنان بیزارم! !

نکته دوم در رابطه با روایت حضرت زهرا این که محبت به حضرت صدیقه و امیرالمؤمنین و امامان از اهل بیت اگر براساس معرفت به آن بزرگواران باشد محرک انسان به سوی عمل و اخلاق حسنه و تأمین خیر دنیا و آخرت و مایه نجات انسان از اهوال روز قیامت و فریاد رس آدمی در مواقع گوناگون است.

از رسول خدا روایت شده:

«حبّ اهل بیتی ینفع من احبهم فی سبعه مواطن مهوله: عندالموت، وفی القبر، وعندالقیام من الاجداث وعند تطائرالصحف وعندالحساب وعندالمیزان وعندالصراط فمن احب ان

۱- ۱) - امالی صدوق ۲۵۳.

۲- ۲) - خصال، ج۱، ص۱۰.

۳- ۳) - کشف الاسرار میبدی ج.

یکون آمنا فی هذه المواطن فلیتوال علیا بعدی ولیتمسک بالحبل المتین وهو علی بن ابی طالب و عترته من بعده فانهم خلفائی و اولیائی علمهم علمی و حلمهم حلمی و ادبهم ادبی و حسبهم حسبی ساده الاولیاء و قاده الاتقیاء و بقیه الانبیا حربهم حربی و عدوهم عدوی:» (۱)

محبت به اهل بیتم به محبانشان در هفت مورد ترسناک سود میدهد: هنگام مرگ، در میان قبر، زمان برخاستن از قبور برای ورود به قیامت، هنگام پراکنده شدن پرونده های اعمال، وقت حساب، و هنگام میزان اعمال و کنار صراط، هرکس علاقه دارد در این موارد ایمن باشد علی را پس از من دوست بدارد و به ریسمان استوار که علی است متمسک شود و به امامان بعد از او چنگ زند زیرا اینان جانشینان و دوستداران من هستند، علمشان علم من، و بردباری شان بردباری من، و ادبشان ادب من و حسبشان حسب من است، پیشوایان اولیاء و رهبران تقوا پیشگان، و باقی مانده پیامبران اند، جنگ با آنان جنگ بامن، و دشمنی با آنان دشمنی با من است.

پربرکت‌ترین گردنبند

جابربن عبدالله انصاری میگوید: روزی پیامبراسلام پس از نماز عصر با اصحاب و یاران نشسته بودند که پیرمردی با لباس های مندرس و در کمال ناتوانی که نشان میداد از راه دوری با گرسنگی آمده وارد شد.

عرضه داشت مردی پریشان احوالم، مرا از برهنگی و گرسنگی نجات ده، رسول اسلام فرمود اکنون چیزی نزد من نیست ولی تو را به کسی راهنمائی میکنم که نیازمندی های تو را برطرف کند، راهنمای به کار خیر مانند کسی است که آن کار خیر را انجام داده است، من تو را به خانهای میفرستم که محبوب خدا و رسول و او نیز عاشق خدا و رسول است.

پیامبر به بلال دستور داد پیرمرد را به در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها راهنمائی کند وقتی آن مرد بینوا به در خانه حضرت رسید گفت:

«السلام علیکم یا اهل البیت النبوه»

۱- ۱) - بحار، ج۲۷، ص۱۶۲، ح۱۰.

او را جواب داده و پرسیدند کیستی گف: مردی بینوا هستم خدمت رسول خدا آمدم و عرض حاجت نمودم، آن بزرگوار مرا به در خانه شما فرستاد، آن روز سومین روزی بود که اهل بیت در گرسنگی بسر برده و پیامبر از آن آگاه بود.

فاطمه علیهاسلام چون چیزی در خانه برای عطا کردن به مرد عرب نمییافت بناچار پوست گوسپندی که فرزندانش حسن و حسین را روی آن میخوابانید به او داد و فرمود: ای مرد عرب امید است خداوند گشایش و فرجی برای تو فراهم آورد، پیرمرد گفت: دختر پیامبر من از گرسنگی بیطاقتم شما پوست گوسپند من به مرحمت میکنی: حضرت زهرا پس از شنیدن سخن پیرمرد گردن بندی که دختر عبدالمطلب به او هدیه داده بود به مرد عرب داد، پیرمرد گردن بند را گرفت و به مسجد آورد.

پیامبر را در میان اصحاب دید، عرضه داشت یا رسول الله این گردن بند را دخترت به من داد و گفته آن را بفروشم شاید خداوند گشایش و فرجی برای من فراهم آورد، پیامبر گریان شد و فرمود: چگونه و چرا خدا گشایش نمیدهد با این که بهترین زنان پیشینیان و آیندگان گلوبند خود را به تو داده است.

عمار یاسر گفت: یا رسول الله اذن میدهید من این گردن بند را بخرم، حضرت فرمود: خدا خریدار این گردن بند را عذاب نمیکند، عمار به عرب گفت به چند میفروشی پیرمرد گفت: به سیر شدن از غذائی و یک برد یمانی جهت پوشاک و دیناری که مصرف بازگشت خود به وطنم نمایم.

عمار گفت: من به بهای این گردن بند دویست درهم میپردازم، و تو را از نان و گوشت سیر میکنم و بردی یمانی هم برای تن پوشت میدهم و با شترم تو را به خانواده ات میرسانم، عمار پیرمرد را به خانه برد و از غنائمی که هنوز از خیبر نزد خود داشت به او داد.

عرب دو مرتبه خدمت پیامبر رسید آنجناب فرمود: پوشاک لازم را گرفتی و سیر هم شدی، گفت: آری بلکه بینیاز شدم سپس حضرت گوشهای از فضائل فاطمه علیهاسلام را بیان فرمود تا جائی که گفت: دخترم فاطمه را که میان قبر میگذارند از او میپرسند خدایت کیست؟ میگوید: الله ربی، سؤال میکنند پیامبرت کیست؟ میگوید پدرم، میپرسند امام و ولی تو کیست؟ میگوید: همین کسی که کنار قبرم ایستاده.

در هر صورت عمار گردن بند را خوشبو کرد و با یک برد یمانی به غلامی که سهم نام داشت داد و گفت خدمت پیامبر ببر در ضمن تو را هم به حضرت بخشیدم، پیامبر سهم را با گردن بند نزد فاطمه فرستاد، دختر پیامبر گردن بند را گرفت و غلام را آزاد کرد، غلام پس از آزاد شدن خندید، حضرت زهرا از سبب خنده اش پرسید گفت از برکت این گردن بند میخندم که گرسنهای را سیر و مستمندی را بینیاز و برهنهای را مالک لباس و غلامی را آزاد کرد و به دست صاحبش بازگشت: (۱)

سخن نیک گفتن

زبان عضوی است شگفت آور و در عمل دارای میدانی بسیار گسترده، و ثوابش فوق العاده مهم، و عقابش سنگین، و عاملی است خوشحالکننده مخاطب، و آتشی است جگرسوز، و حافظی است کم نظیر، و قاتلی است بینظیر، و گناهکاری است بیبدیل و نیکوکاری است بزرگوار و کریم.

فیض در کتاب شریف محجه البیضاء میگوید: زبان از نعمت های بزرگ خدا و لطائف شگفت آور حق است.

۱- ۱) - ریاحین الشریعه، ص ۱۸۰- بشاره المصطفی ص.

جِرمش کوچکﻙ و جُرم و طاعتش عظیم است، زیرا کفر و ایمان که در باطن و سرّ است جز به گواهی زبان آشکار نمیگردد، ایمان و کفری که نهایت طاعت و صغیان درون است.

خاصیتی که در زبان است در هیچ عضوی نیست، چشم جز رنگ ها را نمیبیند، گوش جز صداها را نمیشنود، دست جز به اجسام نمیرسد و همینطور سایر اعضا که دارای محدودیت اند، ولی زبان از جانب همه اعضا سخن میگوید، و از باطن و ظاهر و ملك و ملکوت و غیب و شهادت به حق یا به ناحق گواهی میدهد، میدانش در خیر محدود و تنگ در شرّ و زیان رسانی دارای دامنی گشاده و وسیع است، کسی که مهارش را رها کند و از قید و بند عقل و شرع آزادش نماید، شیطان آن را به هر میدانی میکشاند، و لبه هر پرتگاهی به ویژه لبه پرتگاه آتش میبرد.

نجاتی از شر زبان جز به مقید نمودنش به مهار شرع نیست، و راه سعادت جز گویا کردنش به سخنانی که به سود دنیا و آخرت است وجود ندارد.

آزادی از زیان و خسارتش جز به باز داشتنش از آفاتی که از او سر میزند میسر نیست.

معصیت کارترین اعضا برضد انسان زبان است. زیرا به کارگرفتنش در گناه برخلاف سایر اعضاء مؤونه و رنج و تعب و سختی و مشکل ندارد، بزرگترین ابزار شیطان در گمراه کردن و تیره بخت نمودن انسان است، آفاتش و فتنه ها و شرورش عبارت است از اضافه گوئی، افتادن در باطل و سخن یاوه، مجادله و بگومگو، ایجاد دشمنی و خصومت، عالم نمائی با گفتن سخنان مبهم و همراه سجع و تصنع در کلام، فحش، سبّ، بدگوئی، غنا، شوخی، استهزاء، افشاء سر،

دروغ، تهمت، سوگند دروغ، سخن چینی، گفتار منافقانه که شرح هریک از این گناهان در ضمن آیات مربوط به خودش بخواست و توفیق حق خواهد آمد.

درباره زبان روایات بسیار مهمی از پیامبراسلام و اهلبیت طاهرینش چه در جهت خطرات زبان و چه در جهت محسنات زبان در کتاب های باارزش حدیث نقل شده که لازم است به پارهای از آنها اشاره شود.

از آنجا که میدان خیر زبان محدود، و میدان شرش و خطر و آفتش گسترده است برای نجات از بارمنفی زبان و خطرات و آفاتش بهترین راه صمت و سکوت و سخن نگفتن جز به حق و عدالت است، به همین خاطر روایات مردم را به سکوت ترغیب و تشویق نموده و سکوت از هر گفتار ناروائی را دروازه نجات دانسته اند، و از صمت و سکوت ستایش کرده و صاحبش را انسانی باارزش قلمداد کرده اند.

از رسول بزرگوار اسلام روایاتی در فضیلت سکوت نقل شده که بخشی از آن به مضمون زیر است:

«من صمت نجا:» (۱)

آن که سکوت کرده، به نجات رسیده.

«الصمت حکم وقلیل فاعله:» (۲)

سکوت حکت است و سکوتکننده در میان مردم اندک است.

عبدالله بن سنان میگوید: پدرم گفت: به رسول خدا گفتم:

«اخبرنی عن الاسلام بامر لا أُسئل عنه احداً بعدک، قال: قل آمنت بالله ثم استقم، قلت: فما اتقی؟ فاوما بیده الی لسانه:» (۳)

ص:۳۰۳

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

۳- ۳) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

مرا از اسلام به حقیقتی خبر ده که احدی را از آن بعد از تو نپرسند، فرمود: با همه وجودت بگو به خدا ایمان آوردم سپس تا لحظه آخر عمرت بر این ایمان پایداری کن، گفتم از چه بپرهیزم؟ با دست مبارکش به زبان اشاره کرد.

سهل ساعدی از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«من یتکفّل لی بما بین لحییه و رجلیه اتکفل له بالجنه:» (۱)

کسی که حفظ زبان و شهوتش را به ضمانت دهد، من بهشت را برای او ضامن میشوم.

و نیز آن حضرت فرمود:

«من وقی شر قبقبه و ذبذبه و لقلقه فقد وقی:» (۲)

کسی که خود را از زیان شکم و شهوت و زبان حفظ نماید یقیناً از آفات و خطرات حفظ شده است.

از رسول خدا سؤال شد؟

«عن اکثر مایدخل الناس الجنه فقال: تقوی الله و حسن الخلق، وسئل عن اکثر مایدخل الناس النار قال: الاجوفان الفم و الفرج:» (۳)

بیشتر چیزی که مردم را وارد بهشت میکند چیست؟ فرمود: تقوای الهی و اخلاق نیکو، و سؤال شد بیشتر چیزی که مردم را وارد دوزخ میکند کدام است؟ فرمود: زبان و شهوت.

معاذ میگوید به رسول خدا گفتم:

«انؤاخذ بما نقول: فقال ثکلتك امك یابن جبل وهل یکب الناس علی مناخرهم الاحصائد السنتهم؟» (۴)

آیا ما را به گفتارمان مؤاخذه میکنند؟ حضرت فرمود پسرجبل مادر به عزایت گریه کند آیا مردم جز به سبب محصولات زبانشان به رو در آتش میافتند! !

انس بن مالك میگوید: پیامبر اسلام فرمود:

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

۳- ۳) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۲.

۴- ۴) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۳.

«لایستقیم ایمان عبد حتی یستقیم قلبه، ولایستقیم قلبه حتی یستقیم لسانه ولایدخل الجنه رجل لایأمن جاره بوائقه:» (۱)

ایمـان بنـده‌ای مسـتقیم نمیگردد مگر قلبش مسـتقیم شـود، و قلبش مسـتقیم نمیشـود مگر زبـانش مسـتقیم گردد، و مردی وارد بهشت نخواهد شد مگر این همسایه اس از زیان ها و شرهایش ایمن باشد.

ابن مسعود میگوید از پیامبراسلام شنیدم

«ان اکثر خطایا ابن آدم فی لسانه:» (۲)

بی تردید بیشتر خطاهای فرزند آدم در زبان اوست.

از رسول خدا روایت شده:

«من کف لسانه سترالله عورته، ومن ملک غضبه وقاه الله عذابه، ومن اعتذر الی الله قبل الله عذره:» (۳)

کسـی که زبانش را نگاه دارد خـدا زشتی هایش را میپوشانـد، و کسـی که خشـمش را حفظ نمایـد خـدا او را از عذابش نگاه میدارد، و کسی که از خدا عذرخواهی کند خدا عذرش را میپذیرد.

صفوان بن سلیم میگوید رسول خدا فرمود:

«الا اخبرکم بایسر العباده واهونها علی البدن الصمت و حسن الخلق:» (۴)

آیا شما را به آسان ترین عبادت و سبک ترینش بر بدن آگاه کنم؟ سکوت و حسن خلق.

از رسول خدا روایت شده است:

«من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلیقل خیراً اولیصمت:» (۵)

کسی که ایمان به خدا و آخرت دارد، خیر بگوید یا سکوت کند.

و نیز آن حضرت فرمود:

«رحم الله عبداً تکلم خیرا فغنم اوسکت فسلم:» (۶)

۱- ۱) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۳.

۲- ۲) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۴.

۳- ۳) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۴.

۴- ۴) - محجه البیضاء، ج۵، ص۱۹۴.

۵- ۵) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۴- ۱۹۵.

۶- ۶) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۴- ۱۹۵.

خدا رحمت کند بنده‌ای که خیر بگوید و به سبب آن غنیمت برد، یا سکوت کند به سبب آن در سلامت ماند.

به عیسی بن مریم گفتند:

«دلنا علی عمل ندخل به الجنه قال: لاتنطقوا ابداً قالو: لانستطیع علی ذلک قال: فلا تنطقوا الابخیر:» (۱)

ما را به عملی راهنمائی کن که به واسطه آن وارد بهشت شویم، گفت: هرگز سخن مگوئید، گفتند بر سکوت طاقت نداریم، گفت پس جز به خیر سخن نگوئید.

سیلمان بن داود فرمود:

«ان کان الکلم من فضه فالصمت من ذهب:» (۲)

اگر سخن از نقره است، سکوت طلاست.

براءبن عازب میگوید: عربی خدمت رسول خدا آمد و گفت:

«دلنی علی عمل یدخلنی الجنه، قال: اطعم الجائع، واسق الظمآن، وامر بالمعروف، وانه عن المنکر فان لم تطق فکف لسانک الا من خیر:» (۳)

مرا به عملی دلالت کن که آن عمل به بهشتم در آورد، فرمود: گرسنه را طعام بده، تشنه را سیراب کن، مردم را به کارهای پسندیده وادار، و از کارهای زشت باز دار و اگر بر این امور قدرت نداری زبانت را مگر از خیر گفتن نگاه دار.

رسول خدا فرمود:

«اخزن لسانک الامن خیر فانک بذلک تغلب الشیطان:» (۴)

زبانت را مگر از سخن خیر باز دار زیرا به وسیله این کار بر شیطان چیره میشوی.

و نیز آن حضرت فرمود:

۱- ۱) – محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۴– ۱۹۵.

۲- ۲) – محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

۳- ۳) – محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

۴- ۴) – محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

«ان الله عند لسان کل قائل فلیتق الله امرء علی ما یقول:» (۱)

بی تردید خدا نزد زبان هر گویندهای است، پس باید هر انسانی نسبت به آنچه میگوید از خدا پروا کند.

ابن مسعود از رسول خدا روایت میکند:

«الناس ثلاثه غانم وسالم وشاجب: فاالغانم الذی یذکرالله، والسالم الساکت، والشاجب یخوض فی الباطل:» (۲)

مردم سه گروه اند: غانم، سالم، شاجب: غانم کسی است که به یاد خدا است و در فضای ذکر بسر میبرد، سالم کسی است که سکوت را پیشه خود نموده است و شاجب کسی است که در سخنان باطل و اعمال بیهوده غرق است.

از حضرت عیسی روایت شده:

«العباده عشره اجزاء تسعه منها فی الصمت و جزء فی الفرار عن الناس:» (۳)

عبادت ده جزء ایت نه جزء آن در سکوت و یک جزءش فرار از مردم است.

پیامبر اسلام فرموده:

«من کثر کلامه کثر سقطه من کثر سقطه کثرت ذنوبه ومن کثرت ذنوبه کانت النار اولی به:» (۴)

کسی که زیاد سخن میگوید و گرفتار کثرت کلام است لغزشش فراوان است، و کسی که لغزش فراوان است گناهانش زیاد است، و کسی که گناهانش زیاد است آتش به او سزاوارتر است.

امیرمؤمنان فرمود:

«المرء مخبوء تحت لسانه فزن کلامک واعرضه علی العقل والمعرفه فان کان لله و فی الله فتکلموا به و ان کان غیرذلک فالسکوت خیر منه:» (۵)

۱- ۱) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

۲- ۲) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۵.

۳- ۳) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۶.

۴- ۴) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۶.

۵- ۵) - محجه البیضا، ج۵، ص ۱۹۶.

انسان زیر زبانش پنهان است، شما ای مردم سخن خود را بسنجید و بر عقل و معرفت ارائه کنید، اگر سخن برای خدا و در راه خداست به آن تکلم کنید، و اگر غیراین باشد سکوت بهتر از سخن گفتن است.

ابوذر میگوید: رسول خدا به من گفت:

«الا اعلمک بعمل خفیف علی البدن، ثقیل فی المیزان: قلت بلی یا رسول الله قال: هوالصمت وحسن الخلق و ترک مالایعنیک:» (۱)

تو را عملی تعلیم نکنم که بارش بر بدن سبک ولی درمیزان سنجش سنگین و باارزش است؟ گفتم: آری ای رسول خدا به من تعلیم ده: فرمود: آن عمل سکوت و حسن خلق و واگذاردن اموری است که برای ارزش و اهمیت ندارد.

مصادیق گفتار نیک

قرآن مجید مصادیق قول نیک را به اینصورت بیان میکند:

قول حق، قول صدق، قول عدل، قول حسن، قول احسن، قول کریم، قول لین، قول ایمان، قول سدید، قول معروف، قول بلیغ، قول میسور.

۱- وَ اَللّٰهُ يَقُولُ اَلْحَقَّ وَ هُوَ يَهْدِي اَلسَّبِيلَ: (۲)

و خدا همواره حق میگوید و راه درست و راست را با حق گوئی اش به شما مینمایاند.

۲- أُولٰئِكَ اَلَّذِينَ صَدَقُوا: (۳)

آنان که به ایمان به خدا و روز قیامت و فرشتگان و قرآن و پیامبران آراسته اند، و مال و ثروتشان را به خویشان، یتیمان، درماندگان، در راه ماندگان، سائلان، و آزادی بردگان میدهند، و نماز بپا میدارند و زکات میپردازند و وفادار به پیمان اند، و شکیبای در تهیدستی و بیماری وجنگ اند در ادعای مؤمن بودن راست میگویند.

۳- وَ إِذٰا قُلْتُمْ فَاعْدِلُوا وَ لَوْ كٰانَ ذٰا قُرْبىٰ: (۴)

۱- ۱) - الرّغیب، ج۳، ص۵۵۳.

۲- ۲) - احزاب ۴.

۳- ۳) - بقره ۱۷۷.

۴- ۴) - انعام ۱۵۲.

در هنگام سخن گفتن سخن به عدالت گوئید هر چند درباره خویشانتان باشد.

۴- وَ قُولُوا لِلنّاسِ حُسْناً: (۱)

و با مردم با خوش زبانی و کلام نیک سخن گوئید.

۵- وَ مَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعا إِلَی اَللّهِ: (۲)

و خوش گفتارتر از کسی که مردم را به سوی خدا دعوت کند کیست.

۶- قُلْ لَهُما قَوْلاً کَرِیماً: (۳)

و با پدر و مادر سخنی شایسته و بزرگوارانه بگو.

۷- فَقُولا لَهُ قَوْلاً لَیِّناً: (۴)

ای موسی و هارون با فروعون برای دعوتش به سوی خدا سخنی نرم بگوئید.

۸- قُولُوا آمَنّا بِاللّهِ: (۵)

گفتاری صادقانه در جهت ایمان داشته باشید، به حقیقت بگوئید به خدا ایمان آوردیم.

۹- یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا اِتَّقُوا اَللّهَ وَ قُولُوا قَوْلاً سَدِیداً: (۶)

ای اهل ایمان تقوای الهی پیشه کنید و سخن به درستی و صواب گوئید.

۱۰- وَ قُولُوا لَهُمْ قَوْلاً مَعْرُوفاً: (۷)

با سبک مغزان به صورتی شایسته و پسندیده سخن گوئید.

۱۱- وَ قُلْ لَهُمْ فِی أَنْفُسِهِمْ قَوْلاً بَلِیغاً: (۸)

و با دشمنان خدا و دشمنان مؤمنان و در رأس آنان منافقان سخنی رسا که در دلشان اثر کند بگوی.

۱۲ - فَقُلْ لَهُمْ قَوْلاً مَیْسُوراً: (۹)

با فقیران و تهیدستان به هنگامی که قدرت کمک به آنان را نداری سخنی آسان و امیدوارکننده بگوی.

۱- ۱) - بقره ۸۳.

۲- ۲) - فصلت ۳۳.

۳- ۳) - اسراء ۲۳.

۴- ۴) - طه ۴۳

۵- ۵) - بقره ۱۳۶

۶- ۶) - نساء ۹

۷- ۷) - نساء ۵

۸- ۸) - نساء ۶۳.

۹- ۹) - اسراء ۲۸.

اگر گفته های روزمره انسان از مصادیق این دوازده صورت باشد گفته ای نیک و مقبول حضرت حق، و سبب پاداش است، و گفته های خارج ازاین حقایق و غیر مطابق با این واقعیات باطل و بیهوده و گناه و معصیت و بدون توبه سبب کیفر و عذاب است.

آخرین سفارشی که در آیه ۸۳ سوره مبارکه بقره که مورد شرح و توضیح است و بخش هفتم و هشتم آن براساس رده بندی خود آیه شریفه است و خدا عمل به آن را از یهود پیمان گرفته اقامه نماز و پرداخت زکات است که در آیات اول سوره بقره در رابطه با این دو حقیقت به صورتی مفصّل مطالب بسیار مهم و لطائف و اشاراتی عمیق ذکر شد.

تفسیر آیه ۸۴- ۸۵- ۸۶

اشاره

وَ إِذْ أَخَذْنا مِیثاقَکُمْ لا تَسْفِکُونَ دِماءَکُمْ وَ لا تُخْرِجُونَ أَنْفُسَکُمْ مِنْ دِیارِکُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَ أَنْتُمْ تَشْهَدُونَ

ثُمَّ أَنْتُمْ هؤُلاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَکُمْ وَ تُخْرِجُونَ فَرِیقاً مِنْکُمْ مِنْ دِیارِهِمْ تَظاهَرُونَ عَلَیْهِمْ بِالْإِثْمِ وَ اَلْعُدْوانِ وَ إِنْ یَأْتُوکُمْ أُساری تُفادُوهُمْ وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَیْکُمْ إِخْراجُهُمْ أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ اَلْکِتابِ وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَما جَزاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذلِکَ مِنْکُمْ إِلاّ خِزْیٌ فِی اَلْحَیاهِ اَلدُّنْیا وَ یَوْمَ اَلْقِیامَهِ یُرَدُّونَ إِلی أَشَدِّ اَلْعَذابِ وَ مَا اَللّهُ بِغافِلٍ عَمّا تَعْمَلُونَ

أُولئِکَ اَلَّذِینَ اِشْتَرَوُا اَلْحَیاهَ اَلدُّنْیا بِالْآخِرَهِ فَلا یُخَفَّفُ عَنْهُمُ اَلْعَذابُ وَ لا هُمْ یُنْصَرُونَ

و یاد کنید هنگامی که از شما یهود پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید، و هم دیگر را از خانه های خود آواره نکیند، سپس به پیمانتان اقرار کردید و برآن هم گواهی میدهید.

باز این شما هستید که یکدیگر را میکشید، و گروهی از خودتان را از خانه هایشان آواره میکنید، و از روی گناه و تجاوز یکدیگر را برضد آنان که آواره کرده اید یاری میدهید، و اگر آنان در حال اسارت نزد شما آیند، برای آزاد شدنشان فدیه میدهید، در صورتی که آواره کردنشان از اساس بر شما حرام بود، آیا به بخشی از کتاب آسمانی تورات ایمان دارید و به بخشی دیگر کفر میورزید؟ [حرام بودن جنگ میان خود و آواره کردن هم کیشانتان را مردود میشمارید، و وجوب آزاد کردن هم نوعانتان را از اسارت میپذیرید] پس کیفر کسانی از شما که چنین تبعیضی را در آیات کتاب خدا روا میدارند جز خواری و رسوائی در زندگی دنیا نیست، و روز قیامت به سوی سخت ترین عذاب بازگردانیده میشوند و خدا از آنچه انجام میدهید بیخبر نیست.

اینان کسانی هستند که زندگی زودگذر دنیا را به جای آخرت خریدند، پس نه عذاب و کیفر قیامت از آنان سبک گردد و نه یاری شوند.

شرح و توضیح:

خدای مهربان برای برپا بودن نظام اجتماعی یهود در سایه متحد بودن با یکدیگر، و وجود هرکس را وجود خود دانستن، حفظ و آرامش و امنیت در زندگی و آزادی استفاده کردن هریک از حق وطن و خانه و کاشانه به وسیله نبوت موسی و آیات تورات، و فطرت زلال، و وجدان آگاه، و عقل و خرد از آنان عهد و پیمان استوار گرفت که خون یکدیگر را نریزید و به ناحق جان کسی را در معرض تلف قرار ندهند و از این طریق زنان را بیوه و فرزندان مردم را یتیم

ننمایند، و امنیت خانواده را با کشتن سرپرستشان به هم نزنند و دل ها را داغدار نکنند، و خون هریک نفر را خون خود بدانند و توجه داشته باشند که اگر خون فردی ریخته شود گویا خون همه ریخته شده:

مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَیْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسٰادٍ فِی اَلْأَرْضِ فَکَأَنَّمٰا قَتَلَ اَلنّٰاسَ جَمِیعاً (۱)

و نیز پیوند جامعه و خانواده ها را با بیرون راندن مردم از خانه و دیارشان قطع نکنند، و به حق طبیعی انسان ها نسبت به وطن و مسکن تجاوز ننمایند و مردم را با آواره کردن در مناطق دیگر در مضیقه و سختی و رنج و مصیبت قرار ندهند، و آنان را در معرض بلا و مشکلات نگذارند و به سلب ملکیت از مال و خانه و کاشانه دچار نکنند!

سپس میفرماید شما یهود این پیمان و سفارش مرا پذیرفتید و به حق بودن آن را اقرار کردید و بنا گذاشتید که به آن عمل کنید و پیوسته گواهی میدادید که این پیمان استوار و عهد محکم مسئلهای الهی و انسانی است و به کارگیری اش واجب و به سود ماست، و عصیان نسبت به فرمان های الهی کاری شیطانی و غیرانسانی است و سبب بروز مشکلات و رنج ها و عذاب و کیفر است.

به دنبال این پیمان ها و اقرار و شهادت به آن، و درک حق بودنش و این که انجام خواسته خدا به نفع انسان است «طولی نکشید که از میان طبقات مردم یهود اختلافاتی که ناشی از تعصب های قبیلگی و شهوات و کینه توزی ها بود آشکار گردید.

هر گروهی که قدرت و سلطه مییافت نسبت به گروه دیگر هرگونه ستم روا میداشت، بعضی را به ناحق میکشتند و گروهی را از شهر و دیار و خانه و

۱- ۱) - مائده ۳۲.

کاشانه آواره میکردند و هر گروهی با دسته بندی و حزب سازی ناشی از تجاوز به حقوق و برتری جوئی و ستم پیشگی بر گروه دیگر میتاختند» (۱)

یهود پس از سلیمان به سال ۹۷۴ پیش از میلاد دو گروه شدند ده سبط گروه شمالی و دو سبط گروه جنوبی گشته و از هم جدا شدند و در برابر یکدیگر به ستیزه و جنگ برخاستند، هر گروهی برای خود از کشورهای همسایه پشتیبان میگرفت و به کشتن و غارت کردن و بیرون راندن مردم خود میپرداخت.

در اثر این اختلافات و پشتیبانی از ملل بت پرست و پیوستگی و خویشاوندی با آنان مانند - فینیقی ها و مصری ها- عقاید و سنن آنان در میانشان شایع شد و عهود و نوامیس تورات ار یادشان رفت و به فراموشی سپرده شد.

همین که معتقدات دینی و قوای اجتماعی آنان ضعیف گردید از هر سو مورد هجوم ملل دیگر واقع شدند و به بندگی بیگانگان درآمدند، چنان که پادشاه یهود در برابر قدرت نینوا از فرعون مصر کمک خواست در نتیجه آن سارگن دوم با سپاهش به فلسطین هجوم آورد و بیت المقدس را ویران ساخت و ده سبط بنی اسرائیل را به اسارت خود برد.

بخت النصر در سال ۵۶۸ پیش از میلاد بر اورشلیم یورش برد و آن را خراب کرد و گروه بسیاری را کشت و هفتاد هزار از یهود را به بابل برد تا پس از هفتاد سال کورش پادشاه ایران آنان را آزاد ساخت و این کپسول های دسیسه و خودخواهی و نفع پرستی را در ایران و بعضی از کشورهای مجاور متفرق نمود.

اینان با ریختن خون هر فرد و گروهی و بیرون راندن افراد از دیار و خانه و وطن و کاشانه، میفهمیدند که به پیکر جامعه و وحدت امت ضربه میزنند و

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۱، ص۲۱۸.

توان ملت رابه طرف سستی و ضعف میبرند لذا کسانی را که از خانه و دیار میراندند و تبعید میکردند اگر بیگانگان به اسیری میبردند برای بازگرداندن آنان و اضافه کردن به جمعیتشان برای جبران ضعف و ناتوانی ملّت به هر قیمت ممکن فدیه میدادند تا اسیرانشان که خود باعث اسارتشان شده بودند آزاد گردند!

شگفت آور است که از طرفی به آیات تورات و احکام خدا دائربر حرمت کشتن بیگناهان و بیرون راندن مردم از دیار و کاشانه هیچ احترامی نمیگذاشتند، و پیمانشان را مبنی بر عمل به آیات خدا میشکستند، و از طرف دیگر به حکم خدا و فرمان الهی در مسئله فدیه دادن برای آزادی اسیران گردن مینهادند! !

اینان بخشی از آیات حق را کنار گذاشته و از عمل به آن بر اثر پیروی از هوا و شهوات و اصرار بر دنیاگرائی خودداری میکردند، و بخشی دیگر را باز براساس هوا و شهوات و پافشاری بر امور ظاهری عمل میکردند، بقول قرآن به بعضی از آیات مؤمن و به برخی دیگر کافر بودند و ایمان به بعضی از آیات هم نه از روی اعتقاد به خدا و موسی و تورات بود، بلکه ایمانشان برپایه هوای نفس و شهوات و خودخواهی قرار داشت، ایمانی بیاصل، و بیپایه و بدون ارزش، و به عبارت دیگر دینی برای خود انتخاب کرده بودند که دین مسخ شده و پوستینی وارونه بود.

«اینجاست که بر اینگونه دین مسخ شده با نظر تعجب آمیخته با سرزنش و تأثر باید نگریست

أَ فَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ اَلْكِتٰابِ وَ تَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ؟ !

آیا دستورات فردی را به جان و دل میپذیرید و به آن عمل میکنید، ولی دستورات عمومی و مواثیق حیات بخش را نادیده میگیرید و ترک میکنید، آیا برای اسیران خود فدیه میدهید و همان ها را به دست خود میکشید و بیرون

رانده تبعید میکنید، از دیدگاه قرآن تعطیل و عمل نکردن به این گونه دستورات کفر است: وَ تَکْفُرُونَ بِبَعْضٍ

قرآن مجید عاقبت اینگونه رفتار یعنی تبعیض قائل شدن میان احکام خدا و عمل کردن به آنچه هماهنگ با خواسته های فردی و خواهش های نفسانی است، و ترک کردن آنچه مطابق با میل نیست را مورد استفهام قرار داده زیرا ذهن فطری و تجربه و تحقیق اجتماعی میتواند جواب گوی آن باشد:

فَمَا جَزَاءُ مَنْ یَفْعَلُ ذٰلِکَ مِنْکُمْ؟

پاسخی جز این ندارد که چنین جامعهای چه یهود چه غیر یهود جزائی جز خواری در دنیا و عذاب شدید در قیامت ندارند، و خداست که به ظاهر و باطن و ریز و درشت اعمال و نیات و خیالات انسان و هر چه را انجام میدهد آگاه است.

از آیات مورد شرح چند مطلب بسیار مهم استفاده میشود که توضیح هریک از آنها لازم است.

۱- لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی. ۲- حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه. ۳- حرمت کمک به ستمکار. ۴- معانی مختلف اسارت ۵- نمونه خواری در دنیا.

لزوم ایمان به همه آیات و احکام الهی

انسان در صورتی که علاقه داشته باشد از نظر ایمان مؤمنی کامل و مقبول حق گردد، و به پاداش اعمالی که در فضای پر برکت ایمان کامل انجام میدهد برسد، باید از نظر قلبی به تمام حقایق مربوط به ایمان یعنی خدا، قیامت، فرشتگان، پیامبران، کتاب های الهی اعتقاد جزمی و یقینی داشته باشد، و از نظر نفسی به حسنات اخلاقی آراسته، و از نظر ظاهر مزین به اعمال صالحه دیده شود.

مؤمن واقعی بدون لحاظ چیزی به همه آیات و احکام الهی دلبسته و هریک را در جای خود با نیتی خالص و همتی بلند به اجرا میگذارد.

ص:۳۱۵

مؤمن حقیقی در آیات و احکام الهی تفکیک قائل نیست و حالت و نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَ نَكْفُرُ بِبَعْضٍ در خیمه حیات او و عرصه گاه ایمانش راه ندارد.

مؤمن مقبول حق به عبادات بدنی، مالی، حقوقی با کمال شوق و رغبت روی میآورد و برای او فرقی ندارد که در هر موقع خاص مکلّف به چه تکلیفی است، او خود را بنده و عمله خدا میداند، و هر لحظه آماده فرمانبرداری از دستورات خداست.

در فرهنگ سعادت بخش اسلام ارزش ویژه چنین انسانی است، و خیر دنیا و آخرت و سعادت امروز و فردا مخصوص به اوست.

مؤمن مورد اکرام حق، احترام پیامبران و امامان و مایه برکت برای اهل زمین و ستارهای درخشان در دید تیزبین فرشتگان است.

در رابطه با ارزش و والائی چنین مؤمنانی روایاتی شگفت آور از اهل بیت نقل شده که به بخشی از آن اشاره میشود:

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«انما سمی المؤمن مؤمنا لانه یؤمن علی الله فیجیز امانه:» (۱)

مؤمن را به این سبب مؤمن خوانده اند که با بهره گیری از ایمانش برای دیگران در دنیا و آخرت درخواست نجات میکند و به شفاعت بر میخیزد و خدا دعایش را مستجاب و شفاعتش را میپذیرد.

امام صادق (ع) در روایتی بسیار مهم بدین گونه اوصاف مؤمن را بیان میکند:

«المؤمن هاشمی لانه هشم الضلال والکفر والنفاق، المؤمن قرشی لانه اقر للشیئ و نحن الشیئ وانکر لاشیئ: الدلام واتباعه، والمؤمن نبطی لانه استنبط الاشیاء تعرف الخبیث عن الطیب، والمؤمن عربی لانه عرب عنا اهل البیت، والمؤمن اعجمی لانه اعجم عن الدلام فلم یذکره بخیر والمؤمن فارسی لانه تفرس فی الاسماء لوکان الایمان منوطا بالثریا لتناوله ابناء فارس:» (۲)

۱- ۱) - علل الشرایع، ج۲، ص ۲۱۹.

۲- ۲) - بحار، ج۶۷، ص ۶۱.

مؤمن هاشمی است زیرا شکننده گمراهی و کفر و نفاق است، مؤمن قرشی است زیرا به حق با جان و دل اقرار دارد و ما اهل بیت همان حق هستیم، و منکر باطل و پیروان اوست، مؤمن نبطی است زیرا کشفکننده حقایق است و پاک را از ناپاک در همه مواردش میشناسد، و مؤمن عربی است زیرا از ما اهل بیت سخن میگوید، و مؤمن عجمی است زیرا از باطل به خیر سخن نمیگوید، و مؤمن فارسی است زیرا به سماوات با نظر عقل و خرد نگاه میکند، اگر ایمان آویخته به ثریا باشد فرزندان فارس آن را به دست میآورند.

از حضرت باقر یا حضرت صادق روایت شده:

«ان المؤمن لیزهر نوره لاهل السماء کما تزهر نجوم السماء لاهل الارض و قال (ع) ان المؤمن ولی الله یعینه و یصنع له ولایقول علی الله الا الحق ولایخاف غیره:» (۱)

نور مؤمن برای سماواتیان میدرخشد چنان که نور ستارگان برای زمینیان میدرخشد و فرمود مؤمن محبّ و محبوب خداست، خدا مؤمن را در همه امور یاری میدهد، و مهمّاتش را کفایت میکند، مؤمن نسبت به خدا جز حق نمیگوید و از غیر او نمیترسد.

حضرت موسی بن جعفر از پدرانش از پیامبر اسلام روایت میکند:

«یعیرالله عزوجل من عباده یوم القیامه فیقول: عبدی! ما منعک اذ مرضت ان تعودنی فیقول: سبحانک سبحانک انت رب العباد لاتألم ولاتمرض فیقول: مرض اخوک المؤمن فلم تعده و عزتی وجلالی لو عدته لوجدتنی عنده ثم لنکفلت بحوائجک فقضیتهالک و ذلک من کرامه عبدی المؤمن وانا الرحمن الرحیم:» (۲)

خدا در قیامت بندهای از بندگانش را سرزنش میکند، به او میگوید: چه چیزی تو را از عیادت من هنگامی بیمار بودم باز داشت؟ عبد میگوید خدایا تو منزهی، تا پاک از هر عیب و نقصی، تو پروردگار بندگانی متالّم و بیمار نمیشوی، خدا میفرماید: برادر مؤمنت بیمار شد تو او را عیادت نکردی، به عزت و جلالم سوگند اگر او را عیادت میکردی مرا نزد وی مییافتی، سپس ضامن

۱- ۱) - بحار، ج۶۷، ص۶۴.

۲- ۲) - امالی طوسی، ج۲، ص۲۴۲.

برآورده شدن حاجاتت میشدم و این همه از بزرگواری و کرامت بنده مؤمن من است و من بخشنده و مهربانم.

از مفضل روایت شده که حضرت صادق فرمود:

«یقال للمؤمن یوم القیامه: تصفح وجوه الناس، فمن کان سفاک شربه او اطعمک اکله، او فعل بک کذا و کذا فخذ بیده فادخله الجنه قال: فانه یمّر علی الصراط ومعه بشر کثیر فیقول الملائکه: یا ولی الله الی این یا عبدالله؟ فیقول جل ثناءه: اجیزو لعبدی فاجازوه وانما سمی المؤمن مؤمنا لانه یجیز علی الله فیجیز امانه:» (۱)

روز قیامت به مؤمن میگویند: در میان مردم جستجو کن پس هر کس در دنیا شربت آبی به تو چشانده، یا لقمه نانی به تو خورانده، یا فلان کار خیر و فلان کار خیر را نسبت به تو انجام داده، دستش را بگیر و وارد بهشت کن، حضرت فرمود، مؤمن بر صراط میگذرد در حالی که انسان های زیادی با او هستند، فرشتگان میگویند: ای محبوب خدا کجا با این جمعیت؟ خدا میفرماید راهش را باز بگذارید پس راهش را باز میگذارند، و مؤمن به این سبب به عنوان مؤمن نامگذاری شده که از خدا برای دیگران درخواست نجات و شفاعت میکند و خدا دعایش را مستجاب و شفاعتش را میپذیرد.

این همه مقام برای مؤمن بخاطر این است که با دل و جان به همه حقایق و آیات و احکام حق ایمان دارد و آنها را به اجرا میگذارد و به فرمان های حق عمل میکند، بدون این که تبعیضی میان آیات الهی قائل شود.

ثابت قدمی و استواری مؤمن

مؤمن براساس معرفت به حقایق، و اتکال به حق، و یقین به آخرت در برابر هر گناهی ایستادگی کرده و نمیگذارد دیو معصیت پنجه بر زندگی اش اندازد، و بر هر عبادتی استقامت مینماید و نمیگذارد عبادتی از او فوت شود، و در برابر حوادث ایمان سوز صبر و تحمل به خرج میدهد و اجازه نمیدهد ایمانش از دست برود.

۱- ۱) - بحار، ج۶۷، ص ۷۰.

خباب بن ارت از جمله مردان وارسته و پاک طینتی است که در پذیرفتن اسلام سبقت گرفت و به شدت مورد شنکجه و آزار مشرکین مکه و سنگدلان آن منطقه بود، او را هر چه شکنجه میدادند تا از ایمانش دست بردارد استقامت میورزید و به حفظ ایمان و اعتقادش پابرجاتر میشد!

سنگ سوزانی که بر آن آتش افروخته بودند بر پشتش میگذاردند تا گوشتش از بین میرفت باز هم از خود صبر و تحمل نشان میداد و ایمانش را حفظ میکرد!

روزی به محضر رسول خدا شتافت و از آزار و شکنجه مشرکین شکایت کرد، در آن حال حضرت درسایه کعبه سر روی برد خود گذاشته خوابیده بود، عرضه داشت ما را از این گرفتاری نجات نمیدهی و از حضرت حق نمیخواهی ما را از این وضع آزاد کند؟

پیامبر از جای حرکت کرد در حالی که صورتش برافروخته شده بود، فرمود: کسانی که پیش از شما بودند هرچه آزار میدیدند استقامت میورزیدند، آنان را میگرفتند قبری برای آنان کنده به قبر میانداختند، ارّه بر سرشان میگذاردند، شانه های آهنین را در پوست و گوشتشان وارد میکردند، ولی از دینشان دست بر نمیداشتند، خداوند چنان اسلام را نیرومند خواهد کرد که مردم سواره از صنعاء تا حضرموت میروند و از کسی جز خدا نمیهراسند، اما شما شتاب دارید و بیصبری میکنید!

خباب دارای شغل آهنگری بود، پیامبر گاهی نزد او میآمد و با وی انس میگرفت، این خبر را به زنی که مالک خباب بود دادند، آن زن سنگدل که کیش شرک داشت آهنی میگداخت و بر سر خباب میگذاشت، و او باز در حفظ دینش استقامت نشان میداد!

ص:۳۱۹

روزی فرزند خطاب از خباب پرسید چگونه مشرکین تو را شکنجه میکردند؟ خباب پیراهنش را از پشت بالا زد، گفت: بنگر همین که چشم عمر به پشت او افتاد در شگفت شد و گفت: سوگند به خدا تاکنون پشت کسی را اینگونه ندیده بودم، خباب گفت: آتش بر پشتم میافروختند و تا هنگامی که پشتم از گوشت صاف نشده بود آتش را خاموش نمیکردند! !

نه تنها او در راه دین و حفظ ایمان به این صورت صبر و استقامت ورزید پسرش عبدالله بن خباب هم چون پدر دچار شکنجه های سخت و طاقت فرسای خوارج شد ولی برای حفظ ایمانش پایداری نمود.

عبدالله از اصحاب و عاشقان امیرمؤمنان بود، روزی خوارج نهروان در نخلستانی از کنار نهر آبی میگذشتند، عبدالله را دیدند قرآنی بر گردن آویخته و بر مرکبی سوار است و زنش در ردیف او همراه اوست.

به او گفتند: درباره علی پس از مسئله حکمیت چه نظری داری؟ گفت:

«ان علیا اعلم بالله واشد توقیا علی دینه وانفذ بصیره:»

علی بهتر از دیگران خدا را میشناخت، و در حفظ دینش از همه کوشاتر بود، و بصیرتش از همه نافذتر و کامل تر بود، خوارج گفتند: همین قرآنی که بر گردن آویختهای ما را به کشتن تو فرمان میدهد، آنگاه او را کنار نهر آورده و سرش را از بدن جدا کردند، و شکم همسر حامله اش را دریده طفل را بیرون آورده و سر بریدند! ! (۱)

استقامت مؤمنان در شعب ابوطالب

مشرکان سنگدل قریش، و شکنجه گران بیرحم هنگامی که دیدند مسلمانانی که از شر آنان به حبشه مهاجرت کرده به آسودگی زندگی میگذرانند، و کسانی که در مکه بسر میبرند به پشتیبانی ابوطالب دلگرم هستند و کسی نمیتواند به

۱- ۱) - تحفه الاحباب ۱۸۱.

آنان زیانی برساند، انجمنی بزرگ تشکیل دادند و با یکدیگر مشورت نموده در کشتن پیامبر همداستان شدند.

هنگامی که ابوطالب این خبر را شنید جمع بنی هاشم را در درهای که شعب ابوطالب نام داشت جای داد، درهای که روزها در برابر تابش آفتاب سوزان مکه بود، و حرارت آفتاب تا ساعاتی از شب آنجا را در آغوش داشت، جز زمین خشن و ریگزار و سنگلاخ همراه با کوه های برافراشته که دره را محاصره کرده بود چیزی نداشت، از وسائل اولیه زندگی خالی بود، زنگی در آنجا در اوج سختی و مرارت قرار داشت، مرگ تدریجی بر ساکنان دره مسلط بود! !

ابوطالب از دو طرف برای دره دیده بان قرار داد، و فرزندش علی را بیشتر شب ها به جای پیامبر میخوابانید، مشرکان دیدند با این وضع که حضرت شعب میگذراند کسی را به او دسترسی نیست لذا چارهای دیگر اندیشیدند.

چهل نفر در دارالندوه اجتماع کرده پیمان بستند که دیگر با بنی هاشم مدارا نکنند نه به آنان زن دهند و نه از آنان زن بگیرند، با ایشان خرید و فروش ننمایند و با آنان هرگز صلح نکنند مگر این که پیامبر را تسلیم آنان نمایند تا به قتل برسانند، این پیمان را نوشته مُهر کردند و به ام جلاس خاله ابوجهل سپردند.

بنی هاشم در محاصره شدید قرار گرفتند، هیچ کس با آنان معامله نمیکرد، مگر هنگام حج که اعراب جنگ را حرام میدانستند و قبائل عرب برای زیارت به مکه میآمدند، آنان نیز از شعب خارج شده از اعراب خوردنی میخریدند و به شعب حمل کرده ذخیره مینمودند، اگر یکی از قریشیان متوجه فروش مواد غذائی به اهل شعب میشد آن متاع را گران تر میخرید تا به شعب نرسد یا همه جنس و ثروت فروشنده را به غارت میبرد، هرگاه مسلمانی از شعب بیرون آمد و بر او دست میافتند به اندازهای او را شکنجه میکردند تا کشته شود، کار به اندازهای بر اهل شعب سخت شد که صدای ناله اطفالشان از شدت گرسنگی و تشنگی به گوش

اهل مکه میرسید و برخی از مشرکین از صدای جانسوز اطفال ناراحت میشدند تا جائی که با پیمان و قرارداد برضد اهل شعب مخالفت مینمودند.

ابوطالب از ترس این که پیامبر را به قتل برسانند هرگاه آن حضرت بخواب میرفت رختخواب خود را در یک طرف پیامبر میانداخت و محل خواب یکی از فرزندانش را در طرف دیگر قرار میداد و به این صورت از رسول خدا محافظت میکرد!!

سه سال تمام اهل ایمان بر آن همه سختی و تلخی و رنج و مصیبت و مضیقه و شکنجه بدنی و روحی استقامت ورزید، و پایداری نمودند تا ایمانشان محفوظ بماند و چراغ اسلام پرفروغ تر گردد و ریشه آن شجره طیبه قوی تر و محکمتر شود. (۱)

پایداری شگفت آور

عمرو بن جموح مسلمانی بود که پایش لنگ و از نظر شرعی معاف از جهاد در میدان بود، چهار فرزند برومندش در جنگ احد در رکاب پیامبر اسلام در گردونه جنگ قرار داشتند، عمرو نیز مانند دیگر رزمندگان مخلص عاشقانه خواست از مدینه به سوی میدان جهاد برود، گفتند: چهار فرزندت در عرصه جهادند، روانیست که با پای لنگ به جبهه بروی! گفت: سزاوار است که پسران من به بهشت روند و من چون زنان در خانه بنشینم؟ به سوی احد حرکت کرد و پس از بیرون آمدن از خانه دست به دعا برداشت و گفت: خدایا مرا به خانه برمگردان.

هنگامی که در میدان جنگ به محضر پیامبر رسید، آن حضرت فرمود: خدا جهاد را از تو برداشته، عرض کرد میخواهم اکنون با پای لنگ به بهشت روم، با اذن پیامبر آهنگ میدان کرد و در راه خدا جانش را نثار نمود، پس از او پسرش

۱- ۱) - بحار بخش رسالت پیامبر.

خلاد شهید شد، سپس برادر همسرش عبدالله بن عمرو بن حزام به دست سفیان بن عبدشمس به شهادت رسید.

این عبـدالله بن عمر حزام پـدر جابربن عبدالله انصاری است، هند زوجه عمروبن جموح پس از پایان جنگ به میدان آمد جسـد برادرش عبـدالله و شوهرش عمروبن جموح و پسـرش خلاد را بر شتری گذاشت و روانه مدینه شد، در میان راه عایشه با جمعی از زنـان برای خبر گرفتن از وضع پیـامبر میآمـد، با برخورد به هنـد زوجه عمروبن جموح از پیامبر پرسـیدند، هنـد گفت: رسول خـدا در سـلامت است، دیگر هرچه مصـیبت سـخت باشد با سالم بودن آن حضـرت بر ما آسان است، عایشه پرسـید بار شترت چیست؟ گفت جسد پسـر و برادر و شوهرم، هنگامی که به آخر ریگستان در مرز میدان جنگ رسید شتر خوابید، هرچه هند او را برانگیخت و با سنگ و چوب برای برخاستن تحریکش کرد برنخاست، ولی به جانب احد که حرکتش میداد مانند باد شتاب میکرد، حضور پیـامبر رسـید و جریـان را گفت، پیـامبر فرمود: شتر چنین مـأموریتی دارد که جنازه ها را به مـدینه باز نگردانـد، اینـک بگـوی عمرو شوهرت هنگـام بیرون آمـدن از خـانه چه گفت؟ عرض کرد وقـتی از خـانه بیرون میآمـد رو به قبله کرد و گفت:

«اللهم لاتردنی الی اهلی وارزقنی الشهاده:»

خدا مرا به خانوادهام باز مگردان، و شهادت را نصیبم کن.

پیـامبر فرمود: ای انصار در میان شـما جماعتی هسـتند که خـدا را به هرچه سوگنـد دهنـد ردّ نمیکنـد و عمرو از آن دسـته بود. سپس فرمود: ای هنـد فرشـتگان بر سـر برادرت عبـدلله بال گسترده انـد و نگاه میکننـد که در کجا دفن میشود، شوهر و پسـر و برادرت در بهشت رفیق یکدیگرند، هند گفت: یا رسول الله از خدا بخواه که من نیز در بهشت با آنان باشم. (۱)

ثبات قدم ابودجانه

۱- ۱) - ناسخ پیامبر بخش جنگها۳۱۷ تا ۳۴۴.

در گرماگرم جنگ در میدان احد هنگامی که مشرکان خشمگین پیامبر و امیرمؤمنان را در محاصره داشتند و برای قتل آن دو انسان عرشی مصمم بودند، و از مسلمانان فراری برای دفاع از حق اثری نبود، ناگاه نظر پیامبر به ابودجانه افتاد، فرمود: ابودجانه من بیعتم را از تو برداشتم به سلامت از این میدان بیرون رو و به هر کجا خواهی برو، اما علی از من و از اویم.

ابودجانه به شدت گریست و گفت: به خدا سوگند من هرگز خود را از بیعت تو رها نمیکنم، به کجا روم؟ به سوی همسرم روم که از دنیا خواهد رفت، یا به خانه ام بازگردم که خراب میشود، یا به طرف ثروتم و مالم بروم که فانی میگردد، یا به سوی اجل بگریزم که به سرعت میرسد؟ !

حضرت از مشاهده اشک چشم ابودجانه که از مژگانش به صورت میریخت به او عنایت فرموده و اجازه ادامه مبارزه داد.

از یک طرف امیرمؤمنان و از طرف دیگر ابودجانه شروع به جنگ جانانه با کفار نمودند، ابودجانه از کثرت جراحات بر زمین افتاد، علی (ع) جسد او را برداشته خدمت پیامبر آورد، ابودجانه گفت: یا رسول الله آیا بیعت خود را به انجام رسانیدم؟ آن حضرت فرمود آری و در حق او دعای خیر کرد.

باز علی یک تنه به جنگ برخاست و نهایتاً از جان پیامبر دفاع کرد و سلامت آن حضرت را تأمین نمود درحالی که نود زخم بدن مبارکش را فرا گرفته بود. (۱)

مؤمنی ثابت قدم و مستقیم از بنی عباس

من برای مرحوم آیت الله حاج شیخ علی اکبر نهاوندی از نظر علم و عمل و زهد و تقوا احترام فوق العاده ای قائلم، آن جناب نزدیک به نود سال در مسجد گوهرشاد کنار حرم حضرت رضا به تعلّم و تعلیم و تربیت نفوس و تبلیغ دین و

۱- ۱) - ناسخ پیامبر بخش جنگ احد ص ۳۵۷.

نماز جماعت در سه وقت صبح و ظهر و شام اشتغال داشت و پس از درگذشت از دنیا در آستانه در ورودی حرم مطهّر دفن شد.

داستانی را از ثبات قدم مؤمنی از طایفه بنی عباس در کتاب خزینه الجواهرش که حاوی آیات و روایات و حکایات عبرت آموزی است نقل میکند که من با تکیه بر وثاقت و وجاهت علمی و عملی او آن را روایت میکنم.

هارون حاکم بیدادگری عباسی و غارت گر بیت المال مسلمین، و دارنده مجالس عیش و نوش شبانه، و ستمکار به اهل ایمان به ویژه اهل بیت رسول اسلام فرزندی بنام قاسم موتمن داشت که بخاطر ایمان استوارش به حق و قیامت از دنیا و ریاستش و از جاه و جلال و جلوه گری اش، و از حشمت و حکومت پدرش دست شسته و دل به آخرت و عبادت خدا بسته بود، به صورتی که از لحاظ پوشاک و وضع ظاهر شباهتی با فرزندان سلاطین نداشت.

روزی از جلوی پدرش هارون عبور کرد، یکی از ندیمان خاص هارون با دیدن قاسم خنده اش گرفت.

هارون از سبب خنده او پرسید، گفت این فرزند شما با این وضعی که دارد شما را رسوا نموده، او را بنگرید که با این لباس های کهنه در میان مردم رفت و آمد دارد، هارون در پاسخ گفت: علت این است که ما تا الآن منصبی در دستگاه حکومت برای او مقرر ننموده ایم!

سپس قاسم را خواست و شروع به نصیحت و راهنمائی کرد که: فرزندم مرا با این شکل زندگی کردنت شرمنده میکنی و سبب حرف های ناروا نسبت به من میشوی اکنون حکومت یکی از ولایات را برای تو مینویسم تو در آنجا با مقام و درجه هم حکومت کن و هم به عبادت خدا مشغول باش.

قاسم گفت: پدرم تو را چند پسر است از من دست بردار و مرا نزد اولیاء الهی شرمنده مکن. هارون بقدری پافشاری کرد تا قاسم سکوت کرده و به ظاهر آماده پذیرفتن حکومت بر یکی از ولایات کشور پهناور عباسی شد.

هارون به کاتبش اشاره کرد که حکومت مصر را بنام او بنویسد و فردا صبح به سوی مصر برای به دست گرفتن حکومتش حرکت کند، ولی قاسم شبانه از بغداد به طرف بصره به صورتی مخفی فرار کرد، صبحگاهان هرچه از او جستجو کردند او را نیافتند تا بر اثر جای پا که برای یافتن اشخاص فنی معین بود به جستجویش برآمدند، به این نتیجه رسیدند که قاسم تا کنار دجله آمده و از آنجا به بعد ردپائی از خود برجای نگذاشته!

قاسم خود را نهایتاً به بصره رسانید، عبدالله بصری میگوید دیوار خانه خراب شده بود و نیاز به کارگر داشتم، میان بازار آمدم تا کارگری پیدا کنم، جوانی را دیدم کنار مسجدی در بازار نشسته قرآن میخواند و بیل و زنبیلی هم در نزد خود گذارده، پرسیدم کار میکنی؟ گفت چرا کار نکنم خداوند برای کار ما را آفریده که زحمت کشیده از دسترنج خود نان بخوریم.

گفتم برخیز و با من بیا، گفت: ابتدا اجرتم را تعیین کن من یک درهم اجرت برایش معین کردم به خانه رفتیم، تا غروب به اندازه دو نفر کار کرد، خواستم به او دو درهم بدهم نپذیرفت، گفت همان مقدار که قرار گذاردیم بیشتر نمیگیرم اجرت خود را گرفت و رفت.

فردا صبح به محل روز گذشته رفتم تا او را برای اتمام کار بیاورم ولی وی را نیافتم از کسی پرسیدم گفت: او فقط روزهای شنبه کار میکند و دیگر روزهای هفته را به عبادت حق مشغول است.

ص:۳۲۶

صبر کردم تا شنبه دیگر او را در همان مکان یافتم، و برای انجام کار به خانه بردم، مشغول کار شد و مقدار زیادی کار کرد، هنگام ظهر دست و پایش را شست و وضو گرفت و مشغول نماز شد، پس از نماز سرکارش رفت و تا غروب کار کرد شامگاه مزدش را گرفت و بیرون رفت.

شنبه دیگر چون کار دیوار تمام نشده بود نزد او رفتم ولی او را نیافتم پس از جستجو گفتند دو سه روز است بیمار شده، از محل استراحتش پرسیدم، به خرابهای راهنمائی شدم، سر بالینش رفتم و سرش را به دامن گرفتم، همین که دیده گشود گفت: کیستی گفتم همان کسی که دو روز برای او کاری کردی من عبدالله بصری هستم گفت: تو را شناختم آیا توهم دوست داری مرا بشناسی گفتم: آری گفت: من قاسم پسر هارون الرشیدم تا این سخن را از او شنیدم بدنم به لرزه آمد به تصور این که اگر هارون بفهمد من فرزند او را به عنوان کارگری به خانه خود برده ام با من چه خواهد کرد؟ !

قاسم فهمید که من ترسیدم، گفت: هراس بخود راه مده تاکنون کسی مرا در این شهر نشناخته، اکنون اگر آثار مرگ را در خود نمیدیدم نامم را نمیگفتم و خود را معرفی نمینمودم، فعلاً از تو درخواستی دارم، هنگامی که از دنیا رفتم این بیل و زنبیل را به کسی ده که برایم قبر مهیا میکند و این قرآن را که مونس من بود به شخصی بسپار که اهل قرائت آن باشد و با این گنجینه الهی انس برقرار کند، انگشتری هم به من داد و گفت: چون به بغداد رفتی پدرم هارون روزهای دوشنبه بار عام دارد و هرکسی میتواند با او دیدار کند، آن روز بر او وارد شو و انگشتر را مقابلش بگذار، او انگشتر را میشناسد چون خودش به من داده، به او میگوئی پسرت قاسم در بصره از دنیا رفت و وصیت کرد که این انگشتر را برای تو بیاورم و گفت به شما بگویم که پدر جرآت تو در جمع آوری مال مردم زیاد

است، این انگشتر را هم به آن اموال فراوان اضافه کن که مرا طاقت حساب روز قیامت نیست! !

در این وقت خواست حرکت کند ولی نتوانست از جای برخیزد برای بار دوم خود را حرکت داد باز نتوانست به من گفت: مرا حرکت ده که مولایم امیرمؤمنان علی بن ابیطالب آمده تا او را حرکت دادم مرغ جانش از قفس جسم به عالم الهی پرواز کرد، گویا چراغی بود که خاموش شد. (۱)

شما میان گروهی از مردم که به برخی از آیات حق مؤمن، و به بعضی کافرند و بر این اساس چون بوزینه های بازی گرند و همان مقدار ایمانشان به برخی آیات براساس خواسته های فردی و هوای نفس است و گروه دیگر که با جان و دل به همه آیات خدا مؤمن هستند و از ایمانی خالصانه برخوردارند و تا پای جان و تحمل هر نوع سختی و مضیقه برای حفظ ایمانشان استقامت میورزند مقایسه کنید تا ارزش الهی و ملکوتی اینان و پستی و پوچی آنان برایتان روشن شود.

حرمت اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و کاشانه

اخراج و تبعید مردم بیگناه از خانه و دیارشان از مصادیق قطعی ظلم و ستم و جور و بیداد، و تجاوز به حقوق طبیعی و شرعی انسان است.

مردمی با آرزوها و آمال مثبت و کدّیمین و عرق جبین، و کار و کوشش برای امور زندگی و معیشت خویش در وطن مألوفشان خانه و کاشانه و سرپناه میسازند، تا در کنار زن و فرزند زندگی را به خوشی بگذرانند، و فرزندانشان در دامن پر مهرشان تربیت و به سر و سامان برسند، ناگهان گروهی ظالم و ستمکار و متصف به صفات گرگ و پلنگ و دچار بیماری هاری به ناحق بر سر آنان تاخته و از خانه و دیار و کاشانه و سرپناه بیرونشان میکنند و به مناطق دور

۱- ۱) - خزینه الجواهر ۱۵۰.

دست تبعید مینمایند و آنان را احتمالاً به دست دشمنان میسپارند، و از بودن کنار زن و فرزند محروم مینمایند و قلبشان را به درد میآورند، و زن و فرزندانشان را از دامن پر مهر آنان بینصیب میکنند و آنان را از نظر عاطفی و اقتصادی در فشار و مضیقه قرار میدهند و عجیب این که این جنایت را بر خود روا میدارند و طرف مقابل را مستحق این عذاب میشمارند! !

مسئله آواره کردن بیگناهان نه تنها در یهود بوده بلکه متأسفانه پس از درگذشت پیامبر و انحراف مسئله رهبری و حکومت، و افتادن کارگردانی کشور به دست نااهلان در امت اسلام هم به وقوع پیوست و بیگناهانی چون ابوذر صحابی بزرگوار پیامبر و محبوب خدا بخاطر امر به معروف و نهی از منکر، و جلوگیری از اتلاف و اسراف بیت المال به بدترین منطقه تبعید شدند.

تبعید ظالمانه ابوذر به ربذه

حکومت عثمان با کارگردانی خبیث ترین افراد بنی امیه و بنی مروان با رضایت عثمان از هیچ ستمی بر مردم فرو گذار نکرد، و بیت المال مسلمانان و حقوق مالی مردم میان کارگزاران حکومت برای تأمین عیش و نوششان دست به دست میگشت.

روزی ابوذر درحالی که بیمار بود و بر عصائی تکیه داشت، وارد بر عثمان شد درحالی که صدهزار درهم از بعضی نواحی کشور نزد او آورده بودند و طعم کاران از اطرافیان چشم به آن دوخته و به طمع تقسیم آن میان خودشان نشسته بودند، ابوذر به عثمان گفت: این مال انبوه و انباشته چیست؟ گفت: این صدهزار درهم را که حق خود من است برایم آورده اند و منتظرم صدهزار درهم دیگر به آن بیفزایم، سپس رأیم را در هزینه کردن آن ببینم.

ابوذر گفت: عثمان صدهزار درهم بیشتر است یا چهاردرهم؟ عثمان گفت البته صدهزار درهم، ابوذر گفت به یاد میآری من و تو شبانه بر پیامبر وارد شدیم

او را حزین و غصه دار دیدیم به او سلام کردیم، آنچنان که باید پاسخ ما را نداد، صبح همان شب به محضرش رسیدیم وی را خوشحال و متبسم دیدیم به حضرت گفتم پدر و مادرم فدایت شب گذشته تو را حزین و اندوهگین دیدیم امروز خوشحال و خنده رو، حضرت فرمود: از غنائم مسلمانان چهار دینار نزد من مانده بود که آن را تقسیم نکرده بودم، میترسیدم مرگ گریبانم را بگیرد و من مدیون بمیرم امروز آن را به محلّش رساندم و راحت شدم.

عثمان رو به کعب الاحبار کرد، که پیش از آن از یهودی های دروغگو و کاذب بود و منافقانه برای ضربه زدن به اسلام مسلمان شده بود و حاشیه نشینی عثمان را در اختیار داشت و در امور مذهبی نظر میداد و گفت: ای کعب درباره مردی که زکات واجبش را پرداخته آیا بنظر تو چیزی بر عهده اوست؟

گفت نه گرچه خشتی از طلا و خشتی از نقره برای خود ذخیره کند ابوذر عصایش را بر سر کعب کوبید و گفت پسر یهودیه مشرک کارت به جائی رسیده که در احکام مربوط به مسلمانان نظریه پرداز شدهای تو را چه کار به فقه اسلام این قول خدا درباره ثروت ثروتمندان است که از گفته تو استوارتر و صادق تر است:

اَلَّذِینَ یَکْنِزُونَ اَلذَّهَبَ وَ اَلْفِضَّهَ وَ لاٰ یُنْفِقُونَهٰا فِی سَبِیلِ اَللّٰهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذٰابٍ أَلِیمٍ: (۱)

آنان را که طلا و نقره و ثروت انبوه ذخیره میکنند و آن را در راه خدا انفاق نمینمایند به عذاب دردناک مژده بده.

عثمان فریاد برآوردای ابوذر پیرمردی خرفت هستی که عقلت از دست رفته اگر صحابی بودنت نسبت به رسول خدا نبود تو را میکشتم!

ابوذر گفت: دروغ میگوئی وای بر تو، حبیبم پیامبر به من خبر داده که کسی تو را نمیتواند گمراه کند و به قتل برساند، اما عقلم به اندازهای که حدیثی که از پیامبر درباره تو و خویشاوندانت بنی امیه شنیده ام بیاد داشته باشم پابرجاست،

۱- ۱) - توبه ۳۴.

عثمان گفت: چه شنیدی؟ شنیده ات را درباره من و اقوامم بگو، ابوذر گفت: شنیدم پیامبر فرمود:

«اذا بلغ آل ابی العاص ثلاثین رجلاً صیروا مال الله دولا، و کتاب الله دغلا، و عبادالله خولا والصالحین خربا والفاسقین حزباً:»

زمانی که حاکمان از آل ابی العاص به سی نفر برسند، بیت المال را میان خود دست به دست کرده و به نفع خود میچرخانند، و بر ضد قرآن رأی و نظر میدهند رأی و نظری فاسد، و بندگان حق را به بردگی میگیرند، و با شایستگان به جنگ بر میخیزند و بدکاران را دار و دسته و حزب خود قرار میدهند!

عثمان فریاد زد ای گروه اصحاب محمد آیا یک نفر از شما این حدیث را از پیامبر شنیده همه گفتند نه ما چنین چیزی از رسول خدا نشنیده ایم، عثمان گفت: علی را در این مجلس حاضر کنید، امام به آن مجلس آمد عثمان گفت ای ابوالحسن بشنو که این پیرمرد دروغگو چه میگوید؟

امام فرمود: عثمان سکوت کن نگو دروغگو من از رسول خدا شنیدم میفرمود:

«ما اظلت الخضراء ولااقلت البغراء علی ذی لهجه اصدق من ابی ذر:»

آسمان سایه نینداخت و زمین حمل نکرد کسی را که راستگوتر از ابوذر باشد.

اطرافیان عثمان گفتند: علی راست میگوید ما این مطلب را درباره ابوذر از پیامبر شنیده ایم در این هنگام ابوذر گریست و گفت وای بر شما، همه شما گردن کشیده اید و به این مال نظر دوخته اید تا آن را غارت کنید، گمان میکنید من بر پیامبر دروغ بسته ام! پیامبر از میان شما رفت و شما بدعت های فراوانی را در دین وارد کردید، خدا شما را در قیامت بخاطر این بدعت ها مورد پرسش قرار خواهد داد و از من که پای بند به حقایق و اسلام راستین بودم پرسشی نخواهد داشت.

در این هنگام عثمان روی به ابوذر کرد و گفت تو را به حق رسول خدا سوگند میدهم چیزی را که از تو میپرسم به حقیقت جواب بده، ابوذر گفت اگر به حق رسول خدا هم سوگندم ندهی پاسخ میدهم، عثمان گفت: از میان شهرها

کـدام شـهر برای اقامت در آن نزد تو محبوب تر است؟ ابوذر گفت: مکه حرم خدا و حرم رسول خدا، علاقه دارم در آنها خدا را عبـادت کنم تـا مرگم برسـد، عثمـان گفت: مکه برای تو کرامتی نیست، ابوذر گفت مـدینه عثمان گفت نه آنجاهم برای تو کرامتی نیست ابوذر سـکوت کرد، سـپس عثمان گفت از میان شـهرها کـدام شـهر برای اقامت بیشتر مورد نفرت توست؟ ابوذر گفت ربـذه که در آن بر آئینی غیر اسـلام بودم، عثمـان به ابوذر گفت بایـد به همانجـا بروی، ابوذر پس از گفتگوئی با عثمان گفت: الله اکبر حبیبم پیامبر از مجلس امروز به من خبر داد من به حضرت گفتم این تبعید شدن و آواره گشتن و دوری از وطن شدنی است؟ فرمود به کسی که جانم در دست اوست قطعاً شدنی است. (۱)

مأموران عثمان ابوذر را به بیرون مـدینه برده و آماده تبعیـد به ربـذه کردنـد و عثمان هم دسـتور اکید داد کسـی بیرون مدینه به ملاقات ابوذر نرود ولی امیرمؤمنان با حسن و حسین به بدرقه ابوذر رفتند و امام خطاب به ابوذر فرمود:

«یا اباذر انک غضـبت لله فارج من غضـبت له، ان القوم خافوک علی دنیاهم و خفتم علی دینک، فاترک فی ایدیهم ما خافوک علیه و اهرب منهم بما خفتهم علیه، فما احوجهم الی مامنّعهم وما اغناک عما منعوک وسـتعلم من الرابـح غذا والاکثر حسدا ولو ان السـماوات والارضین کانتا علی عبدر تقا ثم اتقی الله لجعل الله له منهما مخرجا لایؤنسنک الاالحق ولایوحشنک الاالباطل فلو قبلت دنیاهم لاحبوک ولو قرضت منها لامنوک:» (۲)

ابوذر به راستی تو برای خـدا به خشم و غضب آمـدی پس به او امیـدوار بـاش، اینـان از تو بر دنیاشـان ترسـیدند، و تو به خاطر دینت از آنان بیمناکی، اینک دنیائی را که سنگ آن را به سینه میزنند و میترسند که از دستشان بگیری به ایشان واگذار و خود به سوی خدا روی بگذار، چه بسـیار نیازمندند به ترک ظلم و معصیت که از آن بازشان میداشتی و تو چه بینیازی از دنیا که تو را از آن باز میداشتند، به زودی خواهی دانست که فردا برنده کیست و آن که به او

۱- ۱) - صافی، ج ۱، ص ۱۵۴- ۱۵۶.

۲- ۲) - کلام ۱۳۰ نهج البلاغه.

رشـک برنـد کـدام است، اگر درهـای آسـمان و زمین بر بنـدهای مسـدود گردد ولی او تقوای الهی پیشه کنـد، خـدا حتماً راه نجاتی به روی او بگشاید.

فقط با خدا انس بگیر، و از چیزی جز باطل هراس نداشته باش، اگر دنیاشان را میپذیرفتی تو را دوست میداشتند، و اگر از آن سود میجستی بهره ات میدادند.

در هر صورت آن مرد بزرگ و انسان ملکوتی به ریگستان ربذه تبعید شد، مدتی در آن بیابان خشک و سوزان دور از مردم و یاران زنـدگی کرد و با ناراحتی ها و گرفتاری های زیاد دست و پنجه نرم کرد، فرزنـدش ذر در برابر چشـمانش دیده از جهان بست، چند گوسـپندی که وسـیله معاشش بود به آفت از بین رفت، زوجه اش از بار سنگین مصائب در آنجا وفات یافت، ابوذر در آن منطقه پرخطر و بیآب و علف با دخترش باقی ماند، دختر میگوید: سه شـبانه روز گذشت که لقمهای خوردنی نصـیب ما نشد، گرسـنگی ما را به ناتوانی انداخت، پدرم گفت: بیا در این ریگسـتان جسـتجو کنیم، شاید گیاهی به دست آورده بخوریم مـدتی در بیابان رفت و آمـد کردیم چیزی پیـدا نشـد در این هنگام پدرم مقداری ریگ های بیابان را جمع کرد و سر به روی آنهـا گـذاشت، دیـدم چشـمهایش از فروغ افتاده، گردشـی که حکایت از احتضار داشت در دیـدگانش دیـده میشود، گریه ام گرفت گفتم پدرم در دل این بیابان من تنها و غریب با تو چه کنم؟

عثمان و اطرافیانش در حالی که ابوذر با دختر تنهایش چنین وضـعی بود در ثروت غارت شده از بیت المال میغلطیدند و خوش و خوشحال به شکم و شهوات خود میرسیدند! !

پـدر نگـاهی به من کرد و گفت: دختـرکم مـترس، همین که من از دنیـا رفتم عبـایم را به رویم انـداز و بر سـر راه عراق بنشـین قافلهای از راه میرسد پیش برو و

بگو: ابوذر صحابی پیامبر از دنیا رفته، دخترکم حبیبم رسول خدا مرا از این پیش آمد در مسیر غزوه تبوک خبر داده.

دخترک میگوید: در آن حال عده‌ای از اهالی ربذه به عیادت پدرم آمدند گفتند: تو را چه شده از چه چیز در بیم و هراسی؟

پاسخ داد از گناهم، پرسیدند چه میل داری، گفت: رحمت پروردگارم را، گفتند طبیب برایت بیاوریم، گفت: طبیب مرا بیمار نموده، و همین که چشمش به ملک الموت افتاد اظهار داشت مرحبا به آن دوست که هنگام نهایت نیاز به سویم آمده، رستگار مباد آن که از دیدار تو پشیمان شود، پروردگار مرا زودتر به جوار رحمت خویش ببر، تو خود آگاهی که پیوسته خواهان لقایت بوده ام و هیچ گاه مرگ در نظرم مکروه و ناخوشایند نبود. (۱)

حرمت کمک به ستمکار

یقیناً اگر ستمکاران تاریخ و ظالمان روزگار یار و مددکار نداشتند خیمه ظلم و ستمشان برپا نمیشد.

در تاریخ اسلام اگر اهل سقیفه، و بنی مروان، و بنی العاص، و بنی امیه، و بنی عباس دستیار و مددکار نداشتند بر جهان اسلام و ملت و امت پیامبر چیره نمیشدند و اینهمه ظلم و جنایت به خصوص حادثه غم انگیز کربلا به وقوع نمیپیوست.

دستیاران ستمکاران، و اعوان ظلمه، و مددکاران خائنان به کشور و ملت اسلام گناهی هم چون گناهان اربابانشان به دوش میکشند و در قیامت با آنان محشور و همراه آنان به دوزخ وارد میشوند.

حضرت صادق از پدرانش از امیرمؤمنان روایت میکند که آن حضرت پیوسته میفرمود:

«العامل بالظلم، والمعین له، والراضی به شرکاء ثلاثه:» (۲)

ستمکار و مددکار او و راضی به ظلم سه شریک اند.

ص:۳۳۴

۱- ۱) – حیات القلوب، ج۲، ص۶۷۴.

۲- ۲) – قرب الاسناد ۴۰.

از رسول خدا روایت شده:

«من دل جائراً علی جور کان قرین هامان فی جهنم»

«من تولی خصومه ظالم او اعان علیها ثم نزل به ملک الموت قال له: ابشر بلغته الله و نار جهنم و بئس المصیر»

الا ومن علق سوطا بین یدی سلطان جائر جعل الله ذلک السوط یوم القیامه ثعبانا من النار طوله سبعون ذراعاً یسلط علیه فی نار جهنم و بئس المصیر:» (۱)

کسی که ستمکاری را بر ستمش دلالت کند همنشین هامان وزیر فرعون در دوزخ است.

و کسی که متولی ستیزه گری ستم کاری باشد یا او را به ظلمش بر مردم یاری دهد هنگام نزول ملک الموت وقت مرگش ملک الموت به او میگوید: تو را به لعنت خدا و دوزخ که جای بدی است مژده باد.

و هر کس نزد سلطان تازیانهای برای ظلم به مردم در دستش باشد، خدا در قیامت آن تازیانه را بصورتی ماری از آتش به طول هفتاد متر قرار میدهد و در آتش دوزخ بر او چیره میسازد دوزخی که بدجایگاهی است.

امام صادق میفرماید:

«قال عیسی بن مریم لبنی اسرائیل: لاتعینوا الظالم علی ظلمه فیبطل فضلکم.» (۲)

عیسی بن مریم به بنی اسرائیل گفت: ستمکار را بر ستمش یاری ندهید که ارزش های شما نابود میشود.

حضرت صادق از پدرانش از رسول خدا روایت میکند که آن حضرت فرمود:

«اذا کان یوم القیامه نادی مناد این الظلمه و اعوانهم؟ من لاق لهم دواه، اوربط لهم کیساً او مدلهم مده قلم فاحشروهم معهم:» (۳)

چون روز قیامت شود منادی ندا میدهد ستمکاران و یاری دهندگانشان کجایند؟ کسی که جوهر و مرکبی به دواتشان افزود، یا کیسهای برایشان دوخت، یا مقدار مرکب یا جوهری را به قلم آنان چسبانید، پس آنان را با ستمکاران محشور کنید.

۱- ۱) - امالی صدوق ۲۵۶.

۲- ۲) - بحار، ج۷۲، ص ۳۷۰.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۲۳۲.

سلیمان بن جعفر میگوید: به حضرت رضا گفتم درباره کارهای سلطان و اعمالش چه نظری دارید؟ حضرت فرمود:

«یا سلیمان الدخول فی اعمالهم والعون لهم والسعی فی حوائجهم عدیل الکفر. . .» (۱)

وارد شدن در اعمالشان و کمک به آنان و کوشش برای انجام نیازمندی هایشان هم وزن کفر است.

صفوان جمال میگوید: به محضر حضرت موسی بن جعفر مشرف شدم، حضرت فرمود: همه امورت نیکو است مگر یک برنامهات! عرض کردم چیست؟ فرمود: شترهایت را که به هارون کرایه میدهی گفتم به خدا سوگند من برای ظلم و فساد و صید و لهو و لعب کرایه نمیدهم، برای رفتن به زیارت خانه خدا کرایه میدهم و خودم هم با هارون نمیروم بلکه خادمانم او را در این سفر همراهی میکنند، حضرت فرمود کرایه بر عهده آنان قرار میگیرد؟ گفتم آری فدایت شوم فرمود میخواهی زنده بمانند تا کرایه ات را بپردازند؟ گفتم: آری فرمود: هر که بقاء آنان را دوست بدارد از آنان است و هر که از آنان باشد اهل آتش است، صفوان میگوید از محضر حضرت رفتم و همه شترهایم را فروختم، این خبر به هارون رسید مرا خواست و به من گفت: شنیدم شترهایت را فروختی، گفتم آری پیر شدهام و کارگرانم توانائی بر کارهایم را ندارند، هارون گفت سخنت از حقیقت دور است من میدانم چه کسی تو را به این کار وادار کرده و آن شخص موسی بن جعفر است، به او گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ گفت: رها کن به خدا سوگند اگر حسن دوستی ات نبود تو را میکشتم. (۲)

معانی مختلف اسارت

فدیه دادن برای نجات اسیری که گرفتار دست دشمنان است کاری پسندیده و عملی خدائی است و پاداشش نزد خدا برای فدیه دهنده محفوظ است ولی باید

۱- ۱) - تفسیر عیاشی، ج۱، ص ۲۳۸.

۲- ۲) - رجال کشی ۳۷۲.

دانست غیر از اسیر جنگی اسیران دیگری هم وجود دارند که بر کسی که بتواند فدیه مناسب نجات او را بدهد، لازم است فدیه بپردازد و از را از بند اسارت برهاند.

یک اسیر، اسیر هوای نفس است که بر عالم ربانی است از دانشش برای راهنمائی او به عرصه هدایت فدیه دهد و او را از چنگال هوا برهاند که پاداش پرداخت این فدیه پاداشی بزرگ و غیر قابل تصور است.

یک اسیر، اسیر در بند عشق افراطی به دنیاست که باید اهل دل برای نجاتش آخرت و دادگاههای قیامت را آنقدر به یاد او آورند تا آتش عشق به دنیا در او خاموش شود، و بتدریج از دنیا به عنوان ابزار برای آبادی آخرتش استفاده نماید.

یک اسیر، اسیر در قید شک و تردید و وسواس نسبت به حقایق است، که این قید و بند را شیطان بر قلب او نهاده و او را به اسارت شک و تردید درآورده، بر اندیشمندان است که با دلیل و برهان و حکمت استوار شک و تردیدش را بزدایند و او را به عرصه یقین برسانند و از چنین اسارت نکبت باری نجاتش دهند. (۱)

نمونه خواری در دنیا

سعدبن عبدالله از امام عصر (ع) روایت میکند:

«والرجم خزی و من قد امرالله عزوجل برجمه فقد اخزاه ومن اخزاه فقد ابعده ومن ابعده فلیس لاحد ان یقربه:» (۲)

سنگساری رسوائی و افتضاح است، کسی که خدا به سنگسار کردنش فرمان داده او را خوار و رسوا نموده و کسی را که خوار و مفتضح کرده او را از خود دور نموده، و هرکس را از خود دور کرده احدی حق ندارد او را به خود نزدیک کند.

از جمله مصادیق خزی گرفتار شدن دشمن به صورتی ذلیلانه بدست مؤمنان است، چنان که برای کفار و یهود در جنگ های اسلامی و به ویژه زمان پیامبر

۱- ۱) - روح البیان، ج۱، ص۲۲۴.

۲- ۲) - بحار، ج۵۲، ص۸۳.

پیش آمد از جمله گرفتار شدن یهود بنی النضیر به دست مؤمنان که داستانش از این قرار است.

پیامبر به خاطر خیانت این گروه بیست و پنج روز قلعه آنان را در محاصره گرفت، این طائفه خائن از محاصره به جان آمدند و از پیامبر درخواست کردند که سعدمعاذ را به عنوان حکم قرار دهد و آنان هم حکمیت او را هرچه باشد بپذیرند، پیامبر پذیرفت، سعد حکم کرد که مردان خائن این گروه را به قتل برسانید، زنانشان را به کنیزی بگیرید، و ثروتشان را میان مسلمانان تقسیم کنید، رسول خدا فرمود:

«یا سعد لقد حکمت فیهم بحکم الله من فوق سبعه ارفعه:»

ای سعد میان اینان به حکم خدا حکم کردی. (۱)

۱- ۱) - ابوالفتوح رازی، ج۱، ص۲۴۶.

تفسیر آیه ۸۷- ۸۸- ۸۹- ۹۰

اشاره

وَ لَقَدْ آتَيْنا مُوسَى الْكِتابَ وَ قَفَّيْنا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَ آتَيْنا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّناتِ وَ أَيَّدْناهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَ فَكُلَّما جاءَكُمْ رَسُولٌ بِما لا تَهْوى أَنْفُسُكُمُ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقاً كَذَّبْتُمْ وَ فَرِيقاً تَقْتُلُونَ

وَ قالُوا قُلُوبُنا غُلْفٌ بَلْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَقَلِيلاً ما يُؤْمِنُونَ

وَ لَمّا جاءَهُمْ كِتابٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِما مَعَهُمْ وَ كانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْكافِرِينَ

بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْياً أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ فَباؤُ بِغَضَبٍ عَلى غَضَبٍ وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ

به یقین ما به موسی کتاب دادیم و پس از او پیامبرانی به دنبال یکدیگر فرستادیم، و به عیسی بن مریم دلایل روشن و آشکار عطا نمودیم و او را به وسیله روح القدس توانائی بخشیدیم، پس چرا هرگاه پیامبری آئین و احکامی که هماهنگ هوا و هوسشان نبود برای شما آورد سرکشی کردید و به طغیان برخاستید، پس نبوت گروهی را انکار نموده و گروهی را کشتید!

و یهود گفتند دل های ما در غلاف و پوشش است به این علت کلام تو را درک نمیکنیم ولی چنین نیست که میگویند بلکه خدا به سبب کفرشان آنان را از رحمتش دور کرده در نتیجه از پذیرفتن اسلام خودداری میکنند، نهایتاً اندکی ایمان میآورند.

و هنگامی که برای آنان از سوی خدا کتابی چون قرآن آمد که تصدیقکننده توراتی است که با آنان است و همواره پیش از نزول این قرآن به خودشان در سایه ایمان به آن مژده پیروزی به کافران میدادند، با این وصف زمانی که قرآن که پیش از نزولش آن را با پیشگوئی تورات میشناختند نزد آنان آمد به آن کافر شدند، پس لعنت خدا بر کافران باد.

بدچیزی است آنچه وجودشان را به آن فروختند و آن این که از روی حسد به آنچه خدا نازل کرده کفر میورزند و معترضانه میگویند: چرا خدا از فضل و احسانش به هر کس از بندگانش که بخواهد کتاب آسمانی نازل می کند، پس آنان به خشمی بر روی خشمی سزاوار شدند، و برای کافران عذابی خوارکننده است.

شرح و توضیح

از آیات شریفه مورد شرح مطالب بسیار مهمی استفاده میشود از جمله:

۱- آمـدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان. ۲- خدا یا هوا. ۳- اتهام و افتراء به قلب. ۴- آزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن. ۵- حرکت یهود برضد آرزوهای مثبت خود. ۶- فروش سرمایه وجود انسانی به کفر. ۷- انتخاب نبی و نزول کتاب بر او براساس لیاقت. ۸- کیفر مخالفت با حقایق.

آمدن پیامبران از پی یکدیگر برای هدایت انسان

از آنجـا که انسـان بـدون هـدایت حق جز حیوانی بیش نیست «أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ» و حضـرت حق انسـان را در عرض حیوانـات نیافریـده، بلکه هـدف مقدسـش از آفرینش انسان رسانـدش به کمال و رشد، و درجات انسانی و مراتب اخلاقی، و نموّ عقل و روح و تبدیل قلبش به عرش الله بوده و تحصـیل این فضائل و کمالات، و مراتب و درجات، جز در سایه هدایت میسّر نبوده لذا از باب رحمت و لطفش به انسان، و عشق و محبتی که به این موجود داشـته و او را افضل از همه موجودات خواسـته پیامبران را به دنبال یکدیگر و در هر عصـر و روزگاری که آمدن پیامبر اقتضاء داشته مبعوث بر رسالت کرد. و به آنان مسئولیت داد که با همه وجود و حتی تا سر حد شهادت به هدایت انسان برای تحقق حقایق انسانیت بکوشند و در برابر مردم و کبر و لجاجتشان و آزارها و شـکنجه آنان صبر و اسـتقامت ورزنـد تا مشـعل هـدایت در چراغدان جانشان روشن شود، و در سایه آن راه را از چاه تمیز داده، و از رذایل نفسـی پیراسـته شوند و به حسنات آراسته گردند، و در گردونه اعمال صالح و کردار شایسته قرار گیرند، و بـا کمـک هـدایت بر دشـمنان بیرونی و درونی چیره شونـد، و از برکت نبوت انبیـاء دنیـائی آبـاد و آخرتی براساس سـعادت جاودانی بسازند، و به ارزش های انسانی و الهی دست یافته وجود خود را تبدیل به منبعی از برکات و خیرات نمایند.

حضـرت حق با بعثت پیامبران محبت خاص و ویژه اش را به انسان به اثبات رسانیده، و در این زمینه از هیچ امتی دریغ نورزیده است.

ص:۳۴۰

از زمان موسی تا آمدن میسح پیامبری بسیاری را برای هدایت انسان ها و به ویژه یهود که سخت دچار حس گرائی و گرفتار مادیت و رذائل اخلاقی بودند فرستاد، و پی در پی فرستادن پیامبران برای آنان به خاطر این بود که نبوت موسی و کتابش تورات از تحریف و فراموشی در امان بماند، و یهود بتوانند در سایه سلامت دین و آیات تورات از رسیدن به کمالات لازم برخوردار شوند، و در ضمن حجت خدا بر آنان تمام باشد، و روز قیامت نسبت به کفر و حسد و لجاجت و بیدینی و مخالفت با انبیا عذری برای آنان نباشد.

تورات موسی که کتاب هدایت و نور بود، مجموعه قوانین و دستورات ثمربخش حق را که بخش اعظم آن اصول ثابت و هماهنگ با قوانین کلی نظامات هستی است به یهود ارائه میداد و از آنان میخواست عملاً نسبت به آن اصول پای بند باشند، و از سرپیچی از آن که موجب خزی دنیا و عذاب آخرت است بپرهیزند.

عهد و میثاقی که خدا از یهود گرفت، و در آیات گذشته به آن اشاره شده، در رابطه با تورات بوده که به آن اعتقاد و ایمان یقینی داشته باشند، و از آیات و احکامش پیروی نمایند.

کتاب موسی چون دیگر کتاب های آسمانی بدون شک تحقق اراده تشریعی حضرت حق برای بپا کردن ساختمان انسانیت، و به جود آوردن حیات طبیه است.

آنچه سبب ساختن ساختمان انسانیت که با ارزش ترین و پرمنفعت ترین ساختمان در نظام هستی است، و خورشید سعادت دنیا و آخرت از افق این ساختمان طلوع میکند فروتنی قلبی و تواضع درونی در برابر آیات الهی است، تواضعی که زمینه عمل و سبب حرکت به سوی لقاء و قرب خداست.

ص:۳۴۱

در میان فاصله زمان موسی تا عیسی، هواپرستی یهود و شهوات سرکش آنان، و دوری و کنار بودشان از آئین حق سبب شده بود که اصول و قوانین تورات فراموش شود، و زیر پرده های ضخیم غرور و کبر یهود مهجور بماند، تا این که عیسی بن مریم که مؤید به روح القدس بود و از طریق این نیروی معنوی دانش و بصیرت و آگاهی و هدایت میگرفت به عنوان تجسم ایمان به تورات و تحقق عملی آیات و احکام خدا برای نجات جهانیان و به ویژه یهود از افکار شیطانی و اعمال زشت و ناروا مبعوث به رسالت شد تا برای صدمین و هزارمین بار محبت حق را به بندگانش به اثبات برساند، و آنان را از چاه ظلمانی ضلالت و گمراهی درآورد و به عرصه نور و هدایت برساند.

حضرت حق برای این که مردم و به ویژه یهود نبوت عیسی را بپذیرند، و رسالت او را تصدیق کنند، به او براهین و دلایل و بینات عطا کرد که به خواست خدا در ضمن شرح آیات سوره مبارکه آل عمران به آن خواهم پرداخت.

در هر صورت همه پیامبران الهی یک هدف مقدس و مبارک و پاک را دنبال میکردند و آن این که مردم را از انحرافات فکری و اخلاقی و عملی برهانند و درهای هشت بهشت را در قیامت به روی آنان باز کنند، و هفت در دوزخ را به رویشان ببندند.

پس از حضرت موسی بن عمران، یوشع، اشموئیل، شمعون، داود، سلیمان، شعیاء، ارمیا، عزیز، حزقیل، الیاس، الیسع، یونس، زکریا، یحیی و سپس عیسی به دنبال هم مبعوث به رسالت شدند تا زمینه سعادت دنیا و آخرت همه مردم و به خصوص یهود را فراهم آورند اما. . .

خدا یا هوا

هوا به توضیح برخی از حکما و اهل دل، مجموعه خواسته ها و تمایلاتی است که مقید به هیچ قید، و مشروط به هیچ شرطی نیست، خواسته ها و تمایلاتی

که صد در صد ضدّ خواسته های حق است، و در صورت چیره شدنش بر انسان، انسان را چون پر کاه در معرض طوفان معاصی و گناهان قرار میدهد، و او را به طرف هر ظلمت و ضلالتی میکشاند، و به انواع پلیدی ها و آلودگی ها دچار مینماید، و از وجود او دیوی خطرناک و حیوانی شکم پرست، و خوکی شهوت ران، و درندهای هولناک، و شیطانی مکار میسازد! !

هوا در طول تاریخ در ستیزه و جنگ با خدا و فرهنگ پاک او بوده و تا قیامت سر آشتی با حق را ندارد، و به یقین سلامت و سعادت انسان و خوشبختی ابدی و جاویدش در گرو سالم ماندن از هوا و پیروزی و غلبه بر آن است.

هواپرست تا هوا بر او حاکم است هرگز حق پرست نمیشود، هواپرست تا هوا بر او چیره است از هیچ گناهی روی گردان نیست، هواپرست تا هوا بر او غلبه دارد، از هیچ ظلم و تجاوزی در امان نخواهد بود، هواپرست دشمن حق، و دشمن مؤمنان، دشمن انسان ها، و دشمن سعادت دنیا و آخرت خویش است، هواپرست هر حقیقتی، هر آئینی، هر دینی، و هر مکتب حقی را در همه شئونش مطابق میل شیطانی خود میخواهد و چنانچه آیات الهی و احکام خداوندی، و خواسته های ملکوتی و عرشی هماهنگ با میلش نباشد، از پذیرفتن آن امتناع میورزد و در برابرش به مخالفت میایستد، و نمیگذارد نور دین، در خمیه حیاتش بتابد، و به شدت در مقابل آن به جنگ برخاسته، و برضد آن تا جائی که بتواند تبلیغ میکند و از هیچ تهمتی به مبلغان دین که در رأس آن پیامبران و امامان هستند دریغ نمیورزد، و آن بزرگواران را که از نظر عقل و اندیشه و افکار و اخلاق و عمل برترین مردم روزگارند به سحر و جادو، و کذب و دروغ، و دیوانگی و جنون نسبت میدهد و با این روش ناپسند تیشه به ریشه سعادت خود زده، دنیا و آخرت و انسانیتش را تباه مینماید.

حضرت حق به یهود خطاب می کند که هوای نفس شما در برابر آنچه پیامبرتان و دیگر پیامبران برای نجات شما و سعادتتان آوردند به مخالفت ایستاد، و چون نبوت آن بزرگواران و احکام و دستورات حق را مطابق با خواسته های بیمهار خود ندیدید، از پذیرفتنش امتناع کردید و به تکبر نشستید، و به خیال این که ممکن است دین پذیری، شما را از ریاست و بزرگ منشی و دنیائی که در اختیار دارید یا در طلبش هستید باز دارد گروهی از پیامبران را انکار کردید و به تکذیبشان برخاستید، و گروهی را کشتید! ! آری عبادت هوا، و پرستش خواسته های نفس، شما را به دو گناه عظیم و سنگین انکار نبوت انبیا و کشتن پیامبران که مایه های نجات شما بودند مبتلا کرد.

از پیامبر بزرگ اسلام و اهل بیت درباره هوا و زیان هایش روایات بسیار مهمی رسیده از جمله: از رسول خدا روایت شده:

«انما سمی الهوی لانه یهوی بصاحبه:» (۱)

هوا به این خاطر هوا نامگذاری شده که آلوده اش را به سقوط میکشاند.

از امیرمؤمنان روایت شده:

«ایها الناس ان اخوف مااخاف علیکم اثنتان: اتباع الهوی وطول الامل، فاما ابتاع الهوی فیصد عن الحق واما طول الامل فینسی الآخره:» (۲)

ای مردم، ترسناک ترین چیزی بر شما از آن میترسم دو چیز است: پیروی هوا، و آرزوهای دور از دسترس، اما پیروی هوا شما را از حق باز میدارد، و اما آرزوهای دور از دسترس، آخرت را از یاد شما میبرد.

«فضل العقل علی الهوی لان العقل یملکک الزمان والهوی یستعبدک للزمان:» (۳)

ص:۳۴۴

۱- ۱) - کنزالعمال ۲۸۹۶۵.

۲- ۲) - تفسیر معین ۴۱۷.

۳- ۳) - شرح نهج البلاغه ج ۲۰ حکمت ۲۰۹.

عقـل بر هوا برتری داده شـده، زیرا عقـل زمـان را برای رشـد و کمـالت در اختیـار تو میگـذارد، و هوا تو را برده زمـان و زمینه سقوط و هلاکتت را فراهم مینماید.

«اعلموا انه ما من طاعه الله شیئی الایأتی فی کره، وما من معصیه الله شیئی الایأتی فی شهوه:» (۱)

بدانیـد چیزی از طـاعت خـدا نیسـت مگر این که از روی بیمیلی انجـام میگیرد، و چیزی از معصـیت خـدا نیست مگر این که از روی میل و هوا تحقق مییابد.

و نیز از آن حضرت روایت شده:

من اتبع هواه اعماه و اصمه و اذله و اضله: (۲)

کسی که از هوای نفسش پیروی میکند، او را کور و کر و خوار و گمراه میکند.

«رأس العقل مجاهده الهوی:» (۳)

رأس عقل جهاد با هوای نفس است.

«لاتجتمع الشهوه والحکمه:» (۴)

هوا و حکمت با هم جمع نمیشوند.

«مخالفه الهوی شفاء العقل:»

خلاف هوا عمل کردن، درمان عقل است.

از حضرت سیلمان (ع) روایت شده:

«ان الغالب لهواه اشد من الذی یفتح المدینه وحده:» (۵)

بی تردید چیره شونده بر هوای نفسش، کارش سخت تر از کسی است که به تنهائی شهری را فتح کند.

معـارض و مـانع ظهور کامـل دین بـا همه احکـام و قوانینش - جز در زمـانی کوتـاه و میان مردمی انگشت شـمار - همین علل نفسانی و سازمان درونی میباشد

۱- ۱) - نهج البلاغه خطبه ۱۷۶.

۲- ۲) - غرر الحکم.

۳- ۳) - غرر الحکم.

۴- ۴) - غرر الحکم.

۵- ۵) - تنبیه الخواطر ۵۶۵.

که گروهی یکسره از آن سر میتابند، یا به مبارزه عملی و علمی میپردازند، و برای آزادی شهوات غیرقانونی و عقاید میراثی و تقلیدی و اندیشه های ضدآئین خدائی خود فلسفه میآورند.

گروهی به همان احساسات و عواطب قلبی و در محیط عبادت گاه سرگرم میشوند و از محیط زندگی و معارضه با هوا برکنارش میدارند.

حاکمیت کامل حق که همان آئین خدائی است آنگاه بر محیط زندگی سایه میافکند که عقل های صلاح اندیش ایمانی در بیشتر مردم بر غرائز نفسانی حاکم شود، یا چنین آمادگی در عموم هویدا گردد.

این تحول و انقلاب نفسانی یا جهش از غرائز حیوانی را پیامبران گذشته در نفوس اندکی از مردم مستعد آغاز کردن و اسلام با دعوت به توحید و تأیید عقل و فضائل انسانی و احکام و دستوراتش، اصول و قوانین این تحول و انقلاب را تکمیل نمود.

تکامل عقول و اندیشه های بشری به سوی همین تحول پیش میرود، اولین توصیف امیرمؤمنان از مصلح آخرالزمان و حاکم به حق و قائم به عدل این است:» (۱)

«یعطف الهوی علی الهدی:» (۲)

هوا را به سوی هدایت بر میگرداند.

قوم یهود که در هواپرستی نمونه اند از این که از پیامبران پیروی کنند امتناع دارند، و از ترس از دست دادن شئون مادی ایمان به حقایق نمیآورند و در گذشته هم ایمان نیاوردند، و البته تا هوا و حبّ جاه و مقام از قلب خارج نشود، انسان به عرصه ایمان در نمیآید، و تسلیم حقایق نمیگردد، صفات زشت و

۱- ۱) - پرتوی از قرآن، ج۱، ص۲۲۴.

۲- ۲) - نهج البلاغه خطبه.

ناپسند و مذمومی چون عجب، کبر، ریا، و غضب و حسد و عشق افراطی به مال و حب جاه هفت مانع و حجابی هستند که نمیگذارند انسان به سعادت ابد برسد، چنان که از آیات و روایات استفاده میشود دوزخ دارای هفت طبقه است، کسی که نفسش و درونش را از این هفت رذیله پاک کند، قطعاً هفت در دوزخ را به روی خود بسته، و راه ورود بهشت را به خودش باز کرده است. (۱)

اتهام و افتراء به قلب

وجود مقدس حضرت حق بنابر آیات قرآن مجید قلب را مرکز فهم و درک حقایق قرار داده است، و مردمی را که از این عضو بسیار مهم که از اعظم نعمت های الهی است برای درک حقایق و رسیدن به اسرار هستی استفاده نکنند مورد حمله سخت قرار داده است، و آنان را مستحق عذاب دوزخ میداند.

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثِيراً مِنَ اَلْجِنِّ وَ اَلْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِها وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِها وَ لَهُمْ آذانٌ لا يَسْمَعُونَ بِها أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ اَلْغافِلُونَ: (۲)

و یقیناً بسیاری از جنیان و آدمیان را «به خاطر این که به اختیار خود کفر و شرک را انتخاب میکنند» برای دوزخ آفریده ایم زیرا آنان را دل هائی است که به وسیله آن معارف الهی را در نمییابند و چشمانی است که توسط آن، حقایق و نشانه های حق را نظر نمیکنند، و گوش هائی است که به وسیله آن سخن خدا و پیامبران را نمیشنوند آنان مانند چهارپایان بلکه گمراه تراند، ایناننند که بیخبر و غافل از معارف و آیات خدا هستند.

أَ فَلا يَتَدَبَّرُونَ اَلْقُرْآنَ أَمْ عَلى قُلُوبٍ أَقْفالُها: (۳)

آیا در قرآن نمیاندیشند، تا حقایق را بفهمند، یا بر دل هایشان قفل هائی قرار دارد؟ !

انسان با حرکت مثبت قلب که فهم حقایق و معارف پس از مطالعه در کتاب هستی و کتاب های علمی است، به رشد و کمال و مقامات عالی انسانیت میرسد،

۱- ۱) - روح البیان، ج۱، ص۲۲۶.

۲- ۲) - اعراف ۱۷۹.

۳- ۳) - محمد ۲۴.

و با به کارگیری قلب برای فهم معارف حقه، به ایمان و اکمل ایمان، و یقین و اکمل یقین دست مییابد، و به حسنات اخلاقی و اعمال صالحه آراسته میشود، و چراغ هدایت دیگران میگردد، و به اوج عبادت رب و خدمت به خلق میرسد، و دنیا و آخرت خویش را آباد و به تحصیل رضای حق و بهشت عنبرسرشت موفق میگردد.

قلب همیشه از باب رحمت پروردگار آمادگی دارد که زمینه بصیرت و آگاهی و علم و عمل را برای انسان فراهم نماید، و واسطهای میان انسان و خداست که هرگز از این میدان بیرون نمیرود، و در صورت محجوب نمودنش با معصیت و گناه، و باز داشتنش از فعالیت به وسیله طغیان و عصیان، با توبه و انابه به فعالیتش باز میگردد و انسان را به قرب و لقای حق میرساند.

یهود عنود برخلاف ماهیت آفرینش قلب، و مایه فطرت و نوری که در آن است به قلب افترا و تهمت میزدند که قلب ما از فهم حقایق و معارفی که محمد آورده عاجز است، و در پوششی قرار دارد که نمیگذارد آنچه را قرآن میگوید درک کنیم و بفهمیم.

سخنان دعوت کنندگان به حق در قلوب ما راه ندارد، و تشخیص حقایق از غیر حقایق برای میسر نیست.

این بافته خیالات و هواها و شهوات خود را به زبان جاری میکردند و بر آن اصرار میورزیدند تا پیامبراسلام را از هدایت کردنشان به اسلام مأیوس نمایند و نهایتاً حضرت با حرصی که نسبت به هدایت مردم داشت آنان را رها کند، و آنان هم چنان بیرادع و مانع چند اسبه در میدان فساد و گناه بتازند، و این چند روزه دنیا را به شکم بارگی، و شهوت رانی، و غارت اموال مردم و ریاست بر عوام و

ص:۳۴۸

جاهلان بگذارنند و از مسئولیت ها و تکالیفی که حضرت حق بر عهده انسان نهاده بگریزند.

گروهی غلف را به معنای ظرف و گنجینه گرفته و منظور از غلف را در زبان یهود این معنا دانسته اند: که قلوب ما گنجینه های پوشیده از معارف و علوم و آگاهی است و ما را نیازی به آنچه محمد آورده نیست، و این دین و آئین مخصوص توده عوام و بیسواد و بیسر و پاست!!

اگر یهود این را میگفتند نشان از غرور و کبر و خودپسندی آنهاست، و اقامه این مسئله باطل برای این بود که خود را از هر مؤاخذه و مسئولیتی برکنار نمایند، و از پی این ادعا باز به تاخت و تاز خود در میدان خطا و گناه ادامه دهند، و به غارت اموال و افکار مشغول باشند و به قول معروف دو روزه دنیا را به خیال خود خوش بگذرانند و از کشیدن بار هر مسئولیتی راحت باشند.

ولی به فرموده قرآن مجید اینطور نبود که میگفتند: و قلبشان اینگونه که ادعا میکردند نبود، بلکه آنقدر از خدا دور شده بودند که از شمول رحمت حق که از آثارش هدایت شدن به اسلام بود محروم گشته و در کفرشان ماندند، و به خاطر کفرشان دچار لعنت خدا گشته از به دست آوردن فیوضات الهیه بازماندند و دنیا و آخرتشان را از دست دادند، و جز اندگی از آنان که قلب را برای فهم حق بکار گرفتند ایمان نیاوردند.

مسئله قلب و آثار مثبت و منفی آن در توضیح آیه شریفه ۷۴ سوره مبارکه بقره بطور مفصل گذشت.

آرزوهای مثبت یهود پیش از نزول قرآن

یهود تا پیش از نزول قرآن مجید قومی پراکنده و دچار مصائب گوناگون و شکنجه های سخت و ملّتی مطرود و بیآبرو و در اکثر زمان ها گرفتار حملات بسیار رنج آور و شکننده بابلی ها و رومی ها و مسیحی ها بودند، و از آنان طوایفی

که در یثرب و اطراف آن زندگی میکردند همیشه زیر فشار بت پرستان و مشرکان قرار داشتند و در ذلت و خواری و پستی و تیره بختی بسر برده، و در میان برخوردها و نزاع هائی که با مشرکان داشتند و شکست های ذلت باری که از آنان میدیدند با توجه به آیاتی که در تورات بشارت بر ظهور پیامبراسلام و نزول قرآن و پیروزی همه جانبه اسلام بر دشمنان داشت به خود در سایه ایمان آوردن به پیامبر و عمل به آیات کتاب او و توانمند شدن نوید فتح و پیروزی میدادند و در فضای این آرزوی مثبت بسر میبردند، و برای دشمنانشان شکست و تیره روزی پیش بینی میکردند، و انتظار میبردند که با آمدن پیابر و نزول کتاب بر او و آراسته شدنشان به ایمان برای همیشه شر دشمنان خود را ریشه کن کرده و زندگی امن و پر از آسایش و امنیت پیدا نمایند.

زمانی که از نزد خدا کتاب با عظمتی چون قرآن برای آنان آمد جاءَهُمْ کِتابٌ مِنْ عِنْدِ اَللّهِ ، کتابی که جلوه علم و حکمت و عدل و رحمت خدا، و حیات بخش و تأمینکننده سعادت دنیا و آخرت انسان است، کتابی که فراتر از همه عقول و اندیشه ها و علوم انسانی است، کتابی حاوی معارف الهیه و احکام شرعیه، و بیانکننده حقایق ظاهری و باطنی است، کتابی که به عمل کنندگانش نوید پیروزی و به روزی میدهد، کتابی که ضامن حفظش از تحریف خداست، و همه انسان ها با همه قدرت عقلی و علمی خود از آوردن مانند یک سوره اش عاجزند، کتابی که بسیاری از درهای علوم را به روی بشر گشود، کتابی که تا قیامت از نظر محتوا برتر از همه کتاب هاست، کتابی که هرگز باطل در آن راه ندارد، و مطالب حقه و معارف عرشیه اش بر برهان های طبیعی و عقلی و علمی استوار است، کتابی که جز خیر و سلامت انسان را در همه شئون حیات و زندگی نمیخواهد، کتابی که اگر تصدیق ها و دعوت های حکیمانه و استوار و فطری اش نبود، برای همیشه

زمان برهان صدقی برای پیامبران گذشته و کتاب های باقی مانده آنان وجود نداشت، کتابی که همه حقایق بیان شده در کتاب های نازل شده پیش از خودش را تصدیق داشت، و مهر سلامت بر مسائل حکیمانه آنها میزد، و صدق نبوت پیامبران و کتاب های آنان را اعلام میکرد، و امور ناروا را از دامن انبیاء و نبوت و کتابشان میزدود مُصَدِّقٌ لِمٰا مَعَهُمْ

کتابی که با معارف حقه اش و مسائل عقلی و فطری اش و آهنگ دعوت حکیمانه اش برای نجات مدعیان توحید و امیدواران به طلوع صبح خوشبختی، سپس دیگر ملت های ستمدیده جهان و گرفتاران به دست اربابان ظلم و جنایت آمد ناگهان قوم یهود برخلاف آرزوهای مثبتشان، و انتظارات درست و قویمشان به آن کافر شدند و با رسول نجات بخش اسلام و کتاب حیات بخش او به ستیز و مبارزه و جنگ و ضدیت برخاستند! !

حرکت یهود برضد آرزوهای مثبت خود

یهود با آگاهی و معرفت به کتابی که به وسیله آیات تورات از آن خبر داشتند، و برای آنان قطعی و حتمی بود که درسایه ایمان به آن و عمل به آیاتش از ستم ظالمان و فشار مشرکان و از ذلت و خواری و پراکندگی و انگل بودن نجات پیدا میکنند کافر شدند و به نفی آن و تکذیب آیاتش برخاستند و شایعه سختی میان عوام خود رواج دادند که این پیامبر و این کتاب پیامبر و کتابی نیست که تورات از آن خبر داده، اینان با کفر به قرآن خود و بسیاری از جهانیان را از برکات قرآن محروم کردند و همه جاده های خوشبختی و سعادت را به روی خود و هم کیشان خود و مسیحیان و دیگر ملت ها بستند:

فَلَمّٰا جٰاءَهُمْ مٰا عَرَفُوا کَفَرُوا بِهِ! !

ص:۳۵۱

مشهور است که علت پیشی گرفتن مشرکان یثرب به اسلام و پذیرفتن آئین حق، و روی آوردنشان به قرآن و عمل به آن همان پیش گوئی های یهودیانی بود که پیوسته با آنان در حال ستیزه و نزاع و جنگ و جدال بودند.

راستی عجب مردم تیره بخت و با شقاوتی، عجب مردم پست و بدبختی که به وسیله پیش گوئی های آنان نسبت به ظهور پیامبر و طلوع قرآن مشرکان یثرب مؤمن، رشید، صادق، امین، مخلص، عالم، جهادگر، و پایه گذار تمدن، و سعادتمند دنیا و آخرت شدند، ولی خود پیش گویان دچار کفر، زندقه، پستی، حیوان صفتی، تیره بختی و گرفتار خزی دنیا و عذاب آخرت و از همه سخت تر مستحق لعنت خدا گشتند: فَلَعْنَةُ اَللّٰهِ عَلَى اَلْكافِرِينَ، آری کفر به پیامبر و قرآن پس از معرفت به او و کتابش سبب لعنت دائم خدا و طردشدن و دور شدن کافر از رحمت ویژه حق تا ابدالآباد است.

برای یهود چه جای عذری در ایمان نیاوردن به نبوت پیامبر و قرآن حکیم بود؟ !

یهود که به قرآن و پیامبر بزرگوار اسلام کافر شدند هیچ عذر و بهانهای نداشتند، و حجت حق بر آنان در همه زمینه ها تمام بود، زیرا آنان پیش از بعثت پیامبر و نزول قرآن در فضائی از علم و آگاهی به انتظار طلوع این صبح صادق و عامل پیروزی بودند، و نزول قرآن به طور صددرصد مورد امید آنان بود که در سایه نزولش و ایمان به آن بر دشمنان پیروز و از هر جهت از برکت آن نیرومند گردند!

ولی در عین این انتظار و امید مثبت و داشتن علم و آگاهی و معرفت به تحقق این حقیقت تا قرآن به سویشان آمد به آن کافر شدند! !

فروش سرمایه وجود انسانی به کفر

ص:۳۵۲

فضـیلت و برتری انسان بر سایر موجودات عرصه گاه هستی به خاطر عقل و آزادی، و اینکه بالقوّه دارای مقام باعظمت خلافت از خـدا، و ظرف آگـاهی و بصـیرت، و مطلع الفجر طلوع هـدایت تشـریعی، و محـل ظهور کرامت است، امری مسـلّم و ثابت و حقیقتی است که در کتاب های آسـمانی به آن ناطق، و حکمای الهی و فلاسـفه ربانی و عرفانی بینا با دلایل متقن این مقامات را به عنوان مقامات ویژه انسان به اثبات رسانیده و در کتاب های خود در این زمینه مقالات و مطالب مهمی نوشته اند.

انسـان از نظر جایگـاه بنـابر آیـات قرآن و روایـات، و معـارف حقه موجـودی مـافوق موجـودات و عنصـری حـاوی زمینه هـای معنویت، و مقامی مادون حق است، همه موجودات بخاطر او آفریـده شـده انـد، و مسـخر حیات اوینـد و در مسـیر خدمت به او درکارنـد و او برای خـدا آفریده شده باید همه موجودیت و هویت خود را در میدان بندگی و عبادت او به معنای وسـیع مسئله بکـار بگیرد، بنـابراین برای این موجود نمیتوان ارزش و قیمتی مـادی تعیین کرد، انسـان از نظر معارف قرآنی و اهل بیت ارزش بـدنش در صورتی که در عبادت رب و خدمت به خلق بگار گرفته شود بهشت و ارزش جانش در صورتی که در امور معنوی و حالات پاک و اخلاق حسنه و نیات خالصانه بکار گرفته شود رضوان الهی است.

انسان بـدون اتصال به خدا و حقایق ملکوتیه و فیوضات خاص ربانیه موجودی مادّی محض و زمینی و در ردیف سایر جاندارن روی زمین است، در فضای تاریک بیایمانی و منقطع از حق فقط دنیا و کالای آن را طالب است و برای دنیا خواهی میکوشد و حرکت میکند، و قلبش غرق محبت و عشق به دنیا میگردد دنیائی که درباره آن در روایات آمده:

«حب الدنیا رأس کل خطیئته:» (۱)

ص:۳۵۳

۱- ۱) - نهج الفصاحه ۲۵۲، حدیث ۱۳۱۳.

دنیا دوستی سر منشأ همه گناهان است.

به دنبال دنیادوستی همه اعضا و جوارح و درون انسان حوزه جاذبه گناه میشوند و با این وضع انسان کارخانه تولید معصیت، و سرزمین رویش خطاها و ستم ها و جنایات میگردد، و از فضای باعظمت عبودیت و رسیدن به عزّ ربوبیت محروم مانده، در این موقعیت است که برای شکم چرانی و شهوت رانی و به دست آوردن متاع اندک دنیا و حفظ غرور و کبر و ریاست و منیت خود وارد بازار فروش سرمایه انسانی و هویت معنوی خود که باید با بهشت و رضوان الهی معامله شود میگردد و همه هستی باعظمت خود و شئون و آثارش به کفر به خدا و حقایق و انکار نبوت و کتاب های آسمانی میفروشد و با این معامله و تجارت خسارت بار به طرف بینهایت پوچی و کوچکی و حقارت و پستی میرود و یک جا دنیا و آخرت خود را برباد میدهد وبا از دست دادن رضایت پروردگار به بازار کسب خشم خدا و خشم مردم میافتد، و از بارگاه ربوبی و عرصه گاه هستی، و نظامات آفرینش و پیشگاه مردم طرد شده، و محبتش از همه قلب ها بیرون میرود و مورد کینه و بغض جهانیان قرار میگیرد، بلای سنگینی که از زمان موسی تا به امروز که این نوشتار در حال تنظیم است یهود و کارگردانانشان صهیونیست گرفتارآنند و خروج از این اوضاع برای آنان جز با توبه واقعی و بازگشت به قرآن که بخاطر جنایات و آلودگی های فراگیر بر باطنشان هرگز موفق به آن نمیشوند میسّر نیست.

آنان به جای اینکه سرمایه عقل و فطرت و تفکر و کمال جوئی و کرامت خواهی و عزت طلبی را با ایمان به خدا و قیامت و در راه تحصیل کمالات و ارزش ها معامله کنند و از هر جهت سود و منفعت ابدی نصیب خود نمایند، به کفر و پرده پوشی روی حق، و انکار واقعیات و فساد و گناه فروختند و از همه طرف خسارت و زیان ابدی و خزی دنیا وعذاب آخرت را سهم خود نمودند و

ص:۳۵۴

با این معامله پرضـرر سـرزمین وجود خود را محل رویش غرور و کبر و کینه و بداندیشـی و شـرّ و فساد و به ویژه حسـد به اهل خدا و بخصوص حسد به پیامبر و قرآن کردند.

این قوم به خاطر شـعله ور شـدن آتش حسـد در وجودشان در مقام سوزانـدن ارزش های معنوی، و جلوگیری از جهانی شـدن اسـلام، و جنـگ و خونریزی و فسـاد در میـان ملت هـای دنیـا برآمدنـد، ولی دچـار خشم خـدا و خشم ملت هـای آزاده جهان گشتند، و تبدیل به قومی آواره، ذلیل، منفور، مطرود شدند و در این زمان که این تفسیر نگاشته میشود مدت شصت سال است به عنوان نوکر و خادم و پادوی انگلیس و آمریکا برای حفظ منافع نامشروع این دو گرگ خونخوار به منطقه فلسطین اعزام و با تشـکیل یک دولت پوشالی بدون داشتن امنیت به نوکری و جیره خواری آمریکا و انگلیس مشغولند و با دریوزگی از آنان نان و آبی آلوده به خون و جنایت میخورند و دائم از طرف مؤمنان منطقه به ویژه حزب الله لبنان که از شـیعیان خالص اهل بیت اند مـورد هجـوم و حمله انـد، به خصوص آن که در این روزهـائی که این صـفحات را مینوشـتم در مـدت سـی وسه روز از طرف حزب الله چنـان شـکست مفتضـحانهای خوردنـد که هرگز در طول تاریـخ حیـات نکبت بارشـان به چنین شـکست ذلت بـاری درعین این که از جانب آمریکا و انگلیس یاری میشدند دچار نشده بودند، و به اراده خدا بنا نیست این قوم روی خوشی و رفاه را تا نابودی کامل به دست مؤمنان منطقه ببینند.

اینان با غرق بودن در ثروت و پر بودن انبارهایشان از پیشرفته ترین مهمات و اسلحه های آمریکا و انگلیس از تعدادی اندک از جوانان شیعه لبنان افسانه شکست ناپذیری شان که خود و اربابانشان مدعی آن بودند بباد رفت و نزد ملل دنیا و آزادی خواهان جهان به ذلّت و خواری شکنندهای دچار شدند و ملت های

آزاده در همین روزها با اعلام پیروزی حزب الله و شکست نکبت بار اسرائیل آماده جشن و سرور میشوند.

این قوم عنود هر بهائی در برابر کفرورزی شان نسبت به قرآن و پیامبر بگیرند بسیار بسیار ناچیز و غیرقابل توجه است، و جز زیان و خسارت در دنیا و آخرت چیزی برای آنان باقی نمیماند.

انتخاب نبی و نزول کتاب براو براساس لیاقت است

این قوم زیانکار پس از بعثت پیامبراسلام و نزول قرآن در برابر اراده حکیمانه حق موضع باطل و ناحق گرفتند و از روی تعصب جاهلانه نژادی و حسد باطنی دهانشان را به این سخن باطل و بیمعنی آلوده کردند که چرا در این زمان که پیامبر اسلام براساس پیشگوئی آیات تورات ظهور کرده، از میان قوم خود ما پیامبر مبعوث به رسالت نشده و چرا ویژه ما و براساس خواست ما کتاب برای ما نیامده، و چرا ما باید از آئین یهودیت که خاص ماست دست برداشته به پیامبری که در قوم عرب مبعوث به رسالت شده و کتابش به لغت عربی است ایمان بیاوریم.

این بیخردان و سبک مغزان و حسودان و کینه توزان تصور میکردند انتخاب پیامبر و نزول کتاب بر او براساس قومیت و نژاد است!

توجه به این معنی نداشتند یا نمیخواستند داشته باشند که مقام رسالت و نبوت به کسی عطا میشود که از عقل کامل و ایمان جامع، و اخلاق الهی، و نیت پاک و عمل صالح و پیشینه درست برخوردار باشد و بتواند این مسئولیت عظیم الهی را بر عهده گیرد و مردم را در فضائی از صبر و استقامت به خدا دعوت کند و آنان را در راه رشد و کمال و آدمیت و انسانیت و رسیدن به مقامات معنوی هدایت نماید.

آنان به اندازهای در تنگنای کبر و غرور و حسد و نابخردی دچار بودند که حاضر نشدند بدون در نظر گرفتن امور ظاهری و خالی از توجه به قومیت و

نژادپرستی به حق ایمان بیاورنـد، و نسل های پس از آنان تا به امروز نیز دچار این اوهام و خیالات فاسـده و غرور و نژادپرستی اند و حاضر نیستند در برابر حق سر تسلیم فرود آرند.

کیفر مخالفت با حقایق

این ظروف غرور و منیت، و خزانه پستی و شرارت، و تنور پر از آتش عصبیت و حسادت که به خاطر این حالات باطنشان منشأ انواع جنایات و فسادها در مناطق مختلف دنیا بودنـد و نسل امروزشان هم چون آباء و اجدادشان منشأ جنایات و فساداند نه تنها در دنیا مستحق ذلت و خواری، و خشم خدا و مردم شدند، بلکه در آخرت هم سزاوار عذاب خوارکنندهای هستند وَ لِلْكافِرِينَ عَذابٌ مُهِينٌ.

برای این که شدت حسد و حدّت کفر این طایفه از خدا بیخبر را بیش از پیش بدانید و دو قطعه تاریخی توجه نمائید:

سلمه بن سـلام از بدریون و مجاهدان صدر اول اسـلام است میگوید جهودی از جهودان مدینه نزدیك ما میزیست یک روز به ما گفت:

«اظلکم زمان بنی الحرم الذی یرکب البعیر و یلبس الشمله ویأکل الکسره، ویقبل الهدیه ولایأکل الصدقه:»

اینک روزگار پیامبر مکی بر سر شـما سایه انداخته، و هنگام بعثت او فرا رسیده، پیامبری که از نشستن بر شتر عار ندارد، لباس گشـاد و وسـیع پوشـد، و نـان ریزه خشـک خورد، و هـدیه پـذیرد، و از خـوردن صـدقه امتنـاع ورزد، و سـپس گفـت از شـما شنوندگان کسـی که او را ببیند این مرد یعنی سـلمه بن سلام است، چیزی نگذشت که پیامبر وارد مدینه شد و همه نشانه هائی که آن یهودی براسـاس آیـات تورات دربـاره او گفته بود در او بود، به او گفتم والله این همـان پیـامبری است که تو به مـا خبر دادی و کسی غیر او نیست یهودی گفت: آری همان است که من

ص:۳۵۷

براساس پیش گوئی تورات گفتم ولی هرگز دست از آئین یهودیت بر ندارم و به او ایمان نیاورم (۱)! !

صفیه دختر حیی بن اخطب یهودی میگوید: هنگامی که محمد مصطفی به مدینه آمد پدرم و عمویم ابو یاسر اخطب اواخر نیمه شب به قصد این که بدانند آیا او همان پیامبری است که تورات خبر داده بیرون شدند، به وقت غروب آفتاب به خانه بازگشتند در حالی که شکسته دل و کوفته و پریشان و غمناک بودند، عادتشان این بود که هرگاه به خانه میآمدند مرا مینواختند و مورد نوازش قرار میدادند، ولی آن شب به من توجهی نکردند و مرا مورد تفقد و نوازش نگرفتند و از شدت دلتنگی به من التفات نکردند، ابو یاسر عمویم به پدرم گفت:

«اهو هو»

آیا این همان است که میدانیم؟ پدرم گفت: آری سوگند به خدا، عمویم گفت به تمام معنی او را شناختی و به عنوان پیامبر دریافتی؟ گفت: آری، عمویم گفت: اکنون در درونت نسبت به او چه نظری داری؟ پدرم گفت به خدا سوگند تا زنده ام نسبت به او پر از کینه و دشمنی هستم! ! (۲)

آیا چنین مردمی به قول قرآن مستحق خواری دنیا و عذاب آخرت، و خشم خدا و خلق و لعنت ابدی و عذاب خوارکننده در محشر کبری نیستند؟ ! جواب عقل و فطرت و نظام هستی، و پاسخ حق و پاکان این است که: وَ لِلْکافِرِینَ عَذابٌ مُهِینٌ.

چون کنی بربی حسد مکر و حسد؟ ج

زان حسد، دل را سیاهی ها رسد ججخاک شو مردان حق را زیر پا ججخاک بر سر کن حسد را هم چو ما ج

ص:۳۵۸

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص۲۷۲.

۲- ۲) - کشف الاسرار، ج۱، ص۲۷۳.

این حسودان معانـد و جهودان متعصب و زبون و خوار چون نمیتوانند به وظائف و مسـئولیت های انسانی و الهی خود بپردازند، و از تحصـیل ارزش هـا و فضائـل محرومنـد و زیر لگـد سـتمکاران مـافوق خودشان، نفسـیات و حقوقشان پایمال میگردد، روز قیـامت هم زیر پـای دیگر دوزخیان و در پست ترین درکات جهنم خواهنـد بود، و با ذلت و خواری شـگفت آوری در آن دنیا دست بگریبانند! ! (۱)

ص:۳۵۹

۱- ۱) - پرتوی از قرآن با تصرف در عبارت.

تفسیر آیه ۹۱- ۹۲- ۹۳

اشاره

وَ إِذٰا قِیلَ لَهُمْ آمِنُوا بِمٰا أَنْزَلَ اَللّٰهُ قٰالُوا نُؤْمِنُ بِمٰا أُنْزِلَ عَلَیْنٰا وَ یَکْفُرُونَ بِمٰا وَرٰاءَهُ وَ هُوَ اَلْحَقُّ مُصَدِّقاً لِمٰا مَعَهُمْ قُلْ فَلِمَ تَقْتُلُونَ أَنْبِیٰاءَ اَللّٰهِ مِنْ قَبْلُ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ

وَ لَقَدْ جٰاءَکُمْ مُوسیٰ بِالْبَیِّنٰاتِ ثُمَّ اِتَّخَذْتُمُ اَلْعِجْلَ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنْتُمْ ظٰالِمُونَ

وَ إِذْ أَخَذْنٰا مِیثٰاقَکُمْ وَ رَفَعْنٰا فَوْقَکُمُ اَلطُّورَ خُذُوا مٰا آتَیْنٰاکُمْ بِقُوَّةٍ وَ اِسْمَعُوا قٰالُوا سَمِعْنٰا وَ عَصَیْنٰا وَ أُشْرِبُوا فِی قُلُوبِهِمُ اَلْعِجْلَ بِکُفْرِهِمْ قُلْ بِئْسَمٰا یَأْمُرُکُمْ بِهِ إِیمٰانُکُمْ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ

هنگامی که به آنان گویند: به آنچه که خدا بر پیامبر اسلام نازل کرده ایمان آورید، گویند: به توراتی که بر خود ما یهودیان نازل شده ایمان داریم و به غیر آن در حالی که حق است، و تصدیقکننده توراتی است که با آنان است کفر میورزند بگو: اگر شما از روی درستی و راستی به تورات ایمان دارید پس چرا پیش از این پیامبران خدا را میکشتید.

و یقیناً موسی برای شما معجزات و دلایلی روشن آورد سپس شما پس از رفتن او به کوه طور گوساله را معبود خود انتخاب کردید درحالی که به خود و دلایل روشن حق ستمکار بودید.

و یاد آرید زمانی که از شما برای پیروی از موسی و عمل به تورات پیمان گرفتیم، و کوه طور را بالای سرتان برافراشتیم و گفتیم: آنچه را چون تورات برای خوشبختی دنیا و آخرتتان به شما عطا کردیم با قوت و قدرت دریافت کنید و فرمان های من و پیامبرتان را گوش دهید و بشنوید به ظاهر گفتند: شنیدیم و در باطن گفتند نافرمانی کردیم و به سبب کفرشان دوستی و عشق به گوساله با دل هایشان درآمیخت، بگو اگر شما مؤمن هستید و ایمانتان شما را به این همه ظلم و جنایت و فساد فرمان میهد، پس بدچیزی است اموری که ایمانتان به آن فرمان میدهد.

شرح و توضیح

مطالبی که در این سه آیه شریفه هست عبارت است از گوساله پرستی یهود که شرحش در آیه ۵۴ سوره مبارکه بقره گذشت، و اخذ میثاق و برافراشته شدن کوه طور، و دریافت کتاب با قوت و قدرت که توضیحش در آیه ۶۳ آمد و کشته شدن پیامبران به دست یهود که تفسیرش در آیه ۶۱ بیان شد و کفر به قرآن که بطور مفصل در آیه ۸۹ شرح داده شد.

ص:۳۶۰

تفسیر آیه ۹۴– ۹۵– ۹۶– ۹۷– ۹۸

اشاره

قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ اَلدّٰارُ اَلْآخِرَةُ عِنْدَ اَللّٰهِ خٰالِصَةً مِنْ دُونِ اَلنّٰاسِ فَتَمَنَّوُا اَلْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صٰادِقِينَ

وَ لَنْ يَتَمَنَّوْهُ أَبَداً بِمٰا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ وَ اَللّٰهُ عَلِيمٌ بِالظّٰالِمِينَ

وَ لَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ اَلنّٰاسِ عَلىٰ حَيٰاةٍ وَ مِنَ اَلَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ وَ مٰا هُوَ بِمُزَحْزِحِهِ مِنَ اَلْعَذٰابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَ اَللّٰهُ بَصِيرٌ بِمٰا يَعْمَلُونَ

قُلْ مَنْ كٰانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلىٰ قَلْبِكَ بِإِذْنِ اَللّٰهِ مُصَدِّقاً لِمٰا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُدىً وَ بُشْرىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ

مَنْ كٰانَ عَدُوًّا لِلّٰهِ وَ مَلاٰئِكَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ جِبْرِيلَ وَ مِيكٰالَ فَإِنَّ اَللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْكٰافِرِينَ

بگو: اگرآنگونه که میپندارید سرای آخرت با همه نعمت هایش نزد خدا ویژه شماست نه مردم دیگر، پس چنانچه راستگو هستید مرگ را آرزو کنید.

و آنان هرگز مرگ را به سبب گناهانی که مرتکب شده اند آرزو نمیکنند و خدا به ستمکاران داناست.

و یقیناً یهود را حریص ترین مردم به زندگی دراز مدت خواهی یافت و حتی حریص تر از مشرکان، هریک از آنان آرزومند است که ای کاش هزار سال عمرش دهند، ولی آن عمر طولانی دورکننده او از عذاب نیست و خدا به آنچه انجام میدهند بیناست.

«آنان میگویند: چون جبرئیل برای تو وحی میآورد ما با او دشمنیم بنابراین به تو ایمان نمیآوریم» بگو: هر که دشمن جبرئیل است دشمن خداست، زیرا او قرآن را بفرمان خدا بر قلب تو نازل کرده است قرآنی که تصدیقکننده همه آیات کتاب های پیش از خود و هدایت و بشارت برای مؤمنان است.

هرکه با خدا و فرشتگان خدا و رسولانش و جبرئیل و میکائیل دشمن باشد کافر است و بیتردید خدا دشمن کافران است.

شرح و توضیح

از آیات مورد تفسیر اهمّ مطالبی که استفاده میشود این است:

۱– مأموریت احتجاج پیامبر با یهود در برابر ادعاهای باطل و دروغشان

۲– ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی است.

۳- یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند.

۴- آرزوی مرگ محصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است.

ص:۳۶۱

۵- اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است.

۶- کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است.

۷- حریص ترین مردم به زندگی دنیا یهودند.

۸- زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست.

۹- سه ویژگی قرآن.

۱۰- دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست.

۱۱- خداوند دشمن دشمنان حقایق است.

۱۲- نقش فرشتگان در جهان هستی.

مأموریت احتجاج پیامبر با یهود در برابر ادعاهای باطل و دروغشان

یهود ادعا میکردند و هنوز هم مدعی هستند که سرای آخرت با همه نعمت هایش خالص و دربست ویژه ماست و دیگر مردم جهان و سایر اقوام و ملل در این حقیقت سهم و نصیبی ندارند، چرا که ما دوستان خدا و فرزندان اوئیم (۱)

رسول بزرگوار اسلام که به اذن و توفیق حق از نظر علم و درایت و آگاهی و بصیرت و داشتن دانش ملک و ملکوت سرآمد همه فرشتگان و انسان ها و جن است، و وجودش دریای بیساحل حکمت، و قلبش حاوی همه مفاهیم و معانی قرآن، و باطن پاکش وصل به علم بینهایت حضرت رب العزه بود، و خداوند همه فیوضات معنوی را در حد اعلا به او عنایت، و وی را در همه شئون باطنی و ظاهری حجت کامله خود بر همه انسان ها تا قیامت قرار داده، از جانب پروردگار مهربان مأموریت یافت: «قُلْ إِنْ كانَتْ» که با یهود به بحث و گفتگوی منطقی و عقلی و دینی بنشیند و آنان را قانع کند که شما در ادعایتان نسبت به

۱- ۱) - مائده ۱۸.

این که آخرت با همه نعمت هایش ویژه شماست به باطل ادعا میکنید و سخنتان پایه و اساس علمی ندارد، و بر هیچ قاعده منطقی استوار نیست، و بدون دلیل و برهان خود را دل خوش به این معنا نموده، و با اعتقاد به این مسئله برای خود مصونیتی خیالی از کیفر گناهان و جریمه معاصی و عذاب خطاهایتان ساخته اید، و این ادعا به هر صورتی که به شما القاء شده، یا ساخته ذهنتان میباشد، نه این که به سود شما نیست، بلکه این عقیده تحمیلی، یا بافته پوک و پوچ خیال و گمان در دنیا و آخرت به ضرر شماست، در دنیا به ضرر شماست زیرا با دلگرمی به این اعتقاد و این که در دوزخ راهی ندارید به هر گناه و معصیت و ظلم و ستم تن میدهید، و برخلاف نظامات و قوانین حاکم بر هستی حرکت میکنید، و به غارت اموال مردم و خوردن هر مال حرام آلوده میشوید، و حقوق انسان ها را ستمکارانه پایمان مینمائید و چنان که روزگار بدکاران پیش از شما نشان داده به عذاب استیصال دچار میگردید، و در آخرت به زیان شماست، زیرا قواعد حق و آیات الهی و عدل خدا نشان میدهد که در قیامت برای قومی خاص هیچ امتیازی قائل نیستند، و هر مجرمی هر که باشد و منسوب به هر خانواده یا طایفه ای یا جامعه خاصی میباشد در گرو اعمال خویش است، و راهی برای فرار از عذاب دوزخ اگر در دنیا توبه نکرده باشد ندارد، و به حکم حق برای ابد دچار عذاب دردناک قیامت خواهد شد.

شما ای قوم یهود اگر در این ادعا راستگو هستید ابداً نباید از مرگ بترسید، و از انتقال به عالم آخرت وحشت کنید، و مرگ را کابوسی بسیاربسیار ترس آور تصور نمائید، بلکه باید مشتاق و عاشق مرگ باشید، و نسبت به فرا رسیدن آن با همه وجود خوشحال گردید، و با جان و دل از آن استقبال نمائید، و آن را هم چون معشوقی بینظیر در آغوش بگیرید، روی این حساب مصراً از شما می

خواهم به راستی و درستی از خدا درخواست مرگ کنید، و از آن به عنوان وسیله انتقال شما به آخرت و همه نعمت هایش استقبال نمائید، و با آغوش باز بپذیرید.

این احتجاج و بحث پیامبر با یهود، احتجاجی براساس رحمت و محبت به گمراهان و دارندگان عقاید بیمنطق و فاسد بود، باشد که از خواب سنگین غفلت بیدار شوند و از جهل و بیخبری نجات یابند، و اعتقاد به مصونیت از عذاب قیامت را که اعتقادی بیپایه است از خود دور کنند و برای ساختن آخرت آباد، به عقاید اصولی و اعمال صالح آراسته شوند.

این مسئولیت عظیم پیامبران از جانب خداست، که گنهکاران را به صورت بیمار ببینند، و با دلسوزی و محبت به علاج آنان برخیزند، و دردهای درونی و بیماری های فکری آنان را درمان کنند.

ولی با کمال تأسف، بسیاری از گنهکاران و آلودگان، و بیماران فکری و روانی نه این که از طبابت ملکوتی فرستادگان حق استفاده نکردند و به معالجه خود تن در ندادند، و عقاید فاسده را از خود دور ننمودند، بلکه با رأی و عقیده باطلشان اصرار ورزیدند و پافشاری کردند، و استدلال و برهان و دلایل حکیمانه دلسوزان به خود را برای دور کردن آثار خیالاتشان نپذیرفتند.

اگر یهود همین یک جمله سخن منطقی و سراسر حکمت آمیز پیامبر را که اگر آخرت با همه نعمت هایش ویژه شماست نه دیگر مردم چنانچه ادعای صادقانه و درستی است تمنای مرگ کنید، قبول میکردند و به دقت و اندیشه در آن مینشستند، به هدایت راه میافتند و به وقار و ادب آراسته میشدند، و به این نتیجه میرسیدند که رسیدن به بهشت با این همه جنایت و خیانت و ظلم و ستم و زشتی و منکر از عدالت خدا دور، و امری غیرمنطقی و برنامهای بسیاربسیار نادرست و خلاف بعثت پیامبران الهی است، پیامبرانی که مأموریت داشتند با نور

هدایت مردم را تربیت کنند، و آنان را از گناهان ظاهری و باطنی پاک نمایند، و سفرهای از صلاح و سداد در خیمه حیاتشان پهن کنند، و درهای سعادت دنیا و آخرت را به رویشان بگشایند.

نبوت موسی و تورات کتاب نازل شده بر او برای این بود که این قوم از چنگال ستم و ظلم فرعونیان رهائی یابند، و از ریختن خون فرزندانشان، و داغداری زنانشان، و به بیگاری گرفتنشان، و شکنجه های تحمیل شده بر آنان و فساد و افساد درباریان فرعون نجات پیدا کنند و پس از آنان با عبرت گرفتن از عاقبت ستم کارن در فضائی از صلاح و سداد و صدق و درستی، و شرافت و کرامت، و عبادت و خدمت به خلق زندگی کنند، عقیده به این که آخرت با همه نعمت هایش ویژه ماست درحالی که بدتر و بیشتر از فرعونیان غرق گناه و آلوده به هه معاصی هستند و از هیچ ظلم و ستمی بر خود و دیگران روی گردان نیستند کاملاً و صد در صد مخالف اهداف نبوت موسی و آیات تورات است، و نشان میدهد که این عقیده بافته خیالات فاسد مفسدان و احبار آلوده دامن یهود و متولیان کنیسه هاست، که خواستند با این عقیده راه شکم چرانی و شهوت رانی آنان و به بردگی کشیدن قومشان برویشان باز باشد!

چنان که در کتاب ها آمده حضرت حق به وسیله موسی یا براساس تورات به بنی اسرائیل چنین پیام داده:

«یابن عمران قل لبنی آدم من کان شفیعکم الی اذ خلقتکم فاجنت صورکم؟ ومن کان شفیعکم الی اذ مننت علیکم بالاسلام.»

«امن اخرجکم من اصلاب آبائکم بالرفق الی بطون امهاتکم امّن اخرجکم بالرفق من ارحام امهاتکم، امن القی الرحمه والرأفه فی قلوب امهاتکم حتی تخرج اللقمه من فیها فتمضغها لکم امن فتق القلب فجعل فیه نوراً تهتدون به امن وهب لکم اسمع تسمعون به، هذه منتی علیکم قدیمه، تعصوننی بالنهار و متمردون علی وانا بعلمی احفظکم فی ظلم اللیالی، وان الملائکه لتنادی یا حلیم ما احلمك عن الظالمین؟ یا موسی ینقلبون فی نعمائی و یعصوننی ثم یقولون انی غفور رحیم، یا موسی کم یشکو کرام الحفظه الی عبدی فآمرهم بالصبر واقول لهم لعله یرجع ویتوب، یابن عمرن یمرون بالجیفه فیسدون مناخرهم، وذنوبهم عندی انتن من الجیفه یابن عمران عندالشدائد یدعوننی و ینسونی عندالرخاء یا بنی آدم خذوا من

الدنیا بقدر ماتطیقون، واکتسبوا من الذنوب بقدر ماتتحملون العقوبه، واطلبوا من النعم بقدر ماتؤدون شکره، ستعلمون اذا رجعتم الی انی انما امهلت الظالمون لهوانهم علی.»

پسر عمران به فرزندان آدم بگو: میانجی و شفیع شما نزد من زمانی که شما را آفریدم و صورتتان را زیبا و نیکو قرار دادم چه کسی بود، این خود من بودم که از باب رحمت و لطف و محبت و کرامت شما را خلق کردم و صورت هایتان را زیبا قرار دادم.

به فرزندان آدم بگو: زمانی که نعمت باعظمت دین را به شما ارزانی داشتم میانجی و شفیع شما نزد من در عطا کردن این نعمت چه کسی بود؟ این خود من بودم که برای تأمین سعادت دنیا و آخرت شما اسلام را که تنها دین من است به شما عطا کردم.

فرزندان آدم چه کسی شما را با مدارا از اصلاب پدرانتان به ارحام مادرانتان انتقال داد، و چه کسی شما را با مدارا از رحم های مادرانتان به دنیا آورد؟ و چه کسی رحمت و مهر را در دل های مادرانتان انداخت تا لقمه را از دهان خود درآورند و جویده نموده در دهان شما بگذارند، و چه کسی قلب را جایگاه هدایت قرار داد تا به وسیله آن به حقایق و به ایمان و به یقین به آخرت راه یابید؟

فرزندان آدم چه کسی برای شما گوش قرار داد تا به وسیله آن بشنوید، همه این نعمت های ظاهری و باطنی را من از روی مهر و محبتم به شما عطا کردم، این است نعمت های من بر شما، نعمت هائی که از ابتدای آفرینشتان به تدریج به شما عنایت نمودم، اما شما در طول روز مرا معصیت میکنید، و دست به هر گناهی میزنید، و به حلال و حرامم توجهی نمیکنید، و آیات کتابم را به گردونه عمل نمیگذارید، و نعمت های عطا شده ام را ابزار گناه قرار میدهید، نسبت به من با همه وجودتان تمرد و روی گردانی دارید، با این همه من در طول تاریکی های شب با علم و آگاهی و دانائی ام شما را در حالی که در استراحت و خواب هستید از خطرات حفظ میکنم! !

فرشتگانم از کثرت گناه و ظلم و جنایت و خیانت های شما فریاد میزنند: ای خدای بردبار تا چه اندازه بر این ستم پیشگان بردباری روا میداری؟

ای موسی در نعمت هایم میغلطند و مرا به هرگونه که بخواهند معصیت میکنند، سپس برای دل خوشی خود میگویند: خدا آمرزنده و مهربان است!

ای موسی چه اندازه فرشتگان حافظ اعمال از بنده ام بخاطر گناهان نزد من شکایت آرند و من آنان را به صبر و شکیبائی فرمان دهم و به آنان بگویم امید است به من باز گردد و توبه کند.

پسر عمران اینان زمانی که از کنار مرداری و لاشهای بگذرند بینی خود را برای استشمام نکردن بوی بد آن مردار و لاشه میگیرند در حالی که گناهانشان نزد من بدبوتر از لاشه و مردار است!

پسر عمران در سختی ها و گرفتاری ها به دعا و مناجات برای رفع گرفتاری هاشان به پیشگاه من میآیند ولی هنگام خوشی و رفاء مرا فراموش میکنند.

فرزندان آدم از دنیا به اندازهای که بتوانید در آخرت بارش را طاقت بیاورید برگیرید، و از گناهان به اندازهای که بتوانید عذابش را تحمل کنید مرتکب شوید، و از نعمت ها به اندازهای که بتوانید شکرش را ادا کنید بخواهید، چون پس از مرگ به من بازگشته خواهید فهمید که مهلتی که در دنیا به ستمکاران و گنه پیشگان دادم به خاطر این بود که نزد من پست و بیارزش بودند! (۱)

با توجه به این سبک و سیاقی که رسالت و نبوت موسی یا آیات تورات داشته، آیا ادعای مشتی ظالم و ستم پیشه و آلوده به هر گناهی، و ادعای ملتی که هزاران سال است دستشان به خون بیگناهان تاریخ آغشته و از هیچ گناهی روی گردان نبوده و نیستند مبنی بر این که آخرت با همه نعمت هایش ویژه ماست و دیگر اقوام و ملل از آن بهره ندارند، ادعای درست و صادقانهای است؟ زهی بیشرمی و بیحیائی! !

ادعای دروغین یهود نسبت به خود ناشی از نژاد پرستی

۱- ۱) - کشف الاسرار میبدی، ج۱، ص۲۸۱.

یهود بدون دلیل و برهان، و به دور از منطق و حکمت و تنها براساس اوهام و خیالات خود را از نظر نژاد برترین ملت و بالاترین قوم میدانند.

آنان به جای این که خود را در شئون بشری، یعنی آفرینش طبیعی با دیگر فرزندان آدم و حوا مساوی بدانند، و به این حقیقت توجه داشته باشند که فرزندان آدم و حوا یا نسل اسحاق و اسماعیل از نظر خلقت ظاهری و هویت و ذات هیچ تفاوتی با هم ندارند و همه هم نوع یکدیگرند، خود را از دیگر ملت ها و اقوام جدا دانسته و امتیازی ویژه برای خود قائل اند و ادعا دارند که ما موجوداتی ممتاز و عزیز دردانه و ملتی خاص و گروهی ویژه ایم و دیگر انسان ها با ما در هیچ شأنی برابر و مساوی نیستند، و بر این اساس همه دنیا از ماست، و همه نعمت ها و ثروت ها و زمین ها متعلق به ماست و دیگر اقوام و ملل برده ما هستند و باید در راه خدمت به ما به کار گرفته شوند، و چون اقوام و ملل دیگر به تصاحب زمین ها و کشورها و معادن و ثروت ها دست گشوده اند و براساس اعتقاد ما غاصب هستند و خود حاضر نیستند پنج قاره و ثروتشان را در اختیار ما بگذارند، پس بر ما واجب است زمینه جنگ با همه ملل و اقوام را به تدریج فراهم آوریم و بخش بخش زمین و ثروت هایش را از دست غاصبان خارج کنیم و پس از سلب مالکیت از آنان، با قدرتی که به دست میآوریم آنان را به بردگی کشیده و در راه خدمت به شکم و شهوت خود بکار گیریم!!!

آری این است نتیجه شوم اعتقاد باطل و ادعای دروغین، و خیال بافی های باطل.

اینجاست که باید ملت ها را نسبت به این عقیده شوم و آثار پلیدش بیدار کرد، و همه را علیه این ستمکاران بسیج نمود، تا میدانی که پیش خود مالکیتش را برای خود فرض کرده اند از شرور آنان حفظ نمود.

مسیحیان و دیگر ملل و اقوام بدانند که قوم یهود با چشمی دیگر به آنان مینگرند، و هرگز با آنان دل دوستی ندارند، و به انتظار فرصت اند که دمار از روزگار مسیحی و غیر مسیحی برآورند و جهان را تبدیل به اقیانوسی از خون آنان کنند و به تصرف مایملک همه جهانیان برخیزند!

اینان براساس همین نژادپرستی، معتقدند که قیامت با همه نعمت هایش ویژه آنان است و دیگر مردم جهان از آخرت آباد نصیب و بهرهای ندارند.

در صورتی که صدها دلیل طبیعی، عقلی، شرعی، منطقی، معنوی ادعای آنان را نسبت به برتری نژادشان و نسبت به این که قیامت آباد ویژه آنان است باطل و پوچ و یاوه و مزخرف اعلام میکند.

یهود برای دیگر اقوام و ملل ارزشی قائل نیستند

آنچه از آیه شریفه قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمُ اَلدّٰارُ اَلْآخِرَةُ عِنْدَ اَللّٰهِ خٰالِصَةً مِنْ دُونِ اَلنّٰاسِ آن به دست میآید این است که یهود جز برای خود برای دیگر اقوام و ملل هیچ ارزشی قائل نیستند و این حکایت از جهل و غرور و کبر و تعصب نژادی آنان دارد.

در صورتی که همه انسان ها از نظر ذات و هویت باهم مساوی و برابر هستند، و احدی را بر احدی امتیاز و برتری نیست.

باید به همه ملل و اقوام گفت که یهود به شما توهین روا داشته، و به تحقیر شما برخاسته و شما را اصالتاً انسان نمیداند.

به این خاطر هر زمینهای را برای نابود کردن شما، یا به بردگی گرفتنتان فراهم میآورد، و با اشاعه هرگونه فساد و معصیت با وسیله های گوناگون درصدد ضربه زدن به شماست.

این قوم به خاطراین که شما را انسان نمیدانند، نسبت به رشد و کمال و آزادی و شکوفا شدنتان در علم و آگاهی به شدت حسودند، و تاجائی که قدرت

ص:۳۶۹

دارند برای ضربه شدن به شما فعالیت میکنند، و مانع پیشرفت و سربلندی و عزت شما میگردند.

آیا کسانی که شما را از گردونه انسان بودن خارج میدانند، و توهین به شما و تحقیر کردنتان را روا میدارند دوست شمایند تا با آنان دوستی کنید، و محبّ شمایند تا به آنان محبت ورزید، دلسوز شمایند تا نسبت به آنان دلسوزی کنید، اینان با گروهی از هم پیمانانشان که استعمارگران آمریکائی و اروپائی هستند که منافقانه خود را مسیحی میخوانند در حالی که عملا یهودی و بدتر از یهودی اند هدف نهائی شان چون اجداد گذشته خود و یهودیان روزگاران و اعصار پیشین نابودی بشریت، و پایمال کردن انسانیت، و خاموش کردن چراغ دین، و تخریب فرهنگ های صحیح و اصولی ملت ها و اقوام، و تصاحب همه زمین و نعمت های آن است و در این مقام اند که اگر کسی را هم زنده بگذارند برای بردگی و بندگی خود بکار گیرند.

پرشدن انبارهای اسرائیل و آمریکا و اروپا از مخرب ترین سلاح ها و بمب های میکربی و اتمی، بمب هائی که هر کدامش برای تخریب منطقهای وسیع و کشتن میلیون ها انسان بیگناه کافی است برای چیست؟ اسرائیل یا به عبارت بهتر صهیونیست که آبروی یهودی های مؤمن به دین موسی و بیآزار را برباد داده و آمریکا و اروپا این اسلحه های مخرب و کشنده را برای نابودی ملت های خود که نمیخواهند، این سلاح ها انبار شده تا فرصتی به دست آرند و اهداف شوم خود را بر ضد همه ملت ها و اقوام و ملل بکار برند و همه دنیا را با آنچه در آن است به ملکیت خود در آورند، ولی براساس تجربه تاریخی و پیشگوئی های اولیاء الهی، و مسائلی که در معارف حقه آمده و به ویژه آینده گوئی آیات قرآن، این جنایتکاران و همدستان مفافقشان که به دروغ ادعای مسیحیت میکنند ولی

در باطـل یهودی نژاد پرست انـد موفق به پیـاده کردن اهـدافشان نمیشونـد و پیش از ظهور دوازدهمین پیشوای معصوم قائم آل محمـد اکثرشان در حوادث مختلف و به ویژه جنگ هائی که دودش به چشم خودشان میرود نابود میشوند و سـطح زمین برای برپا شدن حکومت عدل جهانی به دست امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف با کمک صالحان و شایستگان آماده میگردد.

این حقیقتی است که نه تنهـا معـارف اسـلامی و قرآن مجیـد با قاطعیت از آن خبر داده بلکه پیش از قرآن در تورات موسـی و زبور داود هم مطرح بوده که آینده جهان در تصرف بندگان صالح و شایسته و عدالت پیشه و مهر ورز خواهد آمد.

وَ لَقَدْ کَتَبْنا فِی اَلزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ اَلذِّکْرِ أَنَّ اَلْأَرْضَ یَرِثُها عِبادِیَ اَلصّالِحُونَ: (۱)

و همانـا مـا پس از تـورات در زبـور هـم ثبت کردیم و وعـده قطعی دادیم که همه روی زمین را بنـدگان شایسـته مـا به میراث میبرند.

دقت کنید که فعل یرث مضارع است و دلالت دارد بر این که پاک شدن زمین از لوث وجود وجود یهود صـهیونیست مسلک و سـردمداران مسـیحیت در آمریکا و اروپا که به دروغ ادعای مسیحیت مسلک میکنند ولی در حقیقت یهودی صهیونیست اند و بر گنهکـار حرفهـای قطعی و جزمی است و حکومت صالحان در همه زمین در سایه دولت عـدل جهانی امری مسـلم و ثابت است.

آرزوی مرگ بحصول سلامت عقاید و درستی اعمال و اخلاق است

براساس محتویات تورات که بخشـی از آن در قرآن مجید آمده، و بر مبنای آیات قرآن و معارف حقه، و با توجه به فرمایشات پیامبران که در کتاب های حـدیث نقل شـده، اشتیاق به مرگ و انتقال از دنیا به آخرت نسـیمی ملکوتی و حالتی معنوی اسـت که از عمق ایمان به خدا و یقین به آخرت و اعمال صالحه و اخلاق حسـنه و پاکی و طهارت درون بر میآید، و در سـرزمین دل و گلستان قلب

۱- ۱) - انبیاء ۱۰۵.

میوزد، و صاحب آن بدون این که دغدغهای بخاطر راه دهد، و ترسی او را فرا گیرد به تمنای مرگ و به انتظار حرکت از دنیا به آخرت، و آسوده شدن از این مضیقه ها و محدودیت ها و آلام و مصائب بر میآید و در درونش مترصد استقبال از پیک مهربان خدا که به مؤمنان عجیب مهربان و بامحبت است میشود و با رو به رو شدن با ملك الموت با خوشی و سلامت و بشارت یافتن به بهشت و روح و رحمت آماده رفتن به جهان آخرت و دست یافتن به نعمت های ابدی بهشت میگردد، بهشتی که بر پایه معارف مستدل الهی جز محصول ایمان و عقاید حقه و اعمال شایسته و اخلاق حسنه نیست.

روایات اهل بیت به دنبال آیات قرآن و مطالب دیگر کتاب های آسمانی چنین انسانی را مستعد و آماده موت شمرده اند، انسانی که وسایل مرگ راحت و رسیدن به آخرت آباد را برای خود بفرمان حق فراهم آورده و از انتقال به عالم بعد با عبور از پل مرگ ترس و حزنی برای او نیست.

فَمَنْ تَبِعَ هُدٰایَ فَلاٰ خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَ لاٰ هُمْ یَحْزَنُونَ (۱)

نهایتاً کسانی که از هدایت من و آئین و دینم و حلال و حرامم پیروی کنند در هیچ حالی به ویژه بهنگام مرگ برای آنان هیچ بیمی نیست و اندوهگین نمیشوند.

آری سعادت و خوشبختی انسان و سلامت دنیا و آخرتش و امنیت باطنش و اشتیاقش به مرگ که نقطه حرکت به سوی لقا و قرب الهی است محصول هدایت و عمل به دین خداست، و هدایت جلوه وحی و میوه شیرین نبوت و امامت است، که هر کس در این وادی وارد شود و ثابت قدم بماند اهل بهشت است و بهشت محصول قبولی اعمال و رضایت و خوشنودی حق از عبد است.

۱- ۱) - بقره ۳۸.

چنین انسان هائی بخاطر گره خوردن وجودشان به ایمان به خدا و آخرت و متخلق شدنشان به اخلاق الهی، و حرکات مثبت و شایسته و صالحشان گرچه چون شمع بسوزند برای دیگران زداینده ظلمت و روشنکننده فضای حیات و زندگی هستند.

آنان به زبان پیامبر به زمین تشبیه شده اند یا از باب فروتنی و تواضعشان که به آسانی قدم در دایره تکالیف و مسئولیت ها میگذارند، چون زمین که متواضعانه همه خواسته های حق را از طریق خورشید و هوا و آب و باد و باران میپذیرد و مسئولیتش را برای تغذیه موجودات زنده انجام میدهد.

یا از باب این که قدم حق را در سرزمین وجودشان با همه شرایط و قیود میپذیرند، چونان که زمین قدم موجودات زنده را بر سر خود پذیرفته، یا از باب این که مانند زمین که دور خورشید میچرخد دور حق میچرخند و از فیوضات الهیه بهره مند میشوند، یا از باب این که مانند زمین که منبع رزق و روزی برای موجودات زنده است منبع خیرات و برکات برای دیگران اند.

اما اهل شقاوت و تیره بختی و اهل ظلم و گناه و اهل خطا و معصیت که از مصادیق اکملشان یهودی های نژادپرست، و حس گرا، و مادی صفت هستند، شقاوت و تیره بختی شان محصول ضلالت و گمراهی و ضلالتشان نتیجه غرور و کبر و تعصب های بیجا و در یک کلمه ضلالتشان محصول تلخ عبادت برای شیطان و اسارت در بند هوای نفس است.

ضلالتی که در آنان انحراف فکری و اختلال روانی بوجود آورده، و دست آنان را برای ارتکاب هر گناه معصیتی و هر ظلم و جنایتی باز گذاشته و از آنان ملّتی لجوج، کینه توز، گوساله پرست، بنده ثروت، اسیر هوا، گرفتار خیالات و

اوهام و منبعی از هر فساد و افساد، جنایت و بیدادگری ساخته و بقول قرآن آنان را تبدیل به هیزم دوزخ نموده است! !

وَ أَمَّا اَلْقاسِطُونَ فَکانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَباً: (۱)

و اما منحرفان از حق به یقین هیزم دوزخ اند.

با توجه به این همه انحراف، و عصیان و گناه و ستم و جنایت و خیانت و ظلم و فساد و افساد، و بیدادگری نسبت به دیگران، و تخریب ارزش ها، و ایجاد ناامنی در زندگی دیگران چگونه آرزوی مرگ کنند و انتقال به عالم آخرت را مشتاقانه استقبال نمایند، اینجاست که خداوند بزرگ که از درون و برون همه موجودات و ذرات هستی آگاه است میفرماید: این قوم هیچ گاه آرزوی مرگ نمیکنند و فکر مردن را هرگز به ذهن خود راه نمیدهند!

وَ لَنْ یَتَمَنَّوْهُ أَبَداً به چه سبب آرزوی مرگ نمیکنند، و اندیشه اش را به درون خود راه نمیدهند، بِما قَدَّمَتْ أَیْدِیهِمْ بخاطر انواع جنایات و ستم ها و گناهان و معاصی و فساد که مرتکب شده اند و برای خود از پیش فرستاده و ذخیره کرده اند، این خداست که وضع ستمکاران و درون و برونشان آگاه است که با قاطعیت اعلام میکند اینان هرگز آرزوی مرگ نمیکنند و بر این اساس باید گفت که ادعایشان نسبت به این که آخرت و همه نعمت هایش ویژه ماست و دیگر اقوام و ملل سهمی از آن ندارد ادعائی صد در صد دروغ و بیپایه و بیمایه و بافته اوهام عنکبوتی و خیالات شیطانی آنان است، اینان اگر به سلامت و رفاه و سعادت خود در آخرت و سهم بری از نعمت های جاوید آن اطمینان داشتند از مرگ نمیهراسیدند و آن را برای نجات یافتن از مضیقه ها و محدودیت های زندگی دنیا و مصائب و آلامش آرزو میکردند و با همه وجود از این انتقال استقبال مینمودند.

۱- ۱) - جن ۱۵.

استعداد برای موت

در روایات اهل بیت بابی بسیار مهم به عنوان آمادگی و استعداد برای موت عنوان شده که دانستن دیدگاه های آن بزرگواران که آگاه به همه حقایق بودند در این زمینه لازم است.

از حضرت عسگری (ع) از پدران بزرگوارش روایت شده:

«قیل لامیرالمؤمنین (ع) ماالاستعداد للموت؟ قال: اداء الفرائض، واجتناب المحارم، والاشتمال علی المکارم، ثم لایبالی أوقع علی الموت، ام وقع الموت علیه، والله مایبالی ابن ابیطالب اوقع علی الموت، ام وقع الموت علیه:» (۱)

به امیرمؤمنان گفتند: آمادگی برای مرگ و استعداد برای انتقال از دنیا به آخرت به چه اموری است؟ حضرت پاسخ داد: عمل به واجبات الهی، دوری جستن از همه حرام ها، احاطه داشتن ارزش های اخلاقی بر درون و برون، سپس برای کسی که آراسته به این حقایق باشد باکی نیست که او در کام مرگ افتد، یا مرگ بر او واقع شود، به خدا سوگند پسر ابوطالب هیچ باک و دغدغهای ندارد از این که به مرگ افتد، یا مرگ او را فرا گیرد.

امام (ع) در خطبه معروف به وسیله میفرماید:

«لاغائب اقرب من الموت، ایها الناس انه من مشی علی وجه الارض فانه یصیر الی بطنها، واللیل والنهار مسرعان فی هدم الاعمار، ولکل ذی رمق قوت، ولکل حبه آکل وانت قوت الموت، وان من عرف الایام لم یغفل عن الاستعداد، لن ینجو من الموت غنی بماله، ولافقیر لاقلاله:» (۲)

غائب از نظری نزدیک تر از مرگ نیست، ای مردم بیتردید هرکه بر پشت زمین قدم میزند، به سوی زیرزمین و خانه گور میرود، شب و روز شتابانه در نابود کردن عمر درکارند، برای صاحب جانی رزقی است، و برای هر دانه نباتی خورندهای است، و تو ای انسان خوراک مرگی، روزگار شناس، و قدر دادن عمر از مهیا نمودن خود برای مرگ به وسیله ایمان و عمل غفلت نمیورزد،

۱- ۱) - امالی صدوق ۶۷.

۲- ۲) - امالی صدوق ۱۹۳.

ثروت مند با نیروی ثروتش راه نجاتی از مرگ ندارد، و تهیدست و فقیر به خاطر تهیدستی اش از مرگ در امان نمیماند.

حضرت باقر (ع) میفرماید امیرمؤمنان در کوفه پس از خواندن نماز عشا سه بار مردم را ندا نداد تا جائی که اهل مسجد صدای حضرت را شنیدند:

«ایها الناس تجهزوا رحمکم الله فقد نودی فیکم بالرحیل، فما التعرج علی الدنیا بعد نداء فیها بالرحیل، تجهزوا رحمکم الله وانتقلوا بافضل مابحضرتکم من الزاد وهو التقوی، واعلموا ان طریقکم الی المعاد، وممرکم علی الصراط، والهول الاعظم امامکم، وعلی طریقکم عقبته کؤد، ومنازل مهوله مخوفه، لابد لکم من الممر علیها والوقوف بها فاما برحمه من الله فنجاه من هولها و عظم خطرها، وفظاعه منظرها وشده مختبرها واما بهلکه لیس بعدها انجبار؟ ؟ :» (۱)

مردم خدا شما را رحمت کند، با ابزار و وسائل لازم آماده شوید که شما را به کوچ کردن از دنیا خوانده اند، با دعوت شدنتان به کوچ از دنیا این توقف و درنگ بر دنیا چیست؟ برترین چیزی را که در اختیار دارید و آن تقواست به آخرت خود انتقال دهید، بدانید که نهایتاً راه شما به سوی معاد، و عبورتان بر صراط است، هول و ترس بزرگ تر پیش روی شماست، در مسیرتان عقبه سخت و پرمشقتی وجود دارد، و منازل هولناک و ترس آوری قرار دارد، که شما را عبور از آنها و توقف در آنها چارهای نیست، نجات از امور ترسناک دنیای بعد، و بزرگی شأن و مقامش، و زشتی منظره هایش، و سختی عالم و آگاه به حقیقت اعمالش از طریق رحمت خدا میسر است، یا نهایتاً افتادن در چاه هلاکتی است که پس از آن روشکستگی اش جبران ندارد.

از معصوم (ع) روایت شده:

«حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا، و زنوا اعمالکم بمیزان الحیاء قبل ان توزنوا:» (۲)

وجودتان را پیش از آن که به محاسبه بکشند، خود به محاسبه بکشید، و اعمال و کردارتان را در ترازوی حیا بسنجید، پیش از آن که آنها را بسنجند و محکومتان کنند.

ص:۳۷۶

۱- ۱) - بحار ۷۱ چاپ بیروت، ص۲۶۳، ح۳.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۰، ص۷۳.

روایت شده یحیی (ع) :

«یفکر طول اللیل فی امر الجنه والنار، فیسهر لیله ولایأخذه نوم، ثم یقول عندالصباح: اللهم این المفر واین المستقر؟ اللهم الا الیک:» (۱)

همه شب را در مسئله بهشت اندیشه میکرد، شبش را بیدار بود و خواب او را در کام خود نمیبرد، سپس هنگام صبح میگفت: خدایا راه فرار کجاست، و استقرار در چه ناحیهای است، خدایا مفر و مستقر جز به سوی تو نیست.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«ینادی مناد کل یوم: ابن آدم لد للموت، واجمع للفناء وابن للخراب:» (۲)

فرزند آدم به دنیا آور برای مردن، اندوخته کن برای از بین رفتن بنا کن برای خراب شدن.

از رسول خدا سؤال شد:

«ای المؤمنین اکیس؟ قال: اکثرهم ذکرالموت، اشدهم لاستعداداً:» (۳)

کدام یک از مؤمنان زیرک تر است؟ فرمود: آن که بیشتر یاد مرگ است، و در مهیا شدن برای موت از همه کوشاتر است.

از حضرت صادق (ع) روایت شده:

«جاء جبرئیل الی النبی فقال: یا محمد عش ماشئت فانک میت، و احبب من شئت فانک مفارقه، واعمل ما شئت فانک ملاقیه:» (۴)

هرگونه که خواهی زندگی کن بیتردید میمیری، و هرکس را بخواهی دوست داشته باش یقیناً از او جدا میشوی، و هر کاری میل داری انجام ده که بیشک همان را دیدار خواهی کرد.

به حضرت زین العابدین گفتند: بهتر چیزی که عبد براساس آن میمیرد چیست؟ فرمود:

۱- ۱) - مصباح الشریعه ۵۸.

۲- ۲) - بحار چاپ بیروت ج۷۱، ص۲۶۶.

۳- ۳) - بحار، ج۷۱، ص۲۶۷.

۴- ۴) - بحار، ج۷۱، ص۲۶۷.

«ان یکون قد فرغ من ابنیته و دوره و قصوره، قیل وکیف ذلک قال: ان یکون من ذنوبه تائبا، وعلی الخیرات مقیماً یرد علی الله حبیبا کریماً:» (۱)

این که از بناها و خانه ها و قصرهایش آسوده و آزاد گردد، گفتند: چگونه این آسودگی میسر است؟ فرمود: پیش از مرگش با توبه واقعی از گناهانش پاک شود، و بر انجام خیرات پابرجا باشد، و محبوب و بزرگوار بر خدا وارد گردد.

امام صادق (ع) فرمود:

«اذا آویت الی فراشک فانظر ماسلکت فی بطنک وماکسبت یومک، واذکر انک میت وان لک معاداً:» (۲)

چون در رختخواب استراحت جای گرفتی با دقت بنگر که چه لقمهای وارد شکمت کردی، و در امروزت چه به دست آوردی، و توجه داشته باش که مرگت حتمی است و برای تو بدون تردید بازگشتی به سوی خداست.

اعمال و اخلاق زشت زمینه ترس از مرگ است

اگر ملاک ترس از مرگ غفلت و جهل به حقایق نباشد، یا سبب بیم از مرگ قطع از حیات و زندگی و به خیال باطل فنا و عدم ابدی نباشد، پس علت بیم و وحشت و خوف و ترس از مرگ با توجه به اعتقاد به قیامت اعمال و اخلاق زشت است که محصولش بیتردید دوزخ و جهنم و کیفر و عقاب خواهد بود.

البته خائن و ظالم و فاسد و مفسد، و گناهکار و طاغی، و شرور و فتنه گر باید از مرگ و انتقال به عالم آخرت که عالم پاداش و کیفر است بترسد.

مگر افتادن در عرصه تنهائی و بییاری، و غلطیدن در ظلمات قیامت که ثمره ظلم است، و دچار شدن به کیفر گناه و عذاب معصیت ممکن است بدون ترس باشد؟

۱- ۱) - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

۲- ۲) - بحار، ج ۷۱، ص ۲۶۷.

آن که مؤمن و دوست خدا و محبوب حق است، و با همه وجود به آئین خدا عمل کرده باید از آخرت که در حقیقت جای ورود به عرصه گاه لقا، و لحظه نشستن در مقام قرب است بترسد یا از آن استقبال کند؟

ترس برای پاکان بیمعنی، و برای ناپاکان حتمی و قطعی است.

کردارهای ناشایسته دلیل بر ستمکار بودن انسان است

انسان هنگامی که به اختیار خود روی از صراط مستقیم بگرداند، و به انحراف فکری و عملی و اخلاقی دچار شود، و به خاطر این انحراف به تعدی و تجاور به حقوق الهی و حقوق مردم و حقوق خویش برخیزد، و با تیشه گناه به ریشه خود زند، و به تخریب ساختمان انسانیت خود اقدام کند، و به هوا و هواپرستی، و شکم چرانی و شهوت رانی و غارت اموال مردم آلوده گردد، و با در فشار گزاردن مردم، دل آنان را بسوزاند، و به جان و مال و آبرویشان رحم نکند، براساس آیات قرآن و روایات وجودش از مصادیق قطعی ظلم و ستم و معنون به عنوان ظالم و ستمکار است، و با ظلم و ستم است که بتدریج خود را از رحمت حق دور ساخته، و از وادی نور به سوی ظلمات میرود و مستحق لعنت خدا و عذاب آخرت میگردد.

قرآن گناهانی را مطرح میکند که آلوده به آن گناهان را ظالم و ستمکار میشناسد.

وَ مَنْ یَتَعَدَّ حُدُودَ اَللّٰهِ فَأُولٰئِکَ هُمُ اَلظّٰالِمُونَ: (۱)

برای زنان و مردان در مسئله زن و شوهری و خانواده و رفتار و منش و حتی هنگام جدائی و طلاق حقوق و قوانینی حکیمانه از جانب خدا وضع شده که لازم است هر دو حقوق یکدیگر را در هر شرایطی رعایت کنند، و ازآن حدود تجاوز ننمایند.

ص:۳۷۹

۱- ۱) - بقره ۲۲۹.

و کسانی که از حدود خدا تجاوز نمایند همانان بیتردید ستمکار و ظالم اند.

انفاق و هزینه کردن مالی که خدا به انسان عنایت کرده برای حل مشکل مردم و برای انجام خیرات و مبرات کاری پسندیده و اگر به عنوان زکات باشد امری واجب و لازم است ولی کسانی که نسبت به فضل و لطف خدا و ثروت عنایت شده حق، با بخل ورزیدن ناسپاسی و کفران ورزند البته مردم ظالم و ستمکاراند.

یا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِمّا رَزَقْناکُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ یَأْتِیَ یَوْمٌ لا بَیْعٌ فِیهِ وَ لا خُلَّهٌ وَ لا شَفاعَهٌ وَ اَلْکافِرُونَ هُمُ اَلظّالِمُونَ: (۱)

ای اهل ایمان از آنچه به شما روزی داده ایم انفاق کنید، پیش از آن که روزی بیاید که در آن نه داد و ستدی است نه دوستی و نه شفاعتی و کافران همان ستمکاران اند.

وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اَللّهُ فَأُولئِکَ هُمُ اَلظّالِمُونَ: (۲)

و آنان که بر طبق آنچه نازل کرده داوری نکنند پس آنان همان ستمکاران اند.

وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَأُولئِکَ هُمُ اَلظّالِمُونَ: (۳)

و کسانی از شما که پدران و برادران کافر خویش را دوست و سرپرست خود گیرند، پس آنان همان ستمکارن اند.

وَ مَنْ لَمْ یَتُبْ فَأُولئِکَ هُمُ اَلظّالِمُونَ:

و کسانی که از امور ناهنجار و زشت که نسبت به مردم روا میدارند توبه نکنند، پس آنان ستمکاران اند.

حضرت صادق (ع) میفرماید: لقمان به فرزندش گفت:

«یا بنی للظالم ثلاث علامات: یظلم من خوقه بالمعصیه ومن دونه بالغلبه، ویعین الظلمه:» (۴)

۱- ۱) - بقره ۲۵۴.

۲- ۲) - مائده ۴۵.

۳- ۳) - توبه ۲۳.

۴- ۴) - خصال، ج ۱، ص ۶۰.

فرزندم برای ستمکار سه نشانه و علامت است، با نافرمانی به کسی که از او برتر است ستم میکند، و با زورگوئی و زورمداری به پائین تر از خودش ظلم روا میدارد، و ستمکاران را کمک میدهد.

از رسول خدا روایت شده که خدا فرموده است:

«اشتد غضبی علی من ظلم من لایجد ناصراً غیری:» (۱)

خشم سخت و سنگین است بر کسی که ستم ورزد به کسی که یاری جز من ندارد.

از حضرت باقر (ع) روایت شده:

«الظلم فی الدنیا هوالظلمات فی الآخره:» (۲)

ستم در دنیا به مردم همان تاریکی ها در آخرت است.

حضرت صادق (ع) فرمود:

«من اکل من مال اخیه ظلما ولم یرده علیه اکل جذوه من النار یوم القیامه:» (۳)

کسی که براساس ستم از مال برادر دینی اش مصرف کند و به او باز نگرداند، در قیامت شعله برافروختهای از آتش را خواهد خورد.

از حضرت صادق (ع) روایت شده که به یونس بن ظبیان فرمود:

«یا یونس من حبس حق المؤمن اقامه الله یوم القیامه خمسمأه عام علی رجلیه حتی یسیل من عرقه اودیه وینادی مناد من عندالله هذا الظالم الذی حبس عن الله حقه قال فیوبخ اربعین یوما ثم یؤمر به الی النار:» (۴)

ای یونس کسی که حق مؤمنی را حبس کند که به او نرسد، خدا در قیامت پانصد سال روی دوپا نگاهش میدارد تا جائی که عرقش سیل وار سرازیر گردد، و ازجانب خدا نداکنندهای ندا در دهد: این ستم کاری است که از خدا حقی را حبس کرده است، امام فرمود: او را چهل روز توبیخ و سرزنش میکنند، سپس فرمان میرسد به آتشش ببرند.

۱- ۱) - امالی طوسی، ج۲، ص۱۹.

۲- ۲) - بحار، ج۷۵، ص۳۱۲.

۳- ۳) - ثواب الاعمال ۲۴۳.

۴- ۴) - محاسن ۱۰۰.

حریص ترین مردم به زندگی دنیا یهودند

عشق و محبت افراطی به زنـدگی چند روزه دنیا و فانی شونده، و غفلت از آخرت، و خلاصه خالی بودن باطل از ایمان به مبدء و معاد سبب حرص بر بقا و ماندن در دنیا و بهره مندی از متاع ناچیز آن است.

یهود با این که میدانند مرگ جرعهای است که الزاماً و اجباراً به انسان میچشانند، و میدانند احدی در این دنیا ماندنی نیست، و انسان در این دنیا مسافر و مهمان است، ولی چنان در غفلت و بیخبری بسر میبرند که گویا برای مدتی بسیار طولانی در این دنیا ماندنی هستند و مرگ سراغ آنان را نخواهد گرفت.

لذا به زندگی دنیا حتی بیش از مشرکان حریص اند تا جائی که هر یک از آنان دوست دارد هزار سال در دنیا زندگی کند.

برخی از مفسران میگویند: از این آیه که درباره یهود است این دو مطلب کلی استفاده میشود:

۱- اثر نفسـانی ایمـان به آخرت و ایمـان به رحمت شامـل و کامـل خداونـد این است که مؤمن روی خود را به سوی عالم بقاء گرداند و از مرگ به ویژه در راه وظیفه نهراسد، و رشـته های علاقه به دنیا در وی سستی گیرد تا در پایان بریده شود و خود را آسـان و مطمئن آماده حیات آخرت گردانـد، چه گردانـدن روی باطن به سوی بقاء و آسان شـدن عبور از گردنه این جهان به سوی آن سرا اصل دوم دعوت پیامبران و کلید سعادت و یگانه راه عاقلانه فداکاری و راز تکامل عمومی میباشد، مگر آدمی با این همه آرزوهـای طولانی و عمر کوتاه جز با ایمان راسـخ ببقاء میتوانـد راه های مشـکل زنـدگی را هموار و تلـخ کامی ها را شیرین سازد؟

۲- مردم درباره دنیا و دلبستگی به دنیا سه گروه اند:

نخست مردمی که ایمان به آخرت و امید به رحمت پروردگار دارند و خود را آماده آن میکنند، مانند پیامبران و رهبران الهی و کسانی که در تحت تربیت آنان قرار گرفته و دستهای از حکمای محقق الهی.

دوم: مردم بیعقیده به آخرت و مشرک به خدا، اینان چون مرگ را موجب خلاصی از رنج ها و مشکلات زندگی میپندارند و گاهی برای خلاصی و گاه بر حسب غریزه فداکاری خود را به کام مرگ میپندارند و به وسیله تلقین و تحریک از زندگی و علاقه های آن چشم میپوشند، مانند بیشتر مردمی که در راه مسلک و وطن و آزادی از خود میگذرند.

سوم: منتسبین به ادیانند که ایمان ضعیف وجدانی و گاه غیر منطقی آنان آمیخته به غرور و امیدهای عوامانه و اتکاه به وسائط است، اینان چون با همان غرورها از پاداش و عذاب آخرت نگرانی دارند و گرفتار دو دلی هستند از مردم بیدین و مشرک هم به زندگی دلبسته تر و از فداکاری در راه حق و خیر گریزان میشوند، مانند یهود که قرآن درباره آنان بحث نموده و آنان را نمونه آورده، و بیشتر مسیحیان و برخی مسلمانان امروز، این گروه در مرحله اول از مقام تربیت عالی دین سقوط کرده اند، آنگاه از فطرت فداکاری.

نشانه و برهان روشن ایمان به آخرت و گشوده شدن دریچه بقا به روی انسانی که درونش سرشار از طلب بقاء است، همین گذشت و فداکاری میباشد که مسیحیان و مسلمانان نخستین نمونه و شاهد آن بودند و آنان به اتکاء به همین ایمان با آن سرعت دعوت خود را پیش بردند و مردم دنیا را متعجب کردند، علت مهم ذلت و عقب ماندگی مسلمانان همین است که از جهت غرور و ضعف عقیده صریح به اندازه مشرکین هم گذشت و فداکاری ندارند، با هر وضع و به هر صورت و هر چه بیشتر آرزوی این گونه زیستن دارند لَوْ يُعَمَّرُ أَلْفَ سَنَةٍ.

ص:۳۸۳

ذکر هزار سال شاید برای این باشد که «الف» آخرین رقمی بوده است که ارقام دیگر از آن ترکیب میشده.

ایرانیان قدیم در تعارفات اعیاد ملی مانند نوروز میگفتند:

هزار سال بزی، چنان که امروز که همت ها و عمرها کاسته شده میگویند: صدسال به این سالها.

زندگی طولانی دورکننده عذاب از ستمکار نیست

فرار از عذاب خدا چه در دنیا و چه در آخرت که نتیجه ظلم و ستم و گناه و عصیان است از هیچ راهی ممکن نیست.

کسی که در دادگاه حق محکوم به خواری دنیا و عذاب آخرت است لزوماً پنجه کیفر گریبانش را گرفته و او را در دنیا دچار عذاب استیصال و در آخرت گرفتار عذاب ابد میکند، عمر دراز و طولانی، به فرض اگر به هزار سال برسد، ثروت انبوه و فراوان، قدرت غرور انگیز، یار و یاور و دیگر امور نمیتواند انسان را از عذاب الهی ایمنی دهد، در امت های گذشته آنان که عمری طولانی در گناه بسر بردند عاقبت دچار کیفر شدند، قارون با ثروت انبوهش دچار عذاب خسف گردید، فرعون و فرعونیان با همه قدرتشان در نیل غرق شدند.

سه ویژگی قرآن

در رابطه با قرآن مجید و این که تصدیقکننده کتاب های پیش از خود است، و مایه هدایت برای جهانیان و بشارت نسبت به مؤمنان است در آیه شریفه ذٰلِکَ اَلْکِتٰابُ لاٰ رَیْبَ فِیهِ و آیه ۹۰ سوره مبارکه بقره به طور مفصل بحث شد، در این بخش نیازی به آوردن مطلب دیگر در این سه زمینه نمیبینم.

دشمنی با جبرئیل دشمنی با خداست

قطعاً دشمنی یهود با پیامبر با شخص محمدبن عبدالله به عنوان فردی هاشمی و انسانی عربی نبوده، چون در این زمینه تا زمان بعثت کینه ای با او نداشتند، دشمنی آنان با مقام والای نبوت و رسالت و دعوت او بود، که اولا میترسیدند با

اوج گرفتن اسلام جائی برای مکاتب دیگر نماند، و جهان از پی معنویت اسلام و کمال این فرهنگ سر تسلیم در پیشگاهش فرود آورد، و در ثانی بیم داشتند از این که اگر اسلام را بپذیرند به شکم پرستی و غارت اموال مردم و شهوت رانی آنان و ریاستشان خاتمه داده شود، این مقام والا که مقام نبوت و رسالت است از خود او نبود، بلکه شایستگی و لیاقتش اقتضا کرد که فرود آورنده وحی حضرت جبرئیل براساس اراده حکیمانه حق و اذن و توفیق او قرآن را از افق قلبش طلوع دهد، و این بر یهود مغرور و حسود و نژادپرست بسیار سنگین آمد که چرا جبرئیل بر او نازل شد و قرآن را در قلبش قرار داد؟ این بیخردان توجه نکردند که جبرئیل از پیش خود بر پیامبر نازل نشده، بلکه او مانند دیگر اجزاء هستی فرمانبر خداست، و مأموری امین که هر چه را حضرت حق از او بخواهد انجام میدهد، این صاحب هستی و مالک دنیا و آخرت و مهربان به بندگان یعنی خداست که برای رشد و کمال انسان، و باز کردن درهای سعادت دنیا و آخرت به روی فرزندان آدم، فرشته وحی جبرئیل را مأموریت داد که قرآن را که وسیله هدایت همه انسان ها و بشارت دهنده مؤمنان به پاداش خدا، و درمان دردهای درون است به پیامبر اسلام نازل کند تا آن حضرت به وسیله آن جهانیان را از تاریکی های جهل و حس گرائی و نژادپرستی و مادیگری و از عبادت بت ها و بندگی اربابان کفر و شرک نجات دهد، و همه درهای خیر را به روی آنان بگشاید و آنان را در صراط مستقیم حق قرار داده به سوی لقاء و قرب حق سوق دهد.

یهود از روی جهل و بیخبری به دشمنی با امین وحی برخاستند، و توجه نکردند که دشمنی با او دشمنی با خداست، بر این اساس یهود دشمن خدایند و در نتیجه دشمن بندگان او هم هستند، و به این خاطر به احدی از مردم غیر یهود

رحم ندارنـد و اگر زمینه بیابند گلوی تک تک مردم دنیا را برای خوردن خون آنان میفشارند، و زمین را تبدیل به حمام خون میکنند و سپس اموال و ثروت جهانیان را غارت نموده و صرف شکم و شهوات خود مینمایند! !

دشـمنی اینـان با پیامبر و قرآن که مصـدق تورات و انجیل و همه کتاب های پیش از خود است در حقیقت دشـمنی با تورات و پیامبر خودشان حضـرت موسـی بن عمران است، و با این حساب آنان دشـمن خـدا و فرشـتنگان و همه انبیاء و همه کتاب های آسمانی اند گرچه به زبان اظهار نکنند.

شما ای مردم جهان از مسـلمان و مسـیحی و زردشتی و بودائی و لائیک انصاف دهید، از چنین قومی توقع رحم و عاطفه و مهر و محبت و خیر و نیکی میتوان داشت؟

به این جهت خدای مهربان از باب رحمت و لطفش به مؤمنان اکیداً فرمان داده که از دوستی با یهود و مددکارانشان در ظلم و جنایت بپرهیزند.

یَا أَیُّهَا اَلَّذِینَ آمَنُوا لاٰ تَتَّخِذُوا اَلْیَهُودَ وَ اَلنَّصاریٰ أَوْلِیٰاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِیٰاءُ بَعْضٍ وَ مَنْ یَتَوَلَّهُمْ مِنْکُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اَللّٰهَ لاٰ یَهْدِی اَلْقَوْمَ اَلظّٰالِمِینَ: (۱)

ای اهـل ایمان یهود و نصاری را دوسـتان و سرپرسـتان خود نگیریـد، آنان دوسـتان یکـدیگر و برضـد شـما دست در دست هم دارنـد، و تنهـا به دوستی میـان خود وفـا دارنـد، و هر کس از شـما آنـان را دوست و سـرپرست خود بگیرد از زمره آنان است، بیتردید خدا گروه ستکار را هدایت نمیکند.

و نیز خـدای آگاه به ملک و ملکوت و عالم به باطن و ظاهر تمام ذرات هستی و دانای به اسـرار قلوب در قرآن مجید خبر داده که سرسـخت ترین مردم در کینه و دشـمنی نسـبت به مؤمنان یهود و مشـرکان هسـتند و از مصادیق قطعی اهل شرک نصاری و مسیحیان به ویژه مسیحیان شریک ظلم و جنایت یهود در آمریکا و

۱- ۱) - مائده ۵۱.

اروپایند که گروهی از آنان کلید داران حکومت آمریکا و اروپا هستند و از نظر اعتقادی برای خدا شریک قائلند.

لَتجِدَنَّ أَشَدَّ اَلنّاسِ عَداوَةً لِلَّذِینَ آمَنُوا اَلْیَهُودَ وَ اَلَّذِینَ أَشْرَکُوا: (۱)

یقیناً و بدون تردید سرسخت ترین مردم را در کینه و دشمنی نسبت به مؤمنان یهودیان و مشرکان خواهی یافت.

برای این که بدانید دوستی با چنین ستمگرانی در سطحی وسیع و درخواست حاجتی از آنان چه کیفری دارد به روایتی که صدوق با اسناد خود از حضرت صادق نقل میکند دقت کنید:

در زمان موسی حاکمی ستمکار بود که حاجت مؤمنی را به شفاعت عبدصالحی برآورده کرد و مشکل او را حل نمود، حاکم ستمکار و عبد صالح در یک روز از دنیا رفتند، مردم به خاطر در گذشت حاکم سه روز مغازه های خود را بستند و مشغول تجهیز او شدند و جنازه عبد صالح در آن سه روز در خانه اش ماند جنبدگان زمینی گوشت و پوست صورتش را خوردند، موسی پس از سه روز قیافه خورده شده عبدصالح را به وسیله حیوانات خانگی دید و گفت: پروردگارا حاکم دشمن تو بود که از او اینهمه تجلیل به عمل آمد و این دوست توست که به چنین وضعی گرفتار آمده! ! خطاب رسید موسی دوست من از حاکم ستمکار درخواستی کرد که درخواستش اجابت شد، به خاطر درخواستش برای حل مشکل آن مؤمن پاداشش را محفوظ داشتم، و به خاطر این که در خانه ظالم رفت و از او حاجت خواست جنبدگان را بر زیبائی صورتش مسلط کردم تا از گناه رفتن در خانه ستمکار پاک شود! ! (۲)

۱- ۱) - مائده ۸۲.

۲- ۲) - بحار، ج۷۵، ص۳۷۳، ح۲۳.

با توجه به این روایت و امثال آن که در کتاب های حدیث زیاد است به نظر بیاورید حکومت های به ظاهر اسلامی، و مردم به ظاهر مسلمان که دست دوستی به یهود و نصاری داده و از آنان دریوزگی میکنند، و خواسته های آنان را در ممالک خودشان به اجرا میگذارند و از این راه ضربه های مهلکی به ملت اسلام و بیت المال مسلمانان و فرهنگ و آداب و رسوم آنان میزنند چه کیفر سختی در دنیا و چه عذاب دردناکی در آخرت به انتظار آنان است؟ !

سلیمان بن جعفر الجعفری میگوید:

«قلب لابی الحسن الرضا (ع) : ماتقول فی اعمال السلطان؟ فقال: یا سلیمان الدخول فی اعمالهم والعون لهم واسعی فی حوائجهم عدیل الکفر، والنظر الیهم علی العمد من الکبائر التی یستحق به النار:» (۱)

به حضرت رضا (ع) گفتم: درباره انجام دادن کار برای سلطه گران ستمکار و حکومت های ظالم، و جنایت کاران خائن چه میگوئید؟ حضرت فرمود: سلیمان برای آنان وارد کار شدن، و کمک به آنان، و کوشیدن در انجام نیازمندی هایشان مساوی با کفر به خداست، و نگاه عمد و بیدلیل به آنان از گناهان کبیرهای است که نگاهکننده بخاطر آن سزاوار دوزخ میشود! !

«عن الرضا (ع) : من والی اعداءالله فقد عادی اولیاءالله ومن عدی اولیاءالله فقد عادی الله و حق علی الله ان یدخله فی نار جهنم:» (۲)

از حضرت رضا (ع) روایت شده: کسی که با دشمنان خدا «که در رأس همه آنان یهوداند» دوستی کند یقیناً با دوستان خدا به دشمنی برخاسته، و کسی که با دوستان خدا دشمنی نماید قطعاً با خدا دشمنی کرده، و بر خداست که او را وارد دوزخ کند.

راوندی در کتاب بسیار باارزش دعواتش ازقول پیامبر درباره اهل ذمه «یهود و نصاری» روایت میکند:

ص:۳۸۸

۱- ۱) - تفسیر عیاشی، ج۱، ص۲۳۸.

۲- ۲) - بحار، ج۷۵، ص۳۹۱.

«لاتساووهم فی المجالس، ولاتعود وامریضهم، ولاتشیعوا جنائزهم، واضطر وهم الی اضیق الطرق، فان سبوکم فاضربوهم، وان ضربوکم فاقتلوهم:»

آنان را با خود درمجالس هم ردیف و مساوی قرار ندهید، و بیمارانشان را عیادت نکنید، و جنازه هایشان را مشایعت ننمائید، و برای آنان گشایش ایجاد نکنید اگر شما را ناسزا گفتند آنان را با زدن ادب کنید، و اگر با شما نسبت به دین و دنیاتان درگیر شدند با آن نابکاران بجنگید.

خداوند دشمن دشمنان حقایق است

از آیه ۹۸ چنین استشمام میشود که یهود با حقیقه الحقایق وجود مقدس حضرت رب العزه و همه فرشتگان و پیامبران و به ویژه امین وحی و میکائیل دشمن هستند، و این از این قوم مسئله بسیار بسیار شگفت آوری است، خدای مهربان که آنان را آفریده و سرسفره رزق و روزی خود نشانده، و از هیچ لطفی درباره آنان دریغ نورزیده با او دشمن اند، فرشتگان که در عرصه هستی مأموران امین حق برای به جریان انداختن امور به اذن پروردگارند و برخی از آنان حفاظت انسان را در شب و روز از حوادث به عهده دارند با آنان هم دشمن اند!

پیامبران که برای هدایت آنان و رسانیدشان به رشد و کمال و بازکردن درهای سعادت به رویشان، و قرار دادنشان در مسیر بهشت و نجاتشان از شرور دنیا و عذاب آخرت مبعوث به رسالت شده و وظیفه داشتند تا سر حد شهادت برای هدایت بکوشند با آنان هم دشمن اند!

جبرئیل که کتاب های آسمانی را به انبیاء و به ویژه قرآن را بر پیامبر نازل کرد تا در سایه آیات و احکام الهی درخت وجودشان به ثمر بنشیند، و منبعی از کمالات و خیرات گردند با او هم دشمن اند.

و با میکائیل که بنابر مشهور عامل تنظیم رزق و روزی بندگان از جانب خداست، و نان و آب زندگان را در دامنشان میگذارد نیز دشمن اند، پس یهود

ص:۳۸۹

با همه حقایق و مبادی آن دشمن است، و خدا بدون تردید دشمن این کافران به حقایق و منکران واقعیات است فَإِنَّ اَللّٰهَ عَدُوٌّ لِلْکافِرِینَ.

و یقیناً کسانی را که خدا با آنان دشمن است در دنیا روی خوشی و رفاه و امنیت را نمیبینند و به طور مستمر در اضطراب و ترس و وحشت و ناامنی به سر میبرند و در آخرت به سخت ترین عذاب دردناک که ابداً راه گریزی از آن نیست گرفتارند.

نقش فرشتگان در جهان هستی

فرشتگان بندگان بزرگوار و مکرم خدا هستند که هر گروهی یا فردی از آنان برای به جریان انداختن امور هستی از جانب حضرت ربّ العزه مأموریت دارند، و در انجام آنچه بر عهده آنان است تخلف و عصیانی ندارند.

لاٰ یَعْصُونَ اَللّٰهَ مٰا أَمَرَهُمْ وَ یَفْعَلُونَ مٰا یُؤْمَرُونَ: (۱)

نسبت به آنچه خدا به آنان فرمان میدهد عصیان و سرپیچی نمیورزند.

و مأموریت های واگذار شده را به خوبی انجام میدهند.

گروهی از این بندگان با کرامت حق مأمور رساندن وحی به پیامبرانانـد، و گروهی از آنان مأمور عبادت دائم در پیشگاه حقانـد، و گروهی حافظان اعمال و کردار و اخلاق مردماند، و گروهی یاری دهندگان به اهل ایماناند، و گروهی مأمور عذاب استیصال نسبت به مجرمان و گنهکاران حرفهای هستند، و گروهی حافظان انسان در شب و روز از حوادثاند، و گروهی مأمور قبض روح انسان ها و انتقال آنان از دنیا به آخرتاند، و گروهی مأموریت دارند هنگام جان دادن اهل ایمان در کنارشان حاضر شوند و از آنان بخواهند نترسند و اندوهگین نگردند و به آنان بشارت ورود به بهشت میدهند، و گروهی مأمورند پیش از آن که کافران و ستمکاران روحشان قبض شود ضربه های سنگین به کیفر گناهان به پشت و روی آنان بزنند، و گروهی مأمور راندن ابرها به سرزمین ها و مأمور برف و باران اند و

۱- ۱) - تحریم ۶.

گروهی مأمور استقبال از اهل ایمان در قیامت و اعلام امنیت همه جانبه به آنان اند، و گروهی دعاگوی اهل ایمان و توبه کنندگاناند، و جمعی هم مأمور عذاب اهل دوزخ به خاطر فسق و فجور و گناهان و معاصی آناناند.

مسئله ملائکه و گروه فرشتگان به طور مفصل در قرآن مجید و نهج البلاغه و روایات و دعاها مطرح است که به خواست خدا در توضیح و تشریح آیاتی که در سوره های دیگر خواهد آمد و به مأموریت آنان اشاره شده به صورتی مفصل و گسترده بحث خواهد شد.

۲۴/۵/۱۳۸۵ مطابق با ۲۱ رجب

فقیر: حسین انصاریان

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹